



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



تفسیر الحشر

محمد علی ابراہیمی

موسس و ناشر صاحب المصروفات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسير احسن الكلام

نويسنده:

محمد علي ابراهيمي

ناشر چاپي:

موسسه صاحب الامر (عجل الله فرجه الشريف)

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۲	تفسیر احسن الکلام جلد ۳
۲۲	مشخصات کتاب
۲۳	اشاره
۲۷	فهرست نگاشته ها
۶۸	ادامه تفسیر سوره بقره
۶۸	اشاره
۷۰	آیه (۸۰)
۷۰	اشاره
۷۰	توضیح واژگان
۷۲	آیا عذاب دوزخ همیشگی است؟
۷۳	آیه (۸۱)
۷۳	آیه (۸۲)
۷۳	اشاره
۷۳	توضیح واژگان
۷۵	منظور از احاطه گناه چیست؟
۷۷	آیه (۸۳)
۷۷	اشاره
۷۷	منظور از پیمان چیست؟
۷۷	اشاره‌های ادبی
۷۸	استفاده های تفسیری
۷۸	اشاره
۷۸	توحید عبادی ۱
۷۸	۲. نیکی به پدر و مادر در جمله «وبالوالدین احسانا» کلمه «احسانا» مصدری است که از فعل محذوف نیابت دارد. بنابر این معنای آیه یا این گونه می شود: «و تحسنون بالوالدین» و یا این گونه می شود: «احسنوا بالوالدین».
۷۹	نیکی به پدر و مادر در نگاه قرآن
۸۰	نیکی به پدر و مادر از نظر روایات
۸۰	اشاره
۸۲	۳. نیکی به خویشاوندان و نزدیکان
۸۳	تذکر
۸۳	حکم خویشاوندان کافر
۸۴	اگر احسان به خویشاوندی موجب ایدای دیگری بشود، چه باید کرد؟
۸۴	اشاره
۸۴	۴. نیکی به یتیمان کلمه «الیتامی» بر «بالوالدین» عطف است؛ یعنی «وبالیتامی احسانا».

۸۴	جایگاه یتیم در قرآن
۸۶	جایگاه یتیم در روایات
۸۶	اشاره
۸۸	۵. نیکی به مساکین
۸۹	۶. سخن نیک با مردم
۹۱	۷.۸ اقامه نماز و پرداخت زکات
۹۲	مخالفان با پیمان های الهی
۹۳	آیه (۸۴)
۹۳	اشاره
۹۳	پیمان عدم خون ریزی
۹۳	قتل مؤمن از گناهان بزرگ
۹۶	راندن مؤمن
۹۷	پیمان شکنی بعد از اقرار
۹۸	آیه (۸۵)
۹۸	اشاره
۹۸	توضیح واژگان
۹۹	جنگهای بنی اسرائیل
۹۹	یاری به ستمگر در قرآن و روایات
۱۰۳	ایمان به برخی از کتاب و کفر به برخی دیگر
۱۰۶	آیا ایمان و کفر در یک فرد جمع می شود؟
۱۰۶	خزی یعنی چه؟
۱۰۷	آیا عذاب یهود از همه کفار سخت تر است؟
۱۰۸	آیه (۸۶)
۱۰۸	اشاره
۱۰۸	یهود و فروش آخرت به دنیا
۱۰۹	آیه (۸۷)
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	سخنی در کتاب های آسمانی
۱۱۰	ارسال انبیای بنی اسرائیل
۱۱۱	چرا تخصیص عیسی (علیه السلام)؟
۱۱۱	بینات یعنی چه؟
۱۱۱	روح القدس و تأیید او
۱۱۲	استکبار در برابر پیامبران الهی
۱۱۴	آیه (۸۸)

- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۵ دوری از رحمت، سزای کفر یهود
- ۱۱۵ سخنی در لعن
- ۱۱۷ مؤمنان اندکی از یهود
- ۱۱۸ آیه (۸۹) - اشاره
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۱۸ چگونه قرآن کتاب های پیشین را تصدیق می کند؟
- ۱۲۰ شناخت و اعتقاد یهود پیش از بعثت
- ۱۲۱ کفر یهود پس از شناخت و اعتقاد
- ۱۲۲ یهود و دلایل کفر آنها
- ۱۲۳ آیه (۹۰) - اشاره
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۳ توضیح واژگان
- ۱۲۶ مقام نبوت، موهبتی الهی
- ۱۲۶ خشم روی خشم
- ۱۲۷ مهین یعنی چه؟
- ۱۲۸ آیه (۹۱) - اشاره
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۸ دستور از چه کسی است؟
- ۱۲۹ ایمان مشروط یهود
- ۱۳۱ چرا نکوهش یهود زمان پیامبر؟
- ۱۳۲ آیه (۹۲) - اشاره
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۲ ضعف ایمان بنی اسرائیل
- ۱۳۳ آیه (۹۳) - اشاره
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ چرا تکرار؟
- ۱۳۴ یهود و گوساله پرستی
- ۱۳۶ یهود و ایمان بد
- ۱۳۷ آیه (۹۴) - اشاره
- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۷ چرا فقط یهود این گونه مورد خطاب و عتاب قرار گرفته اند؟
- ۱۳۹ چرا آروزی مرگ؟
- ۱۴۰ اگر اولیای خدا هستید آروزی مرگ کنید؟

۱۴۲ اشاره

۱۴۲ توضیح واژگان

۱۴۴ آیه (۹۶)

۱۴۴ اشاره

۱۴۴ توضیح واژگان

۱۴۴ چرا حریص ترین مردم؟

۱۴۸ آیه (۹۷)

۱۴۸ اشاره

۱۴۸ یهود و دشمنی با جبرئیل

۱۵۱ منظور از قلب چیست؟

۱۵۲ قرآن، مؤید کتاب های آسمانی

۱۵۲ دو صفت دیگر برای قرآن

۱۵۳ آیه (۹۸)

۱۵۳ اشاره

۱۵۳ دشمنی با اولیای الهی، دشمنی با خدا

۱۵۵ دشمنی با فرشتگان، کفر آور

۱۵۶ خدا و دشمنی با کافران

۱۵۶ یهودیان بوقلمون صفت

۱۵۸ آیه (۹۹)

۱۵۸ اشاره

۱۵۸ توضیح واژگان

۱۵۸ منظور از آیات بینات چیست؟

۱۵۹ فسق یعنی چه؟

۱۶۰ آیه (۱۰۰)

۱۶۰ اشاره

۱۶۰ توضیح واژگان

۱۶۱ یهود و بیمان شکنی

۱۶۳ آیه (۱۰۱)

۱۶۳ اشاره

۱۶۳ توضیح واژگان

۱۶۳ علمای اهل کتاب و تفسیر به رأی

۱۶۴ آیه (۱۰۲)

۱۶۴ اشاره

۱۶۵	آیه ای مشکل
۱۶۶	قرآن و اثبات فرشتگان
۱۶۶	قرآن و اثبات شیطان و جن
۱۶۷	فرمانروایی سلیمان (علیه السلام) بر جنیان، شیاطین و..
۱۶۸	اندیشه باطل یهود درباره سلیمان (علیه السلام)
۱۶۸	شیاطین و آموزش سحر به مردم
۱۷۰	حرمت سحر
۱۷۱	سخنی در حقیقت سحر
۱۷۲	اقسام سحر
۱۷۳	حرمت تعلیم سحر
۱۷۳	تأثیر سحر با استناد به مشیت الهی
۱۷۴	مفاد آیه
۱۷۶	تفسیر آیه با حدیثی زیبا
۱۷۷	اقسام علوم خفیه
۱۷۷	آیه (۱۰۳)
۱۷۷	اشاره
۱۷۷	تفسیر آیه
۱۷۹	آیه (۱۰۴)
۱۷۹	اشاره
۱۷۹	خطاب قرآنی به مؤمنان
۱۸۱	توضیح واژگان
۱۸۳	سه نکته جالب
۱۸۳	آیه کریمه و شش پیام عملی
۱۸۴	آیه (۱۰۵)
۱۸۴	اشاره
۱۸۴	حسادت اهل کتاب و مشرکان به پیامبر
۱۸۶	توضیح واژگان
۱۸۶	«خیر» همان قرآن و «رحمت» همان نبوت است
۱۸۷	منظور از «فضل» چیست؟
۱۸۸	آیه (۱۰۹)
۱۸۸	اشاره
۱۸۸	توضیح واژگان
۱۸۹	هدف از نسخ چیست؟
۱۹۰	توضیح واژگان

- ۱۹۰ آیه (۱۰۷)
۱۹۲ اشاره
۱۹۲ نکاتی قابل توجه
۱۹۲ خطاب به پیامبر
۱۹۳ پاسخ به دو اعتراض
۱۹۴ اقسام ولایت
۱۹۵ نصرت مطلقه الهی
۱۹۶ آیه (۱۰۸)
۱۹۶ اشاره
۱۹۶ معجزه چیست؟
۱۹۷ تقاضاهای بی مورد بنی اسرائیل از موسی (علیه السلام)
۱۹۸ نهی از تقاضاهای بی مورد
۲۰۰ آیه (۱۰۹)
۲۰۰ اشاره
۲۰۰ توضیح واژگان و تفسیر آیه
۲۰۱ علت حسد یهود
۲۰۲ توضیحی کوتاه درباره حسد
۲۰۳ آیا این آیه نسخ شده است؟
۲۰۵ آیه (۱۱۰)
۲۰۵ اشاره
۲۰۵ بیان دو فریضه بسیار مهم
۲۰۶ ماندگاری اعمال
۲۰۷ آیه (۱۱۱)
۲۰۷ اشاره
۲۰۷ توضیح و تفسیر آیه
۲۰۹ ادعای بی دلیل، آرزوی واهی
۲۱۰ آیه (۱۱۲)
۲۱۰ اشاره
۲۱۰ دو احتمال در کلمه «بلی»
۲۱۱ ملاک نجات و ورود به بهشت
۲۱۲ آثار ایمان و احسان
۲۱۴ آیه (۱۱۳)
۲۱۴ اشاره

- ۲۱۴
- ۲۱۵ حدیثی از امام حسن (علیه السلام) -
- ۲۱۸ سخن نادانان هر قوم
- ۲۱۹ روز رستاخیز و داوری خدا
- ۲۱۹ آیه (۱۱۶)
- ۲۱۹ اشاره
- ۲۱۹ نگاهی به شأن نزول آیه
- ۲۲۰ نگاهی به تفسیر آیه
- ۲۲۳ پیام های نورانی آیه
- ۲۲۴ اهمیت مسجد و آداب آن
- ۲۲۶ آیه (۱۱۵)
- ۲۲۶ اشاره
- ۲۲۶ شأن نزول آیه
- ۲۳۵ همه جهات برای خداست
- ۲۳۶ توجه به کعبه
- ۲۳۸ آیه (۱۱۶)
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۳۸ سخنان واهی درباره خدا
- ۲۴۰ تمام موجودات، مخلوق پروردگارانند
- ۲۴۰ مطیعان درگاه خدا
- ۲۴۲ آیه (۱۱۷)
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۴۲ بدیع یعنی چه؟
- ۲۴۳ معانی قضا در قرآن
- ۲۴۵ چگونگی افعال الهی
- ۲۴۶ تفسیر آیه و چهار حدیث نورانی
- ۲۴۹ آیه (۱۱۸)
- ۲۴۹ اشاره
- ۲۴۹ پیامبر نادانان عوام
- ۲۵۱ منظور از «آیه» در این جا چیست؟
- ۲۵۲ تشابه دل‌های نادانان از جهت قساوت، عناد و ..
- ۲۵۳ یقین چیست؟
- ۲۵۴ آیه (۱۱۹)
- ۲۵۴ اشاره

- ۲۵۴ پیامبران الهی و بشارت و انذار
- ۲۵۶ تسلی پیامبر
- ۲۵۷ آیه (۱۲۰)
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۷ شأن نزول آیه
- ۲۶۰ منظور از هدایت چیست؟
- ۲۶۰ آیه (۱۲۱)
- ۲۶۰ اشاره
- ۲۶۱ به چه کسانی کتاب داده شده است؟
- ۲۶۱ منظور از کتاب کدام کتاب است؟
- ۲۶۲ چگونه باید قرآن را تلاوت کرد؟
- ۲۶۳ ایمان به قرآن، ایمان به همه عقاید
- ۲۶۴ کفر ورزان به قرآن
- ۲۶۴ آیه (۱۲۲)
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۴ چگونگی برتری بنی اسرائیل بر جهانیان
- ۲۶۵ آیه (۱۲۳)
- ۲۶۵ اشاره
- ۲۶۵ آیه ای مشابه
- ۲۶۶ آیه (۱۲۴)
- ۲۶۶ اشاره
- ۲۶۶ منظور از کلمات چیست؟
- ۲۶۹ دو قسم از ابتلا
- ۲۷۰ معانی دیگری از کلمات
- ۲۷۴ حضرت ابراهیم (علیه السلام) و مقام دیگر
- ۲۷۵ دعای ابراهیم (علیه السلام) و پیامبر خدا و علی مرتضی (علیهما السلام)
- ۲۷۶ پیشوایان معصوم
- ۲۷۷ ابرهیم (علیه السلام) در مقام الگویی
- ۲۷۸ آیه (۱۲۵)
- ۲۷۸ اشاره
- ۲۷۸ توضیح واژگان
- ۲۸۱ پیمان از ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام)
- ۲۹۶ آیه (۱۲۶)

- ۲۹۶ بهترین حدیثها در تفسیر آیه
 ۳۰۰ آیه (۱۲۷)
 ۳۰۰ اشاره
 ۳۰۰ تفسیر روایی آیه
 ۳۰۹ آیه (۱۲۸)
 ۳۰۹ اشاره
 ۳۰۹ مسلم یعنی چه؟
 ۳۱۰ منظور از امت چیست؟
 ۳۱۱ مناسک یعنی چه؟
 ۳۱۲ چرا تقاضای توبه؟
 ۳۱۲ خدای توبه پذیر
 ۳۱۴ آیه (۱۲۹)
 ۳۱۴ اشاره
 ۳۱۴ پیامبری از نسل ابراهیم (علیه السلام)
 ۳۱۵ تلاوت کننده آیات قرآن
 ۳۱۵ تعلیم چیست؟
 ۳۱۶ حکمت چیست؟
 ۳۱۶ تزکیه چیست؟
 ۳۱۶ طرح اشکال و پاسخ
 ۳۱۸ امت به چه معناست؟
 ۳۱۹ عزیز به چه معنایی آمده؟
 ۳۱۹ آیه (۱۳۰)
 ۳۱۹ اشاره
 ۳۱۹ شأن نزول آیه
 ۳۲۰ منظور از ملت ابراهیم (علیه السلام) چه کسانی هستند؟
 ۳۲۲ سفیه و اقسام آن
 ۳۲۳ آیه (۱۳۱)
 ۳۲۳ اشاره
 ۳۲۳ چرا ابراهیم (علیه السلام) برگزیده شد؟
 ۳۲۵ آیه (۱۳۲)
 ۳۲۵ اشاره
 ۳۲۵ وصیت یعنی چه؟
 ۳۲۶ سفارش به دین حنیف

- آیه (۱۳۳) ۳۲۸
- اشاره ۳۲۸
- این آیه درباره چه کسانی نازل شده است؟ ۳۲۸
- توضیح واژگان ۳۳۵
- آیه (۱۳۴) ۳۳۶
- اشاره ۳۳۶
- معانی مختلف امت ۳۳۶
- یک اشکال و پاسخ آن ۳۳۹
- آیه در پاسخ کیست؟ ۳۴۰
- آیه (۱۳۵) ۳۴۰
- اشاره ۳۴۰
- شأن نزول آیه ۳۴۰
- حنیف چیست؟ ۳۴۱
- توضیح واژگان ۳۴۲
- چرا یهودیان، یهود و هود نامیده شدند؟ ۳۴۳
- ادعای بی دلیل اهل کتاب ۳۴۴
- دین مستقیم یعنی چه؟ ۳۴۵
- کلمه «حنیف» و دیدگاه های چهارگانه ۳۴۷
- آیه (۱۳۶) ۳۴۸
- اشاره ۳۴۸
- منظور از ایمان به خدا چیست؟ ۳۴۸
- منظور از اسباط چه کسانی هستند؟ ۳۵۰
- آیه (۱۳۷) ۳۵۱
- اشاره ۳۵۱
- مکمل آیه پیشین ۳۵۱
- وعده نصرت، معجزه قرآن ۳۵۱
- آیه (۱۳۸) ۳۵۲
- اشاره ۳۵۲
- منظور از صیغه الهی چیست؟ ۳۵۲
- آیه (۱۳۹) ۳۵۳
- اشاره ۳۵۳
- احتجاج یعنی چه؟ ۳۵۳
- عبادت مخلصانه ۳۵۶

- ۳۵۷ حقیقت اخلاص چیست؟
- ۳۵۹ أم تقولون إن إبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب والأسباط ..
- ۳۵۹ توضیحی در قرائت آیه -
- ۳۶۰ پاسخی به ادعاهای اهل کتاب -
- ۳۶۱ کتمان شهادت بزرگترین ستم -
- ۳۶۱ غفلت یعنی چه؟
- ۳۶۲ آیه (۱۴۱) -
- ۳۶۲ اشاره -
- ۳۶۲ چرا این آیه تکرار شده است؟
- ۳۶۳ آیه (۱۴۲) -
- ۳۶۳ اشاره -
- ۳۶۳ تفسیر روایی آیه -
- ۳۷۳ آیه (۱۴۳) -
- ۳۷۳ اشاره -
- ۳۷۳ آیا این دو آیه یکی هستند؟
- ۳۷۴ منظور از امت وسط چه کسانی هستند؟
- ۳۷۵ ائمه طاهرين (عليهم السلام) میانه روان حقیقی -
- ۳۷۷ موهبتی به خاندان عصمت و طهارت -
- ۳۷۷ چرا منظور از امت، جمیع امت نیست؟
- ۳۸۰ ادامه آیه -
- ۳۸۰ آیه (۱۴۳) -
- ۳۸۰ اشاره -
- ۳۸۰ توضیح واژگان -
- ۳۸۱ قبله کجاست؟
- ۳۸۲ علم ذاتی الهی -
- ۳۸۲ چرا تحویل قبله برای برخی گران بود؟
- ۳۸۲ منظور از ایمان در این آیه چیست؟
- ۳۸۵ جعل احکام از روی رأفت -
- ۳۸۶ آیه (۱۴۴) -
- ۳۸۶ اشاره -
- ۳۸۶ آیا این آیه جا به جا شده است؟
- ۳۸۷ تفسیر روایی آیه -
- ۳۸۹ پیامبر در انتظار وحی الهی -

- ۳۹۰ رو به سوی مسجد الحرام - - - - -
- ۳۹۰ چگونه توجیه به کعبه از همه نقاط زمین - - - - -
- ۳۹۱ انحراف از کعبه در نماز چه حکمی دارد؟ - - - - -
- ۳۹۱ چگونه می توان دانست که به کعبه رو شده است؟ - - - - -
- ۳۹۲ اهل کتاب و آگاهی آنها - - - - -
- ۳۹۴ آیه (۱۴۵) - - - - -
- ۳۹۴ اشاره - - - - -
- ۳۹۴ اهل کتاب و لجاجت در برابر پیامبر - - - - -
- ۳۹۵ تهدید به قطع امید از اهل کتاب - - - - -
- ۳۹۶ آیه (۱۴۶) - - - - -
- ۳۹۶ اشاره - - - - -
- ۳۹۶ شأن نزول آیه - - - - -
- ۳۹۷ چرا از اهل کتاب به فریق تعبیر شده است؟ - - - - -
- ۳۹۸ آیه (۱۴۷) - - - - -
- ۳۹۸ اشاره - - - - -
- ۳۹۸ میزان حق و باطل چیست؟ - - - - -
- ۳۹۹ آیه (۱۴۸) - - - - -
- ۳۹۹ اشاره - - - - -
- ۳۹۹ سه محور بحث - - - - -
- ۴۰۰ دیدگاه اکثر مفسران - - - - -
- ۴۰۱ سبقت در خیرها - - - - -
- ۴۰۱ تفسیر روایی آیه - - - - -
- ۴۰۲ یاران امام عصر (علیه السلام) - - - - -
- ۴۱۹ آیه (۱۴۹) - - - - -
- ۴۱۹ آیه (۱۵۰) - - - - -
- ۴۱۹ اشاره - - - - -
- ۴۲۰ شباهت دو آیه و تفاوت آنها - - - - -
- ۴۲۱ دیدگاه آیت الله طیب (رحمه الله) - - - - -
- ۴۲۲ وعده اکمال دین - - - - -
- ۴۲۳ دلیل دیگری برای تحویل قبله - - - - -
- ۴۲۴ چرا ستمگران اهل کتاب استثنای شده اند؟ - - - - -
- ۴۲۴ اتمام نعمت و فایده دیگر - - - - -
- ۴۲۵ هدایت و فایده دیگر - - - - -

- ۴۲۵
- آیه (۱۵۱) ۴۴۱
- اشاره ۴۴۱
- آیا این آیه تکمیل کننده آیه قبلی است؟ ۴۴۱
- پیامبری از شما ۴۴۲
- پیامبر و تزکیه و تعلیم امت ۴۴۲
- آیه (۱۵۲) ۴۴۴
- اشاره ۴۴۴
- حقیقت ذکر یعنی چه؟ ۴۴۴
- حقیقت شکر چیست؟ ۴۴۴
- کفران نعمت چیست؟ ۴۴۵
- ذکر خدا از منظر روایات ۴۴۵
- آیه (۱۵۳) ۴۵۱
- اشاره ۴۵۱
- خطاب آیه به چه کسانی است؟ ۴۵۱
- صبر و نماز در روایات ۴۵۲
- منظور از «با خدا بودن» چیست؟ ۴۵۴
- آیه (۱۵۴) ۴۵۵
- اشاره ۴۵۵
- شهیدان در راه خدا و زندگی دیگر ۴۵۵
- کشته شدگان در راه خدا چه کسانی هستند؟ ۴۵۶
- منظور از زندگی بعد از مرگ چیست؟ ۴۵۸
- انواع چهارگانه حیات و زندگی ۴۵۹
- اشاره ۴۵۹
۱. حیات نباتی ۴۵۹
۲. حیات حیوانی ۴۵۹
۳. حیات انسانی ۴۵۹
۴. حیات ایمانی ۴۶۰
- شعور چیست؟ ۴۶۱
- آیه (۱۵۵) ۴۶۲
- اشاره ۴۶۲
- بهترین تفسیر آیه ۴۶۲
- موارد تفسیری آیه ۴۶۷
- امتحان و آزمون الهی ۴۶۷

- ۴۶۸ فواید برخی بلاها ۴۶۸
- ۴۷۰ خوف چیست؟ ۴۷۰
- ۴۷۱ منظور از نقص اموال چیست؟ ۴۷۱
- ۴۷۲ منظور از نقص انفس چیست؟ ۴۷۲
- ۴۷۲ منظور از نقص در ثمرات چیست؟ ۴۷۲
- ۴۷۳ مژده بر صابران ۴۷۳
- ۴۷۸ اقسام صبر و اسامی آنها ۴۷۸
- ۴۷۹ آیه (۱۵۶) ۴۷۹
- ۴۷۹ آیه (۱۵۷) ۴۷۹
- ۴۷۹ اشاره ۴۷۹
- ۴۷۹ تفسیر روایی آیه ۴۷۹
- ۴۸۴ منظور از مصیبت چیست؟ ۴۸۴
- ۴۸۵ کلمه استرجاع ۴۸۵
- ۴۸۶ پاداش صابران ۴۸۶
- ۴۸۷ آیه (۱۵۸) ۴۸۷
- ۴۸۷ اشاره ۴۸۷
- ۴۸۷ تفسیر روایی آیه ۴۸۷
- ۴۹۹ نگاهی به اعمال حج و عمره ۴۹۹
- ۵۰۱ حکمت سعی بین صفا و مروه ۵۰۱
- ۵۰۲ شعائر یعنی چه؟ ۵۰۲
- ۵۰۲ حکم سعی بین صفا و مروه ۵۰۲
- ۵۰۴ معنای طواف ۵۰۴
- ۵۰۴ تلووع یعنی چه؟ ۵۰۴
- ۵۰۵ چرا تعبیر به شاکر؟ ۵۰۵
- ۵۰۵ آیه (۱۵۹) ۵۰۵
- ۵۰۵ اشاره ۵۰۵
- ۵۰۵ تفسیر روایی آیه ۵۰۵
- ۵۱۱ کتمان چیست؟ ۵۱۱
- ۵۱۱ کتمان در روایات ۵۱۱
- ۵۱۳ منظور از بینات چیست؟ ۵۱۳
- ۵۱۴ آیه (۱۶۰) ۵۱۴
- ۵۱۴ اشاره ۵۱۴
- ۵۱۴ پذیرش توبه کتمان کنندگان ۵۱۴

۵۱۵	آیه (۱۶۱)
۵۱۵	آیه (۱۶۲)
۵۱۵	اشاره
۵۱۵	مستحقان سه لعنت بزرگ
۵۲۰	آیه (۱۶۳)
۵۲۰	آیه (۱۶۴)
۵۲۰	اشاره
۵۲۰	توحید و دلایل آن
۵۲۱	شأن نزول
۵۲۱	تفسیر روایی آیه
۵۲۷	چکیده احادیث و بیان توحید
۵۳۰	توضیح واژگان
۵۳۲	آمد و شد شب و روز
۵۳۲	حرکت کشتیها
۵۳۳	منظور از «سما» چیست؟
۵۳۴	گردش بادها
۵۳۴	ابره‌های تسخیر شده
۵۳۴	نشانه‌های خداشناسی برای خردمندان
۵۳۶	آیه (۱۶۵)
۵۳۶	اشاره
۵۳۶	تفسیر روایی آیه
۵۴۰	آیه (۱۶۶)
۵۴۰	آیه (۱۶۷)
۵۴۰	اشاره
۵۴۰	تفسیر روایی آیه
۵۴۳	آیه (۱۶۸)
۵۴۳	آیه (۱۶۹)
۵۴۳	اشاره
۵۴۳	شأن نزول
۵۴۴	تفسیر روایی آیه
۵۴۸	توضیح واژگان
۵۵۰	منظور از خطوات شیطان چیست؟
۵۵۲	عداوت شیطان با انسان
۵۵۳	آیه (۱۶۹)

- ۵۵۳ منظور از امر شیطان چیست؟
- ۵۵۴ چگونگی ارتباط شیطان با انسان
- ۵۵۶ منظور از سوء و فحشا چیست؟
- ۵۵۷ افترا چیست؟
- ۵۵۷ حکم بدعت گذار
- ۵۵۹ آیه (۱۷۰)
- ۵۵۹ اشاره
- ۵۵۹ شأن نزول آیه
- ۵۶۰ گوینده این سخن چه کسانی هستند؟
- ۵۶۱ منظور از نازل شده ها چیست؟
- ۵۶۱ تقلید از روی عصیت
- ۵۶۳ اهتداء یعنی چه؟
- ۵۶۴ آیه (۱۷۱)
- ۵۶۴ اشاره
- ۵۶۴ مثل کفرورزان
- ۵۶۵ ارزش تعقل
- ۵۶۶ پنج صفت زشت بی تفاوتان در برابر حق
- ۵۶۶ آیه (۱۷۲)
- ۵۶۶ اشاره
- ۵۶۶ تفسیر آیه با حدیث قدسی
- ۵۶۷ خطاب به مؤمنان و عنایت الهی
- ۵۶۷ بهره برداری از پاکبها
- ۵۶۹ انواع شکر و سپاس گزاری
- ۵۶۹ اشاره
- ۵۶۹ ۱. شکر قلبی
- ۵۷۰ ۲. شکر عملی
- ۵۷۰ ۳. شکر لسانی
- ۵۷۰ ۴. شکر جوارحی
- ۵۷۱ ترغیب به شکر گزاری
- ۵۷۲ آیه و چند پیام نورانی
- ۵۷۳ آیه (۱۷۳)
- ۵۷۳ اشاره
- ۵۷۳ تفسیر روایی آیه

- چرا انحصار در محرمات؟ ۵۸۱
- شرایط تذکبه ۵۸۲
- حکم خون ۵۸۳
- حرمت گوشت خوک ۵۸۳
- اهلال یعنی چه؟ ۵۸۴
- اضطرار و شرایط آن ۵۸۴
- منظور از باغی و عادی کیست؟ ۵۸۵
- غفران از روی تفضل ۵۸۵
- آیه (۱۷۴) ۵۸۶
- آیه (۱۷۵) ۵۸۶
- آیه (۱۷۶) ۵۸۶
- اشاره ۵۸۶
- شأن نزول آیه ۵۸۶
- توضیح واژگان ۵۸۷
- آیا منظور بیع ظاهری است؟ ۵۸۸
- حرام خواری همان آتش خواری است ۵۸۸
- عدم تکلم خدا با آنان همان بی اعتنائی است ۵۸۹
- منظور از تزکبه چیست؟ ۵۹۰
- آیا عذاب به این گروه اختصاص یافته؟ ۵۹۰
- خرید گمراهی به جای هدایت ۵۹۱
- صبر بر آتش دوزخ! ۵۹۲
- منظور از کتاب چیست؟ ۵۹۳
- اختلاف در چه مسیری؟ ۵۹۴
- شقاق یعنی چه؟ ۵۹۵
- (بعید) یعنی چه؟ ۵۹۷
- برخی آثار منتشر شده مؤسسه فرهنگی صاحب الامر (عج) ۶۰۱
- درباره مرکز ۶۰۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابراهیمی، محمدعلی، 1326

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر احسن الکلام / تألیف محمد علی ابراهیمی

مشخصات نشر: قم: صاحب الامر، 1395

مشخصات ظاهری : 3 ج.

شابک (دوره): 978-964-8238-36-5

شابک ج/3 : 978-964-8238-55-6

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد سوم: 1395

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : تفاسیر شیعه - قرن 14

رده بندی کنگره : 1395 ت7 2 الف / BP 98

رده بندی دیویی : 179/297

شماره کتابشناسی ملی : 2411535

تحقیق و نشر مؤسسه صاحب الامر (عج)

تفسیر احسن الکلام ج/3

تألیف : استاد محمد علی ابراهیمی

تاریخ و نوبت چاپ : تابستان 1395 - اول

شابک (دوره): 978-964-8238-36-5

شابک ج/3 : 978-964-8238-55-6

تیراژ : 1000 نسخه

(اجرا : دفتر فرهنگی دیبا/108)

مرکز پخش

قم- خ معلم ک 12 بن بست دوم - مؤسسه فرهنگی صاحب الامر (عج)

تلفن : 5-37 74 1152-025 فاکس : 37 74 01 54

Email: saheb_al_amr_qom@yahoo.com

S.A.F.Qom@gmail.com

sahebolamr.ir

(کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است)

ص: 1

اشاره

تفسیر احسن الکلام جلد سوم

محمد علی ابراہیمی

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وصلى الله على محمد وآل محمد.

اللهم كن لوليک الحجج بن الحسن صلواتک علیه وعلى آبائه فى هذه الساعه وفى كل ساعه وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى
تسکنه أرضک طوعا وتمتعه فيها طويلا.

ص: 4

ادامه تفسیر سوره بقره

وقالوا لن تمسنا النار إلا أياما معدوده قل اتخذتم... تعلمون (80).....29

توضیح واژگان...29

آیا عذاب دوزخ همیشگی است؟ 31

بلی من کسب سیئه وأحاطت به خطیئته فأولئك... خالدون (81) 32

والذین آمنوا وعملوا الصالحات أولئك أصحاب الجنة هم فیها خالدون (82) 32

توضیح واژگان...32

منظور از احاطه گناه چیست؟36

وإذ أخذنا ميثاق بنی اسرائیل لا تعبدون إلا الله ... معرضون (83) 36

منظور از پیمان چیست؟ ... 36

اشاره ای ادبی 36

استفاده های تفسیری 37

1 توحید عبادی.....37

2 نیکی به پدر و مادر37

نیکی به پدر و مادر در نگاه قرآن38

نیکی به پدر و مادر از نظر روایات39

3 نیکی به خویشاوندان و نزدیکان تذکر.....41

تذکر.....42

حکم خویشاوندان کافر42

اگر احسان به خویشاوندی موجب ایدای دیگری بشود، چه باید کرد؟43

4 نیکی به یتیمان ...43

جایگاه یتیم در قرآن43

جایگاه یتیم در روایات45

5 نیکی به مساکین47

6 سخن نیک با مردم48

7 و 8 اقامه نماز و پرداخت زکات50

مخالفان با پیمانهای الهی51

وإذ أخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم ولا... تشهدون (84).....52

پیمان عدم خون ریزی.....52

قتل مؤمن از گناهان بزرگ...52

راندن مومن.....55

پیمان شکنی بعد از اقرار...56

ثم أنتم هؤلاء تقتلون أنفسكم وتخرجون فريقا.. تعملون (85).....57

توضیح واژگان57

جنگهای بنی اسرائیل58

یاری به ستمگر در قرآن و روایات58

ایمان به برخی از کتاب و کفر به برخی دیگر62

ص: 6

آیا ایمان و کفر در یک فرد جمع می شود؟65

خزى يعنى چه؟65

آیا عذاب یهود از همه کفار سخت تر است؟ 66

أولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخره فلا يخفف.... ينصرون (86).....67

يهود و فروش آخرت به دنيا.....67

ولقد آتينا موسى الكتاب ووقفينا من بعده بالرسل... تقتلون (87) 68

سخنى در كتاب هاى آسمانى69

ارسال انبيای بنى اسرائيل 69

چرا تخصیص عيسى (عليه السلام)؟! 70

بينات يعنى چه؟ 70

روح القدس و تأييد او70

استكبار در برابر پیامبران الهی ... 71

وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم قليلا ما يؤمنون (88)73

دورى از رحمت، سزای کفر يهود.....74

سخنى در لعن74

مؤمنان اندكى از يهود 76

ولما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم وكانوا... الكافرين (89)....77

چگونه قرآن كتاب هاى پيشين را تصديق ميكند؟77

شناخت و اعتقاد يهود پيش از بعثت ...79

کفر يهود پس از شناخت و اعتقاد.....80

يهود و دلايل کفر آنها...81

بئسما اشتروا به أنفسهم أن يكفروا بما أنزل الله بغيا... مهين (90).....82

توضیح واژگان....82

ص:7

مقام نبوت، موهبتی الہی85

خشم روی خشم85

مہین یعنی چہ؟86

وإذا قيل لهم آمنوا بما أنزل الله قالوا نؤمن بما أنزل... مؤمنین (91).... 87

دستور از چہ کسی است؟ ...87

ایمان مشروط یہود88

چرا نکوہش یہود زمان پیامبر؟ 90

ولقد جاءكم موسى بالبينات ثم اخذتم العجل من ... ظالمون (93).... 91

ضعف ایمان بنی اسرائیل91

وإذا أخذنا ميثاقتكم ورفعنا فوقكم الطور خذوا ما... مؤمنین (93).... 92

چرا تکرار؟92

یہود و گوسالہ پرستی ...93

یہود و ایمان بد95

قل إن كانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون صادقین (94)....96

چرا فقط یہود این گونه مورد خطاب و عتاب قرار گرفته اند؟...96

چرا آروزی مرگ؟98

اگر اولیای خدا ہستید آروزی مرگ کنید! ... 99

ولن يتمنوه أبدا بما قدمت أيديهم والله عليم بالظالمين (95).....101

توضیح واژگان101

ولتجدهم أحرص الناس على حياة ومن الذين أشركوا..... يعملون (96).....103

توضیح واژگان103

چرا حریص ترین مردم؟... 103

اقل من كان عدوا لجبريل فإنه نزله على قلبك... المؤمنین (97)..... 107

ص: 8

یهود و دشمنی با جبرئیل107

منظور از قلب چیست؟...110

قرآن، مؤید کتاب های آسمانی 111

دو صفت دیگر برای قرآن 112

من کان عدوا لله وملائکته ورسوله وجبریل ومیکال ... للکافرین (98)112

دشمنی با اولیای الهی، دشمنی با خدا 112

دشمنی با فرشتگان، کفر آور... 114

خدا و دشمنی با کافران 115

یهودیان بوقلمون صفت ...115

ولقد أنزلنا إلیک آیات بینات وما یکفر بها إلا الفاسقون (99).....117

توضیح واژگان117

منظور از آیات بینات چیست؟ 117

فسق یعنی چه؟118

أو کلما عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم بل اکثرهم لا یؤمنون (100).....119

توضیح واژگان119

یهود و پیمان شکنی 120

ولما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ... یعلمون (101)122

توضیح واژگان122

علمای اهل کتاب و تفسیر به رأی...122

واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان وما ... یعلمون (102)123

آیه ای مشکل124

قرآن واثبات فرشتگان ... 125

قرآن واثبات شیطان و جن 125

ص: 9

فرمانروایی سلیمان (علیه السلام) بر جنیان، شیاطین و126

اندیشه باطل یهود درباره سلیمان (علیه السلام)...127

شیاطین و آموزش سحر به مردم...127

حرمت سحر129

سخنی در حقیقت سحر130

اقسام سحر131

حرمت تعلیم سحر132

تأثیر سحر با استناد به مشیت الهی132

مفاد آیه133

تفسیر آیه با حدیثی زیبا135

اقسام علوم خفیه136

ولو أنهم آمنوا واتقوا لمثوبه من عند الله خير لو كانوا يعلمون (103)136

تفسیر آیه...136

يا أيها الذين آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا... أليم (104)138

خطاب قرآنی به مؤمنان.....138

توضیح واژگان140

سه نکته جالب142

آیه کریمه و شش پیام عملی.....142

ما يود الذين كفروا من أهل الكتاب ولا المشركين أن... العظيم (105)143

حسادت اهل کتاب و مشرکان به پیامبر143

توضیح واژگان145

خیر» همان قرآن و «رحمت» همان نبوت است145

منظور از «فضل» چیست؟.....146

ص: 10

ما نسخ من آیه أو نسها نأت بخیر منها أو مثلها لم... قدیر (106) 147...

توضیح واژگان 147.....

هدف از نسخ چیست؟ 148.....

توضیح واژگان 149.....

دو شکل از نسخ 149.....

ألم تعلم أن الله له ملك السماوات والأرض وما لكم من... نصیر (107).....151

نکاتی قابل توجه 151.....

خطاب به پیامبر 151....

پاسخ به دو اعتراض 152.....

اقسام ولایت 153.....

نصرت مطلقه الهی 154.....

أم تريدون أن تسئلوا رسولكم كما سئل موسى من قبل.. السبیل (108) 155...

معجزه چیست؟ 155.....

تقاضاهای بی مورد بنی اسرائیل از موسی (علیه السلام).....156

نهی از تقاضاهای بی مورد 157.....

و د كثير من أهل الكتاب لو يردونكم من بعد إيمانكم... قدیر (109) 159.....

توضیح واژگان و تفسیر آیه 159.....

علت حسد یهود.....160

توضیحی کوتاه درباره حسد 161....

آیا این آیه نسخ شده است؟ 162.....

وأقيموا الصلاة وآتوا الزكاة وما تقدموا لأنفسكم بصیر (110) 164...

بیان دو فریضه بسیار مهم164

ماندگاری اعمال165

ص: 11

وقالوا لن يدخل الجنة إلا من كان هودا أو نصارى...صادقين (111).....166

توضیح و تفسیر آیه166

ادعای بی دلیل، آرزوی واهی.....168

بلی من أسلم وجهه وهو محسن فله أجره عند ربه... یحزنون (112).....169

دو احتمال در کلمه «بلی»169

ملاک نجات و ورود به بهشت....170

آثار ایمان و احسان171

وقالت اليهود لیست النصاری علی شیء وقالت ... یختلفون (113).....173

سخنن یهودیان و مسیحیان در مورد یکدیگر.....173

حدیثی از امام حسن (علیه السلام).....174

سخن نادانان هر قوم.....177

روز رستاخیز و داوری خدا...178

ومن أظلم ممن منع مساجد الله أن يذكر فيها اسمه... عظیم (114)....178

نگاهی به شأن نزول آیه...178

نگاهی به تفسیر آیه.....179

پیام های نورانی آیه.....182

اهمیت مسجد و آداب آن183

ولله المشرق والمغرب فأینما تولوا فثم وجه الله إن الله واسع علیم (115).....185

شأن نزول آیه185

همه جهات برای خداست194

توجه به کعبه195

وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما فى السماوات... قانتون (116).... 197

سخنان واهى دربارہ خدا..... 197

ص: 12

تمام موجودات، مخلوق پروردگارند... 199

مطیعان درگاه خدا..... 199

بدیع السماوات والأرض وإذا قضی أمرنا فما يقول له کن فیکون (117)... 201

بدیع یعنی چه؟..... 201

معانی قضاء در قرآن..... 202

چگونگی افعال الهی..... 204

تفسیر آیه و چهار حدیث نورانی..... 205

وقال الذین لا یعلمون لو لا یکلمنا الله أو تأتینا آیه ... یوقتون (118)..... 208

پیامبر و نادانان عوام..... 208

منظور از «آیه» در این جا چیست؟..... 210

تشابه دل‌های نادانان از جهت قساوت، عناد و... 211

یقین چیست؟..... 212

إنا أرسلناک بالحق بشیراً ونذیراً ولا تسئل عن أصحاب الجحیم (119)..... 213

رسالت حق..... 213

پیامبران الهی و بشارت و انذار..... 213

تسلای پیامبر..... 215

ولن ترضی عنک الیهود و النصارى حتى تتبع ملتهم قل... نصیر (120)..... 216

شأن نزول آیه..... 216

منظور از هدایت چیست؟..... 219

الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته أولئک... الخاسرون (121)..... 219

به چه کسانی کتاب داده شده است؟... 220

منظور از کتاب کدام کتاب است؟ 220

چگونه باید قرآن را تلاوت کرد؟ 221

ص: 13

ایمان به قرآن، ایمان به همه عقاید 222

کفر ورزان به قرآن ... 223

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي أنعمت علیکم وانی ... العالمین (122) ... 223

چگونگی برتری بنی اسرائیل بر جهانیان ... 223

واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل ... ینصرون (123) 224

آیه ای مشابه 224

وإذ ابتلی إبراهیم ربّه بکلمات فأتمهن قال إنی .. الظالمین (124) 225

منظور از کلمات چیست؟ 225

دو قسم از ابتلا 228

معانی دیگری از کلمات ... 229

حضرت ابراهیم (علیه السلام) و مقام دیگر 233

دعای ابراهیم (علیه السلام) و پیامبر خدا و علی مرتضی (علیهما السلام) ... 234

پیشوایان معصوم 235

ابرهیم (علیه السلام) در مقام الگویی 236

وإذ جعلنا البیت مثابه للناس وأمنا واتخذوا من السجود (125) 237

توضیح واژگان ... 237

پیمان از ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) 240

تفسیر روایی آیه 241

وإذ قال إبراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق أهله... المصیر (126) 255

بهترین حدیث ها در تفسیر آیه 255

وإذ یرفع إبراهیم القواعد من البیت وإسماعیل ربنا تقبل... العلیم (127) 295

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمَنْ ذَرَيْتَنَا اِمَةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ... الرَّحِيمِ (128)..... 268

مسلم یعنی چه؟ 268

منظور از امت چیست؟ 269

مناسک یعنی چه؟ ... 270

چرا تقاضای توبه؟ 272

خدای توبه پذیر 273

ربنا وبعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک ویعلمهم... الحکیم (129)..... 273

پیامبری از نسل ابراهیم (علیه السلام)... 273

تلاوت کننده آیات قرآن 274

تعلیم چیست؟ 274

حکمت چیست؟ 275

تزکیه چیست؟ 275

طرح اشکال و پاسخ آن 275

امت به چه معناست؟ 277

عزیز به چه معنایی آمده؟ 278

و من یرغب عن مله ابراهیم إلا من سفه نفسه الصالحین (130) 278

شان نزول آیه 278

منظور از ملت ابراهیم (علیه السلام) چه کسانی هستند؟ 279

سفییه و اقسام آن 281

إذ قال له ربه أسلم قال أسلمت لرب العالمین (131) 282

چرا ابراهیم (علیه السلام) برگزیده شد؟ 282

ووصی بها ابراهیم بنیه ویعقوب یا بنی إن الله اصطفی ... مسلمون (132) 284

وصیت یعنی چه؟... 284

سفارش به دین حنیف 285

ص: 15

امر به موضوع اختیاری 286

أم كنتم شهداء إذ حضر يعقوب الموت إذ قال لبنيه... مسلمون (133) ... 287

این آیه درباره چه کسانی نازل شده است؟ 287

توضیح واژگان 294

تلك أمه قد خلت لها ما كسبت ولكم ما كسبتم ولا... يعملون (134) 295

معانی مختلف امت 295

یک اشکال و پاسخ آن ... 297

آیه در پاسخ کیست؟ 298

وقالوا كونوا هودا أو نصارى تهتدوا قل بل ملة... المشركين (135) 298

شان نزول آیه 298

حنیف چیست؟ 299

توضیح واژگان 300

چرا یهودیان، یهود و هود نامیده شدند؟ ... 301

ادعای بی دلیل اهل کتاب 302

دین مستقیم یعنی چه؟ 303

کلمه «حنیف» و دیدگاه های چهارگانه 305

قولوا آمنوا بالله وما أنزل إلینا وما أنزل إلى... مسلمون (136) 306

منظور از ایمان به خدا چیست؟ 306

منظور از اسباط چه کسانی هستند؟ 308

فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا وإن تولوا فإنما.. العليم (137) 309

مکمل آیه پیشین 309

از معجزه های آشکار قرآن..... 309

صبغه الله ومن أحسن من الله صبغه ونحن ... عابدون (138) 310

ص: 16

منظور از صبغه الهی چیست؟ 310

قل أتجانوننا فی الله وهو ربنا وربکم ولنا أعمالنا... مخلصون (139) 311

احتجاج یعنی چه؟ 311

عبادت مخلصانه 314

اخلاص و اهمیت آن در روایات ... 315

حقیقت اخلاص چیست؟ 315

أم تقولون إن إبراهیم وإسماعیل وإسحاق و یعقوب... تعملون (140) 317

توضیحی در قرائت آیه 317

پاسخی به ادعاهای اهل کتاب 318

کتمان شهادت بزرگ ترین ستم 319

غفلت یعنی چه؟ 319

تلك أمه قد خلت لها ما کسبت ولکم ما کسبتم ولا... يعملون (141) 320

چرا این آیه تکرار شده است؟ ... 320

سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلتهم التي... مستقیم (142) 321

تفسیر روایی آیه 321

وكذلك جعلناکم امه وسطا لتكونوا شهداء علی... رحیم؛ (143) ... 331

آیا این دو آیه یکی هستند؟ 331

منظور از امت وسط چه کسانی هستند؟ 332

ائمہ طاهرین (علیهم السلام) میانه روان حقیقی 333

موهبتی به خاندان عصمت و طهارت 335

چرا منظور از امت، جمیع امت نیست؟ 335

وما جعلنا القبلة التي كنت عليها إلا لتعلم من يتبع... رحيم (143)..... 338

ص: 17

توضیح واژگان ... 338

قبله کجاست؟ 339

علم ذاتی الهی 340

چرا تحویل قبله برای برخی گران بود؟ 341

منظور از ایمان در این آیه چیست؟ 341

جعل احکام از روی رأفت 343

قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولينک قبله ترضاها يعملون (144) 344

آیا این آیه جا به جا شده است؟ 344

تفسیر روایی آیه 345

پیامبر در انتظار وحی الهی 347

کعبه قبله مورد رضایت 348

رو به سوی مسجد الحرام 348

چگونگی توجه به کعبه از همه نقاط زمین 349

انحراف از کعبه در نماز چه حکمی دارد؟ 349

چگونه می توان دانست که به کعبه رو شده است؟ 350

اهل کتاب و آگاهی آنها 351

ولئن أتیت الذین أوتوا الكتاب بکل آیه ما تبعوا قبلتک... الظالمین (145)... 352

اهل کتاب و لجاجت در برابر پیامبر 352

تهدید به قطع امید از اهل کتاب 353

الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه کما يعرفون أبناءهم ... يعلمون (146) 354

شان نزول آیه 354

چرا از اهل کتاب به فریق تعبیر شده است؟ 355

الحق من ربك فلا تكونن من المترین (147) 356

ص: 18

میزان حق و باطل چیست؟.....356

ولكل وجهه هو مولیها فاستبقوا الخیرات این ما تكونوا یأت... قدیر (148).....357

سه محور بحث 357

دیدگاه اکثر مفسران 358

سبقت در خیرها 359

تفسیر روایی آیه 359

یاران امام عصر (علیه السلام)..... 360

ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام... تعملون (149) 377

ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد... تهتدون(150)..... 377

شباهت دو آیه و تفاوت آنها 378

دیدگاه آیت الله طیب (رحمه الله)..... 379

وعده اکمال دین..... 380

دلیل دیگری برای تحویل قبله.... 381

چرا ستمگران اهل کتاب استثنا شده اند؟..... 382

اتمام نعمت و فایده دیگر 382

هدایت و فایده دیگر 383

کعبه و ولادت منحصر به فرد امیر مؤمنان علی (علیه السلام)..... 383

كما أرسلنا فیکم رسولا منکم یتلو علیکم آیاتنا... تعلمون (151)...399

آیا این آیه تکمیل کننده آیه قبلی است؟ 399

پیامبری از شما 401

پیامبر و ترکیه و تعلیم امت 401

فاذکرونی اذکرکم واشکروالی ولا تکفرون (152)... 402

حقیقت ذکر یعنی چه؟ 402

ص: 19

حقیقت شکر چیست؟ 402

کفران نعمت چیست؟..... 403

ذکر خدا از منظر روایات 403

یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلاه إن الله مع الصابرين (153) 409

خطاب آیه به چه کسانی است؟ 409

صبر و نماز در روایات 410

منظور از «با خدا بودن» چیست؟..... 412

ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله أموات بل أحياء ولكن لا تشعرون (154)..... 413

شهیدان در راه خدا و زندگی دیگر 413

کشته شدگان در راه خدا چه کسانی هستند؟ ... 414

منظور از زندگی بعد از مرگ چیست؟ 416

انواع چهارگانه حیات و زندگی 417

بل أحياء»..... 417

1 حیات نباتی 417

2 حیات حیوانی 417

3 حیات انسانی 417

4 حیات ایمانی... 418

شعور چیست؟... 419

ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من... الصابرين (155) 420

بهترین تفسیر آیه 420

موارد تفسیری آیه..... 425

امتحان و آزمون الهی ...425

دو قسم از بلا..... 426

ص: 20

فواید برخی بلاها 426

خوف چیست؟ ... 428

منظور از نقص اموال چیست؟ 429

منظور از نقص انفس چیست؟ 430

منظور از نقص در ثمرات چیست؟ 430

مژده بر صابران ... 431

اقسام صبر و اسامی آنها 436

الذین إذا أصابتهم مصیبه قالوا إنا لله وإنا إليه راجعون (156) 437

أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمه وأولئك هم المهتدون (157) 437

تفسیر روایی آیه 437

منظور از مصیبت چیست؟ ... 442

کلمه استرجاع ... 443

پاداش صابران 444

إن الصفا والمروه بین شعائر الله فمن حج البيت أو اعتمر... علیم (158) 445

تفسیر روایی آیه 445

نگاهی به اعمال حج و عمره 457

حکمت سعی بین صفا و مروه 459

شعائر یعنی چه؟ 460

حکم سعی بین صفا و مروه 460

معنای طواف 462

تطوع یعنی چه؟ 462

چرا تعبیر به شاکر؟463

إن الذين یکتُمون ما أنزلنا من البینات والهدی من بعد... اللاعنون (159) ... 463

ص: 21

تفسیر روایی آیه 463

کتمان چیست؟ 469

کتمان در روایات 469

منظور از بینات چیست؟ 471

إلا الذين تابوا وأصلحوا وبينوا فأولئك أتوب عليهم... الرحيم (160)..... 472

پذیرش توبه کتمان کنندگان 472

إن الذين كفروا وماتوا وهم كفار أولئك عليهم لعنة الله .. أجمعين (161)..... 473

خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون (162) 473

مستحقان سه لعنت بزرگ 473

والهکم إله واحد لا إله إلا هو الرحمن الرحيم (163) 478

إن فی خلق السماوات والأرض واختلاف الليل... یعقلون (164)..... 478

توحید و دلایل آن..... 478

شأن نزول 479

تفسیر روایی آیه 479

چکیده احادیث و بیان توحید..... 485

توضیح واژگان 488

آمد و شد شب و روز.... 490

حرکت کشتی ها 490

منظور از «سماء» چیست؟..... 491

گردش بادهای 492

ابرهای تسخیر شده ... 492

نشانه های خداشناسی برای خردمندان 492

ومن الناس من يد من دوني الله أندادا جوتهم... العذاب (165) 494

ص: 22

تفسیر روایی آیه 494

إذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا ورأوا العذاب .. الأسباب (166) 498

وقال الذين اتبعوا لو أن لنا كره فنتبرأ منهم كما تبرءوا منا..... من النار (167)..... 498

تفسیر روایی آیه 498

يا أيها الناس كلوا مما في الأرض حلالا طيبا ولا... عدو مبين (168) 501

إنما يأمركم بالسوء والفحشاء وأن تقولوا على الله ما لا تعلمون (169) 501

شأن نزول 501

تفسیر روایی آیه 502

توضیح واژگان 506

منظور از خطوات شیطان چیست؟ 508

عداوت شیطان با انسان 510

إنما يأمركم بالسوء والفحشاء وأن تقولوا على الله ما... تعلمون (169) 511

منظور از امر شیطان چیست؟ 511

چگونگی ارتباط شیطان با انسان 512

منظور از سوء و فحشا چیست؟ 514

افترا چیست؟ 515

حکم بدعت گذار 515

وإذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ولا يهتدون (170) 517

شأن نزول آیه 517

گوینده این سخن چه کسانی هستند؟ 518

منظور از نازل شده ها چیست؟ 519

تقلید از روی عصییت 519

اهتداء یعنی چه؟ 521

ص: 23

ومثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع إلا ... يعقلون (171)..... 522

مثل کفر ورزان..... 522

ارزش تعقل ... 523

پنج صفت زشت بی تفاوتان در برابر حق 524

يا أيها الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم واشكروا... تعبدون (172)..... 524

تفسیر آیه با حدیثی قدسی 524

خطاب به مؤمنان و عنایت الهی 525

بهره برداری از پاکی ها..... 525

انواع شکر و سپاسگزاری 527

1شکر قلبی 527

2شکر عملی 528

3شکر لسانی..... 528

4شکر جوارحی ... 528

ترغیب به شکرگزاری 529

آیه و چند پیام نورانی 530

إنما حرم عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير و ما أهل ... غفور رحيم (173).... 531

تفسیر روایی آیه ... 531

چرا انحصار در محرمات؟ 539

شرایط تذکیه 540

حکم خون..... 541

حرمت گوشت خوک 541

اهلال یعنی چه؟ ... 542

اضطرار و شرایط آن ... 542

ص: 24

منظور از باغی و عادی کیست؟ 543

غفران از روی تفضل 543

إن الذین یکتُمون ما أنزل الله من الكتاب ویشترون ... عذاب ألیم (174) 544

أولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی و العذاب بالمغفره... النار (175) 544

ذلک بأن الله نزل الكتاب بالحق و إن الذین .. شقاق بعید (176) ... 544

شأن نزول آیه 544

توضیح واژگان 545

آیا منظور بیع ظاهری است؟ 546

حرام خواری همان آتش خواری است 546

عدم تکلم خدا با آنان همان بی اعتنایی است 547

منظور از تزکیه چیست؟ 548

آیا عذاب به این گروه اختصاص یافته؟ 548

خرید گمراهی به جای هدایت ... 549

صبر بر آتش دوزخ! 550

منظور از کتاب چیست؟ 551

اختلاف در چه مسیری؟ 552

شقاق یعنی چه؟ 553

(بعید) یعنی چه؟ 555

آیه (80)

اشاره

وقالوا لن تمسنا النار إلا أياما معدودة قل أتخذتم عند الله عهدا فلن يخلف الله عهده أم تقولون على الله ما لا تعلمون (80)

و یهود گفتند: هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید. بگو: آیا پیمانی از خدا گرفته اید. و خداوند هرگز از پیمانش تخلف نمی ورزد - یا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟!

توضیح واژگان

بعضی گفته اند: کلمه «لن» برای تأیید و همیشگی در نفی است، یعنی هرگز، به دلیل آیه ای که می فرماید:

(لن ترانی) (1)

هرگز مرا نخواهی دید.

ص: 29

ولی بیشتر علما گفته اند که «لن» برای تأکید در نفی است.

کلمه «مس» به معنای الصاق و نزدیک شدن دو چیز به هم است به طوری که جدایی و فصلی بین آنها نباشد.

«ایاما معدوده» یعنی چند روزی. بعضی گفته اند: منظور هفت روز است.

بعضی دیگر گفته اند: «منظور چهل روز است.» ولی در قرآن مقداری برای آن معین نشده است.

این کلام بیهودیه‌ها نشانه انکار خلود و جاودانگی یهودیان در عذاب است. بحث خلود کفار و مشرکان در عذاب، در تفسیر آیه شریفه (ولهم عذاب عظیم) (1) گذشت. (2)

همزه «أأخذتم» همزه استفهام است و از این رو با فتحه آمده است و در اصل «أأخذتم» بوده که همزه دوم چون همزه وصل بوده، حذف شده است.

مراد از اتخاذ عهد و گرفتن پیمان این است که خداوند با آنها عهد نموده باشد که بیش از چند روز آنان را در دوزخ عذاب نکند.

البته اگر خداوند چنین عهدی نموده بود تخلف نمی کرد؛ چرا که در آیه دیگری می فرماید:

(إنک لا تخلف المیعاد) (3)

تو هیچ گاه از وعده خود، تخلف نمیکنی.

ص: 30

1- سوره بقره، آیه 7.

2- ر.ک: جلد یکم صفحه 368 از همین تفسیر.

3- سوره آل عمران، آیه 194.

چنان که بنده نیز اگر با خدا عهدی ببندد حرام است تخلف کند و اگر تخلف کرد باید کفاره بدهد.

درباره کلمه «ام» دو احتمال وجود دارد:

1. ام متصله که به ما قبلش متصل و مربوط است و مقابل و لنگه دیگر استفهام و سؤال را بیان می کند. در این صورت معنای آیه این است که این گفتار شما که «خدا شما را جز چند روزی عذاب نمی کند» از این دو وجه خالی نیست و چون وجه اول باطل است و یهود از خدا عهدی نگرفته اند، ناچار سخن آنها مصداق وجه دوم است که به خدا افترا و دروغ بسته اند.

2. ام منقطعه که به معنای «بل» است؛ یعنی این کلام شما افترا و دروغ بستن بر خدای متعال است.

آیا عذاب دوزخ همیشگی است؟

شاید کسی اشکال کند و بگوید: این سخن یهود همان اعتقادی است که شما دارید که مؤمن اگرچه بسیار گناه داشته باشد در صورتی که با ایمان از دنیا برود، همیشه در عذاب نخواهد ماند و به واسطه ایمانش نجات پیدا خواهد کرد. یهود هم می گویند: ما در عذاب همیشگی نیستیم و بیش از چند روزی در عذاب درنگ نمی کنیم.

در پاسخ این اشکال می گوئیم: بین سخن آنها و اعتقاد ما فرق بسیاری است؛ زیرا مشکل کار آنها در اصول دین است و بر آنها لازم است که در معجزه ی مدعی نبوت فکر کنند و با عنایت به صفات آن حضرت که در کتب خود دیده و

شنیده و معجزاتی که از او مشاهده نموده اند، نبوت آن حضرت را تصدیق کنند.

سخن ما مشروط به تحصیل اعتقاد به اصول دین و حفظ ایمان و بقای آن است و میان این دو سخن، تفاوت بسیار است.

آیه (81)

بلی من کسب سیئه وأحاطت به خطیئته فأولئک أصحاب النار هم فیها خالدون (81)

آیه (82)

اشاره

والذین آمنوا وعملوا الصالحات أولئک أصحاب الجنة هم فیها خالدون (82)

آری، کسانی که بدی و گناه به دست آورند و آثار گناه، سراسر وجودشان را فرا گیرد، آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود.

و آنها که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، آنان اهل بهشت هستند و همیشه در آن خواهند ماند.

توضیح واژگان

کلمه «بلی» در جواب ورد یهودیان است که گفتند: (لن تمسنا النار) .

فرق بین «بلی» و «نعم» - که هر دو برای جواب به کار می رود . این است که بلی» در جواب نفی یا استفهامی که همراه با جحد و انکار باشد، می آید و معنای

آن، ابطال ورد نفی است، مانند آیه ای که می فرماید:

ص: 32

(زعم الذين كفروا أن لن يبعثوا قل بلى وربي) (1)

کسانی که کفر ورزیدند پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد.

بگو: آری، به پروردگارم سوگند برانگیخته خواهید شد.

و آیه ای که می فرماید:

(الست بربکم قالوا بلى) (2)

و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی میدهیم. در آیه اول، کافران، مبعوث شدن را نفی می کنند و خداوند در جواب آنها با کلمه «بلى» پندار آنها را رد می کند؛ یعنی چنین نیست و شما مبعوث می شوید.

در آیه دوم، همزه استفهام همراه با نفی آمده، یعنی آیا من پروردگار شما نیستم؟ در جواب گفتند: بلى، تو پروردگار ما هستی.

ولی کلمه «نعم» برای تصدیق مفاد جمله و گفتار است؛ یعنی پس از کلام مثبت و منفی، چه خبر باشد و چه استفهام، می آید و محتوای آن را تصدیق می کند، مانند آیه ای که می فرماید:

(فهل وجدتم ما وعد بکم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم) (3)

آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟!

می گویند: آری.

کلمه «بلى» در آیه مورد نظر ما برای ابطال نفی جمله وکن تمتا الثاذه آمده

ص: 33

1- سوره تغابن ، آیه 7.

2- سوره اعراف، آیه 172.

3- همان، آیه 44.

است؛ یعنی این گفتار شما باطل است و حقیقت این است که هر کس بدی کسب کند و گنااهش او را احاطه نماید، او اهل دوزخ و در آن جاودان خواهد بود.

منظور از احاطه گناه چیست؟

مراد از سینه و گناه در این جا، شرک است.

بعضی دیگر می گویند: منظور گناه کبیره است.

برخی دیگر می گویند: منظور اصرار بر گناه است.

درباره احاطه خطیئه برخی می گویند: منظور کثرت معصیت است.

ولی واقع سخن این است که منظور از احاطه خطیئه این است که معصیت به حدی باشد که بر قلب احاطه و استیلا پیدا کند به طوری که نور ایمان را از دل ببرد؛ زیرا هر کس گناه کسب کند و از آن توبه ننماید و بر آن پافشاری کند در قلب او سیاهی پیدا خواهد شد و هر چه بیشتر بر گناه اصرار کند آن سیاهی بیشتر خواهد شد به حدی که گناه تمام قلب او را سیاه کند. در این حالت است که همه دل او را فرا خواهد گرفت و دیگر نور رستگاری در پیشانی او نخواهد بود و البته چنین کسی در عذاب دوزخ جاودان خواهد بود.

ولی اگر گناه تمام قلب او را فرا نگیرد و نور ایمان - گرچه به مقدار اندکی - در دل او باشد در عذاب جاودان نخواهد بود.

بنابراین، امکان دارد منظور از سینه و گناه، مطلق معصیت و گناه باشد و مراد از «خطیئه» حالتی باشد که بعد از کسب گناه بر قلب انسان عارض می شود که اگر انسان بعد از کسب گناه توبه کند، آن حالت محو می شود و اگر بر گناه اصرار ورزد

آن حالت زیاد می شود به اندازه ای که به مرتبه احاطه بر قلب برسد.

گفتنی است که درباره تفسیر دیگر واژگان این دو آیه در ذیل آیات مشابه مطالبی بیان شده است، هم چون آیه ای که می فرماید:

(والذین كفروا وكذبوا بآياتنا أولئك أصحاب النار ... (1))

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ پنداشتند، آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود

و آیه ای که می فرماید:

(وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ... (2))

به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغ هایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاری است.

ص: 35

1- سوره بقره، آیه 39.

2- همان، آیه 25.

اشاره

وإذ أخذنا ميثاق بني إسرائيل لا تعبدون إلا الله وبالوالدين إحسانا وذي القربى واليتامى والمساكين وقولوا للناس حسنا وأقيموا الصلاة وآتوا الزكاة ثم توليتم إلا قليلا منكم وأنتم معرضون(83)

و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را پرستش نکنید و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید و با مردم به خوبی سخن بگویید و نماز را به پا دارید و زکات پردازید. سپس همه شما به جز عده کمی - به حالت اعراض سرپیچی کردید.

منظور از پیمان چیست؟

جمله «وإذ أخذنا» بر آیات پیشین عطف است. منظور از «اخذ ميثاق» اوامر و دستوراتی است که توسط پیامبران بر بنی اسرائیل نازل شده و از آنها عهد و پیمان گرفته شده که به آن دستورات عمل نمایند.

اشارهای ادبی

جالب است که آغاز آیه به صورت غیاب است و از جمله «لا- تعبدون» به صورت خطاب می شود. از طرف دیگر جمله «لا تغبون» به صورت خبر است و از جمله «قولوا للناس» به صورت انشا در آمده است.

این ها مواردی از محسنات بدیعی است که به کلام، لطف خاصی می بخشد و

در آیات قرآن کریم از این گونه محسنات بسیار دیده می شود.

استفاده های تفسیری

اشاره

گفتنی است که آیه خطاب به بنی اسرائیل است و مطالب یاد شده، جزء میثاق ها و پیمان های آنهاست، ولی آن مطالب از اموری است که در همه شرایع ثابت بوده است. این سخن از بسیاری از آیات و روایات استفاده می شود و بر طبق آن، برهانهای عقلی نیز ثابت است. آن پیمانها در طی هشت جمله بیان شده است که به شرح هر یک می پردازیم.

1. توحید عبادی

جمله «لا تعبدون إلا الله» درباره توحید عبادی است؛ یعنی برای خدا در عبادت شریک قرار ندهید و این، همان مفاد کلمه «لا إله إلا الله» است.

جمله «لا تعبدون» جمله خبری است و از آن نهی اراده شده و جمله خبری که

از آن اراده انشا بشود، تأکید بیشتر و رساتری از خود جمله انشایی دارد.

2. نیکی به پدر و مادر در جمله «وبالوالدین إحسانا» کلمه «إحسانا» مصدری است که از فعل محذوف نیابت دارد. بنابر این معنای آیه یا این گونه می شود: «و تحسنون بالوالدین» و یا این گونه می شود: «احسنوا بالوالدین».

البته نیکی به پدر و مادر و حرمت عقوق آنها در بسیاری از آیات قرآن کریم و روایات ذکر شده است. برای نمونه خداوند متعال می فرماید:

(وقضى ربك ألا تعبدوا إلا إياه وبالوالدين إحسانا إما يبلغن عندك الكبر أحدهما أو كلاهما فلا تقل لهما أف ولا تنهرهما وقل لهما قولا كريما. (1))

و پروردگارت مقرر کرد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دوی آنها نزد تو به سن پیری رسند، به آنها «آف» مگو و بر آنها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو!

(واخفض لهما جناح الذل من الرحمه وقل رب ارحمهما كما ربياني صغيرا (2))

و بال تواضع خویش را از سر محبت و لطف، در برابر آنان فرود آور و بگو: پروردگارا همان گونه که آنها مرا در دوران کودکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده. نیز خدای سبحان در سوره نساء می فرماید:

(واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين إحسانا) (3))

ص: 38

1- سوره اسراء، آیه 23

2- همان، آیه 24

3- سوره نساء، آیه 36.

و خدا را بپرستید و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید.

نیکی به پدر و مادر از نظر روایات

اشاره

در این زمینه احادیث فراوانی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه هد (علیهم السلام) رسیده است که چند نمونه را می آوریم. در حدیثی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

کن باراً واقتصر علی الجنة وإن كنت عاقاً فظاً فاقصر علی النار؛⁽¹⁾

با پدر و مادر رفتار نیکو داشته باش و در بهشت ما وارد شو، و اگر عاق و جفاکار و سخت دل باشی با آتش دوزخ بساز.

حضرتش در حدیث دیگری می فرماید:

یاکم وعقوق الوالدین، فإن ریح الجنة توجد من مسیره ألف عام، ولا یجدها عاق ولا قاطع رحم⁽²⁾

از آزردن پدر و مادر و عاق شدن آنها پرهیز؛ چرا که بوی بهشت از مسافت هزار سال استشمام می شود، ولی عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و پیوند خویشاوندی بوی بهشت را استشمام نمی کنند...

هم چنین حضرت فرمود:

کل المسلمین یرونی یوم القیامه إلا عاق الوالدین...⁽³⁾

ص: 39

1- الکافی: ج 2 ص 348 حدیث 2.

2- همان: ج 2 ص 349 حدیث 6.

3- جامع السعادات: ج 2 ص 202.

همه مسلمانان در روز رستاخیز به دیدار من نایل می آیند مگر کسی که عاق پدر و مادرش باشد... در حدیثی قدسی آمده که خداوند متعال فرموده است:

بعزتی و جلالی و ارتفاع مکانی، لو أن العاق لوألدیه یعمل بأعمال الأنبیاء لم أقبلها منه؛(1)

به عزت و شکوه و جلال و جایگاه و الایم سوگند که اگر عاق والدین اعمال پیامبران را انجام دهد، از او نمی پذیرم!

در روایت دیگری خدای متعال به موسی به این گونه وحی فرمود:

من بر والدیه و عقی کتبتہ برا، و من برنی و عقی والدیه کتبتہ عاقا(2)

هر کس به پدر و مادر خود نیکی کند، ولی نسبت به من عاق باشد، او را نیکوکار مینویسم و هر کس به من نیکی کند، ولی نسبت به پدر و مادرش عاق باشد، او را عاق مینویسم.

و در حدیثی دیگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

بر الوالدین أفضل من الصلاه و الصوم و الحج و العمره و الجهاد فی سبیل الله(3)

نیکی به پدر و مادر از نماز، روزه، حج، عمره و جهاد در راه خدا برتر است.

ص: 40

1- همان.

2- همان.

3- همان: ج 2 ص 203

من أصبح مرضيه لأبويه أصبح له بابان مفتوحان إلى الجنة: (1)

هر کس بامداد خود را با خشنودی پدر و مادرش آغاز کند، دو در به سوی بهشت به رویش گشوده میشود.

البته منظور از بر و احسان به پدر و مادر، احترام و اکرام و بزرگداشت آنها، در خدمت آنها بودن، خوش صحبتی با آنها، دعا و طلب مغفرت برای آنها، رفع نیاز آنها و پرداختن قرض های آنهاست. نیز آنچه از آنها فوت شده، اداکنند؛ قبل از درخواست به آنها عطا کند؛ بر آنها پیشی نگیرد و صدا به روی آنها بلند نکند؛ با آنها روی ترش ننماید و اظهار خستگی و بیزاری و رنجش و گله و شکایت نسبت به آنها از وی سر نزند.

کوتاه سخن این که اطاعت از آنها را بر خود لازم بداند حتی در مستحبات و مباحات و مخالفت آنها را حرام بداند، مگر در واجبات عینی و محرمات شرعی. البته این مسئله فروع بسیاری دارد که در علم فقه بحث شده است.

3. نیکی به خویشاوندان و نزدیکان

کلمه «ذی القربی» بر «بالوالدین» عطف است؛ یعنی «بذی القربی احسانا» منظور از ذی القربی، ارحام و خویشاوندان انسان هستند و ارحام عبارتند از: فرزندان و فرزندان فرزندان تا نسل پایین و نیاکان تا نسل بالا؛ چه از طرف پدر و چه از طرف مادر. همین طور مادر بزرگ ها، عموها، عمهها، دایی ها، خاله ها و

ص: 41

1- همان.

خلاصه این که ارحام، تمام طبقات سه گانه ارث را که به واسطه خویشاوندی ارث می برند، شامل می شود.

منظور از احسان به «ذی القربی» همان صله رحم است که در ذیل آیه شریفه (و یقطعون ما أمر الله به أن یوصل) (1) بیان آن گذشت. (2)

تذکر

ذی القربای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که محبت و مودت نسبت به آنها واجب و مزد رسالت و از لوازم ایمان است، طبق روایات پیامبر اکرم و ائمه طاهرین، امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره و یازده امام معصوم (علیهم السلام) هستند، چنان که مراد از اهل بیت و عترت نیز آن بزرگواران هستند.

حکم خویشاوندان کافر

سخن دیگر آنکه اگر ذی القربی و رحم انسان، کافر یا معاند و مخالف مذهب باشد، احسان به آنها چگونه است؟ بعضی از مفسران می گویند: این آیه مخصوص اهل ایمان است.

برخی دیگر می گویند: این آیه نسبت به مؤمن و کافر، عام است و شامل همه می شود.

ص: 42

1- سوره بقره، آیه 27.

2- ر.ک: جلد دوم، صفحه 302

بعضی دیگر می گویند: اگرچه آیه عام است، ولی عموم آن به آیه سیف نسخ شده است.

البته همین کلام درباره والدین نیز جاری است و توضیح آن در جمله (وقولوا للناس حسنا) بیان خواهد شد، ان شاء الله.

اگر احسان به خویشاوندی موجب ایذای دیگری بشود، چه باید کرد؟

اشاره

موضوع دیگر این که اگر میان ذی القربی اختلاف باشد به طوری که احسان به یکی موجب ایذا و اذیت دیگری بشود، چه باید کرد؟

در این گونه موارد باید باب تراحم مراعات بشود، به این معنا که انسان بایستی طرف اهم و مهم تر را در نظر بگیرد. البته در فرض تساوی و عدم امکان

جمع، انسان مخیر است.

4. نیکی به یتیمان کلمه «الیتامی» بر «بالوالدین» عطف است؛ یعنی «وبالیتامی احسانا» .

یتیم از نظر لغوی، کودک نابالغی را گویند که پدر نداشته باشد؛ ولی اگر مادر نداشته باشد به حسب لغت او را یتیم نمی گویند. البته از باب تنقیح مناط و وحدت ملاک در حکم احسان، مشترک است.

جایگاه یتیم در قرآن

گفتنی است که آیات و روایات درباره احسان به ایتام، اصلاح امور آنها و

حرمت و عقوبت خوردن مال آنها بسیار است. خدای سبحان در قرآن کریم می فرماید:

(وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ) (1)

از تو درباره یتیمان می پرسند، بگو: اصلاح کار آنان بهتر است.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا) (2)

و اموال یتیمان را (هنگامی که به حد رشد رسیدند) به آنها بدهید و اموال بد خود را، با اموال خوب و مرغوب آنها عوض نکنید و اموال آنان را همراه با اموال خودتان نخورید؛ زیرا این گناه بزرگی است.

در آیه دیگری می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا) (3)

کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، تنها آتش می خورند و به زودی در شعله های آتش خواهند سوخت.

در آیه دیگری می خوانیم:

(فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرِ) (4)

ص: 44

1- سوره بقره، آیه 220

2- سوره نساء، آیه 2.

3- سوره نساء، آیه 10.

4- سوره ضحی، آیه 9.

پس یتیم را خوار و تحقیر مکن و میازار.

البته در این باره آیات دیگری نیز وجود دارد که به همین مقدار بسنده می کنیم.

جایگاه یتیم در روایات

اشاره

احادیث فراوانی نیز در مورد یتیم روایت شده است. در حدیثی آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انگشت اشاره و میانه خود را جمع کرد و فرمود:

من کفل یتیمًا وکفل نفقته، کنت أنا وهو فی الجنة کھاتین؛⁽¹⁾

کسی که یتیمی را سرپرستی و کفالت کند و هزینه های او را به عهده بگیرد، من و او در بهشت هم چون این دو خواهیم بود.

در روایت دیگری حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

ما من مؤمن ولا مؤمنه یضع یده علی رأس یتیم ترحما له إلا کتب الله له بكل شعره مرت یده علیها حسنه⁽²⁾

هر مرد و زن با ایمان که از روی مهربانی بر سر یتیمی دست کشد، خدا به تعداد هر مویی که بر آن دست مالیده، حسنه ای برایش مینویسد.

نیز در روایتی امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ما من عبد یمسح یده علی رأس یتیم رحمه له إلا أعطاه الله بكل

ص: 45

1- بحار الانوار: ج 72 ص 3.

2- ثواب الاعمال: ص 237؛ بحار الانوار: ج 75 ص 4 و 5.

هر بندهای از روی مهربانی بر سر یتیمی دست کشد، خدا در ازای هر مو، نوری در روز قیامت به او عطا می کند.

در روایتی حضرت باقر (علیه السلام) نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

هرکس از شما از قساوت و سنگدلی خود به ستوه آمده است، یتیمی را به نزد خود آورد و با او ملاطفت کند و او را سر سفره خود بنشانند و دست نوازش بر سر او بکشد، به اذن خدا قلبش نرم و مهربان گردد. (2)

در روایت دیگری ابوبصیر می گوید که به امام باقر عرض کردم:

أصلحك الله! ما أيسر ما يدخل به العبد النار؟

قال: من أكل من مال اليتيم درهما، ونحن اليتيم؛ (3)

خدا کارهایتان را سامان دهد! کم ترین چیزی که بنده به واسطه آن وارد آتش می شود، چیست؟

فرمود: خوردن در همی از مال یتیم و ما یتیم هستیم. از این روایت استفاده می شود که خوردن سهم امام، بلکه سهم سادات در حکم خوردن مال یتیم است و موجب دخول در آتش دوزخ خواهد بود.

از برخی دیگر از روایات این گونه استفاده می شود: شیعیانی که به احکام ناآگاهند و از تشرف به خدمت ائمه (علیهم السلام) محرومند، در حکم یتیم هستند؛ زیرا از

ص: 46

1- همان

2- همان

3- کمال الدین: ج 2 ص 521 حدیث 50، بحار الأنوار: ج 75 ص 10.

درک فیوضات پدر روحانی خودشان محروم هستند. از این رو بر علما و دانشمندان است که آنها را ارشاد، هدایت و سرپرستی معنوی نمایند.

5. نیکی به مساکین

کلمه «والمساکین» بر «بالوالدین» عطف شده است، یعنی «والمساکین احسانا».

کلمه «مساکین» جمع «مسکین» و به معنای درمانده است. از نظر لغوی و عرفی، حال مسکین از فقیر بدتر و از او تنگ دست تر است. اما در این آیه مراد از مساکین اعم از فقیر و مسکین است، زیرا این گفته معروف است که:

الفقير والمسکين إذا اجتماعا افترقا وإذا افترقا اجتماعا؛

هر جا فقیر و مسکین با هم ذکر شوند، با هم فرق دارند مثل آیه زکات و هر جا فقیر یا مسکین تنها ذکر شود، مثل این آیه، هر دو مراد است.

گفتنی است که احسان به مساکین و فقرا، مانند احسان به پدر و مادر و ایتم از افضل عبادات است.

البته آیات و اخباری در این باره و درباره اقسام انفاقات وارد شده که در ذیل آیه شریفه (ومما رزقناهم ینفقون (1) بیان کردیم. (2)

ص: 47

1- سوره بقره، آیه 3.

2- ر.ک: جلد یکم صفحه 301.

در جمله (وقولوا للناس حسنا) مراد از حسن قول، همان گفتار نیک است.

در روایتی حضرت امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود:

قولوا للناس أحسن ما تحبون أن يقال لكم، فإن الله يبغض اللعان السباب الطعان على المؤمنين، الفاحش المتفحش، السائل الملحف، ويحب الحبي الحليم العفيف المتعفف(1)

بهترین چیزی را که دوست دارید درباره شما بگویند، درباره مردم بگویید؛ چرا که خدا فردی را که مؤمنان را لعن می کند، ناسزا می گوید، طعنه و زخم زبان می زند، و شخص ناسزاگو و هرزه و بی حیا و گدای سمج را دشمن می دارد و انسان با حیا، بردبار، پاکدامن و عقیف را دوست می دارد. منظور از کلمه «للعان» عموم مردم، چه مؤمن و چه کافر، است، چنان که در مجمع البیان، تفسیر البرهان و دیگر کتاب های تفسیری از حضرت امام باقر (علیه السلام) نقل شده است؛ حتی فخر رازی در تفسیر خود بعد از نقل کلام مفسران می گوید: «و زعم أبو جعفر محمد بن علی الباقر (علیه السلام) أنه عام، وهو الأقوى؛(2) به نظر ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) این آیه عام است و شامل همه مردم، چه مؤمن و چه کافر می شود و همین دیدگاه قوی تر است.»

بعضی از مفسران گفته اند: این سخن به مؤمنان اختصاص دارد.

ص: 48

1- تحف العقول: ص 300؛ بحار الأنوار: ج 65 ص 152.

2- مفاتیح الغیب: ج 3 ص 589.

بعضی دیگر گفته اند: آیه عام است، ولی به آیه سیف و به حدیث نبوی نسخ شده است، آن جا که حضرتش فرمود:

قاتلوهم حتی یقولوا: لا إله إلا الله، أو یقروا بالجزیه(1)

با آنها پیکار کنید تا این که «لا إله إلا الله» بگویند یا به پرداخت جزیه اعتراف کنند.

بعضی دیگر گفته اند: این آیه نسخ نشده و به عموم خود باقی است و با آیات قتال منافاتی ندارد؛ چرا که گفتار نیک با کافر و دعوت او به ایمان منافاتی با جنگ با او ندارد چنانکه در آیه دیگر می فرماید:

(ادع إلى سبیل ربك بالحكمه والموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن)(2)

(ای رسول ما) با حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با بهترین شیوه با آنان مناظره کن

هم چنین در آیه دیگری می فرماید:

(ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم) (3)

(به معبود) کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید، که آنها نیز بدون علم و از روی کینه توزی، خدا را دشنام می دهند.

تحقیق در این بحث را این گونه ادامه می دهیم و می گوئیم:

ص: 49

1- مجمع البیان: ج 1 ص 286.

2- سوره نحل، آیه 125.

3- سوره انعام، آیه 108.

حسن و نیکی احسان، تفضل، انعام و مانند اینها به قابلیت محل، منوط و مشروط است و به آن بستگی دارد. احسان به محل غیر قابل و غیر لایق، علاوه بر اینکه سن و نیکویی ندارد، قبیح است، چنان که رحمت الهی نیز به همین جهت شامل اهل عذاب نمی شود. مادامی که درباره کافر امید هدایت می رود، احسان و محبت و ... به او مطلوب و پسندیده است؛ ولی هر گاه قابل هدایت نباشد، بلکه مانند عضو فاسدی در اجتماع بشری باشد که موجب فساد دیگر اعضا می شود، نه تنها احسان و تفضل به او پسندیده نیست، بلکه گاهی از بین بردن او لازم و ضروری است و احسان به او اضرار به جامعه بشری است چنانکه شاعر می گوید:

ترحم بر پلنگ تیز دندان

ستمکاری بود بر گوسفندان

بنابراین، دفع و قلع چنین کافرانی علاوه بر این که احسان به جامعه است، احسان به خود آنها هم است؛ زیرا هر چه آنان در دنیا بمانند، معصیت آنها بیشتر و در نتیجه عذاب آنها در روز قیامت، سخت تر و شدیدتر خواهد شد.

8،7 اقامه نماز و پرداخت زکات

تفسیر دو جمله (وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ) در ذیل آیه سوم سوره بقره گذشت، (1) آنجا که می فرماید:

(يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) (2)

ص: 50

1- ر.ک: جلد یکم صفحه 282.

2- سوره بقره، آیه 3.

نماز را به پا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

البته کیفیت نماز و زکات در شریعت یهود و بنی اسرائیل با نماز و زکات در شریعت اسلام تفاوت داشته، ولی اصل این دو در تمام شریعتها مسلم بوده است، چنان که از بسیاری از آیات شریفه استفاده می شود.

مخالفان با پیمان های الهی

در توضیح جمله (ثم تولیتکم إلا قلیلا منکم وأنتم معرضون) می گوئیم:

کلمه «تولی» به معنای روگردانیدن و اعراض است. برخی از مفسران می گویند: جمله «أنتم معرضون» برای تأکید است.

ممکن است گفته شود: جمله «ثم تولیتکم» به مخالفت آنان با مواثیق و پیمان های الهی اشاره دارد و جمله «و انتم معرضون» استمرار و ادامه داشتن این مخالفت را می فهماند.

منظور از جمله «إلا قلیلا منکم» پیامبران الهی، اوصیا و مؤمنان به آنان هستند که بسیار اندکند.

ص: 51

وإذ أخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم ولا تخرجون أنفسكم من دياركم ثم اقررتم وأنتم تشهدون (84)

و یاد کنید هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. سپس شما به این پیمان اقرار کردید و خود گواھید.

پیمان عدم خون ریزی

عبارت «وإذ أخذنا ميثاقكم» به آیه سابق عطف است و جمله (لا تسفكون دماءكم) به ظاهر جمله خبری است، ولی معنای نهی و انشایی دارد.

«سفک دم» به معنای ریختن خون است که به آن «قتل نفس» می گویند. بنابراین، معنای جمله این گونه می شود: خون یکدیگر را نریزید، نه این که خودکشی نکنید، چنانکه مفاد جمله دوم این است که یکدیگر را نفی بلد نکنید.

البته تعبیر به «نفس» برای تأکید در نهی است و برای این که «أمت واحده» و فرزندان یک پدر بودند.

قتل مؤمن از گناهان بزرگ

گفتنی است که قتل نفس مؤمن از گناهان بسیار بزرگ است. خداوند متعال در این باره در قرآن مجید می فرماید:

(ومن یقتل مؤمنا معتمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه

ولعنه وأعدله عذابا عظيما (1)

و هر کس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است که جاودانه در آن می ماند و خدا بر او خشم می گیرد و او را از رحمتش دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

در آیه دیگری می فرماید:

ومن أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل أنه من قتل نفسا بغير نفس أو فساد في الأرض فاكنما قتل الناس جميعا... « (2)

به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را - بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین - بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته باشد.

درباره عقوبت قتل نفس، روایات بسیاری نیز نقل شده است. برای نمونه در روایتی امام صادق (علیه السلام) درباره کسی که انسان مؤمنی را بکشد، می فرماید:

مت أي ميتة شئت؛ إن شئت يهوديا وإن شئت نصرانيا وإن شئت مجوسيا (3)

هنگام مرگ به او گفته می شود: هر گونه خواهی بمیر؛ خواهی یهودی بمیر، یا مسیحی یا مجوسی.

ص: 53

1- سوره نساء، آیه 93

2- سوره مائده، آیه 32.

3- ثواب الاعمال: ص 37، سفینه البحار: ج 2، ص 407

در روایت دیگری امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

کسی که از روی عمد، مؤمنی را بکشد، خداوند تمام گناهان مقتول را برای قاتل ثبت می کند و کشته شده از گناهان بری و پاک می شود.

آن حضرت در ادامه فرمود: همین معنا در این آیه شریفه آمده است:

(إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِكُمْ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ) (1)

من می خواهم تو با گناه من و گناه خودت به سوی خدا بازگردی و در نتیجه از اهل آتش باشی (2)

در حدیث دیگری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَأَهْلَ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ اشْتَرَكُوا فِي دَمِ مُؤْمِنٍ لَأَكْبَهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فِي النَّارِ؛ (3)

اگر اهل آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه در ریختن خون مؤمنی شریک باشند، به یقین خدا همه آنها را به رو در آتش می اندازد.

در این زمینه روایات دیگری نیز وجود دارد که همین مقدار کافی است. اعانت و یاری قاتل بر قتل، یا رضای به قتل نیز نظیر قتل نفس است.

البته از قتل نفس بدتر، اضلال و گمراه کردن و اغوای مردم است، همان طور که ارشاد و هدایت آنها نیز بالاترین مرتبه احیا و به منزله زنده کردن تمام

ص: 54

1- سوره مائده، آیه 29.

2- ثواب الاعمال: ص 328.

3- بحار الانوار: ج 101 ص 382.

انسان ها است و این آیه شریفه نیز به همین معنا تفسیر شده است:

(ومن أحياءها فكأنما أحياء الناس جميعاً..)(1)

و هر کس انسانی را زنده نماید و از مرگ نجات دهد چنان است که گویی همه انسانها را زنده کرده است.

ابو بصیر می گوید: درباره این آیه از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم. آن حضرت فرمود:

من استخرجها من الكفر إلى الإيمان؛(2)

منظور از زنده کردن انسان، نجات او از کفر و هدایت او به سوی ایمان است.

راندن مؤمن

(ولا تخرجون أنفسكم من دياركم) یکدیگر را از شهر و مسکن خود بیرون نکنید.

یعنی همین که بعضی به قدرت و سلطنت رسیدند، ملک و خانه ضعیفان و ناتوانان را غصب نکنند و آنها را از وطن و خانه هایشان آواره نمایند.

این عمل نیز از جنایات بزرگی است که معاصی بزرگ دیگری را هم دربردارد، مانند ظلم، آزار، تحقیر، توهین و هتک احترام مؤمن که هر کدام عقوبات شدید و عواقب وخیمی دارد.

ص: 55

1- سوره مائده، آیه 32

2- بحار الأنوار: ج 2 ص 21.

ما در این باره در ذیل آیه شریفه (یخادعون الله والذین آمنوا) (1)

مطالبی را بیان کردیم. (2)

پیمان شکنی بعد از اقرار

(ثم أقرتم وأنتم تشهدون) شما به آن میثاق اقرار نمودید و بر آن گواهی می دهید.

به نظر می رسد این میثاق و پیمان غیر از دیگر احکام تورات بوده که تحریف شده و آن را تبدیل کردند و انکار نمودند؛ چرا که به این میثاق، اعتراف و اقرار کردند.

نیز به قرینه «ثم» که برای تراخی است ظاهر این خطاب به یهود زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) متوجه است که به اخذ این میثاق و پیمان از پیشینیان خود اقرار و اعتراف داشتند.

ص: 56

1- سوره بقره، آیه 9.

2- ر. ک: جلد دوم صفحه 27 از همین تفسیر .

اشاره

ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسكم وتخرجون فریقا منكم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان وإن یأتوكم أساری تقادوهم وهو محرم علیکم إخراجهم أفتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلك منكم إلا خزی فی الحیاه الدنیا ویوم القیامه یردون إلی أشد العذاب وما الله بغافل عما تعملون (85)

پس از آن اقرار به پیمان و گواه بودن) باز این شما (گروه بنی اسرائیل هستید که یکدیگر را می کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید و به گناه و تجاوز، بر ضد آنان به یکدیگر کمک می نمایید. و اگر آنها به صورت اسیر نزد شما آیند، با دادن فدیة آنان را آزاد میسازید با این که بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب تورات ایمان می آورید، و به بعضی کافر می شوید؟! پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز رسوایی در این جهان، چیزی نیست و روز رستاخیز به سخت ترین عذابها گرفتار خواهند شد. و خدا از آنچه می کنید، غافل نیست.

توضیح واژگان

کلمه «انتم» خطاب به بنی اسرائیل است. در کلمه «هؤلاء» که اسم اشاره جمع است، دو احتمال می رود

ص: 57

1. این که اسم منادی به تقدیر حرف نداء باشد. در این صورت معنای آن می شود: ثم أنتم یا هؤلاء المناقضون لميثاق الله؛ پس شما ای پیمان شکنان....

2. این که خبر باشد برای «انتم» به تقدیر: أنتم الذين تفعلون كذا وكذا؛ پس شما همان مردمی هستید که...

جنگهای بنی اسرائیل

(تقتلون أنفسکم) یعنی «یقتل بعضکم بعضا».

بعد از یوشع تا زمان تبونصر (بخت نصر) و بعد از آن تا زمان «اینطوکس» پادشاه فرنگ، یکصد و شصت سال پیش از میلاد و بعد از آن تا زمان «طرطوس» پادشاه روم، سی و هفت سال بعد از عروج مسیح (علیه السلام) جنگ هایی در میان بنی اسرائیل رخ داد و بر اثر آن جنگ ها، هزاران نفر از بنی اسرائیل کشته و هزاران نفر به اسارت برده شدند.

البته بیشتر این قتل ها و جنگ ها به دست پادشاهان مشرک خود بنی اسرائیل و با همکاری بعضی از قبایل آنها علیه قبیله دیگر، اتفاق می افتاد. (1)

باری به ستمگر در قرآن و روایات

(تظاهرون علیهم بالإثم والعدوان)

بنی اسرائیل، ستمگران و پادشاهان مشرک شان را علیه مظلومان، پشتیبانی و کمک می کردند و عده ای را از شهر و دیارشان بیرون می نمودند. هر دسته از

ص: 58

1- برای آگاهی بیش تر در این باره ر. ک: کلم الطیب: ص 262 - 274.

بنی اسرائیل ظالم و ستمگری را اعانت و همراهی می کردند و به جان دسته دیگر می افتادند و آنها را می کشتند و از شهر بیرون می کردند. کلمه «اثم» به معنای گناه و کلمه «عدوان» به معنای تجاوز است؛ یعنی آنها در راه تعدی و تجاوز و گناه به همدیگر کمک و تعاون می کردند؛ نه در کار خیر و دفع ظلم و پرهیزکاری.

البته اعانت بر ظلم و عدوان از گناهان بزرگ است، چنان که خدا در کلام مجیدش می فرماید:

(وتعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الإثم والعدوان... (1))

و در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون و همکاری کنید و در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید.

در حدیثی آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من دل جائرا علی جورکان قرین هاما فی جهنم: (2))

هر کس ستمگری را به سستمی رهنمون گردد، در دوزخ هم نشین هاما خواهد بود که فرعون را به دشمنی با حضرت موسی راهنمایی می کرد).

حضرتش در سخن دیگری می فرماید:

من تولى خصومه ظالم أو أعان علیها، ثم نزل به ملك الموت قال له:

ص: 59

1- سوره مائده، آیه 2.

2- امالی صدوق: مجلس 66 ح اص 347 و بحار الأنوار: ج 72 ص 369.

ابشر بلعنه الله ونار جهنم وبئس المصير؛ (1)

هر کس از طرف ظالمی پیگیری و وکالت دعوای او را در دادگاه به عهده بگیرد یا در این مرافعه به او کمک کند . با این که می داند او در این دعوا و مرافعه، ظالم است . آنگاه که فرشته مرگ بر او فرود آید به او گوید: بشارت باد تو را به لعنت خدا و آتش دوزخ، و چه بد سرانجامی است!

هم چنین حضرتش در سخن دیگری می فرماید:

إذا كان يوم القيامة نادی مناد: أين الظلمه وأعوانهم ومن لاق لهم دواتا، أو ربط لهم كيسا، أو مد لهم مده قلم؟ فاحشر وهم معهم؛ (2)

آنگاه که روز قیامت فرا رسد، منادی بانگ زند: کجا هستید ستمگران و یاوران آنها و کسانی که لایقه ای در دوات آنها گذاشته اند، یا سر کیسه ای را برایشان بسته اند و یا قلمی را برای آنها کشیده اند؟ همه اینها را با آن ظالمان و ستمگران محشور کنید.

در حدیث دیگری آمده است:

بر در چهارم دوزخ سه کلمه نوشته شده است:

أذل الله من أهان الإسلام!

أذل الله من أهان أهل البيت!

ص: 60

1- همان.

2- بحار الأنوار: ج 72 ص 372 حدیث 17؛ وسائل الشیعه: ج 17 ص 181.

أذل الله من أعان الظالمين على ظلمهم للمخلوقين! (1)

هر کس به اسلام اهانت کند و آن را خوار و حقیر شمارد، خدا او را خوار سازد!

هر کس به اهل بیت اهانت کند و آنان را حقیر شمارد، خدا او را خوار سازد!

هر کس به ستمگران در ستم به مردم یاری رساند، خدا او را خوار سازد!

البته در این باره روایات زیبایی نقل شده که همین مقدار کافی است. (2)

لازم به ذکر است که رکون و اعتماد به ظالم و میل بقای او نیز همانند اعانت به ظالم است، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

ولا تتركوا إلى الذين ظلموا فتمسكم النار (3)

و به ظالمان تکیه ننمایید و به آنها متمایل نشوید، که آتش به شما می رسد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیث مناهی می فرماید:

من مدح سلطانا جائرا أو تخفف وتضعضع له طمعا فيه كان قرينه في النار، (4)

هر کس از روی طمع، حاکم ستمگری را ستایش کند، یا خود را برای

ص: 61

1- بحار الانوار: ج 8 ص 145؛ مستدرک الوسائل: ج 13 ص 126

2- ر. ک: وسائل الشیعه: ج 17 ص 177 باب 42.

3- سوره هود، آیه 113.

4- من لا یحضره الفقیه: ج 4 ص 11.

او حقیر و زبون کند و در برابرش کرنش کند، در آتش هم نشین او خواهد بود.

در این زمینه روایت صفوان جمال که شتران خود را به هارون کرایه می داد و کلام زیبای امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در این باره، و هم چنین حدیث علی بن حمزه و تشرف او با کاتب بنی امیه خدمت حضرت امام صادق (علیه السلام) و کلام آن حضرت به او، قابل توجه است. (1)

ایمان به برخی از کتاب و کفر به برخی دیگر

وإن یأتوکم أساری تقادوهم وهو محرم علیکم إخراجهم أفتومنون ببعض الکتاب وتکفون بیغض)

اگر آنها به صورت اسیر نزد شما آیند، با دادن فدیة آنان را آزاد میسازید با این که بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید، و به بعضی کافر می شوید؟!

مفسران در تفسیر این جمله چنین گفته اند: (2)

بنی النضیر طائفه ای از یهود مدینه با قبیله خزرج هم قسم و هم پیمان بودند و قبیله بنی قریظه طائفه دیگری از یهود با قبیله اوس. اینها در جنگ هایی که این دو قبیله با هم می نمودند به کمک آنان می شتافتند و برادران یهود خود را

ص: 62

1- بحار الانوار: ج 72 ص 75 و 76.

2- مجمع البیان: ج 1 ص 303، ذیل همین آیه .

می کشتند و از دیارشان بیرون می کردند، ولی اگر کسی از آنها اسیر می شد، از جانب او فدیة می دادند و او را رها می ساختند و می گفتند: فدیة دادن برای رهایی اسیران، وظیفه دینی ماست. از این رو خداوند متعال در مذمت آنان می فرماید:

(أفتومنون ببغض الکتاب وتکفرون ببغض)

آیا به برخی از کتاب - که فدیة دادن برای رهایی اسیران است - ایمان می آورید و به بعضی دیگر - که حرمت قتل برادران دینی و حرمت اخراج آنهاست - کافر می شوید؟

ممکن است در تفسیر این آیه چنین گفته شود: «تقادوهم» از باب مفاعله است که هم فدیة دادن و هم فدیة گرفتن را شامل می شود. و در این آیه منظور فدیة گرفتن است؛ چرا که یهودیان در جنگ هایی که میان آنان واقع می شد علاوه بر این که برادران یهود خود را می کشتند، بسیاری از آنها را از شهر و دیار خود بیرون می کردند و به اسارت می بردند و تا از آنها فدیة نمی گرفتند رهایشان نمی نمودند.

این آیه در مقام سرزنش آنهاست که برادران و هم کیشان خود را می کشید و بعضی از آنها را از شهر و دیار خودشان به عنوان اسارت بیرون می برد و تا فدیة از آنها نگیرد رهایشان نمی کنید و حال آن که بیرون نمودن آنها از شهر و دیارشان بر شما حرام است تا چه رسد به فدیة گرفتن از آنها.

جمله (أفتومنون ببغض الکتاب وتکفرون ببغض) کلی است؛ یعنی هر چه از تورات به نفع شما و مطابق میل شماست، می پذیرید و هر چه خلاف میل شما و منافی با منافع مادی شماست از آن اعراض می کنید، مانند آیاتی که نام، نشان،

صفات و خصوصیات پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) را ذکر می کند و ایمان آوردن به او را برای آنان لازم و ضروری می شمارد چنان که خدای سبحان در این باره می فرماید:

(الذین یتبعون الرسول النبى الامى الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراه والإنجیل یأمرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم إصرهم والأغلال التی كانت علیهم فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه واتبعوا النور الذی أنزل معه أولئک هم المفلحون(1))

کسانی که از فرستاده خدا، پیامبر «امی» پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ همان پیامبری که آنها را به کار پسندیده دستور می دهد و از کار ناپسند باز می دارد و چیزهای پاکیزه را برای آنها حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می کند و بارهای سنگین و قید و بندهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان بر می دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و حمایت و باری اش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند .

در کتاب «کلم الطیب» آیاتی از تورات که بشارت ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در آنها آمده، از کتاب های یهود نقل شده و در ادامه چنین آمده است: این یک اشکال علمی به یهود است که این توراتی که در دست شماست کتاب

ص: 64

آسمانی و وحی الهی است و موسی (علیه السلام) (آن را آورده، (پس) باید به تمامش ایمان داشته باشید و بالنتیجه رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را تصدیق کنید. و اگر چنین نیست چرا ادعا می کنید که (تورات) کتاب آسمانی و وحی الهی است و به آن اقرار و گواهی می دهید؟(1)

آیا ایمان و کفر در یک فرد جمع می شود؟

بعضی از مفسران به این آیه تمک می کنند و می گویند:

ممکن است ایمان و کفر با هم جمع شود به این معنا که انسان می تواند نسبت به بعضی از امور دینی مؤمن و به بعضی دیگر، کافر باشد.

در پاسخ این سخن می گوئیم:

به دو دلیل آنها اشتباه بزرگی را مرتکب شده اند:

1. ایمان، مرکب ارتباطی و عبارت از اعتقاد به مجموع امور دینی من حیث المجموع است به طوری که اگر کسی همه امور اعتقادی و ضروریات را به استثنای یکی از آنها، قبول کند، مؤمن بر او اطلاق نمی شود.

2. آیه در مقام مذمت و سرزنش است؛ یعنی چگونه می شود کسی ادعای ایمان به آیینی بنماید و حال آنکه بعضی از آن آیین را قبول نداشته باشد؟

خزی یعنی چه؟

(فما جزاء من یفعل ذلک منکم إلا خزی فی الحیاه الدنیا)

ص: 65

1- کلم الطیب: جزء اول ص 352.

کلمه «خزی» در لغت به معنای هلاکت، ذلت و فضیحت است. قدر جامع این معانی، عذابی است که شامل همه آنها بشود.

یهود در دنیا به انواع خزی و رسوایی ها گرفتار شدند، چنان که از لابه لای مطالب پیشین استفاده می شود.

مشار الیه «ذلک» ممکن است همین جمله اخیر؛ یعنی ایمان به بعض کتاب و کفر به بعض آن باشد.

هم چنین ممکن است همه جملات آیه، یعنی کشتن یکدیگر، بیرون راندن از سرزمین و گرفتن فدیة منظور باشد.

نیز احتمال دارد به همه اعمال آنها اشاره داشته باشد که در آیات پیشین بیان شده است.

آیا عذاب یهود از همه کفار سخت تر است؟

(و یوم القیامه یردون إلی أشد العذاب)

ممکن است کسی در ذیل این فراز از آیه بگوید: از کلمه «أشد العذاب» استفاده می شود که در روز قیامت، عذاب یهود از دیگر طایفه های کار سخت تر است، در صورتی که عذاب دهریها و مادی گراها که منکر وجود خدا و معاد هستند و هم چنین عذاب مشرکان که منکر توحیدند، باید سخت تر باشد.

ما به او چند پاسخ می دهیم :

نخست آنکه یهود به جسم بودن، جهل داشتن و عجز خدا قائل هستند. این موضوع از داستان حضرت آدم و یعقوب (علیهم السلام) که در تورات رایج آمده، معلوم می شود. نیز آنان به ساحت مقدس پیامبران الهی هم چون لوط، داوود، سلیمان و

هارون (علیهم السلام) نسبت زنا، شرک و کفر می دهند. بنابراین، آنان با این عقاید باطل، با منکران خدا و پیامبران چندان فرقی ندارند.

دوم آنکه شدت و سختی عذاب قیامت تنها دایره مدار کفر نیست، بلکه عمده عذاب برای قساوت قلب، عنادورزی و عصیبت است. این صفات با بالاترین درجه هایش در یهود، ثابت و محقق بوده و هست.

سوم آنکه شدت و سختی، امری نسبی است و منافات ندارد که عذاب نسبت به بعضی سخت تر و نسبت به جماعت دیگر سبک تر باشد.

(وما الله بغافل عما تعملون)

یعنی علم خدا به همه چیز از جزئی و کلی و ظاهری و باطنی تعلق دارد و هیچ چیز از اعمال بندگان از علم او پنهان نیست و جهل و غفلت در ساحت مقدس خدای متعال راه ندارد.

آیه (86)

اشاره

أولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخره فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون (86)

اینان کسانی هستند که زندگی دنیا را به جای جهان آخرت خریدند. پس از عذاب آنها کاسته نمی شود و آنان یاری نخواهند شد.

یهود و فروش آخرت به دنیا

این آیه به یهود اشاره دارد که در آیه قبل سخن از آنها به میان آمده است. مراد از «اشترای زندگی دنیا به جهان آخرت» بدل گرفتن زندگی دنیا از جهان

ص: 67

آخرت است که انسان دین خود را به دنیا بفروشد و زندگی باقی را به زندگی فانی تبدیل نماید.

توضیح بیشتر این آیه در تفسیر آیه (اشترُوا الضلّٰله بالهدی) (1) بیان شد. (2)

هم چنین تفسیر عبارت «ولا هم ینصرون» در آیه شریفه «ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون» (3) گذشت. (4)

آیه (87)

اشاره

ولقد آتینا موسی الکتاب ووقفینا من بعده بالرسول واتینا عیسی ابن مریم البینات وأیدناه بروح القدس أفکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم وفریقا تقتلون (87)

به یقین ما به موسی کتاب را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سر هم فرستادیم و به عیسی بن مریم حجتها و نشانه های آشکار دادیم و او را با روح القدس تأیید نمودیم. پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که مخالف هوای نفس شما است، برایتان آورد تکبر ورزیدید؟ پس گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را می کشید.

ص: 68

1- سوره بقره، آیه 16.

2- ر.ک: جلد دوم ص 197.

3- سوره بقره، آیه 48.

4- ر.ک: جلد دوم ص 406.

منظور از کتاب، تورات است و تخصیص حضرت موسی (علیه السلام) به کتاب با این که بر پیامبران قبل از موسی (علیه السلام) نیز کتاب نازل شده، شاید از این جهت است که از آنچه به پیامبران پیش از موسی (علیه السلام) نازل شده، به صحف تعبیر می شده است - زیرا آنها صحیفه صحیفه و جزوه جزوه بودند - مانند صحف آدم، شیث، نوح، ابراهیم (علیهم السلام) و حتی از کتاب موسی (علیه السلام) به اعتبار الواح نیز به صحف تعبیر شده است چنان که در آیه ای می خوانیم: (صحف ابراهیم و موسی) [\(1\)](#)

البته کتاب های آسمانی که به نامی مخصوص نامیده شده اند، چهار کتابند که عبارتند از: 1. تورات، 2. انجیل، 3. زبور، 4. فرقان (قرآن).

منظور از اهل کتاب در قرآن کریم، همان یهود و نصاری هستند. البته مجوسی ها نیز در احکام به اهل کتاب ملحق می شوند.

ارسال انبیای بنی اسرائیل

(وقفنا من بعده بالرسال)

ققینایعنی «اتبعنا» به این معنا که بعد از موسی، رسولانی را در پی هر رسول و پشت سر هم فرستادیم. به سخن دیگر، به صورت پی در پی پیامبران را یکی بعد از دیگری فرستادیم.

بیشتر این پیامبران، اوصیای حضرت موسی (علیه السلام) و حافظ شریعت و مبلغ احکام او بودند.

ص: 69

پیامبران بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی (علیه السلام) بسیار بودند و اسامی پیامبرانی که در قرآن کریم ذکر شده عبارتند از: داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، ذوالکفل، اسماعیل صادق الوعد، یونس، زکریا، یحیی و عیسی (علیهم السلام).

چرا تخصیص عیسی (علیه السلام)؟!؟

(وآتینا عیسی ابن مریم البینات)

تخصیص حضرت عیسی (علیه السلام) به ذکر برای این است که او پیامبر اولوالعزم و دارای شریعت و کتاب جدید بود.

بینات یعنی چه؟

کلمه «بینات» جمع «بینه» و به معنای چیزی است که بر صدق ادعا، گواه واقع شود و ادعای مدعی را روشن سازد. چون معجزات پیامبران الهی، گواه صدق ادعای آنان بوده، از این جهت از آنها به «بینات» تعبیر شده است.

مراد از بینات در این آیه شریفه، معجزات حضرت عیسی (علیه السلام) است، مانند تکلم در گهواره، شفا دادن بیماران، زنده کردن مردگان، خبر دادن از آنچه در خانه های خود ذخیره می کردند و آنچه می خوردند، داده شدن کتاب در دوران کودکی و نظیر اینها.

روح القدس و تأیید او

(وآیدناه بروح القدس)

ص: 70

مراد از روح القدس، جبرئیل امین است و این نیز یکی از القاب اوست، چنان که در آیه دیگر می فرماید:

(قل نزله روح القدس من ربك بالحق (1))

بگو: روح القدس آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است. آدناه» یعنی «قویناه؛ او را تقویت نمودیم». اصل «أید» به معنای قوه است و تأیید جبرئیل برای حضرت عیسی (علیه السلام) با این که بر پیامبران دیگر هم نازل می شد برای این است که اصل وجود عیسی (علیه السلام) از نفخه جبرئیل بوده و همو تا بردن عیسی (علیه السلام) به آسمانها نگهبان او بوده است.

چرا از جبرئیل به روح القدس تعبیر شده است؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت: برای این که او جوهر مجرد است، چنان که روح انسانی جوهر مجرد است.

تعبیر به قدس به جهت این است که او از عیب و نقص و معصیت، منیره و پاک و دارای مقام عصمت و طهارت است، چنان که همه فرشتگان، معصوم و منزّه از نافرمانی خدا هستند.

البته آنان دارای مراتب و درجات متفاوتی هستند و جبرئیل، سید فرشتگان و امین وحی و واسطه بین خدا و پیامبران الهی است.

استکبار در برابر پیامبران الهی

(أفکلما جاء کم رسول بما لا تهوی أنفسکم استکبرتم)

ص: 71

دلیل استکبار این بود که پیامبران و رسولان الهی برخلاف هوای نفس متکبران، جباران، ستمگران، ارباب جاه و مال و ماده پرستان سخن می گفتند و در مقام جلوگیری از تعدیات و تجاوزات آنها بر می آمدند. از این رو، این قبیل اشخاص آنان را تکذیب می کردند و به آنان نسبت سحر و جنون و... می دادند و سپس در صدد قلع و قمع و قتل آنان بر می آمدند.

علامه مجلسی (رحمه الله) در دایره المعارف ارزشمند «بحار الانوار» بحث مفصلی را درباره هر یک از پیامبران بنی اسرائیل که به دست آنها کشته شده اند، دارند. البته این نه تنها دأب و شیوه بنی اسرائیل بوده؛ بلکه هوا پرستان و ستمکاران پیشین نیز همین گونه با پیامبران پیش از موسی (علیه السلام) مانند نوح، هود، صالح، ابراهیم و

لوط (علیهم السلام) رفتار می کردند.

هم چنین کفار قریش نسبت به خاتم الأنبياء حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) هر قدر می توانستند او را آزار و اذیت می کردند و نسبت های ناروا به او می دادند و تنها حفظ الهی برای انجام رسالت و اتمام حجت بود که آنها را حفظ می کرد و از شر آنها نگاه می داشت.

این آیه شریفه در مقام توییح این است که هر پیامبری را که برای شما فرستادیم و برخلاف هوای نفس شما سخن گفت، زیر بار او نرفتید و گروهی از آنها را تکذیب نمودید و گروه دیگری را کشتید.

وقالوا قلوبنا غلغ بل لعنهم الله بكفرهم فقليلًا ما يؤمنون (88)

و آنها گفتند: دل های ما در غلاف است و ما از گفته تو چیزی نمیفهمیم. بلکه خدا آنها را به سزای کفرشان، از رحمت خود دور ساخته است. پس کمی از آنها ایمان می آورند.

کلمه «غلغ» جمع «اغلف» و به معنای پوشیده و مستور است و به همین جهت به شمشیری که در نیام و غلاف باشد، اغلف گویند.

منظور آنها این است که درهای قلب ما بسته شده و دل های ما در غلاف و پوشش است. از این رو ما آیات خدا، مواعظ و نصایح پیامبر را نمی فهمیم. بنابراین، در ما تأثیری ندارد.

البته خدا نظیر این کلام را در آیه دیگر از زبان مشرکان چنین نقل می فرماید:

(وقالوا قلوبنا فی أكنه مما تدعونا إليه وفی آذاننا وقر ومن بیننا و بینک الحجاب) (1)

آنها گفتند: قلب های ما از فهم آنچه ما را به آن دعوت می کنی، محجوب است و در گوشهای ما سنگینی است، و میان ما و تو پرده و حجابی وجود دارد.

آنان این کلام را از روی مسخره و استهزا می گفتند و به اصطلاح طعنه می زدند، ولی در حقیقت همین طور بودند و کلام حق در آنان مؤثر

ص: 73

واقع نمی شد.

نیز خداوند متعال در آیه دیگری می فرماید:

(ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی أبصارهم غشاوه) (1)

خدا بر دلها و گوش های آنان مهر نهاده و بر چشم هایشان پردهای است.

همچنین در آیه دیگری می فرماید:

(صم بکم عمی فهم لا ترجعون) (2)

آنها کر، گنگ و کورند؛ لذا (از راه خطا) باز نمی گردند.

دوری از رحمت، سزای کفر یهود

خداوند متعال در رد کلام یهودیها می فرماید: «بل لعنهم الله بکفرهم»، بلکه خدا آنها را به سزای کفرشان، از رحمت خود دور ساخته است.

چرا سخن حق در اینان تأثیر نمی گذارد؟ برای این که خدای سبحان آنها را به واسطه کفرشان از رحمت خود دور ساخته است.

سخنی در لعن

کلمه «لعن» به معنای جدایی و دوری از رحمت است، چنان که صلوات به معنای پیوستن و نزدیک شدن به رحمت الهی است.

ص: 74

1- سوره بقره، آیه 7.

2- همان، آیه 18.

در بیان مقصود از صلوات گفته شده که صلوات معنای جامعی است که اراده خیر باشد، در مقابل لعن که اراده شر است.

گفتنی است که لعن مؤمن جایز نیست و روایات بسیاری در مذمت و سرزنش آن وارد شده، ولی لعن کافر و منافق و معاند جایز است. در موارد بسیاری لعن اعدای دین و دشمنان ائمه طاهرین (علیهم السلام) از مصادیق تبری است، چنان که صلوات و سلام بر ائمه طاهرین (علیهم السلام) از مصادیق تولی است.

در روایتی آمده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند هفت طایفه را لعنت کرده است که عبارتند از:

المغیر لکتاب الله، والمکذّب بقدر الله، والمبدل سنه رسول الله، والمستحل من عترتی ما حرم الله عزوجل، والمتسلط فی سلطانه لیعز من أذل الله ویذل من أعز الله، والمستحل لحرم الله، والمتکبر علی عباد الله عزوجل (1)

تغییر دهنده کتاب خدا؛ تکذیب کننده قدر خدا؛ دگرگون کننده سنت رسول خدا؛ حلال شمارنده چیزهایی درباره عترت من که خدا حرام کرده (مثل دشمنی با آنها و...) زورمندی که می خواهد آنکه را که خدا ذلیل کرده، عزیز و آنکه را که خدا عزیز کرده، ذلیل کند؛ حلال کننده حرام خدا، و تکبر ورزنده و فخر کننده در برابر بندگان خدا.

هم چنین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در هفت مورد ابوسفیان را لعنت کرد. (2) نیز در

ص: 75

1- الخصال: ج 2 ص 350.

2- بحار الانوار: ج 44 ص 77.

هنگام بیماری مرگش، یزید را لعن فرمود. (1)

در روایتی دیگر آمده که امام حسن مجتبی (علیه السلام) به عمرو بن عاص فرمود: تو هفتاد بیت در هجو و بدگویی و استهزای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گفتی و پیامبر فرمود:

اللهم.. فالعن عمرو بن عاص بكل بیت ألف لعنه: (2)

خدایا، در برابر هر بیت شعر عمرو بن عاص، هزار لعنت بر او بفرست؟

مؤمنان اندکی از یهود

(فقلیلا ما یؤمنون)

یعنی از یهودیان افراد اندکی ایمان می آورند، مانند عبدالله سلام و یاران او، برخلاف دیگر کافران که فوج فوج به اسلام مشرف می شوند، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

(ورأیت الناس یدخلون فی دین الله أفواجا) (3)

و ببینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند.

بنابراین، منصوب بودن کلمه «قلیلا» به جهت حالیه بودن آن است و حرف «ما» یا زائد است و یا مصدری و مراد از کمی ایمان، کمی مؤمنان آنهاست.

برخی از مفسران می گویند: منظور از کمی ایمان آنها، ایمان به خدا و صفات

ص: 76

1- همان: ص 266.

2- الاحتجاج: ج 1 ص 276، بحار الأنوار: ج 44 ص 81

3- سوره نصر، آیه 2.

اوست، بدون ایمان به پیامبر و قرآن و سایر اعتقادات اسلامی. پس ایمان آنها به خدا و برخی صفات او نسبت به آنچه به آن ایمان ندارند، کم است. (1)

این نظریه درست نیست؛ زیرا چنان که گذشت ایمان مرکب ارتباطی است و با انکار یکی از اجزای آن، اصلاً ایمانی نخواهد بود.

آیه (89)

اشاره

ولما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنته الله على الكافرين (89)

و هنگامی که از طرف خدا کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است، برایشان آمد و پیش از این در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند؛ ولی همین که آنچه اوصافش را می شناختند برایشان آمد، انکارش کردند و به او کافر شدند. پس لعنت خدا بر کافران باد!

چگونه قرآن کتاب های پیشین را تصدیق می کند؟

(ولما جاءهم كتاب من عند الله «

منظور از کتاب، قرآن مجید است.

(مصدق لما معهم) صفت کتاب است. منظور از «لما معهم» تورات و دیگر کتاب های منسوب به وحی است که در دست یهود بوده است.

ص: 77

1- مجمع البیان: ج 1 ص 309، ذیل آیه مذکور.

در این جا اشکالی این گونه طرح شده است:

در بسیاری از آیات قرآن کریم تصریح شده که اینان کتاب های الهی را تحریف نموده اند. پیش تر هم ذکر شد که تواتر تورات فعلی که در دست یهود است، سه مرتبه قطع شده و به یک نفر منتهی می شود. علاوه بر این، در این کتاب، مطالب خلاف واقع و نسبت های ناروا به خدا و انبیای او آمده که دلیل قطعی بر تحریف آن است.

از طرف دیگر، در این آیه و آیات دیگر، از قرآن و پیامبر با این وصف یاد شده که آنها مؤید و تصدیق کننده این کتاب ها هستند. حال این سؤال به ذهن می رسد که چگونه قرآن و پیامبر، مؤید این کتاب های تحریف شده هستند؟

در پاسخ این اشکال می گوییم:

عبارت «مصدق لما معهم» بر این مطلب دلالت ندارد که قرآن، هر چه با آنهاست تصدیق و تأیید می کند. زیرا قرآن کریم نفرموده: «مصدق لجميع ما معهم» یا «مصدق لكل ما معهم» تا بر عموم دلالت کند، بلکه این فراز دلالت دارد که فی الجمله و سر بسته و به طور کلی، مطالب حق در کتاب های آنها وجود دارد.

از طرفی، صفت تحریف که به کتاب های آنها نسبت داده شده نیز دلالت ندارد که تمام تورات و کتاب های وحیانی آنها تحریف شده است، بلکه دلالت دارد که فی الجمله و سر بسته دست تحریف در آنها تصرف نموده و آنها را از اعتبار ساقط کرده است.

بنابراین، آنچه از مطالب این کتاب ها که از بیرون مانند قرآن کریم و کلام

پیامبر و ائمه طاهرین (علیهم السلام) مورد تصدیق و تأیید قرار گیرد، معتبر و صدور آن از مقام وحی، مسلم است.

همچنین مطالبی مانند قول به تجسم خدا، نسبت های ناروا به ساحت قدس پیامبران، حلال بودن شراب و مواردی مانند آن که کذب آنها از طریق قرآن و پیامبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) یا از طریق برهانهای عقلی ثابت شود، به وحی الهی مربوط نیست و محض افترا و ساخته و پرداخته دست منحرفان است. آنچه هم که دلیلی بر صدق یا کذبش نباشد، چون دست تحریف فی الجمله در این کتابها تصرف کرده و تواتر آن قطع شده است و دلیلی بر اعتبار آن نداریم، قابل اعتماد نیست.

اما بارزترین مطالب این کتاب ها که قرآن آنها را تصدیق نموده، گزارش هایی است که از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و صفات و سیره و رفتار آن بزرگوار داده اند.

حتی علت اقامت یهود در مدینه و اطراف آن از سال های قبل از بعثت برای درک حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده و آنان خبر بعثت او را به مشرکان می دادند و خود انتظار ظهور او را می کشیدند و چون این اخبار با واقع مطابق شد، همین دلیلی بر صدق آنهاست و از این رو، قرآن تصدیق کننده آنهاست.

شناخت و اعتقاد یهود پیش از بعثت

(وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا)

کلمه «استفتاح» به معنای انتصار و طلب فتح و پیروزی است. مراد از (الذین کفروا) مشرکان عرب هستند.

در مورد طلب یاری و پیروزی یهود بر کفار عرب دو نظر است:

ص: 79

1. آنان در هنگام خصومت و گرفته شدن اموال و شکنجه شدن از جانب کفار، می گفتند: «أما لو بعث محمد لنخرجكم من ديارنا وأموالنا؛ هان اگر محمد مبعوث شود، به يقين شما را از شهر مان بيرون خواهيم کرد و دستتان را از اموالمان کوتاه خواهيم کرد.»

به این مضمون، روایتی از تفسیر «العیاشی» و کتاب شریف الکافی از حضرت امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. (1)

2. آنان در موقع جنگ با اعراب، به اسم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از خداوند طلب یاری می نمودند و می گفتند: «اللهم إنا نستنصرک بحق النبی الأمی إلا نصرتنا علیهم؛

خدایا، به حق پیامبر امی از تو یاری می طلبیم و این که ما را بر آنها پیروز کنی.»

در این زمینه، روایتی در تفسیر این آیه از ابن عباس نقل شده است. (2)

کفر یهود پس از شناخت و اعتقاد

(فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به)

بنابر این، هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مبعوث شد یهود او را می شناختند، هم از جهت مطابق بودن ویژگی ها و صفات او با آنچه در کتاب های خود یافته بودند و هم از جهت مشاهده معجزات باهری که از آن حضرت ظاهر می شد. با این حال کافر شدند و ایمان نیاوردند.

ص: 80

1- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 49؛ الروضه من الکافی: ص 308 حدیث 481؛ بحار الأنوار: ج 15 ص 225 حدیث 49.

2- در المنثور: ج 1 ص 88، ذیل آیه مورد بحث.

ممکن است علت کفر آنها این سه چیز باشد:

1. آنها توهم می نمودند که آن پیامبر موعود، از بنی اسرائیل است و هنوز مبعوث نشده است. وقتی دیدند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از فرزندان اسماعیل (علیه السلام) است، نه از بنی اسرائیل، حسد و عنادورزی و عصییت آنان مانع شد که به او ایمان بیاورند.

2. هنگامی که یهود دیدند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با ریاست، جاه طلبی و فرورفتن در امور مادی و زخارف دنیایی - که عادت دیرینه یهود بود به مخالف است، از این جهت زیر بار نبوت او نرفتند.

3. آنان توهم می نمودند که پس از بعثت آن پیامبر موعود، مشرکان عرب که دشمن سرسخت یهود بودند، به او ایمان نمی آورند و اینان بر آنها چیره می شوند و از آنها انتقام خواهند کشید. وقتی دیدند که کفرورزان مدینه در ایمان به آن حضرت از آنان پیشی گرفتند، به واسطه دشمنی با آنها کافر شدند و به آن حضرت ایمان نیاوردند. البته می توان گفت که عمده دلایل کفر آنان همان دوستی زندگی دنیایی و مال و منال و زخارف آن بوده، چنان که از آیات بعد استفاده می شود و علت های دیگر بهانه ای بیش نبوده است، مثل این که می گفتند:

چون جبرئیل بر این پیامبر نازل می شود ما به او ایمان نمی آوریم.

(فلعته الله علی الکافرین)

پیش تر درباره این فراز از آیه، مطالبی گذشت.

بئسما اشتروا به أنفسهم أن يكفروا بما أنزل الله بغيا أن ينزل الله من فضله على من يشاء من عباد فباء و بغضب على وللكافرين عذاب مهين (90)

بد است آنچه نفس های خود را به آن فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود کافر شدند (و کفرشان از سر حسد است که چرا خداوند از فضل خود بر هر کدام از بندگانش که بخواهد، آیتش را نازل می کند. پس گرفتار غضب پی در پی شدند و برای کافران عذابی خوار کننده است.

توضیح واژگان

کلمه «بئس» از افعال ذم است، مقابل کلمه «نعم» که از افعال مدح است. در واژه «بئس» چهار لغت مطرح شده است:

1. بئس به فتح باء و همزه،

2. بئس به فتح باء و سکون همزه،

3. بئس به کسر باء و همزه،

4. بئس به کسر باء و سکون همزه که همین لغت مشهور است.

بعد از افعال مدح و ذم، دو اسم مرفوع واقع می شود که اولی فاعل این افعال و دومی مخصوص به مدح یا ذم است، مانند آیه ای که می خوانیم:

(ووهبنا لداود سليمان نعم العبد إنه أواب) (1)

ص: 82

ما سلیمان را به داوود بخشیدیم. چه بنده خوبی! زیرا همواره به سوی خدا بازگشت می کرد.

در آیه دیگری می خوانیم:

(وقل الحق من ربکم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليکفر إلا أعتدنا

الظالمین نارا أحاط بهم سرادقها وإن يستغيثوا يغاثوا بماء کالمهل يشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقها) (1)

بگو: این حق (قرآن) از سوی پروردگارتان رسیده است. هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کافر گردد، که ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که سرپرده هایش آنان را از هر سو احاطه می کند و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان می آورند که هم چون فلز گداخته صورت ها را بریان می کند. چه بد نوشیدنی ای، و چه بد جایگاهی است؟

ممکن است فاعل، اسم ذات باشد، مانند دو مثالی که ذکر شد، یعنی العبد و الشراب. مفادش این است که مخصوص به مدح دارای جمیع مدحها و خوبی ها و مخصوص به ذم، دارای همه ذمها و بدی هاست.

امکان دارد فاعل آن، اسم معنا - یا به سخن دیگر - فعلی از افعال باشد، مانند آیه مورد بحث که فاعل «بنس»، ماء موصوله و مخصوص به ذم «کفر بما انزل الله» است. بنابراین، مفاد آیه این گونه می شود: «بد چیزی است کفر به ما انزل الله که نفس های خود را به آن فروختند» چنان که در مقابل آن، خوب چیزی است ایمان

ص: 83

به ما انزل الله که مؤمنان آن را برگزیدند.

بنابراین، ماء موصوله یا نکره موصوفه، فاعل «بئس» و «اشتروا» صله یا صفت ما و ضمیر «به» به موصول برمی گردد و «انفسهم» مفعول «اشتروا» و «أن یکفروا» که اسم مؤول است مخصوص به ذم است.

«اشتراء» در خرید و فروش، هر دو به کار می رود به ویژه در مبادله دو جنس که از آن به معامله پایاپای تعبیر می شود؛ زیرا در این صورت هر کدام از خریدار و فروشنده، هم خریدار و هم فروشنده است.

در آیه یاد شده نیز مبادله دو چیز است: بهشت و جان. خداوند متعال خریدار جان در ازای بهشت است و انسان نیز خریدار بهشت، در ازای جان است.

ولی ممکن است انسان به سوء اختیار خود، خریدار دوزخ در ازای جان باشد. البته این بد چیزی است که انسان جان خود را به آن بفروشد.

پیداست که نمودار بهشت در این جهان، ایمان به خدا و به «ما أنزل الله» و نمودار دوزخ، کفر به خدا و به «ما أنزل الله» است.

مراد از «ما أنزل الله» در این آیه، قرآن و شریعت مقدس حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است.

کلمه «بغیه» مفعول له است و علت این معامله و داعی بر این مبادله را بیان می کند که بغی، تعدی و تجاوز و حسد بر این است که پیامبر اسلام حضرت و محمد (صلی الله علیه و آله) از عرب و از فرزندان اسماعیل بود، نه از بنی اسرائیل.

(أن ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده)

این جمله در پاسخ آنهاست که مقام نبوت، موهبتی الهی است و خدای متعال به هر کس که بخواهد عنایت می فرماید.

البته پر واضح است که خداوند به آن شخص که شرایط نسبوت - مانند عصمت، افضلیت، پاکی حسب و نسب و داشتن معجزه - را دارد و از موانع نبوت برکنار و میرا است، تفضل می کند.

پیداست که از تحقق وجود این شرایط در شخصی، کسی جز خدا آگاه نیست. از این رو، او می داند که این منصب را به چه کسی عطا فرماید، چنان که قرآن کریم می فرماید:

(الله أعلم حیث یجعل رسالتہ (1))

خدا داناتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد. (2))

خشم روی خشم

(فباء و بغضب علی غضب)

کلمه «باء» به معنای «رجع» است. ممکن است مراد از غضب بر روی غضب این باشد که یهود از زمان حضرت موسی (علیه السلام) تا بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) همواره اسباب غضب الهی را فراهم می آوردند، چنانکه در آیات گذشته بسیاری از آن موارد را متذکر شدیم.

ص: 85

1- سوره انعام، آیه 124

2- برای آگاهی بیش تر به کتاب کلم الطیب: جلد یکم ص 194 الی 257 رجوع شود.

برای مثال، بنی اسرائیل از حضرت موسی خواستند که برای آنها نیز مانند بت پرستان، معبودی و بتی قرار دهد و تقاضای رؤیت خداوند کردند؛ عبادت گوساله، قضایای تیه و نرفتن به جنگ عمالقه، قضیه بقره، کفر به مسیح (علیه السلام) نسبت ناروا به مریم طاهره، اراده قتل مسیح (علیه السلام) و غیر اینها از کفریات و معاصی و بت پرستی ها که در ادوار متمادی از آنها ظاهر شد از این دست است و کتاب های آنها از این موارد مشحون است.

از طرفی کفر به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و محاربه با آن بزرگوار، باعث غضب الهی شده که بر روی آن همه غضب، برای خود فراهم نمودند.

البته مراد از غضب الهی در این جا آن حالت نفسانی که بر انسان عارض می شود و تغییر و دگرگونی در او به وجود می آورد، نیست؛ زیرا خداوند از عروض عوارض و تغییرات و حالات، منزّه و مبرا است، بلکه مراد فعل مغضبانه و اثر خشم است که نسبت به شخص مغضوب انجام می دهد که همان انتقام سخت و عذاب شدید در این دنیا و دنیای دیگر است، چنان که در نظایر آن نیز همین معنا مقصود است.

مهین یعنی چه؟

(وللکافرین عذاب مهین)

کلمه «مهین» به معنای خوار کننده، از اهانت گرفته شده است که به معنای اذلال و خوار کردن آمده است. نکته و سر این که فرمود: (وللکافرین عذاب مهین) و نفرمود: «لهم عذاب مهین» شاید این باشد که عذاب مهین به اینان اختصاص ندارد، بلکه هر که کافر باشد، از هر طایفه و گروهی، عذاب مهین برای او آماده و مهیاست.

البته «لام» «للكافرین» برای اختصاص است؛ یعنی عذاب مهین به کافران

مختص است.

بله، مؤمن اگر هم عذابی ببیند برای تطهیر او از کثافت معصیت است، نه از روی اهانت که در نهایت، به برکت ایمان، به سعادت نایل می شود، چنان که بارها یاد آور شده ایم.

ممکن است ذکر «کافرین» برای بیان علت عذاب باشد که گفته اند: «تعليق الحكم على الوصف مشعر بالعلیه؛ منوط کردن و وابسته کردن حکم به وصف به علت آن وصف برای حکم اشاره دارد».

آیه (91)

اشاره

وإذا قيل لهم آمنوا بما أنزل الله قالوا نؤمن بما أنزل علينا ويكفرون بما وراءه وهو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون أنبياء الله من قبل إن كنتم مؤمنين (91)

و هنگامی که به آنها گفته شود: «به آنچه خدا نازل فرموده، ایمان بیاورید» می گویند: «ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است.» و به غیر آن - با آن که حق و مؤید همان چیزی است که با آنها است - کافر می شوند. (ای پیامبر) به آنان بگو: اگر ایمان دارید، چرا پیش از این، پیامبران خدا را به قتل می رساندید؟؟

دستور از چه کسی است؟

گوینده جمله «آمنوا بما أنزل الله» در مرتبه نخست، خداوند متعال است که در بسیاری از آیات شریفه، خطاب به همه مردم یا خطاب به اهل کتاب و بنی

ص: 87

اسرائیل، به ایمان به «ما أنزل الله» امر فرموده است. در مرتبه دوم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که همه مردم را به ایمان دعوت می فرماید و در مرتبه بعدی مؤمنان هستند

که کافران را به ایمان دعوت می کنند. از این رو، «قیل» را به صورت فعل مجهول آورده و فاعل آن را معین نکرده است.

منظور از «ما أنزل الله» همه اموری است که بر پیامبران خدا نازل شده که ایمان به آنها، لازم است؛ نه خصوص قرآن کریم، چنان که در اواخر همین سوره می فرماید:

(والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسوله لا نفرق بين أحد من رسله) (1)

و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و فرستادگانش ایمان آورده اند و گفتند: میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم.

ایمان مشروط یهود

(قالوا نؤمن بما أنزل علينا)

مراد یهود از «ما أنزل علينا» تنها تورات نیست، بلکه تمام آنچه بر پیامبران بنی اسرائیل نازل شده مرادشان است، چنان که کتاب های عهد قدیم که مورد اعتقاد یهود است، به عقیده آنها کتاب هایی هستند که بر پیامبران بنی اسرائیل از زمان موسی (علیه السلام) تا زمان عیسی (علیه السلام) نازل شده اند. منظورشان این است که اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از بنی اسرائیل باشد ما به او و قرآن ایمان می آوریم.

ص: 88

این جمله جزء گفته یهود نیست؛ بلکه کلام خدای سبحان است که از کفر آنها به قرآن مجید خبر می دهد. مراد از «بسما ورائه» آنچه به غیر پیامبران بنی اسرائیل نازل شده، می باشد و پیامبر بعد از پیامبران بنی اسرائیل به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و کتاب بعد از کتاب های آنها، به قرآن منحصر است.

(وهو الحق) یعنی و حال آنکه قرآن حق است و ثابت و قطعا از جانب خدا نازل شده است. حق به معنای ثابت و در مقابل باطل است که ثبوت ندارد و زوال پذیر است. دلیل بر حق بودن قرآن، همان معجزه بودن آن از جهات متعدد است چنان که پیش تر ذکر شد.

(مصدقا لما معهم)

این قرآن، تصدیق کننده و مؤید پیامبران بنی اسرائیل و کتاب هایی است که بر آنها نازل شده و چنین نیست که ایمان به قرآن، مستلزم کفر به آنان باشد و به اصطلاح «مانعه الجمع» نیست، بلکه قرآن حقانیت آنها را اثبات می کند و اگر قرآن نبود راهی برای اثبات پیامبری دیگر پیامبران الهی و کتاب های آنان در دست نبود.

البته ما معنای این جمله را به طوری که با تحریف کتاب های آنها منافات نداشته باشد، در تفسیر دو آیه پیشین آوردیم.

(قل فلم تقتلون أنبياء الله من قبل إن كنتم مؤمنين)

این جمله در رد ادعای ایمان آنهاست که گفتند: (نؤمن بما أنزل علينا) «ما فقط به آنچه بر پیامبران بنی اسرائیل نازل شده، ایمان می آوریم.» بگو: اگر در این

ادعا راستگو هستید و به پیامبرانتان ایمان دارید، پس چرا پیامبران پیش از این را می کشتید؟ مگر زکریا، یحیی (علیهما السلام) و صدها تن دیگر از پیامبران بنی اسرائیل را نکشتید؟ مگر نمی خواستید حضرت عیسی (علیه السلام) را بکشید و به عقیده خود، مگر او را به دار نزدیک؟ بنابراین، انکار و تکذیب پیامبر اسلام به این جهت که از بنی اسرائیل نیست، بهانه ای بیش نیست؛ بلکه هر پیامبری که بر خلاف هوای نفس شما باشد، یا او را تکذیب می کنید و یا می کشتید.

چرا نکوهش یهود زمان پیامبر؟

شاید کسی اشکال کند و بگوید: یهودیان زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) قاتل پیامبران بنی اسرائیل نبودند، بلکه پیشینیان آنها این کار را کرده اند؛ پس چرا این ها مورد خطاب و نکوهش قرار گرفته اند؟!

در پاسخ این اشکال، چنین می گوئیم:

نخست آنکه روش یهود از زمان حضرت موسی (علیه السلام) تا زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همیشه بر این منوال بوده، چنان که در بسیاری از موارد حضرت موسی (علیه السلام) را تکذیب کردند و تصمیم گرفتند هارون را بکشند و همچنین تا آخر همین روش را داشته اند.

دوم آنکه قرآن کریم کار پیشینیان را به آنان نسبت داده بدین جهت که اینان ا یک قوم و یک ملت بودند، و اینها از افعال آنها راضی و خشنود بودند و کارهای آنها را تأیید می کردند، چنانکه در آیات پیشین اشاره شد.

ولقد جاءكم موسى بالبينات ثم اتخذتم العجل من بعده وأنتم ظالمون (92)

و به یقین موسی برای شما معجزات آشکار و آیات بیناتی آورد؛ باز در غیاب او، گوساله را به خدایی گرفتید در حالی که شما ستمکار بودید.

ضعف ایمان بنی اسرائیل

این آیه دلیل دیگری بر ضعف و سستی ایمان بنی اسرائیل است و بی حقیقتی اعتقاد آنها را این گونه بیان می کند:

پیامبری مانند موسی (علیه السلام) که در نظر شما افضل پیامبران بنی اسرائیل است، معجزات آشکاری نظیر عصا، ید بیضاء، شکاف دریا و خروج آب از سنگ و معجزات فراوان دیگری را برای شما آورد؛ با این حال، به مجرد این که چند روزی از میان شما غایب شد، گوساله ای را که به دست سامری ساخته شده بود، معبود خود قرار دادید و یکتاپرستی را که اولین عهد الهی با همه بندگان اوست، فراموش کردید. پس شما ستمکارید؛ یعنی عبادت را در غیر جای خود قرار دادید و به عبادت آنچه سزاوار عبادت نیست، پرداختید. یا منظور این است که شرک را - که ظلم عظیم است - مرتکب شدید، و یا این که به خود ظلم کردید و مستوجب عذاب دنیا و آخرت شدید.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خَدُّوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بَسْمَا
يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (93)

و به یاد آورید آن گاه را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم و گفتیم: «آنچه به شما داده ایم به جد و جهد بگیرید و بشنوید.» آنها گفتند: «شنیدیم، و فرمان نبریم» و بر اثر کفرشان، محبت گوساله در دلشان سرشته شد. بگو: اگر مؤمنید بدانید که ایمانتان شما را به بد چیزی وا می دارد و امر می کند.

چرا تکرار؟

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ) تفسیر این فراز از آیه پیش تر گذشت. در وجه تکرار آن بعضی گفته اند: این جمله برای تأکید و تثبیت حجت علیه یهود تکرار شده است.

به نظر می رسد که ذکر این آیه در سابق به منظور تفضلات الهی به بنی اسرائیل و بیان معجزه های حضرت موسی (علیه السلام) بوده و در این جا رد دیگری بر گفتار آنهاست که گفتند: (نومن بما أنزل علينا) و بیان مورد دیگری که دلیل بر بی ایمانی بنی اسرائیل حتی به حضرت موسی (علیه السلام) است که با این که خدا از آنها پیمان گرفت و برای تهدیدشان، کوه بر سرشان برافراشته شد و به آنها خطاب شد: «دستورات تورات را با جد و جهد بگیرید و اوامر و نواهی آن را بشنوید و به

آنها عمل کنید» گفتند: شنیدیم و عمل نکردیم و مخالفت نمودیم.

این سخن، چه زبان حال آنها باشد و چه زبان قال، در هر صورت از بی ایمانی آنها پرده برمی دارد و با گفتن «نومن بما أنزل علینا» مخالف و مباین است.

البته این فراز از آیه برای تنبیه و هشدار بسیاری از مردم مسلمان به خصوص در دوران حاضر، قابل ملاحظه است که می گویند: قرآن را قبول داریم، ولی در عین حال به دستورات آن عمل نمی کنند، یا می گویند: ما شیعه هستیم، اما از ائمه (علیهم السلام) پیروی نمی نمایند، و یا می گویند: ما بهشت و دوزخ را قبول داریم، ولی به دستورات خدا عمل نمی کنند و واجبات را به جا نمی آورند و از گناهان اجتناب نمی ورزند.

یهود و گوساله پرستی

(وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ)

فعل «اشربوا» صیغه مجهول و «اشراب» مصدر آن و به معنای نوشاندن و آشاماندن است. چون صیغه مجهول آمده و فاعل آن ذکر نشده، کلمه «بکفرهم» آمده که کسی گمان نکند که خداوند فاعل «اشراب» است؛ یعنی این «اشراب عجل» در قلوب آنها به واسطه و به سبب کفر آنهاست.

بعضی از مفسران می گویند: در این جا مضاف در تقدیر است؛ یعنی «اشربوا فی قلوبهم حب العجل»؛ بر اثر کفرشان، محبت گوساله در دلشان سرشته شد.⁽¹⁾

ص: 93

1- مجمع البیان: ج 1 ص 318 و 317، ذیل آیه مذکور.

معنای آیه این گونه می شود: اینان به واسطه کفر و هواپرستی خود چنان در علاقه به گوساله غوطه ور شده و به آن مشغول شده اند که گویا گوساله را در اعماق دل آنان داخل نموده اند، همان طور که آب یا آشامیدنی دیگری در اعماق بدن انسان وارد می شود.

البته با توجه به این معنا، به تقدیر مضاف و کلمه حب نیازی نیست، چنان که در میان مردم متعارف است که می گویند «او همیشه در دل من است و از دل من بیرون نمی رود.» این سخن، شدت علاقه را می رساند که انسان همیشه محبوب خود را حاضر می بیند. در حدیثی آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

القلب حرم الله ؛ فلا تسكن حرم الله غير الله (1)

قلب حرم خداست. پس غیر خدا را در حرم خدا ساکن نکن.

در حدیث قدسی آمده است که خدای سبحان می فرماید:

لم يسعني سمائي ولا أرضي ووسعني قلب عبدی المؤمن؛ (2)

زمین و آسمانم نمی تواند مرا در خود جای دهد؛ ولی دل بنده مؤمنم می تواند مرا در خود جای دهد.

در حدیث دیگری می خوانیم:

وسئل أين الله؟ فقال: عند المنكسره قلوبهم؛ (3)

از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: خدا کجاست؟ آن حضرت فرمود: نزد

ص: 94

1- بحار الأنوار: ج 67 ص 25

2- همان، ج 55 ص 39.

3- همان: ج 70 ص 157 سطر 13.

دل‌های شکسته.

بنابراین، مفاد آیه این گونه می‌شود: گویا گوساله را در دل‌های اینان ریخته و به خورد دل‌های ایشان داده‌اند که چنین علاقه مفرط و فراوانی به پرستش آن دارند.

به راستی اگر کسی حالات یهود را در تمام ادوار تاریخشان سیر نماید، تمایل مفرط آنان به شرک، بت پرستی و گوساله پرستی را در می‌یابد. آنان حتی در حضور موسی (علیه السلام) و بعد از آن همه تقاضای الهی می‌گویند:

(اجعل لنا إلهًا كما لهم آلِهه) (1)

برای ما هم معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!

یهود و ایمان بد

(قل بئسما یامرکم به ایمانکم إن کنتم مؤمنین)

این فراز از آیه برای دفع دخل مقدر است. گویا یهود می‌گویند: این گناهان و مخالفت‌هایی که از ما سرزده، دلیل بر کفر ما نیست و با کلام ما که گفتیم: «نومن بما أنزل علینا»، مابین نیست.

خداوند متعال در رد آنها می‌فرماید: اگر ایمانتان شما را به این همه مخالفت‌ها و معصیت‌ها وامی‌دارد، این بد ایمانی است که به هیچ چیز منافعی و مخالف با روح ایمان، از درجه اعتبار ساقط نمی‌شود.

ص: 95

این ایمان همانند سد اسکندر است که هیچ چیز آن را خراب نمی کند و هم چون اسلام بسیاری از مسلمانان است که جز اسم، اثری از آن ظاهر نمی شود.

آیه (94)

اشاره

قل إن كانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت إن كنتم صادقين (94)

بگو: اگر سرای آخرت که در جوار خداوند است به شما اختصاص دارد، نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید.

چرا فقط یهود این گونه مورد خطاب و عتاب قرار گرفته اند؟

این آیه را با طرح چند پرسش، تفسیر می کنیم:

پرسش نخست این که مراد از دار آخرت، بهشت و نیل به سعادت ابدی و درک فیوضات و نعمت های الهی است. هر انسان متدینی اعم از این که دیسن او به حسب واقع، حق یا باطل باشد، مدعی حقانیت دین خود است و خود را سعادتمند و ادیان دیگر را باطل می داند.

البته این ادعا به یهود اختصاص ندارد. مسیحیان و فرقه های مسلمان و دیگر ادیان نیز همین ادعا را دارند. بنابراین، چرا در این آیه یهودیان مورد خطاب و عتاب قرار گرفته اند؟

به این پرسش چنین پاسخ می دهیم:

نخست آنکه گفتار یهود با سایر ادیان فرق دارد. ادیان دیگر، ملاک سعادت را

متدین بودن به دین حق می دانند و فرقی بین سیاه و سفید، عرب و عجم و اسرائیلی و غیره نمی گذارند؛ ولی یهودیان سعادت را مختص بنی اسرائیل می دانند و دیگر طوایف را محروم از آن می شمارند. و از این جهت غیر بنی اسرائیل را به دین خود دعوت نمی کنند و این سیره از زمان حضرت موسی (علیه السلام) تا به حال در میانشان رایج است. چنان که قرآن کریم به نقل از آنها می فرماید:

(وقالوا لن یدخل الجنة إلا من كان هودا) (1)

و گفتند: هرگز کسی داخل بهشت نخواهد شد مگر آنکه یهودی....باشد.

در آیه دیگری به نقل از آنها می فرماید:

(نحن أبناء الله وأحباؤه) (2)

ما فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم.

دوم آنکه یهودیان مدعی هستند که اگر از بنی اسرائیل کسی بر خلاف دین رفتار کند، چند روزی بیش معذب نخواهد شد، چنانکه قرآن از قول آنها چنین نقل می کند:

(وقالوا أن تمسنا النار إلا أياما معدودة) (3)

آنها گفتند: هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید.

ص: 97

1- سوره بقره، آیه 111.

2- سوره مائده، آیه 18.

3- سوره بقره، آیه 80

چرا آرزوی مرگ؟

پرسش دوم این که آرزوی مرگ و تمنای آن، مذموم است و نشانه شکایت و نارضایتی انسان می باشد و دعا برای طول عمر، ممدوح و مطلوب است. پس چرا خداوند از یهود خواسته که درخواست مرگ کنند؟

البته اگر گاهی از ائمه اطهار و معصومین (علیهم السلام) از این قبیل کلمات اظهار شده، از جهت عظمت مصیبت بوده است نه از روی شکایت، مانند کلام حضرت زهرا $\div\div$ که فرمود:

یا الهی عجل وفاتی سریعا (1)

خدایا، در وفات من بسیار شتاب فرما!

یا کلام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) که می فرماید:

ألا أيها الموت الذی لیس تارکی

أرحنی فقد أفنیت کل خلیلی (2)

هان ای مرگ که گریبانم را رها نمی کنی، خلاصم کن که همه دوستان مرا از بین بردی!

و یا سخن امام حسین (علیه السلام) که به هنگام شهادت حضرت علی اکبر (علیه السلام) فرمود:

علی الدنیا بعدک العفا (3)

بعد از تو خاک بر سر دنیا باد!

افزون بر آن، نوع مردم آرزوی مرگ نمی کنند و این آرزو نکردن به یهود

ص: 98

1- بحار الأنوار: ج 43 ص 177؛ مجمع النورین: ص 141.

2- بحار الانوار: ج 34 ص 438؛ الزام الناصب: ص 92.

3- بحار الانوار: ج 45 ص 44.

اختصاص ندارد. پس چرا فقط آنها مخاطب این درخواست واقع شده اند؟

در پاسخ به این سؤال می‌گوییم:

این که نوع مردم تمنا و آرزوی مرگ ندارند یا از این جهت است که اعتقاد به معاد ندارند، مانند مادی‌گراها و دهری‌ها، و یا به واسطه کثرت معاصی و عدم قبولی اعمال، از سوء عاقبت و عذاب می‌ترسند و می‌خواهند به واسطه عبادت یا توبه و یا وسائل دیگر معاصی خود را جبران کنند.

ولی یهود که مدعی هستند که قطعاً اهل سعادتند و جهان آخرت مختص آنها است و با مرگ از نکبت دنیا خلاص می‌شوند، باید تمنای مرگ کنند اگر در این ادعا صادق باشند.

یهودیان به واسطه شدت غوطه ور شدن در مادیات و حرص بر زندگی و جمع مال و دارایی، خیال مرگ نیز به مخیله آنها خطور نمی‌کند و هیچ‌گاه به فکر مرگ و آماده شدن برای آن نیستند تا چه رسد به آرزو و درخواست مرگ. آنان هم چون بسیاری از مردم زمان ما هستند، ولی این مردم چنین امتیازی برای خود قائل نیستند، برخلاف یهود که جهان آخرت را مخصوص خود می‌دانند و با این حال، درخواست مرگ نمی‌کنند تا به بهشت برسند.

اگر اولیای خدا هستید آرزوی مرگ کنید؟

پرسش سوم این که خداوند متعال در سوره جمعه می‌فرماید:

(قل یا ایها الذین هادوا إن زعمتم أنکم أولیاء له من دون الناس

ص: 99

بگو: ای یهودیان، اگر پندارید که شما دوستان خدا هستید، نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست پندارید.

حال آیا مفاد این آیه مانند همین آیه مورد بحث است یا با آن تفاوت دارد؟

در پاسخ این پرسش می‌گوییم:

منظور از هر دو آیه یکی است، ولی این منظور بر دو مدعای یهود، متفرع است:

1. به ادعای آنان، جهان آخرت و سعادت و بهشت، مخصوص بنی اسرائیل است اگرچه گناه کار و مجرم و حتی اهل شرک و کفر باشند؛ زیرا به اعتقاد یهود، اینان هم جز چند روزی با آتش تماس ندارند، چنان که مفاد آیه مورد بحث است.

2. طبق ادعای دیگر آنان، یهود اولیای خدا و دوستان و پسران او هستند، چنان که در آیه ای دیگر از آنها چنین نقل شده است:

(نحن أبناء الله وأحباؤه) (2)

ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم.

نیز در تورات رایج هم موقعی که یهودیان نسبت خودشان را به آدم (علیه السلام) می‌رسانند، او را «ابن الله؛ فرزند خدا» می‌گویند. خداوند در آیه سوره جمعه تمنای مرگ را متفرع بر این مدعای آنان نموده است؛ چرا که دوست، همواره مشتاق و آرزومند ملاقات دوست است و با مرگ به لقای او نایل می‌شود. بنابر این، فرق آیه مورد بحث ما با آیه سوره جمعه در این جهت است.

ص: 100

1- سوره جمعه، آیه 6

2- سوره مائده، آیه 18.

ولن یتمنوه أبدا بما قدمت أیدیهم والله علیم بالظالمین (95)

ولی آنها به سبب اعمال بدی که پیش تر کرده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند به حال ستمگران، دانا و آگاه است.

توضیح واژگان

کلمه «لن» برای تأکید نفی است و با کلمه «أبد» بر تأیید و همیشگی دلالت می کنند؛ یعنی هرگز اینان آرزوی مرگ نخواهند کرد، برای این که خود در باطن می دانند که در هر دو ادعا، کاذب هستند.

اما در ادعای نخست برای این که در تورات آمده که، کسانی که به دستوره‌های تورات عمل نکنند مورد لعنت قرار خواهند گرفت.

بدیهی است که یهود در جمیع اعصار از زمان موسی (علیه السلام) تا زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با تورات مخالفت نموده اند و حتی به خدا شرک ورزیده اند و با این که می دانستند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) همان پیامبر موعود است که تورات اوصاف او را بیان نموده، باز به او ایمان نیاوردند.

و لعن به معنای دوری از رحمت الهی و گرفتار عذاب و غضب الهی شدن است و با این ادعا که جهان آخرت مخصوص آنهاست، مابین و منافعی است. از این رو، مسیحیان - که با دستوره‌های تورات مخالفت می کردند - برای این که از لعن تورات خود را آسوده نموده باشند، عذری برای خود تراشیدند و گفتند:

المسیح افتدانا من لعنه الناموس(1) حضرت عیسی (علیه السلام) در برابر لعنت ما، خود را فدیہ ما قرار داد.

درباره ادعای دوم یهود گفتنی است که عهد قدیم مشحون است از این که بنی اسرائیل در اثر شرک و بت پرستی و ترک خدا و تورات، از نظر خدا افتادند و مورد غضب او قرار گرفتند و مستأصل شدند و گرفتار سلاطین مشرک گشتند. این امور با این باور آنها که ولی خدا و دوست او و پسران او هستید، کمال ضدیت را دارد.

(والله علیم بالظالمین)

خداوند به کذب و به نمان آنها و اعمال زشت و کفر و شرک و عناد و عصیبت و لجاج و دیگر معاصی آنها، آگاه است. این موارد را ذکر کردیم به جهت این که کلمه «ظلم» بر همه این ها اطلاق می شود.

گفتنی است که مورد این جمله اگرچه یهودیان هستند، ولی چنان که مکرر بیان شده، مورد نزول، مخصص عموم نمی شود. کلمه «الظالمین» که جمع همراه با الف و لام است، عموم داشتن را می رساند و به عموم خود باقی است و شامل جمیع ستمگران می شود، چه ظالم به غیر باشد و چه ظالم به نفس.

این جمله برای تنبیه آنان است که خدای متعال به جمیع افعال و کردار آنها عالم و داناست.

ص: 102

1- الهدی الی دین المصطفی : ج 1 ص 163.

ولتجدنهم أحرص الناس على حياة ومن الذين أشركوا يود أحدهم لو يعمر ألف سنة وما هو بمزحزحه من العذاب أن يعمر والله بصير بما يعملون (96)

البته یهود را حریص ترین مردم بر زندگی دنیا می یابی و حریص تر از مشرکان که هر یک از آنها دوست می دارد و آرزو می کند که هزار سال زندگی کند و حال آنکه این عمر بسیار، مانع و دور کننده او از عذاب نیست و خداوند به آنچه انجام می دهند بیناست.

توضیح واژگان

درباره کلمه «تجد» دو احتمال وجود دارد:

1. اگر از وجدان - ضد فقدان - به معنای یافتن باشد، یک مفعولی است. بنابراین، «احرص» برای مفعول، حال است.
2. اگر از وجدان به معنای علم گرفته شده باشد، دو مفعولی است که واژه «احرص» مفعول دوم خواهد بود. ظاهراً همین احتمال دوم درست است.

چرا حریص ترین مردم؟

(أحرص الناس على حياة ومن الذين أشركوا)

یهودیان از همه مردم به بقا و دوام زندگی و جمع مال و زخارف دنیا حریص ترند و هم چنین از مشرکان هم به زندگی دنیا حریص ترند.

مراد از مشرکان یا مجوس و گبرها هستند و یا همه مشرکان.

علت این که «احرص الناس» را بدون حرف «من» تعبیر فرموده و در «ومن الذین اشرکوا» حرف «من» را آورده، این است که یهود از جنس ناس هستند، ولی از جنس مشرکان نیستند. به اصطلاح، اگر مفضل از جنس مفضل منه باشد به طریق اضافه آورده می شود، چنانکه گفته می شود: «الأنبياء أفضل الناس؛ پیامبران برترین مردم هستند.» و اگر مفضل از جنس مفضل منه نباشد، حرف «من» فاصله می شود. برای مثال گفته می شود: «الأنبياء أفضل الناس وأفضل من الملائكة؛ پیامبران برترین مردم و از فرشتگان هم برترند.» چون پیامبران از جنس مردم هستند، ولی از جنس فرشتگان نیستند.

اما ذکر «من الذین اشرکوا» بعد از «الناس» با این که مشرکان جزء مردم و داخل در مردم هستند، برای این است که تمنای طول عمر از مشرکان به جهت عدم اعتقاد به زندگانی دیگری غیر از دنیا، معمول و مشهور است و به این خصیصه شناخته شده اند، به خصوص اگر منظور از مشرکان مجوس باشند که در میان آنها معمول بوده که به یکدیگر می گفته اند: هزار سال بزی یعنی زندگی کنی.

گویا قرآن کریم می فرماید: یهودیان از همه مردم و حتی از مشرکان که به این خصیصه معروفند، به بقای عمر و زندگی حریص ترند، چنانکه گفته می شود:

(فلان أسخى الناس ومن حاتم)، فلانی سخاوتمندترین مردم و حتی از حاتم طایی هم سخی تر است.»

(یود أحدهم لویعمر ألف سنه)

بیشتر مفسران مرجع ضمیر در «أحدهم» را یهود می دانند و می گویند: این

جمله، شدت حرص یهود را بر زندگی دنیایی بیان می نماید.

بعضی دیگر می گویند: ضمیر در «احدهم» به «الذین أشركوا» برمی گردد و حال مشرکان را نسبت به زندگی دنیایی و حرص بر آن، بیان می کند. معنای آیه

این است که یهود از مشرکان نیز که چنین تسمنایی دارند، نسبت به زندگی حریص تر هستند.

البته اگرچه نتیجه هر دو وجه به یک معنا برمی گردد، ولی شاید وجه دوم تأکید بیش تری داشته و بلیغ تر و رساتر باشد.

(وما هو بمزحزحه من العذاب أن يعمر)

«ما» نافیه است. کلمه «هو» دو احتمال دارد. احتمال نخست این که «هو» ضمیر شأن است و واژه «مزحزح» به معنای دور کننده، خبر مقدم و «أن يعمر» مبتدای مؤخر است. در این صورت، تقدیر چنین است: «ما الشأن تعميره بمزحزحه من العذاب؛ چنین نیست که عمر دراز کردن او مانع و دور کننده او از عذاب باشد.»

احتمال دوم این است که کلمه «هو» مبتدا و «بمزحزحه» خبر آن باشد و «أن يعمر» مفسر ضمیر و بدل از آن است و در این صورت، تقدیر چنین است: «وما تعميره بمزحزحه من العذاب.»

البته وجه دوم ظاهرتر است.

منظور این است که عمر دنیا، چه کم باشد و چه بسیار، به پایان می رسد و طول آن باعث رفع عذاب آخرت نخواهد شد. بلکه برای شخص گناه کار و دنیا طلب، موجب فزونی عذاب می گردد؛ زیرا گناهان آنها با طول عمر، زیادت

می گردد. قرآن کریم در این باره می فرماید:

(ولا يحسبن الذين كفروا أنما نملي لهم خيرا لأنفسهم إنما نملي لهم

ليزدادوا إثما ولهم عذاب مهين (1))

و آنان که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند این که به آنان مهلت می دهیم، به سود آنهاست؛ ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای این که بر گناهان خود بیفزایند، و برای آنها عذاب خوارکننده ای است.

آری، اگر طول عمر باعث فزونی طاعت یا توفیق توبه و جبران مافات و حسن عاقبت و فرجام گردد، مطلوب است، همان طور که در تفسیر «مجمع البیان» روایتی از امیر مؤمنان علی عام نقل شده که آن بزرگوار فرمودند:

بقیه عمر المؤمن لا قيمة لها، يدرک بها مافات و يحيى بها ما أمات (2))

باقی مانده عمر مؤمن را نمی توان ارزش گذاشت؛ چرا که با آن، آنچه از دست داده، جبران می شود و آنچه از بین برده، زنده و برگردانده می شود.

لام در «التجدن» برای قسم است، بنابر آنچه گفته اند که اگر لام مفتوحه بر سر فعل مضارع مؤکد به نون تأکید درآید دلیل بر این است که قسم مضمّر است؛ یعنی «والله لتجدن».

ص: 106

1- سوره آل عمران، آیه 178.

2- مجمع البیان: ج 1 ذیل آیه مورد بحث.

کلمه «حیاه» چون به نحو نکره ذکر شده بر حقارت حیات و زندگی دنیایی دلالت دارد؛ زیرا زندگی دنیایی محدود، در جنب زندگی اخروی که نامحدود است، کمتر از قطره نسبت به دریاست؛ چرا که دریا باز محدود است و زندگی اخروی حد ندارد.

آیه (97)

اشاره

قل من كان عدوا لجبرئيل فإنه نزله على قلبك يا ذن الله مصدقا لما بين يدي وهدى وبشرى للمؤمنين (97)

بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد (در واقع دشمن خداست) چرا که او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است، در حالی که کتاب های آسمانی پیشین را تأیید و تصدیق می کند و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

یهود و دشمنی با جبرئیل

(ومن كان عدوا لجبرئيل)

سیاق این آیه اشعار دارد و می فهماند که عداوتی از جانب یهود نسبت به جبرئیل اظهار شده و آیه در صدد پاسخ به آن برآمده است.

در کتاب های تفسیر هم چون «مجمع البیان» روایت مفصلی از ابن عباس در شأن نزول این آیه روایت شده است.

نیز در تفسیر «البرهان» روایتی از سید الشهداء (علیه السلام) و روایت دیگری از سلمان فارسی نقل شده است فخر رازی نیز روایتی را از عمر نقل می کند. ولی چون

ص: 107

هیچ کدام از این روایات سندی متصل به معصوم (علیه السلام) ندارند شایسته استناد نیستند. از این رو ما از نقل آنها خودداری می کنیم و فقط به نقل قسمتی از روایتی که سیاق آن به مضمون آیه اشاره دارد، اکتفا می کنیم. این روایت در مجمع البیان» چنین نقل شده است:

ابن عباس می گوید:

كان سبب نزول هذه الآية ما روى آن ابن صوريا وجماعه من يهود أهل فدك لما قدم النبي (صلى الله عليه وآله) المدينة سألوه فقالوا: يا محمد، كيف نومك؟ فقد أخبرنا عن نوم النبي الذي يأتي في آخر الزمان .

فقال: تنام عيناى وقلبي يقظان.

قالوا: صدقت يا محمد،

فقال له ابن صوريا: خصله واحده إن قلتها أمنت بك واتبعتك. أى ملك يأتيك بما ينزل الله عليك؟

قال: فقال: جبرئيل.

قال: ذاك عدونا، ينزل بالقتال والشده والحرب وميكائيل ينزل باليسر والرخاء، فلو كان ميكائيل هو الذى يأتيك ما بك. (1)

سبب نزول این آیه چنین است:

هنگامی که پیامبر وارد مدینه شد عبد الله بن صوريا و گروهی از یهود فدک نزد آن حضرت آمدند و پرسیدند: ای محقق، خواب شما چگونه است؟ چرا که درباره خواب پیامبر آخر الزمان مطالبی به ما

ص: 108

1- مجمع البیان: ج 1، ص 167 ذیل آیه مورد بحث.

رسیده است.

پیامبر فرمود: چشمانم به خواب می رود، ولی قلبم بیدار است.

گفت: درست گفتی....

ابن صوری گفت: یک پرسش مانده است؛ اگر به آن پاسخ دهی به تو ایمان می آورم و از تو پیروی خواهم کرد. کدام فرشته از جانب خدا به تو وحی می رساند؟ فرمود: جبرئیل.

گفت: او دشمن ماست؛ چرا که به واسطه او خبر کشتارها، سختیها و جنگها نازل می شود؛ ولی میکائیل خبر نعمت و سرور و رفاه و آسایش می آورد. اگر میکائیل وحی را برای تو می آورد، به تو ایمان می آوردم.

ممکن است عداوت و دشمنی یهودیان نسبت به جبرئیل از همان دشمنی و عداوتشان نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و قرآن باشد؛ برای این که جبرئیل به واسطه نزول قرآن بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فضایح آنها را آشکار ساخت.

خداوند در پاسخ آنان می فرماید: (فإنه نزله علی قلبک یاذن الله « یعنی برای جبرئیل شأنی جز امتثال امر خداوند سبحانه نیست، چنان که میکائیل و دیگر فرشتگان نیز شأنی جز امتثال دستورات حق ندارند. قرآن کریم می فرماید:

(لا یعصون الله ما أمرهم ویفعلون ما یأمرون⁽¹⁾)

آن فرشتگان از فرمان خدا سرپیچی نمی کنند و آنچه بدان امر

ص: 109

1- سوره تحریم، آیه 6.

شده اند، انجام می دهند.

هم چنین پیامبران و فرستادگان نیز شأن و وظیفه ای جز تبلیغ و ارشاد مردم ندارند. بنابراین، به واقع، عداوت و دشمنی با پیامبران و فرشتگان و کتاب های الهی عداوت و دشمنی با خداوند متعال است و دشمن خدا کافر است.

کلمه «جبرئیل» با الفاظ گوناگون نقل شده است. در قرآن به لفظ «جبریل» آمده و در روایات «جبرئیل» به زیادی همزه آمده و گاهی «جبرائیل» با زیادی الف و همزه آمده است و این کلمه، لغتی است عبرانی یا سریانی.

بعضی گفته اند: جبرئیل به معنای «عبدالله» است؛ چون «جبر» به معنای عبد و ئیل» به معنای الله است. بعضی دیگر گفته اند: جبرئیل به معنای صفوه الله

است. (1)

منظور از قلب چیست؟

(فایه نزله علی قلبک یاذن الله)

در این جمله، ضمیر «إنه» به جبرئیل و ضمیر «نزله» به قرآن بر می گردد.

بعضی مرجع ضمیر «إنه» را خدا و مرجع ضمیر «نزله» را جبرئیل دانسته اند. این سخن به دو جهت خلاف ظاهر است؛ زیرا اگر چنین بود اولاً مناسب این بود که بفرماید: «باذنه» نه «یاذن الله».

دوم. صفاتی از قبیل مصدق و مؤید بودن و هدایت و بشارت بودن که در ادامه ذکر می کند، مناسب با قرآن است، نه با جبرئیل.

ص: 110

منظور از قلب، قلب صنوبری نیست، بلکه مراد مقام عقلانی و روحانی است که بالاترین مرتبه عقل است و از آن به «عقل مستفاد» تعبیر می‌شود و به مبادی عالی که مقام جبرئیل و فرشتگان مقرب است متصل می‌گردد و این، منافات ندارد با این که جبرئیل بعضی اوقات به صورت جسمانی بر شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شود.

هم چنین با برتر بودن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از جبرئیل و دیگر فرشتگان مقرب، منافات ندارد؛ زیرا لازم نیست واسطه و حتی از آن که به او وحی می‌شود، برتر باشد. البته ما مراتب نزول قرآن را در مقدمه متذکر شده ایم و در این جا به تکرار و توجیها ت مفسران نیازی نیست. (1)

قرآن، مؤید کتاب های آسمانی

(مصدقا لما بین یدیه)

کلمه «مصدق» حال برای ضمیر منصوب «نزله» است که راجع به قرآن است و صفت قرآن را بیان می‌کند که تصدیق کننده و مؤید کتاب های آسمانی است که پیش از آن بوده، همان طور که پیش تر گذشت.

این جمله دلیل بر لزوم محبت داشتن اهل کتاب به جبرئیل و قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا اگر قرآن به واسطه جبرئیل بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل نشده بود هیچ دلیلی بر نبوت پیامبران پیشین و کتاب های آنها نداشتیم.

نیز رفتار اسلام با یهود و نصاری که آنان را اهل کتاب می‌دانند و میان آنها و دیگر کافران و مشرکان فرق می‌گذارد. با این که عناد آنها با اسلام از همه بیشتر

ص: 111

1- برای آگاهی بیش تر در این باره ر. ک: جلد یکم صفحه 118 عنوان «اقسام وجود قرآن».

است. از برکت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و جبرئیل و قرآن است.

دو صفت دیگر برای قرآن

(هدی و بشری للمؤمنین)

دو کلمه «هدی» و «بشری» نیز صفت قرآن را بیان می کنند و دلیل دیگری بر لزوم محبت داشتن نسبت به آنها است؛ زیرا محبت کسانی که وسیله هدایت بشر به راه راستگاری و سعادت و بشارت دهنده او به فیوضات و نعمت های الهی در آخرت هستند، بر هر بشری لازم است و چون قرآن، هادی و مبشر اهل ایمان است، از این رو محبت به آن و به واسطه نزول آن، لازم است.

آیه (98)

اشاره

من کان عدولله وملائنکته ورسله وجبریل ومیکال فان الله عدو للکافرین(98)

هر کس دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است) و یقیناً خداوند دشمن کافران است. از این آیه شریفه چند نکته ارزشمند استفاده می شود که در ذیل چهار عنوان آنها را می آوریم.

دشمنی با اولیای الهی، دشمنی با خدا

نکته یکم. از عبارت «من کان عدوا لله...» استفاده می شود که عداوت و دشمنی در با فرشتگان و فرستادگان خدا که مأمور به امر الهی و از جانب او هستند، عداوت

و دشمنی با خداوند سبحان است. زیرا فرشتگان و فرستادگان، شانی جز امثال

ص: 112

اوامر الهی ندارند. از این جهت بعد از ذکر عداوت جبرئیل می فرماید: «من کان عدوا لله» و بعد از آن نیز عداوت فرشتگان، فرستادگان، جبرئیل و میکائیل را در ردیف عداوت و دشمنی خود می شمارد، وگرنه هیچ کس به طور مستقیم، اظهار عداوت و دشمنی با خدا نمی کند چه معتقد به خدا باشد و چه منکر او.

البته این موضوع به عداوت فرشتگان و پیامبران اختصاص ندارد، بلکه عداوت و دشمنی با اوصیا، اولیا، کتاب های الهی، دین و احکام او نیز عداوت و دشمنی با اوست، همان طور که مفاد بسیاری از روایات همین است، مانند این روایت که شیعه و سنی نقل کرده اند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) درباره حضرت فاطمه زهرا ÷ ÷ فرمود:

فاطمه بضعه منی؛ من آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله: (1)

فاطمه پاره تن من است؛ هر که او را بیازارد در واقع مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد، در واقع خدا را آزرده است.

و نیز این روایت که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در باره حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

من أحبک فقد أحبنی ومن أبغضک فقد أبغضنی؛ (2)

هر کس تو را دوست بدارد در واقع مرا دوست داشته و هر کس تو را دشمن بدارد، در واقع مرا دشمن داشته است.

هم چنین این عبارت که در زیارت جامعه می خوانیم:

من والاکم فقد والی الله و من عاداکم فقد عاد الله و من أحبکم فقد

ص: 113

1- مسند احمد: ج 4 ص 5، صحیح مسلم: ج 7 ص 141

2- المسترشد: ص 285، الامالی، شیخ طوسی: ص 309.

کسی که شما را دوست بدارد در واقع خدا را دوست داشته و کسی که با شما دشمنی کند در واقع با خدا دشمنی کرده است.

و احادیث بسیاری که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره محبت به اوصیا وارد شده است؛ بلکه این مطلب از بعضی از آیات قرآن کریم نیز استفاده می شود.

دشمنی با فرشتگان، کفر آور

نکته دوم. عداوت با فرشتگان و رسولان، کفر اور است؛ زیرا جمله «فإن الله عدو للكافرين» که اسم ظاهر به جای ضمیر آورده شده، به این معنا مشعر است.

چون تقدیر جمله چنین است: «من كان الله وملائكته ورسوله وجبريل وميكال فإن الله عدو لهم.» ولی به جای ضمیر «هم» کلمه «کافین» را آورده که در عین اثبات دشمنی خدا نسبت به آنان، کفرشان را نیز اعلام کند و بفهماند که دشمنی با رسولان و فرشتگان، کفر آور است و نیز علت دشمنی خدا را با آنان بیان کند که به جهت کفرشان خداوند با آنان دشمن است؛ چرا که در غیر این صورت، صدر و ذیل آیه با هم مناسبتی ندارد.

بنابراین، آیه به حسب تحلیل منطقی مشتمل بر دو مقدمه (صغری و کبری) و یک نتیجه خواهد بود به این ترتیب: من كان عدو الله ... فإن الله عدوله، و من كان الله عدوا له فهو كافر.

در این باره روایات بسیاری وارد شده و در زیارت جامعه هم آمده است:

ص: 114

ومن جحدکم کافر و من حاربکم مشرک و من رد علیکم فی أسفل درک من الجحیم(1)

و هر کس شما را انکار کند، کافر است و هر کس با شما بجنگد مشرک است و هر کس شما را رد کند در پایین ترین جای دوزخ خواهد بود.

خدا و دشمنی با کافران

نکته سوم. جمله (فان الله عدو للكافرين) در عین این که کفر اینان و عداوت و دشمنی خدا را نسبت به اینها اثبات می کند، عداوت و دشمنی خدا را نسبت به همه کافران هم ثابت می کند؛ زیرا کلمه «الكافرين» جمع همراه با الف و لام است و شامل همه کافران می شود و منحصر به اینها نیست، بلکه اینها گروهی از مصادیق آن هستند.

مراد از عداوت و دشمنی خدا - چنان که بارها تذکر داده شد - آثار عداوت و دشمنی است که همان عذاب و عقاب اوست، چنان که مراد از محبت و مهرورزی خدا نیز آثار محبت و مهرورزی است که ثواب و پاداش اوست.

یهودیان بوقلمون صفت

نکته چهارم. بعضی از معترضان به قرآن، اشکال کرده اند که هرگز یهود اظهار عداوت و دشمنی با جبرئیل ننموده اند و خود آنها نیز منکر این مطلب هستند.

ص: 115

ولی اعتراض کننده اگر غرض ورز نبود و احوال یهودیان را مطالعه کرده بود با وجود انکار آنها، اعتنایی به انکار آنان نمی کرد؛ زیرا یهودیان متلون و بوقلمون صفت بودند و هر ساعتی به رنگی در می آمدند و عقیده ای را اظهار می کردند. گاهی از موسی (علیه السلام) این گونه تقاضا می کردند:

(اجعل لنا إلهًا كما لهم آلهه (1))

برای ما معبودی قرار ده، همان طور که آنان معبودهایی دارند.

گاهی می گفتند:

(لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة) (2))

به تو ایمان نخواهیم آورد تا اینکه خدا را آشکارا ببینیم.

گاهی گوساله را می پرستیدند و مدتی به بت پرستی برگشتند، چنانکه خود تورات رایج، گواه این قضایاست.

آنها مدتی بشارات تورات به وجود پیامبر اسلام و بعثت او را برای اعراب مشرک می گفتند و دانستن این قضایا را به رخ اعراب می کشیدند و پس از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و تطبیق بشارات و صفاتی که در تورات بود بر آن حضرت، به کلی منکر پیامبر شدند و گفتند: این آن پیامبری که تورات بشارت آمدنش را داده، نیست.

بنابراین، استبعادی ندارد که آنها منکر این مطلب نیز بشوند و بگویند ما اظهار عداوتی نسبت به جبرئیل ننموده ایم.

ص: 116

1- سوره اعراف، آیه 138

2- سوره بقره، آیه 52

ولقد أنزلنا إليك آيات بينات وما يكفر بها إلا الفاسقون (99)

و به تحقیق ما نشانه های روشن بر تو نازل کردیم و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی ورزد.

توضیح واژگان

حرف «لام» برای قسم و حرف «قد» برای تقریب و نزدیک گرداندن زمان ماضی به زمان حال و ثبوت و تحقق آن است. این جمله جواب قسم است.

مراد از آیه، نشانه امری است که مقصود و مدعای شخص است، مانند دلیل که برای اثبات مدعا می آید و یا حجت که برای اسکات خصم آورده می شود.

معجزه هایی که پیامبران الهی انجام می دهند از همین قبیل است. چون این کارها نه تنها از قدرت بشر و قواعد طبیعی و علوم صنعتی خارج و برخلاف عادت است؛ بلکه فعل الهی است که به دست پیامبر او جاری می شود تا نشانه ای باشد برای کسی که از جانب خدا فرستاده شده است.

در این جا مراد نشانه هایی است که بر نبوت پیامبر اسلام و صدق دعوی او دلالت دارد.

منظور از آیات بینات چیست؟

کلمه «بینات» صفت برای آیات است. این کلمه از «بان» به معنای «ظهر» گرفته شده است. «آیات بینات» یعنی نشانه هایی که ظاهر و واضح و هویدا و همه کس فهمند. زیرا نشانه و علامت چیزی ممکن است واضح و روشن باشد و دلالتش

بر مقصود به مقدمات مشکل و پیچیده نیازی نداشته باشد. چنین نشانه‌هایی را «آیه بینه» گویند.

ممکن است آیه و نشانه به این وضوح نباشد و فهم آن به مقدماتی نیاز داشته باشد که اهل بینش و دانش و فراست آن را دریابند.

معجزه‌های پیامبران غالباً از قسم اول است و از این رو در قرآن از معجزه‌های آنان به «آیات بینات» تعبیر شده است.

مراد از «آیات بینات» در این جا دو چیز است:

1. خصوص قرآن که از جهات بسیاری معجزه و دلیل بر صدق نبوت پیامبر اسلام است، چنان که در مقدمه تفسیر ذکر شد.

2. قرآن به ضمیمه دیگر معجزات آن حضرت که در این باره در «کلم الطیب» بیان مبسوطی آمده است. (1)

فسق یعنی چه؟

(وما یکفر بها إلا الفاسقون)

و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی‌ورزد.

واژه «فسق» در لغت به معنای «خروج الشیء عن الشیء علی وجه الفساد» است. فاسق کسی است که از اطاعت خدا خارج شده است.

البته در بسیاری از آیات قرآن کریم، فاسق بر کافر اطلاق شده است، و این از آن جهت است که فسق - مانند ایمان و تقوا که در مقابل آن است - دارای مراتب مختلف است و هر گاه انسان در فسق به مرتبه‌ای برسد که آیات الهی را تکذیب

ص: 118

1- کلم الطیب: ص 305 تا 359.

کند و زیر بار هدایت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نرود کفر خواهد ورزید، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

(ثم کان عاقبه الذین أساؤا السواى أن کذبوا بآیات الله) (1)

سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند.

بنابراین، مفاد آیه این گونه است: به آیات الهی کسانی کافر می شوند که در نافرمانی حق و معاصی الهی غوطه ورنند و فسق و بیرون رفتن از اطاعت خداوند، دیده باطن و دل آنها را کور نموده به اندازه ای که آیات الهی در آنان تأثیری نمی کند.

آیه (100)

اشاره

أوکلما عاهدوا عهدا نبده فریق منهم بل اکثرهم لا یؤمنون (100)

آیا چنین نیست که هرگاه آنها (یهود) پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند، جمعی از ایشان آن را دور افکندند؟! آری، بیشتر آنان ایمان نمی آورند.

توضیح واژگان

همزه «أو کلما» همزه استفهام است و حرف «و» عاطفه و مقدم شدن همزه بر «و» عاطفه برای این است که همزه، اصل در میان ادات استفهام است و از این

ص: 119

جهت صدارت طلب است و در اول و ابتدای جمله قرار می گیرد، به خلاف دیگر ادات استفهام که حروف عاطفه بر آنها مقدم می شود.

کلمه «ما» یا موصوله است یا موصوفه و کنایه از زمان است و نصب «کلما» برای ظرف بودن است به معنای «هر وقت و هرگاه».

فعل «عاهد وا» از معاهده گرفته شده؛ یعنی قرارداد بین دو طرف.

(نبنده) به معنای چیزی را دور انداختن و دور افکندن آمده است.

یهود و پیمان شکنی

واژه «نبنذ» کنایه از نقض کردن عهد و پیمان و تخلف از آن است. یعنی این یهودی ها هر قراردادی که با خدا و پیامبر او می بندند تخلف می کنند و به آن وفا نمی کنند، چنان که تخلفات آنان در ارتباط با حضرت موسی (علیه السلام) در آیات پیشین ذکر شد.

هم چنین مانند قراردادهایی که یهود بنی قریظه و بنی النضیر با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بستند که به دشمنان اسلام کمک نکنند و در جنگ خندق تخلف نمودند.

(فریق منهم)

خدای سبحان یهودیانی را که عهد و پیمان می بستند به دو دسته تقسیم می نماید:

1. کسانی که بر عهد و پیمان خود باقی می مانند و به آن وفا می کنند.

2. دسته دیگر آنهایی که از عهد و پیمان خود تخلف می نمایند.

سپس برای این که تصور نشود که این دو فرقه مساوی بودند خدای متعال

ص: 120

جمله (بل اکثرهم لا- یومنون) را آورده است؛ یعنی اکثریت با آنها بی است که از عهد و پیمان خود تخلف می نمایند و ایمان نمی آورند. (1)

ص: 121

1- به مناسبت کلمه «نبذ» این بحث فقهی را مطرح می کنیم: یکی از فروع فقهی در اسلام، معامله و بیع منابذه است که حرمت آن مستم و یکی از اقسام قمار است. این معامله به این شکل است: اجناسی کنار هم چیده می شود و عده ای دور هم جمع می شوند و از فاصله معینی چیزی مانند ریگ و نظیر آن به طرف آن اجناس می اندازند و ریگ هر کس به هر کدام از آنها اصابت کرد آن فرد مالک آن جنس می شود. نظیر بلیط بخت آزمایی که بلیط هایی می فروختند و سپس قرعه کشی می کردند و شماره بلیط هر کس که برنده می شد مبلغ معینی به او می دادند. این کار در زمان حکومت پهلوی دوم متعارف بود و از آن به اعانه و همیاری ملی تعبیر می کردند. این عمل علاوه بر این که قمار و از گناهان کبیره است، و جهی که به سبب آن گرفته می شود، حرام است و گیرنده به هیچ وجه مالک آن نمی شود و امر آن بسیار مشکل است. زیرا نه حکم مجهول المالک را می توان بر آن بار کرد و نه ممکن است آن را به صاحبانش برگرداند. به نظر می رسد هر مقدار از صاحبان بلیط ها را که دسترسی به آنها ممکن است با سنجش نسبت آنچه به دست او آمده با مجموع خریداران بلیط ها، سهم هر یک را به آن ها رد کند و آن تعدادی که در دسترس نیستند باید به اذن حاکم شرع سهم آنها را به عنوان رد مظالم به فقرا بدهد. مشکل تر از آن کسانی هستند که بلیط ها را می فروشند و پول جمع آوری می کنند که آنچه را فروخته اند ضامن هستند و مسئله «تعاقب ایادی» درباره آنها جاری است. هم چنین است هر مالی که از راه حرام به دست آید، مانند فروش آلات لهو و لعب و قمار و وجوه سینماها، تماشاخانه ها، شراب فروشی ها و اجرت بر فحشا و نظایر این موارد.

(ولما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فريق من الذين أوتوا الكتاب كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون (101))

و هنگامی که فرستاده‌های از جانب خدا به سراغشان آمد و نشانه‌هایی را که نزد آنها بود تصدیق می‌کرد، جمعی از آنان که به آنها کتاب داده شده بود، کتاب خدا را پشت سرشان افکندند، گویی هیچ از آن خبر ندارند.

توضیح واژگان

منظور از کلمه «رسول» در این آیه شریفه، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است. دلیل بر این که این رسول از جانب الله است، معجزاتی است که از او صادر شده است.

کلمه «مصدق» صفت «رسول» یعنی پیامبر اسلام است که همه پیامبران پیشین و کتاب‌های آنان مانند تورات، زبور و انجیل را تصدیق نموده است.

در جمله «لما معهم» حرف «لام» جاره و «ماء» موصوله در محل جر است و «مع» که ظرف و شبه جمله است، صله «ماء» است. منظور از «ما معهم» تمام آنچه نزد آنان بوده نیست؛ بلکه بخشی از آنها مراد است که دست تحریف به سوی آن دراز نشده، مانند بشارتی که از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و صفات آن حضرت خبر داده است.

علمای اهل کتاب و تفسیر به رأی

مراد از «فريق من الذين أوتوا الكتاب» علمای یهود و نصاری هستند که دانسته

و از روی علم و عمد، عبارات تورات و انجیل را برای عوام خود به گونه دیگری تفسیر و تاویل می کردند.

منظور از «کتاب الله» بعضی گفته اند که قرآن کریم است.

بعضی دیگر می گویند: منظور از این فراز، آیه های تورات و انجیل است که یهود و نصاری بشارت آن را دانسته پست سر انداختند.

منظور از «نبذ... وراء ظهورهم» اعراض، انکار و کفر آنها به کتاب الهی است، همانند کسی که نمی داند که آن کتاب، کتاب الهی است.

آیه (102)

اشاره

واتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان وما كفر سليمان ولكن الشياطين كفروا يعلمون الناس السحر وما أنزل على الملكين ببابل هاروت وماروت وما يعلمان من أحد حتى يقولوا إنما نحن فتنه فلا تكفر فيتعلمون منهما ما يفرقون به بين المرء وزوجه وما هم بضارين به من أحد إلا بإذن الله ويتعلمون ما يضرهم ولا ينفعهم ولقد علموا لمن اشتراه ما له في الآخرة من خلاق ولبئس ما شروا به أنفسهم لو كانوا يعلمون (102)

و یهود از آنچه شیاطین بر سلطنت سلیمان به دروغ می بستند یعنی سحر که شیاطین سلطنت آن حضرت بر جت و... را به سحر آن حضرت نسبت می دادند و این را بر آن حضرت به دروغ می بستند) پیروی کردند. سلیمان هرگز کافر نشد. (و سحر نکرد؛) ولی شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سحر

ص: 123

می آموختند. همچنین یهود از آنچه بر آن دو فرشته «هاروت» و «ماروت» در بابل نازل شده بود پیروی کردند و حال آنکه آن دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی آموختند، مگر اینکه پیش از آن به او می گفتند: «ما وسیله آزمایشیم؛ پس کافر نشو.» ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند؛ هرچند بدون اجازه خداوند نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند. آنها قسمت هایی را فرا می گرفتند که به آنان زیان می رسانید و نفعی نمیداد. و به یقین دانسته بودند که هر کس خریدار این گونه کالا باشد، در آخرت برایش بهره ای نیست. و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را به آن فروختند، اگر می دانستند!

آیه ای مشکل

این آیه از آیات بسیار مشکل قرآن است. سخنان مفسران در تفسیر هر یک از کلمات آن و احتمالاتی که در مراد و مقصود از هر یک از آنها داده اند، بسیار است. در تفسیر «المیزان» پس از ضرب و جوه محتمل در یکدیگر آنها را! به یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال رسانیده، ولی بسیاری از آنها و تکراری است.

هم چنین روایات گوناگونی از شیعه و سنی در این باره نقل شده که اغلب

آنها بدون سند و از جهاتی ضعیف است و بسیاری از آنها از خرافات یهود گرفته شده و خلاف ضرورت دین و مذهب و دلیل عقلی و منافی با ظاهر آیات دیگر و روایات معتبر است. بنابراین، از همه اینها باید صرف نظر کرد. حال بعد از ذکر مقدماتی چند، به اندازه ای که از ظاهر آیه استفاده می شود مفاد آن را متذکر می شویم و آگاهی از حقایق آن را به خدا و راسخان در علم واگذار می کنیم.

قرآن و اثبات فرشتگان

مقدمه یکم. اثبات فرشتگان فقط از طریق قرآن کریم و روایات امکان پذیر است. در قرآن کریم برای آنها نزول و عروج ذکر شده، ولی حقیقت آنها معلوم نیست. آنها به صورت های مختلف مثل انسان و غیره در می آیند، چنان که به هنگام بشارت تولد اسحاق به حضرت ابراهیم (علیه السلام) و خبر هلاکت قوم لوط به آن حضرت و تولد حضرت عیسی (علیه السلام) به حضرت مریم و در جنگ بدر برای یاری مسلمانان به صورت انسان بودند.

نیز در قرآن آمده که همه آنها مطیع خدا و معصوم هستند. بنابراین، روایتی که درباره قتل نفس، شرب خمر و سجده برای بت در مورد فرشتگان نقل کرده اند مردود است البته اشکالی ندارد که دو فرشته برای نوعی امتحان به صورت انسان مصور شده باشند و اموری را به مردم تعلیم دهند.

قرآن و اثبات شیطان و جن

مقدمه دوم. شیطان و جن نوعی از موجودات هستند که اثبات وجود آنها به

قرآن منحصر است و توضیحات بیشتر درباره آنها در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است. از آیات استفاده می شود که آنها موجوداتی هستند که منشأ آفرینش آنها آتش است؛ آنها دارای مؤمن و کافر و عادل و فاسق هستند؛ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و بعضی از پیامبران دیگر بر آنها مبعوث شده اند و آنها تسلطی بر انسانها ندارند مگر از راه وسوسه و خطورات نفسانی. آنها ممکن است به اذن خدا به صورت ظاهری درآیند، چنانکه در قضیه حضرت سلیمان (علیه السلام) این گونه بود.

فرمانروایی سلیمان (علیه السلام) بر جنیان، شیاطین و..

مقدمه سوم. خداوند سبحان به حضرت سلیمان (علیه السلام) سلطنتی بخشید که در آن بر وحوش، طیور و طائفه جن و شیاطین فرمانروا بود. او بعضی از شیاطین و

جنیان را زندانی و بعضی از آنها را مأمور غواصی، بنایی و نقاشی می کرد.

اطاعت عده ای از آنها از روی رغبت و میل نبود، بلکه با اکراه به کار مشغول می شدند، چنان که از آیه شریفه استفاده می شود که آنان به سبب این اعمال شاقه، معذب بودند. قرآن می فرماید:

(فلما خر تبینت الجن أن لو كانوا يعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین) (1)

هنگامی که پیکر سلیمان (علیه السلام) بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در آن عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند.

ص: 126

البته اینان، کافران و فاسقان شیاطین و جنیان بودند، زیرا مؤمنان آنها با رغبت و میل از پیامبران اطاعت می کردند.

اندیشه باطل یهود درباره سلیمان (علیه السلام)

مقدمه چهارم. یهود درباره حضرت سلیمان (علیه السلام) اندیشه ای باطل و بی اساس دارند. بنابر آنچه در کتاب های آنها آمده - پناه بر خدا به حضرت سلیمان (علیه السلام) نسبت بت پرستی و شرارت می دهند، چنان که در کتاب اول پادشاهان باب یازدهم از جمله پنجم تا دهم ذکر شده است.

هم چنین از آیه شریفه و بعضی اخبار استفاده می شود که یهود گمان می کردند که حضرت سلیمان (علیه السلام) ساحر ماهری بوده و به واسطه سحر و نیرنجات به چنین سلطنتی نائل شده و قدرت و غلبه بر حیوانات وحشی و پرندگان و جنیان پیدا نموده و غرایب امور و خوارق عادت از او سر می زده است.

خداوند متعال با این آیه شریفه ساحت مقدس حضرت سلیمان (علیه السلام) را از این افترا، پاک و تنزیه فرموده و به شیاطین نسبت کفر و سحر داده که آنها به مردم سحر می آموختند و آنان را گمراه می کردند، چنان که می فرماید:

(وما كفر سليمان ولكن الشياطين كفروا يعلمون الناس السحر)

و سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود؛ و) کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مردم سحر آموختند.

شیاطین و آموزش سحر به مردم

مقدمه پنجم. همان طور که از ظاهر آیه استفاده می شود، شیاطین به مردم سحر

می آموختند و آنان را به اعمالی که موجب تفرقه و ضرر و زیان آنها بود وادار می کردند. این تعلیم و آموزش به دو صورت بوده است:

1. به واسطه القای شیاطین به اولیا و دوستان خود، چنان که در آیه دیگری می فرماید:

(وإن الشیاطین لیوحون إلی اولیائهم) (1)

و به راستی شیاطین به دوستان خود در نهان مطالبی را القا و وسوسه می کنند.

2. به واسطه نوشتن سحر و نیرنجات پس از وفات حضرت سلیمان و پنهان نمودن آن در زیر تخت او و در آوردن و نسبت دادن آن به آصف بن برخیا و منتشر نمودن آن، همان طور که از روایت به نقل حضرت از امام باقر (علیه السلام) معلوم می گردد. (2)

بر اثر این امر، مردم بسیاری گرفتار سحر و ضررهای آن شدند. از این رو خداوند دو فرشته را به صورت آدمی فرستاد که راه ابطال و دفع سحر را به مردم بیاموزند. آنها به مردم می گفتند: «ما وسیله امتحان و آزمون هستیم؛ مبادا از این علم سوء استفاده کنید و به ضرر یکدیگر به کار برید.» ولی مردم از علم دفع سحر که به آنان تعلیم شد، سوء استفاده کردند و به جای این که با آن، سحر را دفع کنند آن را به ضرر یکدیگر به کار بستند.

ص: 128

1- سوره انعام، آیه 121

2- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 52 حدیث 74.

مقدمه ششم. استعمال و به کار بستن سحر، حرام و از گناهان کبیره و هلاک کننده است و اتفاق نظر و ضرورت دین بر حرمت آن دلالت دارد. نیز کسی که سحر را حلال بداند، کافر است

روایات فراوانی در حرمت آن به طور مستفیض وارد شده، چنان که شیخ انصاری (رحمه الله) در کتاب «مکاسب» ذکر کرده است. (1)

اینک برای نمونه چند خبر را ذکر می کنیم. در روایتی آمده:

والساحر الکافر؛ (2)

ساحر مانند کافر است.

در روایت دیگری می خوانیم که حضرتش فرمود:

من تعلم شیئا من السحر قليلا أو كثيرا فقد كفر وكان آخر عهده بر به وحده أن يقتل إلا أن يتوب (3)

کسی که چیزی از سحر یاد بگیرد، چه کم و چه بسیار، کافر شده است و پس از آن، رشته ارتباطش با پروردگارش گسسته می شود و مجازاتش این است که کشته شود، مگر این که توبه کند.

در روایت دیگری پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

ساحر المسلمین یقتل و ساحر الکفار لا یقتل.

ص: 129

1- کتاب المكاسب: ص 151

2- الخصال: ج 1 ص 297 ح 67؛ نهج البلاغه: خطبه 79.

3- وسائل الشیعه: ج 17 ص 148 حدیث 7.

فقیل: یا رسول الله، ولم لا یقتل ساحر الکفار؟

قال: لأن الکفر أعظم من السحر، ولأن السحر والشرك مقرونان(1)

ساحر مسلمان کشته می شود و ساحر کافر کشته نمیشود.

گفته شد: ای رسول خدا، چرا ساحر کافر کشته نمی شود؟

فرمود: برای این که کفر او بزرگ تر و بدتر از ساحر بودن اوست و او را برای کفرش نمی کشند و سحر و شرک با هم نزدیک هستند.

در حدیث دیگری می خوانیم:

ثلاثة لا یدخلون الجنة: مدمن خمر، ومدمن سحر، وقاطع رحم؛(2)

سه نفر داخل بهشت نمی شوند: 1. دائم الخمر، 2. دائم السحر، 3. قطع کننده رحم.

سخنی در حقیقت سحر

مقدمه هفتم. سخنان علما و محققان در معنای سحر و حقیقت آن، مختلف است. برای نمونه علامه حلی، فخر المحققین، شهید اول، شهید ثانی، فاضل مقداد و مجلسی - رحمهم الله - در این باره نظریات گوناگونی دارند.

در بیان معنای لغوی آن بعضی گفته اند: کل ما لطف مأخذه ودق(3) چیزی که سبب آن بسیار دقیق و پوشیده است.

ص: 130

1- همان: ج 28 ص 365 و ج 17 ص 146 ح 2.

2- همان: ج 17 ص 148 ح 6 و ج 25 ص 304 حدیث 21

3- الصحاح: ج 2 ص 0679 (تألیف اسماعیل بن حماد الجوهری)

بعضی دیگر گفته اند: صرف الشیء عن وجهه: (1) برگرداندن چیزی از صورت اصلی و واقعی آن به صورت دیگری.

بعضی دیگر گویند: سحر به معنای خدعه و تزویر و گول زدن است. بعضی دیگر می گویند: سحر به معنای نمایاندن باطل به صورت حق است. (2)

اقسام سحر

حال برای این که کمی از ابهام بحث کم شود، اقسام سحر را با توضیحی اندک در زیر می آوریم:

1. عقد (به هم بستن و گره زدن)
2. کلام،
3. کتابت،
4. طلسم (ساحر با هر یک از این چهار صورت، در بدن یا قلب یا عقل مسحور تأثیر گذارد.)
5. نه (دود و بخاری که از سوزاندن ریشه برخی گیاهان خاص بلند می شود.)
6. تصویر (شخصی که ساحر می خواهد او را سحر کند تصویرش را می کشد و به تصویرش آسیب می زند و در واقع هم او آسیب می بیند.)
7. نفث در عقد (دمیدن در گره ها)
8. تصفیه نفس با ریاضت های باطل و رساندن آن به مرتبه ای که بتواند در

ص: 131

1- لسان العرب: ج 6 ص 189.

2- المصباح المنیر: ص 267.

اشخاص تأثیر بگذارد،

9. استخدام فرشتگان،

10. و تسخیر جن و شیاطین،

11. و احضار ارواح برای کشف چیزهای غایب شده و گمشده

12. نیرنجات (نیرنگها)

13. رمل،

14. طلسمات و غیر اینها.

حرمت تعلیم سحر

مقدمه هشتم. تعلیم و تعلم سحر نیز مانند به کار بستن آن، حرام است؛ مگر این که برای علاج و ابطال سحر و نشان دادن و آشکار کردن سبب سحر باشد که در این صورت جایز است، بلکه در بعضی موارد آن واجب می شود.

بدیهی است که تعلیم سحر از جانب آن دو فرشته نیز از این قبیل بوده، اگرچه اکثر مردم از آن سوء استفاده نمودند، چنان که در الهام و تعلیم و جوه خیر و شر به

مردم نیز این سوء استفاده دیده می شود.

تأثیر سحر با استناد به مشیت الهی

مقدمه نهم. اسباب وجودی، چه عادی و چه پنهانی، تأثیر آنها در همه جا به مشیت و اذن الهی مستند است و اگر مشیت الهی بر تأثیر آنها تعلق نگیرد تأثیر از همه آنها گرفته می شود، چنانکه آتش نمرودیان حضرت ابراهیم (علیه السلام) را

ص: 132

نسوزاند و کارد ابراهیم (علیه السلام) رگ گلوی اسماعیل (علیه السلام) را نبرید و موارد دیگری که خدا اثر را از علل و اسباب میگیرد.

سحر نیز به اسباب و اسرار پنهانی مستند است و تأثیر آن هم به اذن و مشیت الهی مستند است؛ یعنی اثر سحر، امر لازم و جدا نشدنی از سحر نیست که خداوند قدرت بر رفع و ابطال آن نداشته باشد. بله، خداوند معمولاً اثر آن را باطل نمی کند و ساحر و مسحور را به خودشان را می گذارد و مانع تأثیر سحر نمی شود، چنان که بین مردم و دیگر گناهان و تجاوزات آنان مانع نمی شود. البته این کار برای حکمتی است که در این عالم مقدر فرموده و این است معنای این فراز از آیه که می فرماید:

(وما هم بضارین به من أحد إلا یاذن الله)

آنان بدون اجازه خداوند، نمی توانند به وسیله سحر به احدی زیان برسانند.

مفاد آیه

پس از بیان این مقدمات، معنای آیه شریفه بدون نیاز به تأویلات بعضی از مفسران، ظاهر می شود. مفاد آیه چنین است:

خداوند سبحانه یهودیان را سرزنش می کند که آنان از سحرهایی که شیاطین به آنان یاد می دادند، پیروی کردند و به دروغ آن را به حضرت سلیمان (علیه السلام) نسبت دادند، در حالی که حضرت سلیمان (علیه السلام) کافر و ساحر نبود، چنان که آنان گمان می کردند؛ بلکه شیاطین کافر بودند که به مردم سحر تعلیم می نمودند.

ص: 133

ممکن است منظور از کفر در آیه، عمل به سحر باشد که در روایتی گذشت که حضرت فرمود: ساحر کافر است.

هم چنین یهودیان از آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده بود، پیروی کردند، در حالی که آن دو برای دفع و معالجه سحر شیاطین، به مردم سحر یاد می دادند نه برای ضرر زدن به مردم و نیز آن دو فرشته به احدی سحر تعلیم نمی نمودند مگر این که می گفتند: ما برای امتحان شما آمده ایم؛ پس مبادا سحر را به کار ببندید و کافر شوید و به یکدیگر ضرر و زیان برسانید؛ بلکه هر کس گرفتار سحر شد با این ها که آموختید سحرش را دفع و علاج کنید و گرفتاران را نجات دهید.

ولی مردم از این تعلیم، سوء استفاده نمودند و نه تنها دردی را درمان نمودند، بلکه تریاق و پادزهر را به جای سم و زهر استعمال نمودند و از آن دو آنچه ضرر و زیان به آنها می رسانید و موجب تفرقه بین زن و شوهر می شد فرا می گرفتند.

البته خدا مانع از تأثیر سحر آنان نبود و اذن و مشیت حق بر این قرار نگرفته بود که سلب اثر از اعمال سحر آنها بکند.

کوتاه سخن این که آنان این تعلیمات را به ضرر خود تمام نمودند و به هیچ وجه از آن نفع نبردند، چنان که با انبیای الهی همین گونه رفتار می نمودند و برای منافع دنیوی خیالی، بسا رو در روی آنان قرار می گرفتند و یا دستورات آنها را تحریف و مطابق هوای نفس خود تفسیر می کردند.

البته به یقین دانسته بودند که با این معامله و خرید و فروش، بهره و نصیب خود را از سعادت آخرت به باد داده و از نعمت های ابدی حقیقی خود را محروم

نموده اند و این بد معامله ای بود که خود را در معرض عذاب الهی قرار دادند، اگر درک می نمودند.

آنچه گذشت خلاصه ای از تفسیر این آیه شریفه بود والله العالم بحقائق الأمور.

تفسیر آیه با حدیثی زیبا

البته حدیثی نیز از امام رضا (علیه السلام) در کتاب «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)» نقل شده که شاهدهی بر همین توضیحات است. امام رضا (علیه السلام) فرمود:

وأما هاروت وماروت فكانا ملكين علما الناس السحر ليحترزوا به عن سحر السحرة ويطلبوا به كيدهم، وما علما أحدا من ذلك شيئا إلا قالوا له: إنما نحن فتنه فلا تكفر» فكفر قوم باستعمالهم لما أمروا بالاحتراز منه و جعلوا يفرقون بما تعلموه بين المرء وزوجه؛(1)

هاروت و ماروت دو فرشته بودند که سحر را به مردم یاد دادند تا مردم از سحر ساحران در امان باشند و با سحر آنها مقابله کنند و آن را باطل کنند و به هیچ کس چیزی از سحر نیاموختند مگر این که به او می گفتند: «ما وسیله امتحان هستیم؛ پس کافر مشو و از این سحر سوء استفاده نکن». پس گروهی از مردم به سبب به کار بردن سحر - که از آن نهی شده بودند - کافر شدند و به آن سحری که یاد گرفته بودند بین زن و شوهرش جدایی می انداختند.

ص: 135

1- عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج 1 باب 27 ص 244 حدیث 2.

در «تفسیر المیزان» در ذیل این آیه شرحی از علوم خفیه (علمی که از عجایب و غرایب آثار بحث می کند) بیان کرده و طبق تقسیم مشهور پنج قسم از آنها را آورده است:

1. کیمیا، 2. لیمیا، 3. هیمیا، 4. سیمیا، 5. ریمیا.

جامع این علوم بنا به فرمایش شیخ بهائی (رحمه الله) کتابی به نام «کله سر» است که این اسم شامل حروف اول این علوم است. علم اعداد و اوقاف، علم خافیه، تنویم مغناطیسی (هیپنوتیزم، خواب مصنوعی) و احضار ارواح نیز به این علوم ملحق هستند. [\(1\)](#)

آیه (103)

اشاره

ولو أنهم آمنوا واتقوا لمثوبه من عند الله خیر وکانوا یعلمون (103)

و اگر آنها (یهودیان) ایمان می آورده و پرهیزکاری پیشه کرده بودند، البته پاداشی که از جانب خداست، برای آنان بهتر بود، اگر می دانستند.

تفسیر آیه

به نظر می رسد منظور از ایمان در این آیه مبارکه، ایمان به حضرت سلیمان و پیامبران بعد از او مانند حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت خاتم الانبیاء محمد بن

ص: 136

1- تفسیر اطیب البیان: ج 2 ص 132 به نقل از تفسیر المیزان: ج 1 ذیل همین آیه .

عبدالله (صلی الله علیه و آله) است.

نیز منظور از تقوا، پرهیز از سحر و جادوگری و پیروی از شیاطین است؛ ولی مانعی ندارد که معنای ایمان و تقوا، عام باشد و این مورد خاص و دیگر موارد را شامل شود.

منظور از کلمه «مثوبه» به قرینه «من عند الله» ظاهره ثواب ها و نعمتهای جهان آخرت است، ولی ممکن است مطلق پاداش هایی باشد که از جانب خدا بر ایمان و اعمال صالح و تقوا مترتب می شود، همان طور که در آیه دیگری در سوره اعراف می فرماید:

(ولو أن أهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والأرض (1))

و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم.

گفتنی است که در این آیه «مفضل منه» کلمه «خیر» حذف شده و در اصل چنین بوده است: لمثوبه من عند الله خیر من المنافع التي يقصدونها بالسحر؛ ثوابی که نزد خداوند است از عموم منافی که آنها از سحر به دست می آورند، بهتر است.

حذف این عبارت و نکره آوردن کلمه «مثوبه» برای فهماندن این مطلب است که چیز ناچیزی از ثواب های الهی از عموم منافی که آنها به وسیله سحر به دست می آورند، بهتر است.

ص: 137

ولی مثل این که یهود به هیچ وجه متوجه این معانی نمی شوند و حاضر نیستند ایمان و تقوا اختیار کنند، گویا که علم و معرفتی به این مطلب ندارند. از این جهت می فرماید: «لو كانوا يعلمون» «اگر می دانستند».

آیه (104)

اشاره

يا أيها الذين آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا واسمعوا وللكافرين عذاب أليم (104)

ای کسانی که ایمان آورده اید، نگویید «راعنا» و به جای آن، بگویید «انظرنا» و این توصیه را بشنوید و برای کافران عذابی دردناک است.

خطاب قرآنی به مؤمنان

در تفسیر «المیزان» در ذیل این آیه چنین آمده است:

1. قرآن کریم در هشتاد و پنج مورد اهل ایمان را با تعبیر «یا ایها الذین آمنوا» مخاطب قرار داده و این آیه اولین مورد آن است.

2. خطاب با تعبیر «الذین آمنوا» از تشریفات است که به این امت اختصاص دارد و از انتهای پیشین با تعبیر «قوم، اصحاب و بنی اسرائیل» یاد شده است و در تورات، تعبیر «یا ایها المساکین» آمده است. در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و حضرت سجاد (علیه السلام) آمده است:

لیس فی القرآن (یا ایها الذین آمنوا) إلا وهی فی التوراه: «یا ایها

هر آیه ای که در قرآن با خطاب «ای کسانی که ایمان آورده اید»

آمده همان در تورات با عنوان «ای مسکین ها» آمده است.

آن گاه نگارنده فرق می گذارد بین «الذین آمنوا» و «مؤمنون» که از لفظ اول، مؤمنان صدر اول از مهاجران و انصار اراده شده و از لفظ دوم، مطلق اهل ایمان و شواهدی از آیات بر این مطلب آورده است.

آیه الله طیب (رحمه الله) به سخن صاحب «المیزان» اشکال می کند و می گوید:

در قسمت اول، اگر منظور از اولین مورد به حسب نزول باشد درست نیست؛ زیرا سوره بقره مدنی است و بسیاری از سوره های مکی قبل از آن نازل شده، مگر این که مراد از اولین مورد به حسب ترتیب و ضبط باشد که فعلا موجود است.

اما در قسمت دوم، علت عدم تعبیر از امت های پیشین مگر به کلمه «قوم» و نظیر آن برای این بوده که آنها ایمان نیاورده بودند، چنان که از مفاد آیات ظاهر می شود، وگرنه از مؤمنان آنها با عبارت «الذین آمنوا» تعبیر شده است، چنان که در حکایت حضرت نوح (علیه السلام) می فرماید:

(وما أنا بطارد الذین آمنوا إنهم ملاقوا ربهم) (2)

و من آنها را که ایمان آورده اند، به خاطر شما) از خود طرد نمی کنم که آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد.

ص: 139

1- تفسیر الصافی : ج 1، ذیل همین آیه به نقل از تفسیر العیاشی .

2- سوره هود، آیه 29.

هم چنین درباره حضرت صالح (علیه السلام) می فرماید:

(فلما جاء أمرنا تجینا صالحا والذین آمنوا معه (1))

و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، رهایی بخشیدیم.

البته آیات دیگری نیز این گونه آمده است.

درباره قسمت سوم از خطاب های قرآنی، همان طور که بارها متذکر شده ایم، این خطاب های قرآنی به مشافهان و موجودان (و حاضران زمان خطاب اختصاص ندارد، بلکه این خطاب ها به گونه قضایای حقیقی هستند که حمل محمول بر موضوع مقدره الوجود است. از این رو شامل همه افراد می شود و به ادله اشتراک در تکلیف نیاز نداریم.

توضیح واژگان

فعل «راعنا» صیغه امر از مراعات است و ضمیر متکلم، مفعول آن است.

همان طور که از ظاهر آیه معلوم می شود، مؤمنان هنگام تلاوت آیات و بیان احکام، خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض می کردند: مراعات و ملاحظه ما را بفرما و قدری تأمل کن تا ما درست بفهمیم و در ذهنمان ضبط کنیم.

یهودیان از این کلمه سوء استفاده می نمودند و از آن معنای زبان عبری این کلمه را که دشنام بود، در خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) قصد می کردند. از این رو خداوند از گفتن این کلمه نهی فرمود و دستور داد که به جای آن، کلمه «انظرنا» را که به

ص: 140

1- همان، آیه 66.

همان معناست به کار ببرند تا دست آویزی برای یهودیان نشود.

در تفسیر «آلاء الرحمن» از تفسیر «التبیان» روایتی از حضرت امام باقر (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت فرمودند: کلمه «راعنا» به زبان عبرانی ست و دشنام است. (1)

علامه بلاغی می گوید: من کتاب های عهد قدیم را جست و جو کردم و فهمیدم که کلمه «راع» به معنای شر و قبیح و شریر است و ضمیر «نا» نیز ضمیر متکلم است که در زبان عبرانی، الف آن به واو تبدیل می شود و یا اماله به واو می گردد. پس «راعنا» به زبان عبرانی به معنای «شریر ما» می باشد. (2)

بعضی گفته اند: «راعنا» از ماده «رعونت» به معنای خفت، جهل و حمق است و این معنا بر قرائت تنوین «راعنه» درست است؛ یعنی «لا تقولوا قولاً جهلاً، در خطاب به پیامبر، سخن بد و سبک و از سر جهل به کار نبرید» .

این قرائت، خلاف سیاهه قرآن و غیر معتبر است.

اما فعل «انظرونا» مفسران آن را به معنای «انتظر إلینا» معنا کرده اند؛ یعنی توقف فرما تا ما سخن تو را بشنویم و تأمل کنیم و بفهمیم.

فعل «واسمعوا» به فعل «قولوا» عطف شده است؛ یعنی دستورها و نهی های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را بشنوید و فراگیرید و به آن ترتیب اثر دهید.

(وللکافرین عذاب الیم) و برای کافران؛ یعنی کسانی که جسارت و سب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کنند، یا کسانی که سخن او را نشنوند، عذاب دردناکی است.

ص: 141

1- التبیان: ج 1 ص 389 ذیل آیه .

2- تفسیر آلاء الرحمن: ص 114.

از این آیه شریفه سه مطلب استفاده می شود:

نخست آن که دستورات شارع مقدس را باید دقیق و بدون کم یا زیاد کردن عمل کرد.

دوم آن که اگر کلمه ای میان ما شهرت دارد که دشمنان از آن برداشت بد دارند، می کنند، حتما باید آن کلمه را تغییر دهیم که موجب وهن و تمسخر مسلمانان نشود.

سوم آن که ما باید حرف شنو و گوش به فرمان دین و دستورات آن باشیم و با سلیقه خود، کاری را نسبت به دین انجام ندهیم؛ بلکه آنچه شارع مقدس دستور می دهد به طور دقیق عمل کنیم تا نتیجه کامل به دست آید؛ زیرا ما نمی توانیم همه مصالح و مفاسد کارها را بفهمیم. یگانه کسی که بر همه جهات مسلط است ذات اقدس احدیت است که آنها را به پیامبر وحی فرموده است. بنابراین، ما باید به طور کامل، فرمان بردار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و جانشینان آن حضرت باشیم که از خطا معصوم هستند.

آیه کریمه و شش پیام عملی

برخی برای این آیه کریمه شش پیام عملی ذکر کرده اند:

1. توجه به انعکاس حرفها داشته باشید. (لا تقولوا راعنا) ممکن است افرادی با حسن نیت سخن بگویند، ولی باید بازتاب آن را نیز در نظر داشته باشند.

2. دشمن تمام حرکات و حتی کلمات ما را زیر نظر دارد و از هر فرصتی که

بتواند می خواهد بهره برده و ضربه بزند. (لا تقولوا راعنا).

3. اسلام به انتخاب واژه های مناسب، بیان سنجیده و نحوه طرح و ارائه مطلب توجه دارد. (قولوا انظرونا).

4. باید در سخن گفتن با بزرگان و معلم، ادب در گفتار رعایت شود. (لا تقولوا راعنا و قولوا انظرونا)

5. اگر دیگران را سفارش به مراعات ادب می کنیم، باید ابتدا خودمان در سخن با مردم رعایت ادب را بکنیم «یا ایها الذین آمنوا» خطاب محترمانه است.

6. اگر چیزی نهی می شود باید جایگزین مناسب آن معرفی شود. (لا تقولوا راعنا و قولوا انظرونا).

آیه (105)

اشاره

ما یود الذین کفروا من أهل الکتاب ولا المشرکین أن ینزل علیکم من خیر من ربکم واللہ یختص برحمته من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم
(105)

کسانی که از اهل کتاب کافر شده اند و مشرکان، دوست ندارند که خبری از پروردگارتان بر شما نازل گردد، در حالی که خداوند هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد، و خداوند صاحب فضل بزرگ است.

حسادت اهل کتاب و مشرکان به پیامبر

اهل کتاب به خصوص یهودیان تصور می کردند که پیامبر موعودی که بعد از

حضرت عیسی (علیه السلام) می آید از آنهاست و این امتیاز نصیب آنها می شود، ولی وقتی دیدند پیامبر موعود از غیر آنها است و کتاب آسمانی بر او نازل می شود و حقایق را که یهودیان مایل نبودند کشف شود به وسیله قرآن آشکار می گردد و مسلمانان به وسیله جنگ ها مرتبا پیروز می شوند و نصرت الهی شامل حال آنها می گردد، از این جهت بر آن پیامبر رحمت، حسد می ورزیدند و از این که خیری از خدا شامل حال پیروان پیامبر (صلی الله علیه و آله) می شود، بسیار ناراحت و نگران بودند.

هم چنین مشرکان قریش از کبر و نخوتی که داشتند گمان نمی بردند کار پیامبر و آئین او رونقی پیدا کند و از این که پیامبر و یارانش در جنگ های مختلف مشمول نصرت و یاری الهی می شدند بسیار اندوهگین و ناراحت بودند.

خلاصه این که اهل کتاب و مشرکان به هیچ وجه حاضر نبودند که خیر و خوشی از جانب خدا بر مسلمانان نازل شود و حتی کفار قریش در همان اوائل بعثت - چنانکه قرآن کریم از آنها نقل می کند - می گفتند:

(لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریبتین عظیم (1))

چرا این قرآن بر مردی بزرگ از یکی از آن دو شهر (مکه و طائف)؛

یعنی عروه بن مسعود ثقفی و ولید بن مغیره) نازل نشده است؟

و یهود می گفتند:

(نؤمن بما أنزل علینا) (2)

ما به آنچه بر خودمان نازل شده ایمان می آوریم.

ص: 144

1- سوره زخرف، آیه 31.

2- سوره بقره، آیه 91

بنابراین، مفاد این آیه بیان حسد اهل کتاب و مشرکان و بدخواهی آنان نسبت به مسلمانان است.

توضیح واژگان

کلمه «ما یود» به معنای «ما یستمتی؛ آرزو نمی کند» و «ما یحب؛ دوست نمی دارد» هر دو آمده است.

کلمه «من» در «من اهل الکتاب» بیانی است.

عبارت «ولا المشرکین» به مقتضای لفظش به «اهل الکتاب» عطف شده است،

گرچه از نظر معنا بر «الذین کفروا» عطف است. عبارت «أن ینزل» بنابر مفعول بودن برای فعل «یود» در محل نصب است.

حرف «من» اول در عبارت «من خیر من ربکم» بیانی است؛ یعنی «أن ینزل علیکم» را بیان می کند، گرچه بعضی گفته اند «من» زائده است.

و حرف «من» دوم برای ابتدای غایت است.

«خیر» همان قرآن و «رحمت» همان نبوت است

در بعضی از روایات، کلمه «خیر» به قرآن تفسیر شده (1) و این از باب مصداق آشکارتر و ظاهرتر است و با عموم و شمول داشتن آن که همه خیرات دنیوی و اخروی باشد، منافات ندارد.

هم چنین کلمه «رحمت» در جمله «والله یختص برحمته من یشاء» در روایت

ص: 145

1- تفسیر شریف لاهیجی: ج 1 ذیل آیه مورد بحث.

منسوب به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و حضرت امام باقر (علیه السلام) به نبوت تفسیر شده (1) که آشکارترین مصداق آن است و با عموم آن منافات ندارد.

این جمله رد بر اندیشه باطل آنهاست که می‌پندارند افاضه رحمت الهی بر بندگان به میل و خواهش آنهاست.

از طرفی جمله «والله ذو الفضل العظیم» به منزله علت و بیان وجه اختصاص رحمت است به هر کس که خدا بخواند.

منظور از «فضل» چیست؟

کلمه «فضل» به معنای رحمت و بخشش است و دریافت آن به قابلیت محل بستگی دارد و هر کس را که خدا لایق و شایسته تفضلها و رحمت‌های خود بداند، مورد تفضل قرار می‌دهد. چون کافران اهل کتاب و مشرکان لیاقت این رحمت‌های الهی را نداشتند، این رحمتها شامل حالشان نشد و از آن نصیبی نبردند.

البته این مطلب مسلم است که ثواب‌های الهی از باب تفضل و لطف است، نه استحقاق، و ایمان و اخلاق و اعمال صالح در انسان قابلیت ایجاد می‌کند، همان‌طور که در دعاها به آن اشاره شده و می‌خوانیم:

کل نعمک فضل؛ (2)

همه نعمتهای تو از باب فضل و لطف و احسان است.

ص: 146

1- مجمع البیان: ج 1 ص 344 ذیل آیه مذکور

2- ر.ک: الصحیفه السجادیه الجامعه: ص 76.

آری، همه نعمت های الهی تفضلی و از باب لطف است و در عوض عمل نیست و کسی به واسطه عبادت، استحقاق و طلبی پیدا نمی کند.

آیه (109)

اشاره

ما نسخ من آیه أو نسهها نأت بخیر منها أو مثلها ألم تعلم أن الله علی کل شیء قدیر (109)

و هر آیه ای را نسخ کنیم یا آن را ترک کنیم، بهتر از آن یا مثل آن را می آوریم. آیا ندانستی که خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است؟

توضیح واژگان

در این دو آیه شریفه، «نسخ» و تبدیل مطرح شده است. نسخ یعنی تبدیل چیزی به چیز دیگر، چه آن چیز همانند اولی، یا بهتر از آن باشد. منظور از «آیه» علامت و نشانه است. آیات الهی چیزهایی هستند که بر وجود او یا صفات او چون علم و قدرت دلالت دارند، نظیر همه مخلوقات الهی. البته هر آیه‌ای دلالتش بیشتر باشد بزرگتر است، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

(لقد رأی من آیات ربه الکبری) (1)

او پاره ای از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را دید.

از این رو، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) بزرگترین آیت الهی هستند؛ زیرا مظهر اتم صفات حق تبارک و تعالی هستند.

کلمه «انساء» و «نسیان» به معنای ترک است. یعنی آیتی را ترک کنیم.

ص: 147

در این آیات نیز سخن از تبلیغات سوء یهودیان بر ضد مسلمانان به میان آمده است. آنها به مسلمانان می گفتند: دین، دین یهود است و قبله، قبله یهود و بدین

جهت پیغمبر شما به سوی قبله ما بیت المقدس نماز می خواند.

هنگامی که جهت قبله تغییر یافت و طبق آیه 144 همین سوره، مقرر شد مسلمانان به سوی کعبه نماز بخوانند، این دستاویز از یهود گرفته شد. لذا آنها نغمه دیگری ساز کردند و گفتند: اگر قبله اولی صحیح بود، پس دستور دوم چیست؟ و اگر دستور دوم صحیح است، پس اعمال گذشته شما باطل است.

قرآن کریم در این آیات به ایرادهای آنها پاسخ می دهد و قلوب مؤمنان را روشن می سازد. می فرماید: (ما نسخ من آیه أو نسها نأت بخیر منها أو مثلها)، ما هر حکمی را نسخ کنیم یا نسخ آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا همانندش را جانشین آن می سازیم. (ألم تعلم أن الله علی کل شیء قدیر) این برای خدا آسان

است. مگر ندانستی که خدا بر همه چیز قادر است؟

او حق دارد طبق مصالح، هر گونه تغییر و تبدیلی در احکامش بدهد و او نسبت به مصالح بندگان از همه آگاه تر و بصیرتر است.

و آیا نمی دانی که جز خدا سرپرست و یآوری برای شما نیست؟

فراز اول آیه به حاکمیت خدا در احکام و قادر بودن او به تشخیص همه مصالح بندگان اشاره دارد. بنابراین، نباید مؤمنان به سخنان نادرست افراد مغرض که در مسئله نسخ احکام تردید می کنند، گوش فرا دهند.

فراز پایانی آیه هشدار می دهد که کسانی که تکیه گاهی جز خدا برای خود انتخاب می کنند، زیرا در جهان تکیه گاهی جز خدا نیست.

کلمه «من» در آیه بیانیه است و مصداق ماء شرطیه را بیان می کند؛ یعنی هر آیه ای را که ما نسخ یا ترک کنیم آیه ای بهتر یا همانند آن را می آوریم. آیه اعم از آیات کتب الهی و غیر آن است. بنابراین، شامل بردن پیامبری و بعثت پیامبر دیگری هم می شود.

از طرفی، اطلاق نسخ بر خداوند به معنای تغییر و تبدیل نظر نیست، بلکه مراد بیان انتهای مدت منسوخ است و قطع نظر از این که تبدیل و تغییر نظر به حسب عقل بر خدا محال است. زیرا لازمه تغییر نظر، جهل به عواقب امور و مصالح یا مفاسد فعل است و جهل در ذات اقدس حق راه ندارد. خود این آیه بر این مطلب دلالت دارد؛ زیرا تبدیل به مثل بدون حکمت لغو است، مگر این که گفته شود مدت اولی به انتها رسیده است.

دو شکل از نسخ

نسخ به دو شکل صورت می گیرد

1. گاهی نسبت به وجود شیء منسوخ است.

2. گاهی نسبت به بعض خصوصیات آن.

برای مثال، نسخ نسبت به شریعت به این معناست که مدت آن شریعت به انتها رسیده و زمان شریعت لاحق فرا رسیده است.

البته لازم نیست که همه احکام آن شریعت پیشین نسخ شود، بلکه بعضی احکام آن شریعت سابق به حسب استعداد مردم و زمان که مصلحت در تغییر آن

است، نسخ و تبدیل می شود.

بنابراین، اگر مدت پیامبری یا شریعتی یا کتابی و یا وصی منقضی شد خداوند پیامبر یا شریعت یا کتاب و یا وصی دیگری را می گمارد تا حجت بر

بندگان تمام شود.

از این آیه شریفه می توان بقای وجود حضرت بقیه الله الأعظم (علیه السلام) را استفاده نمود؛ زیرا به تصریح قرآن، دین اسلام تا قیامت باقی است و طبق اخبار صریح رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) جانشینان و اوصیای پیامبر به دوازده امام منحصر است که یازده نفر از آنها در دنیا به شهادت رسیده اند. از این رو لازم است وصی و جانشین دوازدهم باقی باشد وگرنه جمله «نأت بخیر منها أو مثلها» صادق نخواهد بود.

باید توجه کرد که نسخ آیه ای از آیات قرآن به این معنا نیست که به طور کلی این آیه از بین رفته است؛ بلکه فصاحت و بلاغت آن به جای خود باقی است و آثار دیگری که آیه شریفه داشته از بین نرفته است. از این رو توهم بعضی از مفسران - که همه آثار آن از بین رفته - باطل است.

در جمله دیگری می فرماید: (ألم تعلم أن الله على كل شيء قدير)

این جمله به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب است و استفهام آن، استفهام تقریری است؛ یعنی البته می دانی که خدا بر هر چیزی قادر است، چنان که در مقام استشهاد به شاهد خود می گویی: مگر نشنیدی فلانی چه گفت؟ مگر ندیدی فلانی چه کرد؟ تا شاهد بگوید: شنیدم و دیدم.

ص: 150

ألم تعلم أن الله له ملك السماوات والأرض وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير (107)

آیا نمی دانی که سلطنت آسمانها و زمین برای خدا است و یاور و یاورى جز خدا برای شما نیست؟

نکاتی قابل توجه

این استفهام همانند استفهام در آیه قبل است. چند نکته در این آیه قابل توجه است:

اول این که خطاب در آیه از مفرد به جمع در عبارت «وما لكم» عدول کرده به این دلیل که اگر در این جا «مالک» گفته می شد، توهم این بود که برای دیگران یار و یاورى غیر از خداوند وجود دارد، از این جهت به صیغه جمع آورده است.

دوم این که در دو مورد اول به صیغه مفرد و خطاب به شخص پیامبر است و شاید به این دلیل باشد که از کسی که آگاه، عالم و معتقد است تقریر میگیرند و چون همه مردم به واسطه ضعف ایمان یا عدم ایمان - معرفت به عموم قدرت حق و ملکیت کلیه او نسبت به همه آسمانها و زمین و آنچه در آنها هست ندارند، بلکه خود و دیگران را نیز مالک بعضی اشیا می پندارند از این رو ممکن است به این حقایق اقرار ننمایند.

خطاب به پیامبر

از بیانات پیشین روشن شد که دو خطاب «الم تعلم» در دو آیه شریفه خطاب

به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است؛ ولی جمعی از مفسران این دو خطاب را خطاب به منکران نسخ دانسته و استفهام در آن را استفهام انکاری توییخی دانسته اند، نظیر آیه شریفه ای که می فرماید:

(أولم یر الإنسان أنا خلقناه من نطفه) (1)

آیا انسان ندانسته است که ما او را از نطفهای آفریده ایم؟!

یا استفهام انکاری ابطالی است، نظیر آیه ای که می فرماید:

(ألم نشرح لك صدرک) (2)

آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم؟

پاسخ به دو اعتراض

بعضی از مفسران این دو جمله را در پاسخ به دو اعتراض - که در مورد نسخ ممکن است بشود یا از طرف یهود اعتراض شده - دانسته اند.

اعتراض یکم این که هر آیه ای که از جانب خدا قرار داده می شود دارای مصلحتی از مصالح بندگان است که غیر آن چنین مصلحتی را ندارند و اگر آن آیه نسخ نباشد، مصلحت آن از بین می رود و چیزی دیگر جای آن را نمی گیرد.

اعتراض دوم این که اشیایی را که خدا ایجاد فرموده پس از ایجاد از تصرف و تغییر او خارج می شود؛ به اصطلاح، خدا پس از ایجاد و آفرینش جهان، دیگر دخل و تصرفی در آن ندارد تا چیزی را نسخ یا تبدیل کند، چنانکه آنها گفته اند:

ص: 152

1- سوره یس، آیه 77

2- سوره انشراح، آیه 1.

(ید الله مغلوله). (1)

دست خدا بسته است.

در پاسخ به اعتراض یکم چنین گفته شده:

خداوند بر همه چیز قادر است و اگر چیزی را که وقتی دارای مصلحت بوده نسخ کند می تواند بهتر از آن یا مثل آن را بیاورد.

اقسام ولایت

در پاسخ به اعتراض دوم گفته شده:

خداوند مالک آسمانها و زمین است و هر طور که بخواهد و اراده او تعلق بگیرد در ملکش تصرف می کند.

(وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر)

کلمه «ولی» به معنای صاحب اختیار و متصرف در امور است. ولایت به دو قسم تقسیم می شود:

1. ولایت ذاتی،

2. ولایت جعلی.

ولایت ذاتی کلی مطلق به خداوند متعال اختصاص دارد. اما ولایت غیر خدا ذاتی نیست؛ بلکه به جعل الهی است و آن دارای مراتبی است:

1. ولایت جزئیة مقیده. این ولایت مانند ولایت مجتهد، پدر، جد و قیم مجعول از طرف پدر یا جد یا مجتهد است.

ص: 153

1- سوره مائده، آیه 64

2. ولایت جعلیه مطلقه کلیه. این ولایت مانند ولایت حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) است. این ولایت از چند آیه استفاده می شود. برای نمونه خداوند در آیه ای می فرماید:

(النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم)(1)

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

در آیه دیگری می فرماید:

(إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون)(2)

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.

نصرت مطلقه الهی

واژه «نصیر» به معنای یاور و یاری کننده است. نصرت مطلقه که قدرت بر رفع همه بلیات و آفات و اعانت بر همه امور باشد ذاتا به خدا اختصاص دارد، اما نصرت بعضی افراد به بعض افراد دیگر مانند نصرت مؤمنان از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) که از آنها به انصار تعبیر می شود، ذاتی و بالاستقلال نیست، بلکه به یاری پروردگار نیاز دارد، چون انسان در هیچ فعلی استقلال ندارد، بلکه

ص: 154

1- سوره احزاب، آیه 6

2- سوره مائده، آیه 55.

ممکن بالذات است و از خود هیچ ندارد و نصرت و یاری او هم، نصرت و یاری خداوند سبحان است که به او عطا کرده است.

بنابراین، از این آیه استفاده می شود که انسان همیشه باید متوجه خدا باشد و نظر و توکل او به خدا باشد و نظرش از غیر خدا و هر چه باشد، قطع گردد.

آیه (108)

اشاره

أم تریدون أن تسئلوا رسولكم كما سئل موسى من قبل من يتبدل الكفر بالإيمان فقد ضل سواء السبيل (108)

آیا می خواهید از پیامبر خود همان را بخواهید که قبلاً از موسی خواسته شد؟ و کسی که کفر را به جای ایمان بگیرد، از راه مستقیم گمراه شده است.

معجزه چیست؟

برای توضیح این آیه شریفه، سه مقدمه لازم است.

نخست آن که معجزه امری است برخلاف عادت بشری و قواعد طبیعی و از این جهت، از آن به خارق عادت تعبیر می شود. معجزه در مورد محالهای عقلی نظیر اجتماع نقیضین، ارتقاع ضدین و رؤیت حق به چشم ظاهری، صورت نمی گیرد. زیرا محالهای عقلی، قابل تحقق و وجود نیستند.

خداوند حکیم طبق حکمت و مصلحت، در هر زمانی به مقتضای استعداد مردم و شرایط و اوضاع زمانه، آنچه صلاح است و حقانیت دعوت پیامبر را ثابت و روشن می سازد به دست پیامبران اجرا و اظهار می کند و لازم نیست که معجزه

ص: 155

مطابق هوای نفس مردم و خواسته آنها باشد که هر کس هر چه بخواهد پیامبر بیاورد و مجلس پیامبر به تماشاخانه مبدل شود و او ملعبه مردم باشد.

تقاضای بی مورد بنی اسرائیل از موسی (علیه السلام)

دوم آن که قوم موسی و بنی اسرائیل از حضرت موسی (علیه السلام) غالباً این گونه امور را که یا محال عقلی بود یا مصلحت در وقوع آنها نبود، تقاضا می نمودند، چنان که از آن حضرت خواستند که:

(أرنا الله جهره) (1)

خدا را آشکارا به ما نشان بده.

یا از او خواستند که:

(اجعل لنا إلهاکما لهم آلهه). (2)

همان طور که برای آنها خدایانی است، برای ما هم خدایی قرار ده.

در مورد سوم گفتند:

(فلو لا ألقى علیه أسوره من ذهب أو جاء معه الملائکه مقتننین) (3)

اگر راست می گوید چرا دستبندهای طلا بر او آویخته نشده، یا فرشتگان همراه با او نیامده اند (تا گفتارش را تأیید کنند)؟

آنان به واسطه همین تقاضاهای بی جا و بهانه جوییها وزیر بار حق نرفتن، دچار عذاب های سخت شدند.

ص: 156

1- سوره نساء، آیه 153.

2- سوره اعراف، آیه 138.

3- سوره زخرف، آیه 53.

سوم آن که مشرکان قریش و یهودیان زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز از آن حضرت چنین تقاضاهایی را می نمودند، چنان که خدای سبحان در سوره اسرا در ضمن آیاتی می فرماید:

(وقالوا لن نومن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا* أو تكون لك جنة من نخيل وعنب فتفجر الأنهار خلالها تفجيرا* أو تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا أو تأتي بالله والملائكة قبلا* أو يكون لك بيت من زخرف أو ترقى في السماء ولن نومن لرقيك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه قل سبحان ربي هل كنت إلا بشرا رسولا(1))

و گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا این که چشمه جوشانی از این سرزمین برای ما در آوری، یا برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و نهرها را میان آنها جاری کنی، یا چنان که ادعا می کنی، آسمان را پاره پاره بر سر ما فرو اندازی، یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری، یا برای تو خانه ای پر نقش و نگار از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی، و به بالا رفتن تو هم ایمان نمی آوریم و اطمینان نمی کنیم تا نامه و کتابی بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم.» بگو: منزه است پروردگارم: مگر من جز بشری فرستاده هستم؟

و در سوره فرقان می فرماید:

(...لولا أنزل إليه ملك فيكون معه نذيرا* أو يلقى إليه كنز أو تكون

ص: 157

... (و گفتند: چرا فرشته ای بر او نازل نشده تا همراه وی مردم را بیم دهد؟ یا گنجی برای او فرستاده شود، یا باغی داشته باشد که از میوه های آن بخورد...)

آنها در این آیه ها ملامت شده اند که این گونه تقاضاهای بی مورد نکنند که مانند قوم موسی (علیه السلام) گرفتار عذاب های سخت و غضب پروردگار شوند.

«ام» در آیه شریفه منفصله و به معنای «بل» و همزه استفهام است؛ یعنی: «بل تریدون».

(سؤال) در این جا به معنای توقع و تقاضا و درخواست است و منظور از (رسولکم) پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است.

ومن يتبدل الكفر بالإيمان)

این فراز از آیه دلالت دارد که این توقعات و تقاضاهای بی مورد، موجب کفر است که به واسطه آن از راه مستقیم حق خارج می شوند.

(فقد ضل سواء السبيل)

کلمه «ضل» گاهی به وسیله حرف «عن» متعدی می شود، مانند «ضل عن الطريق» و گاهی بدون آن، مانند «ضل الطريق».

کلمه «سواء» به معنای وسط و میانه است.

(سواء السبيل) کنایه از صراط مستقیم است که حد وسط در جمیع امور است و دو طرف آنکه افراط و تفریط است، هر دو موجب ضلالت و گمراهی است و به معنای آیه این گونه می شود: «لم يهتد إلى الصراط المستقیم» .

ص: 158

ممکن است «ضل» به معنای غیر و الف و لام «السبیل» برای عهد و مقصود، سبیل حق باشد. «سواء السبیل» ظرف است؛ یعنی: ضل فی غیر سبیل الحق؛ در غیر راه حق گم شده است».

این وجه بعید است.

ممکن است «ضل» به معنای «جار عن الطریق؛ یعنی مال و عدل عنه» باشد؛ یعنی چنین اشخاصی از راه حق به طرف باطل عدول نموده اند و این معنا مناسب تر است.

آیه (109)

اشاره

وَدَكْثِيرٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (109)

بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برایشان آشکار شد، از روی حسدی که در وجود آنها بود آرزو می کردند که شما را بعد از ایمانتان به کفر باز گردانند. پس عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند فرمان خودش را بفرستد که خداوند بر هر چیزی تواناست.

توضیح واژگان و تفسیر آیه

کلمه «ود» به معنای تمی و آرزو کردن است.

برخی از مفسران عبارت «كثير من أهل الكتاب؛ بسیاری از اهل کتاب» را اشاره

ص: 159

به حی بن اخطب و برادرش ابی یاسر و بعضی دیگر به کعب بن اشرف از یهود دانسته اند؛ ولی صدق کثیر و بسیار بر این ها درست نیست، مگر این که زبردستان و همدستان و پیروان یهود آنها نیز در نظر گرفته شود.

کلمه «لو» در «لو یردونکم» حرف مصدری و به منزله «أن» است. «لو» به معنای «أن» مصدری بیش تر بعد از کلمه «ود» و «یود» به کار می رود. به گفته علمای ادبیات و نحو، کلمه «لو» در جاهایی که مدخول آن بعید الحصول یا ممتنع باشد - مثل همین آیه شریفه که در پی تفسیر آن هستیم - به کار می رود.

کلمه «کارا» مفعول دوم «یردونکم» است.

«حسد» مفعول له برای «ود» است. یعنی این آرزو از روی حسدی است که نسبت به شما دارند.

علت حسد یهود

این حسدورزی آنها نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به چند جهت است:

1. برای این که بسیاری از اهل کتاب دیدند که مردم به پیامبر گرویدند و او بر یهودیان قدرت و سلطنت پیدا نمود. از این جهت آرزو می کردند که مسلمانان از دور او پراکنده شوند و این قدرت از او سلب شود.

2. برای این که پیامبر از بنی اسرائیل نبود و نبوت از میان آنها خارج شده بود.

حسد آنها نسبت به مسلمانان هم بدین جهت بود که مسلمانان مورد عنایت و الطاف و یاری و نصرت حق واقع شدند و به عزت و شکوه رسیدند و یهودیان مقهور و ذلیل و خوار گردیدند.

حسد به معنای اراده زوال نعمت از محسود است، چه حسدورز این نعمت را برای خود بخواهد و چه نخواهد.

حسد از بدترین صفات است و آیات و روایات فراوانی در بدی و مذمت آن رسیده است. شخص حسود به خدا اعتراض دارد و با قضای الهی مخالف و منکر عدل خداوند است و کارهای خدا را بر خلاف حکمت و عدالت می داند.

البته شخص حسود نه تنها ضرری به محسود نمی زند، بلکه همیشه خود غمگین و محزون است و خودش را می خورد و موجب بالا رفتن درجات و زیاد شدن حسنات محسود می شود و از طرف دیگر، اعمال خودش را از بین می برد و حسنات او نابود می شود.

عبارت «من عند أنفسهم» به این مطلب اشاره دارد که منشأ و سرچشمه حسدورزی، حقد و کینه و عصبیت و عناد و رذائل نفسانی است که در قلوب یهودیان ریشه دوانده و پنهان شده و منشأ خارجی ندارد.

بنابراین، کلمه جارو مجرور به «حساد» متعلق است، نه به «ود» که بعضی از مفسران گفته اند. (1)

بعضی دیگر در این باره می گویند: این جمله در رد یهودیان است که معاصی را به خدا نسبت می دهند و خداوند در مقام تکذیب آنها می فرماید که این حسدورزی، منسوب و مستند به خود آنهاست. (2)

ص: 161

1- مجمع البیان: ج 1، ذیل آیه مورد بحث.

2- همان.

این سخن درست نیست؛ زیرا یهودیان به سخن آشکار قرآن، تقویضی هستند، چنان که می فرماید:

(وقالت اليهود ید الله مغلوله) (1)

یهودیهها گفتند: دست خدا بسته است.

نسبت دادن معاصی به خداوند، عقیده جبری هاست.

(من بعد ما تبین لهم الحق)

یعنی یهودیان آرزو و تمنای ارتداد مسلمانان را بعد از آن می کنند که حق برای آنها ثابت شد و فهمیدند که رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و دین اسلام از جانب خداوند تعالی است.

البته تا این معنا برای آنها ثابت نشده باشد، جای حسد ورزی نیست؛ زیرا حسادت در وقتی است که فردی ببیند محسودش از نعمتی برخوردار است و او تمنای زوال آن را بکند و اگر نعمتی نبیند حسد موردی ندارد.

آیا این آیه نسخ شده است؟

(فاعفوا واصفحوا حتی یأتی الله بأمره)

مفسران گفته اند: این آیه با آیات قتال نسخ شده است، مانند این آیه:

(قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر...) (2)

با کسانی از اهل کتاب که به خداوند و به روز جزا ایمان نمی آورند و

ص: 162

1- سوره مائده، آیه 64

2- سوره توبه، آیه 29

...بجنگید.

و این آیه:

(.... فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم...)(1)

.. مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید....

مفسر نامی شیعه شیخ طبرسی (رحمه الله) در «مجمع البیان» چنین می نویسد:

حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود:

لم يؤمر رسول الله (صلى الله عليه وآله) بقتال ولا أذن له فيه حتى نزل جبرئيل بهذه الآية: «أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا»(2) وقلده سیفا (3)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به جنگ با مشرکان و کافران امر نشده بود و اجازه جنگ با آنها نداشت تا آنکه جبرئیل این آیه را نازل کرد: «به کسانی که مورد ستم واقع شده اند اجازه جنگ داده شده و شمشیری بر او حمایل کرد.

ولی به نظر می رسد مفاد آیه به قرینه: (حتی یأتی الله بأمره) این باشد که هم اکنون که شما مسلمانان از لحاظ عده و عده و تعداد افراد و آمادگی و سازو برگ ضعیف هستید باید نسبت به لغزشها و هرزگی ها و اذیت های حاسدان اهل کتاب گذشت کنید و در مقام تلافی برنیایید تا خداوند به شما قدرت و شوکت عنایت فرماید و حکم جهاد برسد و از آنها انتقام بگیرید.

ص: 163

1- همان.

2- سوره حج، آیه 39.

3- مجمع البیان: ج 1 ص 348، ذیل آیه 109 سوره بقره.

روایتی که از حضرت امام باقر (علیه السلام) نقل شد بیش از این دلالت ندارد. از این رو، این آیه نظیر آیه شریفه ای است که می فرماید:

(ولا تعجل بالقرآن من قبل أن یقضی الیک وحیه) (1)

و نسبت به قرآن شتاب نکن پیش از آنکه وحی آن بر تو تمام شود. عفو» به معنای ترک مؤاخذه و «صفح» به معنای گذشت است و این دو کلمه از جهت معنا به هم نزدیک هستند.

(إن الله علی کلی شیء قذیر)

این جمله در مقام تسلیت و دلداری مسلمانان است که خداوند قادر است به شما نیرو و قوت عنایت فرماید و شر آنها را از شما دفع کند.

آیه (110)

اشاره

وأقیموا الصلاه وآتوا الزکاه وما تقدموا لأنفسکم من خیر تجدوه عند الله إن الله بما تعملون بصیر (110)

و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید و هر کار خیر و خوب که برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا می یابید؛ خداوند به آنچه می کنید بیناست.

بیان دو فریضه بسیار مهم

بعد از آنکه خداوند به مسلمانان امر فرمود که از حاسدان اهل کتاب رویگردان شوند و فرمود که آنها را عفو کنید، آنها را به دو فریضه بسیار مهم،

ص: 164

یعنی نماز و زکات امر فرمود، تا در اثر توجه و اهتمام به ادای آنها نیرو و قدرت پیدا کنند و بر دشمن پیروز شوند و وظایف دیگر آنها را در ضمن عبارت «من خیر» گوشزد فرمود.

این دو فریضه را که جنبه رکنیت دارند به تفصیل در تفسیر آیه 3 همین سوره بیان کردیم.

ماندگاری اعمال

(وما تقدموا لأنفسكم من خیر تجدوه عند الله «)

این جمله در عین این که مسلمانان را به تمام وظایف دینی و خیرات ترغیب می کند، به منزله بیان علت برای جمله پیشین است؛ یعنی اگر شما وظایف دینی مانند اقامه نماز، پرداخت زکات و دیگر عبادات واجب و مستحب را انجام دهید بدانید که آنها نزد خدا محفوظ است و آثار دنیوی و اخروی آنها به شما می رسد.

(إن الله بما تعملون بصیر)

این جمله بیان علت برای جمله پیشین است که آن جمله قبل نیز علت برای جمله قبل از خود بود؛ پس این جمله علت برای علت می شود. یعنی علت این که همه اعمال بندگان نزد خدا محفوظ است این است که خدا به تمام جزئیات کارهای آنها بصیر و بینا و خبیر است و از ظواهر، بواطن، اسرار و ضمائر هر انسانی آگاه و مطلع است.

نیز این جمله مژده و بشارتی به نیکوکاران و انذار و بیمی به بدکاران است.

ص: 165

همچنین ممکن است از این آیه، بطلان حبط استفاده شود؛ زیرا صراحت دارد که اعمال انسان از بین نمی رود و نتیجه آن به صاحبش می رسد.

آیه (111)

اشاره

وقالوا أن يدخل الجنة إلا من كان هودا أو نصارى تلك أمانیهم قل هاتوا برهانکم إن کنتم صایقین (111)

یهود گفتند: هیچ کس، جز یهود، هرگز داخل بهشت نخواهد شد و نصاری گفتند: هیچ کس، جز نصاری، هرگز داخل بهشت نشود. این آرزوهای واهی ایشان است. بگو: اگر راست می گوئید، دلیل خود را بیاورید.

توضیح و تفسیر آیه

در این آیه شریفه، ایجاز بسیار لطیفی وجود دارد؛ چون تقدیر کلام الهی چنین است: قالت الیهود: لن یدخل الجنة إلا من كان هودا وقالت النصاری: لن یدخل الجنة إلا من كان نصاری.

خدای سبحان هر دو طایفه را جمع کرده و از آنها با «قالوا» تعبیر فرموده و جمله دوم را از جهت وضوحش به نحو ایجاز با عبارت «او نصاری» بیان فرموده

است. دلیل این سخن آن است که هر یک از این دو طایفه، دیگری را باطل می دانند چنان که در دو آیه بعد می فرماید:

(وقالت الیهود لیست النطاری علی شیء وقالت النصاری لیست

يهوديان گفتند: مسيحيان بر حق نيستند. و مسيحيان گفتند: يهوديان بر حق نيستند.

كلمه «هود» اسم جمع براي طايفه يهود است - مانند كلمه يهود - به قرينه عطف تصاري بر آنكه جمع نصراني است.

بعضي از مفسران گفته اند كه هود جمع هاند به معنای تائب و رجوع كننده به حق است (2). اين مطلب درست نيست؛ زيرا اطلاق اين معنا بر يهود مناسبتی ندارد.

نيز آنچه بعضي ديگر گفته اند (3) كه هود مصدر است و بر مفرد و جمع اطلاق می شود، درست نيست؛ زيرا اطلاق هود بر مفرد معلوم نيست و در مورد مفرد آن يهودی اطلاق شده است، چنان كه می فرمايد:

(ما كان ابراهيم يهوديا ولا نصرانيا...) (4)

ابراهيم نه يهودی بود و نه نصراني...

بعيد نيست كه كلمه هود، همان يهود باشد و چون پای آن زايد است در بعضی موارد ساقط شده است. اين كلمه در قرآن وقتی به صورت معرفه آمده، كلمه يهود به كار برده شده و وقتی به صورت نكره استعمال شده از كلمه هود استفاده شده است.

ص: 167

1- سوره بقره، آيه 113.

2- مجمع البيان: ج 1، ذيل آيه 111 سوره بقره.

3- همان.

4- سوره آل عمران، آيه 67.

البته این ادعا به یهود و نصاری اختصاص ندارد؛ بلکه هر صاحب مذهبی نظر به این که دین خود را حق و سایر ادیان را باطل می داند، خود را اهل نجات و دیگران را اهل عذاب می پندارد.

ادعای بی دلیل، آرزوی واهی

روشن است که این ادعا اگر به دلیل و برهان مستند باشد قابل قبول است و فایده دارد، و گرنه جز آرزوی بیهوده و خیالی خام بیش نیست. از این جهت خداوند متعال ابتدا می فرماید:

(تلك أمانیهم)

این آرزوهای واهی ایشان است.

سپس در رد یهود و نصاری می فرماید:

(قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین)

بگو: اگر راست می گوئید، دلیل خود را بیاورید.

بدیهی است که آنها هیچ دلیلی بر مدعای خود ندارند و اگر داشتند می آوردند. ادعای تواتر تورات هم که در دست آنها است، چند مرتبه قطع شده و مدرک تورات آنها به یک نفر منتهی می شود که آثار کذب از او ظاهر است و هم چنین است حال انجیل هایی که از آن مسیحیان است. (1)

امر در «هاتوا» امر تعجیزی است؛ یعنی آوردن برهان برای شما ممکن نیست و از آوردن آن عاجز و ناتوان هستید.

ممکن است آیه شریفه به نکته دیگری نظر داشته باشد که از ویژگی های

ص: 168

1- برای آگاهی بیش تر در این زمینه به کتاب کلم الطیب: ج 1 ص 261 تا 298 مراجعه شود.

اعتقادی یهود و نصاری است. و آن این است که یهودیان مدعی هستند که هر چه گناه کنند جز ایام کمی به جهنم نمی روند، چنانکه قرآن از زبان آنها می فرماید:

(قالوا لن تمسنا النار إلا أياما معدوده) (1)

گفتند: جز چند روزی، هرگز آتش دوزخ به ما نخواهد رسید.

مسیحیان نیز مدعی هستند که حضرت عیسی (علیه السلام) عوض آنها به جهنم می رود و آنها به دوزخ نمی روند هرچند گناه کار باشند و در این باره می گویند:

(فدانا من لعنه الناموس؛ عیسی (علیه السلام) لعنت ناموس را - که مراد تورات است . به جای ما پذیرفت.)

از این روست که خداوند سبحان از این اندیشه واهی و موهوم آنان با کلمه

«آمانی» تعبیر فرموده که جمع «امنیه» و به معنای آرزوها است.

آیه (112)

اشاره

بلی من أسلم وجهه لله وهو محسن فله أجره عند ربه ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون (112)

آری، کسی که به خدا اقبال و توجه کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش است؛ و بیمی بر آنها نیست و غمگین نخواهند شد.

دو احتمال در کلمه «بلی»

در کلمه «بلی» دو احتمال وجود دارد.

ص: 169

نخست آن که «بلی» در جواب جمله مقدر است که از سیاق آیه قبل استفاده می شود، مثل این که گوینده ای می گوید: پس هیچ کس وارد بهشت نمی شود، و

خداوند جواب می دهد: «بلی من أسلم وجهه لله وهو محسن؛ آری، کسی وارد بهشت می شود که به خدا روی آورد و نیکوکار باشد.»

دوم آن که کلمه «لی» رد و جواب همان جمله منفی آیه قبل است؛ یعنی مطلب چنین نیست که آنها می گویند که جز یهودی یا نصرانی، کسی به بهشت وارد نمی شود؛ بلکه هر کسی که مؤمن و تسلیم خداوند و نیکوکار باشد به بهشت وارد می شود.

این احتمال نظیر آیه شریفه سوره تغابن است که می فرماید:

(زعم الذین كفروا أن لن يبعثوا قل بلی وری لتبعثن...) (1)

کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد، بگو: آری، به پروردگارم سوگند که همه شما برانگیخته خواهید شد....

ملاک نجات و ورود به بهشت

این آیه شریفه در رد گفتار یهود و نصاری است. بعد از آنکه در آیه پیشین بیان نمود که کسی به مجرد ادعا وارد بهشت نمی شود، بلکه باید دلیل و برهان بر صدق مدعای خود داشته باشد و تنها اسم یهود و نصاری سبب ورود به بهشت نیست و این ادعا جز آرزوی باطلی نخواهد بود، در این آیه ملاک نجات و ورود به بهشت را بیان می فرماید که ملاک نجات از خوف، حزن و عذاب جهان آخرت

ص: 170

و ورود به بهشت امن و راحت دو چیز است:

1. ایمان و توجه به خدا،

2. نیکوکاری و اطاعت از دستورها و نواهی خدا.

منظور از جمله «اسلم وجهه لله» ایمان حقیقی و توجه به حق است؛ یعنی روی دلش را متوجه خدا کند و کار خود را به او واگذار نماید و در همه امور، توکل و اعتماد و خوف و رجا و امیدش به خدا باشد. خلاصه این که خود را تسلیم خدا کند، نه تسلیم شیطان و هواهای نفسانی.

مقصود از «وجه» توجه و اقبال قلبی است به قرینه «اسلم»؛ نه توجه ظاهری جسمانی.

مراد از «وهو محسن» مطیع و منقاد اوامر و نواهی الهی بودن است. معنای «محسن» بجا آورنده فعل «حسن» و نیک است در مقابل مسیء که انجام دهنده فعل «سینه» و بد است.

«احسان» تعبیر دیگری از «تقوا و عمل صالح» است.

آثار ایمان و احسان

برای این گروه در این آیه سه خصوصیت ذکر شده است:

1. (فله أجره عند ربّه) که همان ورود به بهشت و رسیدن به فیوضات آن جهان است.

2. (لا خوف علیهم) که بشارت و مژده به ایمنی از عذاب و بیم و ترس مرگ و عقبات آن تا روز قیامت است.

3. (ولا هم یحزنون) بشارت به این که هیچ گونه غم و اندوهی برای آنها نیست؛ نه حزن فوت و از دست دادن نعمت و نه حزن گرفتار شدن به نعمت.

در مقابل آن گروه، کسانی که یکی از این دو، یعنی ایمان و نیکوکاری را نداشته باشند، اگر مؤمن گناهکار باشند و با ایمان از دنیا بروند، گرچه سرانجام اهل نجاتند، ولی :

اولا از بسیاری از درجات بهشت و مقامات آن محروم هستند.

ثانیا ترس از سکرات مرگ و عقبات بعد از آن و مواقف قیامت برای آنها هست و در نتیجه، این محرومیت ها موجب حزن و اندوه آنان می شود.

البته برای مؤمن گناهکار ترس دیگری نیز وجود دارد و آن ترس از زوال ایمان به واسطه گناه است؛ زیرا گناه ضررهای بسیاری دارد که مهم ترین آنها ضعف ایمان است به طوری که گاه منجر به زوال ایمان و سوء عاقبت می شود.

اما اگر کسی غیر مؤمن و با این حال، محسن و نیکوکار باشد - اگرچه اهل نجات نیست؛ چرا که شرط اصلی نجات ایمان است - قطعاً نیکی هایش موجب تخفیف عذاب او می شود.

ص: 172

وقالت اليهود ليست النصرارى على شىء وقالت النصرارى ليست اليهود على شىء وهم يتلون الكتاب كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم الله يحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون (113)

یهودیان گفتند: «مسیحیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند و بر حق نیستند» و مسیحیان نیز گفتند: «یهودیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند و بر حق نیستند» در حالی که هر دو دسته کتاب آسمانی را می خوانند. افراد نادان نیز، سخنی همانند سخن آنها گفتند. خداوند، روز قیامت، در باره آنچه در آن اختلاف داشتند، میانشان داوری می کند.

سخنان یهودیان و مسیحیان در مورد یکدیگر

گفتار یهودیان درباره مسیحیان از این جهت بود که یهودیان، نبوت و پیامبری حضرت مسیح (علیه السلام) را منکر بودند و - العیاذ باللہ - به مسیح و مریم مادر او نسبت ناروا می دادند. از این رو مذهب آنان را حق نمی دانستند.

اما گفتار مسیحیان درباره یهودیان که آنها بر حق نیستند، برای این بود که مسیحیان می گفتند: با آمدن مسیح (علیه السلام) شریعت موسی (علیه السلام) نسخ شده و باید یهودیان به دستورات حضرت مسیح (علیه السلام) رفتار کنند.

بر اساس نقلی از ابن عباس در جلد اول مجمع البیان، ذیل همین آیه یکی از علمای مسیحی نجران، نبوت موسی (علیه السلام) و کتاب تورات را انکار نموده است.

این دیدگاه درست نیست؛ زیرا مسیحیان اسفار تورات و سایر کتاب های یهودیان را وحی الهی می دانند و آنها را عهد قدیم می نامند و آن را به همه زبان ها ترجمه و چاپ و منتشر کرده اند. بنابراین چگونه منکر نبوت موسی و کتاب تورات می شوند؟!

حدیثی از امام حسن (علیه السلام)

در این زمینه حدیثی در تفسیر «الصفی» آمده که این آیه شریفه را بیشتر روشن می کند. پیشوای دوم سبط پیامبر امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید:

إنما نزلت لأن قوما من اليهود وقوما من النصارى جاؤوا إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقالوا: يا محمد، اقض بيننا.

فقال: قضوا على قصتكم.

فقلت اليهود: نحن المؤمنون بالله الواحد الحكيم وأولياؤه وليست النصارى على شيء من الدين والحق.

وقالت النصارى: بل نحن المؤمنون بالله الواحد الحكيم وأولياؤه وليست هؤلاء اليهود على شيء من الحق والدين.

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): كلكم مخطئون مبطلون فاسقون عن دين الله وأمره.

فقلت اليهود: وكيف نكون كافرين وفينا كتاب الله التوراه نقرؤه؟

وقالت النصارى: وكيف نكون كافرين وفينا كتاب الله الإنجيل نقرؤه؟

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): إنكم خالفتم أيها اليهود والنصارى كتاب الله ولم تعملوا به، فلو كنتم عاملين بالكتابين لما كفر بعضكم بعضا بغير

حجه، لأن كتب الله أنزلها شفاء من العمى وبيان من الضلاله، يهدى العاملين بها إلى صراط مستقيم. وكتاب الله إذا لم تعملوا به كان و بالا عليكم وحجه الله إذا لم تنقادوا لها كنتم لله عاصين ولسخطه متعرضين.

ثم أقبل رسول الله (صلى الله عليه وآله) على اليهود فقال: احذروا أن ينالكم لخلاف أمر الله وخلاف كتابه ما أصاب أوائلكم الذين قال الله فيهم: (فبدل الذين ظلموا قولا غير الذى قيل لهم فأنزلنا على الذين ظلموا رجزا من السماء.) (1)(2)

این آیه درباره قومی از یهود و نصاری نازل شده که خدمت پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) آمدند و گفتند: ای محمد، بین ما دو طایفه قضاوت کن. حضرت فرمود: قصه خود را بیان نمایید.

یهودیان گفتند: ما به خداوند یگانه حکیم ایمان داریم و اولیای او هستیم و نصاری چیزی از حق و دین ندارند.

نصاری گفتند: ما به خداوند یگانه حکیم ایمان آورده ایم و اولیای او هستیم و یهودیان چیزی از حق و دین ندارند.

پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) فرمود: همه شما به راه خطا و باطل رفته و گمراه شده اید.

یهودیان گفتند: چگونه ما کافر شده ایم با آن که تورات در بین ما

ص: 175

1- سوره بقره، آیه 59.

2- تفسیر الصافی: ج 1 ص 181 ذیل آیه 113 سوره بقره، به نقل از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) ص 544 ذیل آیه مذکور

نصاری نیز گفتند: چگونه ما کافر گشته ایم با آنکه انجیل در بین ما هست و آن را می خوانیم؟!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنها فرمود: شما با کتاب خدا مخالفت کرده و به آن عمل نکرده اید. اگر به آن عمل می کردید بعضی از شما بعضی دیگر را بدون دلیل تکفیر نمی کرد، زیرا کتاب های الهی نازل شده تا انسان را از ناپیایی ها و ضلالتها نجات دهد؛ کتاب های خدا عاملان خود را به صراط مستقیم هدایت می کند. کتاب خدا هر گاه به آن عمل نشود وزر و وبال شما خواهد بود و حجت خدا هر گاه مطیع او نباشید، خدا را عصیان کرده و خود را در معرض خشم او قرار داده اید.

آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به یهودیان رو کرد و فرمود: بترسید از این که - به سبب مخالفت با اوامر و کتاب خدا - به شما برسد آنچه به گذشتگان شما رسید؛ همان ها که خداوند درباره آنها فرمود: «پس کسانی که ستم کرده بودند آن سخن را به سخن دیگری غیر از آنچه به آنها گفته شده بود، تبدیل کردند. ما هم در برابر این نافرمانی، برستمکاران عذابی از آسمان فرستادیم»

(وهم يتلون الكتاب)

هر دو گروه کتاب مذهبی خود را می خوانند و آن را ملاک دین و نجات می دانند.

(كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم)

به نظر می رسد منظور از این فراز از آیه، نادانان هر قومی است، نه این که به مشرکان قریش و عرب اختصاص داشته باشد، چنانکه قرآن از قول قوم نوح درباره مؤمنان به حضرت نوح این گونه نقل می کند و می فرماید:

(فقال الملا الذين كفروا من قومه ما نراك إلا بشرا مثلنا وما نراك اتبعك إلا الذين هم أراذلنا بادي الرأي...) (1)

پس اشراف و سران قوم او که کافر بودند (در پاسخ او) گفتند: ما تو را جز بشری هم چون خودمان نمی بینیم و جز فرومایگان ما، آن هم نسنجیده نمی بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد.....

در آیه دیگری درباره قوم صالح می فرماید:

(قال الملا الذين استكبروا وقومه للذين استضعفوا لمن آمن منهم أتعلمون أن صالحا مرسل من ربه قالوا إنا بما أرسل به مؤمنون * قال الذين استكبروا إنا بالذي آمنتم به كافرون (2)

سران و اشراف مستکبر قوم او، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا به راستی شما یقین دارید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟! آنها گفتند: ما به آنچه او به آن رسالت یافته، ایمان آورده ایم.

مستکبران گفتند: ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید، کافر هستیم.

ص: 177

1- سوره هود، آیه 27.

2- سوره اعراف، آیه های 75 و 76.

(فالهه یحکم بینهم یوم القیامه فیما کانوا فیه یختلفون)

در توضیح این فراز از آیه می‌گوییم:

خدای متعال در روز قیامت، بین یهود و نصاری و جاهلان به مقام پیامبران و گروندگان به آنها در مورد اختلافات آنها داوری می‌کند و حکم می‌فرماید، و سخنان باطل را از گفتار حق جدا می‌سازد و هر کدام را به سزای عمل خود می‌رساند.

آیه (116)

اشاره

ومن أظلم ممن منع مساجد الله أن يذكر فيها اسمه وسعی فی خرابها أولئك ما كان لهم أن یدخلوها إلا خائفین لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم (116)

کیست ستمکار تر از آن کس که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری کند و در ویرانی آنها بکوشد؟! شایسته نیست آنان، جز با ترس و وحشت، وارد این مساجد شوند. بهره آنها در دنیا رسوایی و در سرای آخرت، عذابی بزرگ است.

نگاهی به شأن نزول آیه

در شأن نزول این آیه از ابن عباس چنین نقل شده است:

در این آیه در مورد مسیحیان روم است که به جهت دشمنی با یهود، به جنگ یهودیان بیت المقدس رفتند و در ویرانی مسجد کوشیدند. پس از آن کسی

خرابی های آن را تعمیر نکرد تا این که به دست مسلمانان فتح شد و در این هنگام، نصاری با ترس و وحشت وارد مسجد می شدند. (1)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت فرمود:

این آیه در مورد قریش نازل شده هنگامی که از ورود پیامبر به شهر مکه و مسجد الحرام جلوگیری کردند. (2)

برای روشن شدن روایت این توضیح لازم است: سال ششم هجری، پیامبر و مسلمانان برای انجام عمره راهی مکه شدند، ولی قریش از این کار ممانعت کرد و سرانجام پیمان صلح حدیبیه میان آنها بسته شد و آن سال، حضرت عمره به جا نیاوردند.

بعضی دیگر از مفسران شأن نزول دیگری برای این آیه ذکر کرده و گفته اند: منظور مکان هایی است که مسلمانان در مکه برای نماز داشتند و مشرکان پس از هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آنها را ویران کردند. (3)

نگاهی به تفسیر آیه

البته مانعی ندارد که شأن نزول آیه شریفه، مورد خاصی باشد، ولی اطلاق آیه شریفه همه مساجد را در همه زمانها شامل شود، چنان که در روایتی، زید بن علی به واسطه پدران خود از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت

ص: 179

1- مجمع البیان: ج 1 ص 355، ذیل آیه مذکور

2- همان

3- تفسیر صافی: ج 1 ذیل آیه 114 سوره بقره.

منظور مساجد همه زمین است؛ زیرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

جعلت لی الأرض مسجدا و ترابها طهورا (1)

برای من زمین سجده گاه و خاک آن پاک و پاک کننده قرار داده شده است.

بنابراین، هر کس در هر زمانی در تخریب ساختمان مساجد بکوشد یا از یاد خدا و هدایتی که باید در مسجد انجام شود، ممانعت نماید خطاب آیه شامل او خواهد شد که هم در دنیا ذلیل و رسوا می شود و هم در جهان آخرت، گرفتار عذاب بزرگ الهی خواهد شد.

در تفسیر این آیه عالم جلیل القدر فیض کاشانی (رحمه الله) نقل کرده که امام سجاد (علیه السلام) می فرماید:

ولقد کان من المنافقین والضعفاء أشباه المنافقین قصد إلى تخریب المساجد بالمدينة و تخریب مساجد الدنيا كلها بما هموا به من قتل علی (علیه السلام) بالمدينة و قتل رسول الله (صلی الله علیه و آله) فی طریقهم إلى العقبة؛ یعنی فی غزوه تبوک؛ (2)

منافقان قصد داشتند با کشتن امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در مدینه و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در راه عقبه در جنگ تبوک، همه مساجد مدینه و تمام مسجدهای دنیا را ویران سازند.

ص: 180

1- همان.

2- همان.

پس طبق این حدیث، آیه شریفه شامل این افراد هم می شود که چنین قصدی داشتند. خداوند آنها را ظالم ترین مردم معرفی می کند و نکبت دنیا و عذاب جهان آخرت را برای آنها خبر می دهد که همان طور هم شد و آنها در دنیا به جایی نرسیدند؛ بلکه اسلام و مسلمانان به پیروزی رسیدند و آنها با ذلت از دنیا رفتند و وارد دوزخ شدند.

مرحوم امین الإسلام فضل بن حسن طبرسی (رحمه الله) در تفسیر این آیه در تفسیر دیگرش چنین نقل می کند:

طبق روایتی که شأن نزول آیه را در مورد مشرکان قریش و جلوگیری آنها از ورود پیامبر و مسلمانان به مکه و مسجد الحرام بیان می کرد، پیامبر وقتی آیات برائت از مشرکان در سال نهم هجری نازل شد دستور دادند که منادی چنین جار زند:

ألا لا یحجن بعد هذا العام مشرک ولا یطوفن بالبیت عریان؛

بعد از امسال (سال نهم هجری) هیچ مشرکی حق ندارد حج انجام دهد و هیچ کس حق ندارد به صورت عریان و برهنه، دور خانه خدا طواف کند.

پس از آن، مرحوم طبرسی آیه را چنین معنا می کند: این کفار و مشرکان که مانع ورود پیامبر و مسلمانان به مسجد الحرام شدند و از یاد خدا در مساجد جلوگیری کردند، طبق حکم خدا حق ندارند داخل مسجدهای خدا بشوند مگر با ترس از مسلمانان. زیرا خداوند تعالی در لوح محفوظ ثبت کرده که دینش را عزت بخشد و مؤمنان را بر کفار و مشرکان پیروز گرداند. برای آنها در دنیا

رسوایی است، یعنی کشته شدن و اسارت، یا ذلت... و برای آنها در جهان آخرت هم عذابی عظیم در آتش دوزخ خواهد بود. (1)

این حدیث و بیان مرحوم طبرسی نیز معنای آیه را روشن می کند و می تواند تفسیر این آیه شریفه باشد.

پیام های نورانی آیه

از آیه شریفه نکاتی استفاده می شود که نورانیت این آیه را به ما می آموزد

1. ظلم فرهنگی بزرگ ترین ظلم است؛ چون مهم ترین مرکز فرهنگی در اسلام مسجد است.

2. خرابی مسجد دو گونه است:

الف: خرابی در دیوار و ساختمان آن.

ب: از رونق انداختن مسجد که مردم به آن مسجد نروند. پس هر کس مردم را از رفتن به مسجد منع کند، او مسجد را خراب کرده است.

3. مساجدی مورد قبول هستند که در آنها یاد خدا زنده شود و مطالب خدا پسند در آنها بیان شود.

4. دشمنان دین از در و دیوار مسجد نمی ترسند، بلکه از آگاه شدن مردم در مساجد که مرکز فرهنگی اسلامی است، می ترسند.

5. مساجد باید پر رونق و پر محتوا و مثل سنگر فرماندهی نظامی باشند؛ هم چنانکه جاسوس از رخنه کردن به مراکز نظامی در وحشت و اضطراب است

ص: 182

1- تفسیر جوامع الجامع ج 1 ص 73، ذیل آیه مورد بحث.

باید مخالفان و دشمنان نیز از نفوذ در مساجد در ترس و نگرانی باشند.

6. کسانی که با مقدسات دینی به مبارزه برمی خیزند علاوه بر قهر الهی در قیامت، گرفتار ذلت و خواری دنیا می شوند.

اهمیت مسجد و آداب آن

در اهمیت نشستن در مسجد و آداب آن روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) رسیده که آن حضرت فرمود:

الجلسه فی الجامع خیر لی من الجلسه فی الجنه، لأن الجنه فیها رضی نفسی، والجامع فیہ رضی ربی؛⁽¹⁾

نشستن در مسجد از نشستن در بهشت برای من بهتر است؛ چون با نشستن در بهشت رضایت خودم حاصل می شود و با نشستن در مسجد رضایت پروردگارم حاصل می شود.

البته انسان باید آداب مسجد را مراعات بکند: مشغول نماز باشد، دعا و قرآن بخواند، مطالعه دینی نماید و به مسائل و معارف دینی گوش کند و برای انجام کارهای دیگر به مسجد نرود.

به هنگام ورود به مسجد پای راست را ابتدا بگذارد و به هنگام خروج از مسجد پای چپ را.

اگر مسجد نجس شد فوراً آن را پاک کند. جب، حائض، نفساء، دیوانه و کافر وارد مسجد نشوند.

ص: 183

1- وسائل الشیعه: ج 5 ص 199 حدیث 6325.

در صورت تمکن مالی، تعمیر و فرش کردن مسجد ثواب فراوان دارد.

به توریست های کافر نباید اجازه دهند که از مساجد به عنوان آثار باستانی و معماری دیدن کنند؛ چون ورود آنها به مسجد حرام است و قرآن به صراحت می فرماید:

(إنما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام... (1))

همانا مشرکان ناپا کنند؛ پس نباید از سال آینده به مسجد الحرام نزدیک شوند..

البته بقیه مساجد نیز همین حکم را دارند.

اعتکاف در مسجد از زیباترین عبادت هاست که به انسان آرامش معنوی می دهد و روح انسان را به کمال ویژه ای می رساند، به خصوص اگر در دهه پایانی ماه مبارک رمضان باشد که وقت اعتکاف رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است و اگر انسان سه روز 21، 22 و 23 ماه مبارک رمضان را به اعتکاف بپردازد، نور علی نور است؛ چون دو روز آن، روز قدر است که نورانیت مخصوصی دارد.

ص: 184

1- سوره توبه، آیه 28.

ولله المشرق والمغرب فأینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم (115)

مشرق و مغرب، از آن خداست. پس به هر سو رو کنید، همان جا وجه الله است و به یقین خداوند به همه چیز محیط و دانای هر قصدی است.

شأن نزول آیه

در تفسیر این آیه و مراد از آن، روایات مختلفی نقل شده است. از جمله در روایتی امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

أنزل الله هذه الآیه فی التطوع خاصه: (فأینما تولوا فثم وجه الله إن الله واسع علیم). و صلی رسول الله (صلی الله علیه و آله) إیماء علی راحلته أینما توجهت به حیث خرج إلی خیبر، و حین رجع من مکة، و جعل الکعبه خلف ظهره (1)

خدای متعال این آیه را: «به هر سو رو کنید، خدا آن جاست. به راستی خدا به همه چیز محیط و دانای هر قصدی است» فقط در باب نماز مستحب نازل فرمود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن گاه که به خیبر رفت و آن گاه که از مکة بازگشت سوار بر مرکب، رو به هر طرف که مرکب، آن حضرت را برد با اشاره نماز مستحب خواند و به اقتضای مسیر کعبه را پشت سرش قرار داد.

ص: 185

این روایت نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. زراره می گوید:

قلت لأبي عبد الله (عليه السلام) : الصلاة في السفر في السفينه والمحمل سواء؟

قال: النافله كلها سواء، توميء إيماء أينما توجهت دابتك وسفینتک، والفريضة تنزل لها من المحمل إلى الأرض إلا من خوف، فإن خفت أومأت.

وأما السفينه فصل فيها قائمه و توح القبله بجهدك، فإن نوحا قد صلى الفريضة فيها قائما متوجها إلى القبله وهي مطبقه عليهم.

قال: قلت: وما كان علمه بالقبله فيتوجهها وهي مطبقه عليهم؟

قال: كان جبرئيل يقومه نحوها.

قال: قلت: فأتوجه نحوها في كل تكبيره؟

قال: أما في النافله فلا، إنما تكبر في النافله على غير القبله أكثر .

ثم قال : كل ذلك قبله للمتنقل، إنه قال: (فأينما تولوا فثم وجه الله [\(1\)](#))

به امام صادق (عليه السلام) عرض کردم: نماز در مسافرت در کشتی و محمل یکسان است؟

حضرت فرمود: نافله در کشتی و در محمل یکسان است به این صورت که چهارپا و کشتی به هر طرف که حرکت کرد، شما با اشاره نماز نافله و مستحب می خوانی. اما نماز واجب در سفر با مرکب، از مرکب پیاده می شوی و روی

ص: 186

1- همان: ج 4 ص 324.

زمین به سوی قبله نماز می خوانی، مگر در صورت ترس از دزد و درنده و... که در این صورت با اشاره نماز می خوانی.

اما در کشتی ایستاده نماز بخوان و با کوشش خود به دنبال قبله باش؛ چرا که حضرت نوح (علیه السلام) در کشتی نماز را ایستاده به سوی قبله خواند و جهت قبله بر اهل کشتی پوشیده بود.

گفتم: او چگونه جهت قبله را می دانست با این که بر اهل کشتی پوشیده بود؟

حضرت فرمود: جبرئیل او را به طرف قبله می گرداند.

گفتم: در هر تکبیره الإحرامی که گفتم رو به قبله باشم؟

فرمود: در نماز نافله لازم نیست...

سپس فرمود: برای کسی که نماز نافله می خواند همه طرف قبله است؛ چون در آیه شریفه می فرماید: «هر طرف رو کنید خدا آن جاست...».

این روایت نیز آیه را در مورد نماز نافله می داند.

روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) در «علل الشرایع» و «تفسیر العیاشی» به این صورت نقل شده است: حماد گوید:

عن حماد بن عثمان عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: سألته عن رجل يقرأ السجده وهو على ظهر دابته.

قال: يسجد حيث توجهت به، فإن رسول الله (صلى الله عليه وآله) كان يصلى على ناقته النافله وهو مستقبل المدینه يقول الله: (فأينما تولوا فثم وجه

ص: 187

از امام صادق (علیه السلام) درباره کسی که سوار مرکب است و می خواهد سجده کند، سؤال کردم.

حضرت فرمود: به هر طرف مرکب او را برد، به همان طرف سجده می کند؛ زیرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر شتر سوار بودند و به طرف مدینه می رفتند و به ناچار پشت به مته بودند و در آن حال، نماز نافله می خواندند و دلیل آن آیه شریفه است که می فرماید: «به هر جا رو کنید خدا آن جاست و به راستی خدا به همه چیز محیط و دانای هر قصدی است».

این سه روایت دلالت داشت که این آیه به نماز نافله مربوط است؟ سه روایت دیگر هم هست که بیانش با این ها فرق می کند. روایت اول در «من لا یحضره الفقیه» این گونه نقل شده است:

وسأله معاویه بن عمار عن الرجل یقوم فی الصلاة ثم ینظر بعد ما فرغ فیری أنه قد انحرف عن القبلة یمینا أو شمالا".

فقال: قد مضت صلاته وما بین المشرق والمغرب قبله.

ونزلت هذه الآیه فی قبله المتحیر: (ولله المشرق والمغرب فأینما تولوا فثم وجه الله) (2)

از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: کسی که نماز می خواند و بعد از نماز

ص: 188

1- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 57؛ علل الشرایع: ج 2 باب 76 ص 358.

2- من لا یحضره الفقیه: ج 1 ص 276 حدیث 848

می فهمد که از قبله نماز به چپ یا راست منحرف شده است. حضرت فرمود: نماز او درست و ما بین مشرق و مغرب قبله است و این آیه شریفه درباره قبله شخص متحیر نازل شده: «و شرق و غرب از آن خداست. به هر جا رو کنید آن سمت وجه خداست».

از این حدیث استفاده می شود که اگر شخص متحیر نماز واجب را به طرف مشرق یا مغرب خواند نماز او صحیح است و به نماز نافله اختصاص ندارد.

روایت دوم در کتاب «التوحید» به این صورت نقل شده است: سلمان فارسی می گوید:

الجاثلیق... أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) فسأله عنها فأجابها فكان فيما سأله أن قال له: أخبرني عن وجه الرب تبارك وتعالى.

فدعا علي (عليه السلام) بنار و حطب فأضرمه فلما اشتعلت قال علي (عليه السلام): أين وجه هذه النار؟

قال النصراني: هي وجه من جميع حدودها.

قال علي (عليه السلام): هذه النار مدبره مصنوعه لا يعرف وجهها وخالقها لا يشبهها، (ولله المشرق والمغرب فأينما تولوا فثم وجه الله) لا يخفى على ربنا خافية: (1)

جاثلیق (یکی از بزرگان نصاری) از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) مسائلی را سؤال کرد و حضرت به او جواب دادند. یکی از سؤالات این بود که: از

ص: 189

1- التوحید: ص 182 حدیث 16 شبیه این حدیث با اندکی تفاوت در الخصال: ج 2 ص 597 آمده است.

وجه و روی خدا به من خیر دهید.

حضرت علی (علیه السلام) دستور دادند آتش گیره و مقداری هیزم بیاورند. پس از آن، هیزمها را آتش زدند و فرمودند: وجه و صورت این آتش کدام طرف است؟

گفت: همه طرف آتش، روی آن است. حضرت فرمودند: این آتش که مخلوق خدا و جسم و دارای حد است، وجه و صورتش مشخص و معین نیست و خالقش شباهتی به آن ندارد. پس چگونه به دنبال شناخت وجه و روی او هستی؟! سپس حضرت این آیه را خواندند شرق و غرب از آن خداست. به هر طرف رو کنید آن جا خداست»

و هیچ پوشیده ای بر خداوند پوشیده نمی ماند.

در این حدیث همین طور که مشاهده می شود حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) این آیه را معنای دیگری فرموده اند و از آن برای مسأله توحید و خداشناسی استدلال نموده اند.

روایت سوم را شیخ طبرسی (رحمه الله) در «الاحتجاج» نقل کرده اند:

قال السائل: من هؤلاء الحجج؟

قال: هم رسول الله ومن حل محله من اصفیاء الله الذين قرنهم الله بنفسه وبرسوله وفرض على العباد من طاعتهم مثل الذي فرض عليهم منها لنفسه.. وهم وجه الله الذي قال: (فأینما تولوا فثم وجه الله) (1)

ص: 190

1- تفسیر الصافی: ج 1 ص 184.

سؤال کننده پرسید: این حجت های خدا - که فعلشان فعل خدا و امرشان امر او است . چه کسانی هستند؟

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند: رسول خدا و جانشینانش که برگزیده خدایند؛ همانها که خداوند آنها را قرین خود و رسولش قرار داده و اطاعت آنها را بر بندگان واجب کرده همان طور که اطاعت خود را بر مردم واجب کرده است. آنها همان وجه الله هستند که خداوند فرموده است: « به هر طرف رو کنید آن جا وجه الله است.»

از این حدیث نیز استفاده می شود که این آیه به ولایت ائمه طاهرين (علیهم السلام) مربوط است و همه این چند حدیث در تفسیر «الاصافی» در ذیل همین آیه شریفه ذکر شده است.

در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل این آیه از ابن عباس چنین نقل شده است: وقتی یهود تغییر قبله را از بیت المقدس به طرف کعبه انکار کردند، این آیه شریفه در رد آنها نازل شد.

در روایت دیگری به نقل از جابر چنین آمده است:

بعث رسول الله (صلی الله علیه و آله) سریه کنت فیها، فأصابتنا ظلمه، فلم نعرف القبلة. فقالت طائفة منا: قد عرفنا القبلة، هي هاهنا قبل الشمال، فصلوا وخطوا خطوطا.

وقال بعضنا: القبلة هاهنا قبل الجنوب وخطوا خطوطا.

فلما أصبحوا وطلعت الشمس أصبحت تلك الخطوط لغير القبلة.

فلما قفلنا من سفرنا سألنا النبي (صلی الله علیه و آله) عن ذلك.

ص: 191

فسکت، فأنزل الله تعالى هذه الآية: (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گروهی را برای جنگی فرستادند که من نیز در میان آنها بودم. در راه هوا چنان تاریک شد که قبله را نمی توانستیم پیدا کنیم. عده ای گفتند: قبله را پیدا کردیم؛ قبله به طرف شمال است. سپس به همان طرف نماز گزاردند و برای نشانه گذاری، خطوطی کشیدند.

بعضی دیگر گفتند: قبله به طرف جنوب است و آنها نیز برای نشانه گذاری، خطوطی کشیدند.

وقتی صبح شد و خورشید طلوع کرد معلوم شد که هر دو گروه اشتباه کرده‌اند. چون از سفر برگشتیم حکم مسأله را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال کردیم.

حضرت جوابی ندادند. در پی آن، این آیه شریفه نازل شد.

از این حدیث نیز استفاده می شود که این آیه در مورد اشتباه قبله نازل شده است. چون آنها مضطر بودند و راهی برای شناخت قبله نداشتند، همان نمازشان که واجب بوده و به سمت غیر قبله خوانده بودند، کافی دانسته شده است.

در تفسیر «نور الثقلین» این آیه را به هنگام تغییر قبله ذکر کرده و از کتاب الاحتجاج» نیز چنین نقل می کند: امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید:

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) لقوم من اليهود: أو ليس قد أَلزَمكم في الشتاء أن

ص: 192

1- مجمع البيان: ج 1 ص 358.

تحترزوا من البرد بالثياب الغليظة، وألزمكم به في الصيف أن تحترزوا من الحر أفبدا له في الصيف حين أمركم بخلاف ما كان أمركم به في الشتاء؟

فقالوا: لا.

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): فكذاكم الله تعبدكم في وقت لصلاح يعلمه بشيء ثم تعبدكم في وقت آخر لصلاح آخر يعلمه في شيء آخر، فإن أطعتم الله في الحالتين استحققتن ثوابه.

فأنزل الله تعالى: (ولله المشرق والمغرب فأينما تولوا فثم وجه الله إن الله واسع عليم) يعني إذا توجهتم بأمره فثم الوجه الذي تقتصدون منه الله وتأمّلون ثوابه (1) پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) به قومی از یهود فرمودند: آیا خداوند شما را در زمستان ملزم نکرده که برای اجتناب از سرما لباس گرم بپوشید و در تابستان برای اجتناب از گرما لباس مناسب با گرما بپوشید؟ آیا برای خدا در زمستان بدا حاصل شده، یا در تابستان بدا حاصل شده است؟ گفتند: نه، بدا حاصل نشده است.

فرمود: خدا صلاح دانسته که مدتی به طرف بیت المقدس نماز بخوانید و بعد قبله را تغییر و دستور داده به سمت کعبه نماز بخوانید. اگر در هر دو حال از خدا اطاعت کردید مستحق پاداش هستید. در این هنگام خدا این آیه را نازل فرمود: «و شرق و غرب از آن

ص: 193

1- الإحتجاج: ج 1 ص 45، تفسير نورالثقلين: ج 1 ص 118.

خداست. به هر طرف رو کنید خدا آن جاست. به راستی خدا بر هر چیز محیط و داناست.»

بعد از بیان روایات در شأن نزول آیه، مانعی ندارد که همه اینها شأن نزول آیه باشند و آیه شریفه برای همه این موارد باشد.

همه جهات برای خداست

(والله المشرق والمغرب)

ذکر مشرق و مغرب در آیه برای مثال است؛ یعنی همه جهات برای خدا و در حیطة قدرت اوست به قرینه جمله بعد از آن: (فأینما تولوا) که عموم در همه مکان هاست و مقید به قیدی نشده است.

می توان هم گفت که شرق و غرب دو جهت اضافی هستند که شامل همه جهات می شوند. زیرا پس از اثبات کروی بودن زمین و حرکت وضعی آن هر نقطه ای از نقاط آن، مشرق و مغرب است و تنها دو نقطه جنوب و شمال حقیقی از آن مستثنا هستند. از این جهت در برخی آیات چنین تعبیر شده است:

(برب المشارق والمغارب) (1)

به پروردگار مشرقها و مغربها.

(ورب المشارق) (2)

پروردگار مشرق ها.

ص: 194

1- سوره معارج، آیه 4.

2- سوره صافات، آیه 5.

الام «لله» لام ملکیت است؛ یعنی همه جهات و نقاط ملک خداوند است و هیچ مکانی از تحت علم و قدرت او بیرون نیست. خدا جسم نیست که در مکانی و جهتی باشد و جای دیگر نباشد، بلکه به همه جهات و جمیع عوالم احاطه دارد و همه جا هست. شاید کلمه «واسع» به همین معنا اشاره داشته باشد.

در جای دیگری می فرماید:

(ونحن أقرب إليه من جبل الوريد) (1)

ما به او از رگ قلبش نزدیک تریم.

و در سوره بقره می فرماید:

(وإذا سألك عبادي عني فإني قريب) (2)

و چون بندگان من از تو درباره من بپرسند، (بگو:) من نزدیکم.

منظور از احاطه، احاطه جسمی به جسم دیگر نیست؛ بلکه احاطه قیومیت و قدرت یا احاطه من جمیع الجهات است.

توجه به کعبه

درباره توجه به کعبه باید بگوییم:

توجه به کعبه در حال نماز و نظایر آن، نه برای این است که خداوند در طرف کعبه است، بلکه برای احترام به کعبه است که بیت الله الحرام و قبله مسلمانان است. هم چنین توجه به بالا و بلند کردن دست به طرف بالا در حال دعا برای این

ص: 195

1- سوره ق، آیه 16.

2- سوره بقره، آیه 182.

است که نزول برکات از طرف بالاست و از این جهت در بسیاری از موارد، قبله شرط نیست، مانند نماز در حال حرکت به سواره یا پیاده - و ذکر و دعا و تلاوت قرآن در غیر نماز و امثال اینها که رو به قبله شدن در آنها مستحب است، یا شرط نیست.

منظور از «فاینما تولوا فثم وجه الله» این است که به هر طرف توجه کنید توجه به خدای مهربان است. از این فراز استفاده می شود که در توجه به خدا قصد قربت و نیت و خلوص لازم است، نه جهت و طرف، مگر در مواردی که جهت و توجه به طرف مخصوص شرط شده باشد.

البته توهم نشود که این آیه با آیه «قبله» نسخ شده، همان طور که برخی از مفسران چنین توهم کرده اند. خداوند در آن جا می فرماید:

(ومن حیث خرجت قول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره) (1)

و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب مسجد الحرام کن و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن کنید.

زیرا آیه قبله در مقام شرطیت آن در خصوص نماز و ذبیحه است و این، با عموم حکم این آیه در سایر موارد منافات ندارد.

مراد از «علیم» احاطه علمی حق تعالی به همه جزئیات، اسرار، ضمائر و بواطن است.

ص: 196

وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما في السموات والأرض كل له قانتون (116)

و گفتند: خداوند فرزندی گرفت. او منزّه است از اینکه فرزند بگیرد، بلکه هرچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست. و همه در برابر او مطیع هستند.

سخنان واهی درباره خدا

(وقالوا اتخذ الله ولدا)

قائلان به این گفتار، یهود هستند که در تورات رایج از حضرت آدم به «ابن الله» تعبیر کرده اند. قرآن مجید از آنان و از نصاری نقل نموده است که گفتند:

(وقالت اليهود والنصارى نحن أبناء الله وأحباؤه) (1)

یهودیان و مسیحیان گفتند که ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم.

(وقالت اليهود عزيز ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله) (2)

یهود گفتند که عزیز پسر خداست. و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست.

هم چنین گروهی از مشرکان اعتقاد داشتند که فرشتگان، دختران خدا هستند، چنانکه قرآن به آن اشاره می کند و می فرماید:

ص: 197

1- سوره مائده، آیه 18.

2- سوره توبه، آیه 30.

دختران را برای خدا قرار می دهند.

حال این پرسش مطرح است که در آیه مورد بحث، آیا همه اینها مراد هستند یا بعضی از آنها؟

به نظر ما این معلوم و واضح نیست.

مناسبت هایی هم که مفسران به قرینه آیات پیشین ذکر کرده اند، تمام نیست. زیرا مراعات نظم و مناسبت در آیات قرآن کریم جز در مواردی، واضح و روشن نیست.

اما بطلان گفتار اینان از بدیهیات است و به استدلال نیازی ندارد؛ چرا که تولید و تناسل باید از جسم باشد که ماده ای از آن منفصل شود و صورت وجودی پیدا کند به مانند انسان ها، حیوانات، گیاهان و امثال اینها - و هر چیزی که مجرد از ماده و صورت باشد، مانند عقول و نظیر آنها، قابل تولید نیست تا چه رسد به ذات مقدس حق که وجود صرف است و ماهیت هم ندارد.

البته همان کلمه «سبحانه» برای ابطال گفتار آنها کافی است که تنزیه وجود حق از همه عیبه و نقص ها و احتیاجها است. زیرا لازمه تولید، جسمیت و ترکیب است و لازمه ترکیب، نقص و احتیاج است که از لوازم وجود ممکن است و این ها در ساحت قدس حق راه ندارد و او منزله از این ها است. پس نیازی به این نیست که بگوییم که جملات بعدی، یعنی (بل له ما فی السماوات والأرض) و (بدیع السماوات والأرض) برای بطلان گفتار آنها ذکر شده است چنانکه

ص: 198

عده ای از مفسران این دو جمله را دلیل بر بطلان این گفتار دانسته اند. بلکه این دو جمله پس از بطلان گفتار، برای بیان نسبت موجودات با وجود حق ذکر شده است.

تمام موجودات، مخلوق پروردگارند

(بل له ما فی السماوات والأرض)

خدای سبحان بعد از آن که نسبت تولید را از خود سلب نمود، بیان فرمود که تمام موجودات امکانی، مملوک و مخلوق پروردگار هستند و به اراده و مشیت و ایجاد او پدید آمده اند و همه آنها در این نسبت، مساوی و برابرند و خداوند مالک همه آنها به ملکیت ذاتی حقیقی است.

مطیعان درگاه خدا

(کل له قانتون)

کلمه «قانت» به معنای مطیع، خاضع، مقرر به عبودیت، قائم و دائم بر طاعت و مصلی آمده است. نظیر آیه ای که می فرماید:

(والقانتین والقانتات) (1)

و مردان مطیع و زنان مطیع.

در این آیه کلمه «قانت» به معنای «المطیعین والمطیعات» آمده است. در آیه دیگری می فرماید:

ص: 199

1- سوره احزاب، آیه 35.

(وقوموا لله قانتين) (1)

و از روی خضوع و اطاعت برای خدا بپا خیزید.

واژه یاد شده در این جا به معنای «القائمين للدعاء» یا «الداعين في القيام» آمده است.

از این باب است قنوت در نماز که به معنای دعاست و شاید آیه مورد نظر به همین معنا اشاره دارد.

در آیه دیگری می فرماید:

(أمن هو قانت آناء الليل) (2)

یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است؟

در این جا به معنای قائم و مصلی آمده است. در جای دیگری می خوانیم:

(یا مریم اقتنی لربک) (3)

ای مریم! برای پروردگار خود، خضوع کن.

در این آیه به این معناست: «الزمی الطاعه مع الخضوع والخشوع».

البته در آیه مورد بحث ما معنای خاضع و مقرر به عبودیت مناسب تر است؟

زیرا همه موجودات به لسان قال یا به زبان حال به عبودیت و مخلوقیت خویش اقرار دارند و به الوهیت و خالقیت حق اعتراف دارند و حتی کسانی که به ظاهر، کافر و مشرک و منکرند از اقرار به این حقیقت در ضمیر و باطن و بسا ظاهر

ص: 200

1- سوره بقره، آیه 239.

2- سوره زمر، آیه 12.

3- سوره آل عمران، آیه 43.

ناگزیرند، چنانکه قرآن کریم در آیه دیگری می فرماید:

(ولئن سألتهم من خلق السماوات والأرض و سخر الشمس والقمر ليقولن الله) (1)

و هرگاه از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است، به یقین می گویند: خدا.

گفتنی است که اگر بخواهیم آیه را بر معانی دیگر حمل کنیم مستلزم این است که عموم «کل» تخصیص زده شود، مثل این که گفته اند: مراد از «کل» کسانی هستند که آنان را فرزند خدا گمان کرده اند، مانند عزیر، عیسی و فرشتگان و حال آنکه کلمه «کل» به قرینه «ما فی السماوات والأرض» افاده عموم می کند.

آیه (117)

اشاره

بدیع السماوات والأرض وإذا قضی أمرا فإنما يقول له کن فیکون (117)

آفریننده و هستی بخش آسمانها و زمین است و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می گوید: «باش» و آن، فوری موجود می شود.

بدیع یعنی چه؟

کلمه «بدیع» به معنای مبدع است، مثل نذیر که به معنای منذر است و ابداع به معنای ایجاد چیزی است بدون سابقه و نقشه و مثال.

ص: 201

بدعت در دین به معنای احداث چیزی است که در دین نبوده است.

و کلمه «بدع» هم که در قرآن آمده به به معنای تازه و بی سابقه است، چنانکه می فرماید:

(قل ما كنت بدعا من الرسل) (1)

من اول رسل و بی سابقه نیستم، (پیامبران بسیاری پیش از من آمده اند).

البته بدیع به معنای چیز جدید و نو و صفت تازه و نو نیز آمده است.

معانی قضاء در قرآن

(وإذا قضی أمرًا)

قضاء در قرآن به معانی متعددی آمده است:

1. اراده و مشیت.

بعید نیست که در آیه مورد بحث، همین معنا مراد باشد؛ شاهد و قرینه آن، آیه ای است نظیر آن که می فرماید:

(إنما قولنا لشيء إذا أردنا أن نقول له کن فیکون) (2)

وقتی چیزی را اراده می کنیم فقط به آن می گوییم: باش! فوری موجود می شود.

2. اتمام و به پایان رسانیدن، نظیر آیه ای که می فرماید:

ص: 202

1- سوره احقاف، آیه 9.

2- سوره نحل، آیه 40. نیز نگاه کنید به آیه 82 سوره یس .

(فلما قضی موسى الأجل...) (1)

هنگامی که موسی مدت پیمان خود را تمام کرد و به پایان رسانید...

3. فعل، مثل آیه ای که می فرماید:

(فاقض ما أنت فاض إنما تقضى....) (2)

هر حکمی می خواهی بکن که تو تنها در این زندگی دنیا می توانی حکم کنی. (هر کاری که می خواهی بکن...).

یعنی فاعل ما أنت فاعله.

4. حکم، مانند آیه ای که می فرماید:

(والله يقضى بالحق) (3)

خداوند به حق داوری و حکم می کند.

یعنی يحكم بالحق.

5. اعلام، مانند آیه ای که می فرماید:

(وقضينا إلى بني إسرائيل) (4)

در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم و خبر دادیم که....

یعنی أعلمناهم.

6. امر، نظیر آیه ای که می فرماید:

ص: 203

1- سوره قصص، آیه 29.

2- سوره طه، آیه 72

3- سوره غافر، آیه 20

4- سوره اسراء، آیه 4

(وقضی ربک ألا تعبدوا إلا إياه..) (1)

و پروردگارت فرمان داده و امر کرده که جز او را نپرستید و...

یعنی امر ربک.

7. خلق و آفریدن، نظیر آیه ای می فرماید:

(فقضاهن سبع سماوات) (2)

در این هنگام آنها را به صورت هفت آسمان آفرید.

یعنی خلقهن. (3)

چگونگی افعال الهی

(فإنما یقول له کن فیکون)

مراد از قول، گفتار لفظی نیست تا این که کسی بگوید که «خطاب به معدوم است و خطاب به معدوم معنا ندارد، بلکه کلام الهی فعل اوست؛ یعنی انشا و ایجاد اوست که به وسیله آن، همه موجودات موجود می شوند.

در توضیح این بحث می گوئیم:

افعال الهی مثل افعال بندگان نیست که به تصور و تصدیق و عزم و جزم و حرکت عضلات نیاز داشته باشد؛ بلکه فقط ایجاد موجود است و چیز دیگری در این

ص: 204

1- همان، آیه 23.

2- سوره فصلت، آیه 12.

3- از باب تذکر می گوئیم که قضاء در مسأله قضا و قدر بحث مفصلی دارد که در جاهای مختلف به آن پرداخته شده است. آیت الله طیب؛ در جلد اول «کلم الطیب» به صورت زیبا و مختصر مطالبی را در این باره بیان فرموده اند. ن. ک: کلم الطیب: ج 1 ص 135 - 141.

باب تعقل نمی شود و اسم آن را مشت می گذارند. از این رو در حدیثی آمده است:

خلقت الأشياء بالمشيئة و خلقت المشيئة بنفسها؛⁽¹⁾

موجودات به واسطه ایجاد آفریده شده، ولی ایجاد خود به خود به وجود آمده است.

دانشمندان علم کلام و عقاید، اراده را عبارت از همین ایجاد می دانند و از این رو، اراده را از صفات فعل می شمارند.

تفسیر آیه و چهار حدیث نورانی

در تفسیر این آیه شریفه چهار حدیث نورانی از ائمه معصومین (علیهم السلام) نقل شده است که آنها را نقل می کنیم.

حدیث اول. در کتاب شریف «الکافی» روایت شده که امام باقر (علیه السلام) درباره این آیه فرمود:

إن الله عزوجل ابتدع الأشياء كلها بعلمه على غير مثال كان قبله، فابتدع السماوات والأرضين ولم يكن قبلهن سماوات ولا أرضون، أما

تسمع لقوله تعالى: «وكان عرشه على الماء»⁽²⁾⁽³⁾

خدا همه چیزها را طبق علم خود خلق فرمود نه طبق الگو و

ص: 205

1- مراجعه شود به الکافی: ج 1 ص 110، بحار الانوار: ج 4 ص 145 حدیث 20

2- سوره هود، آیه 7.

3- الکافی: ج 1 ص 256 حدیث 2.

نمونه ای که پیش از آن باشد. او آسمانها و زمین ها را پدید آورد و پیش از آن نه آسمانی بود و نه زمینی؛ مگر نشنیدی سخن خداوند عالم را که فرمود: «و عرش او بر آب بود»

حدیث دوم. در کتاب شریف «نهج البلاغه» از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین آمده است:

يقول لمن أراد كونه «كن» فيكون، لا بصوت يقرع ولا بنداء يسمع وإنما كلامه سبحانه فعل منه أنشأ ومثله (1)

خداوند به هر چه بخواهد ایجادش کند می گوید «باش» پس موجود می شود، البته نه با صدایی که به گوش رسد و نه با ندایی که شنیده شود، بلکه منظور از سخن خداوند سبحان و کلمه «باش» ایجاد و احداث آن چیز است و پیش از ایجاد آن، موجود نبوده است.

حدیث سوم. نیز در همان خطبه پیشین «نهج البلاغه» آمده است:

يقول ولا يلفظ.. ويريد ولا يضم؛ (2)

خداوند سخن می گوید، نه با لفظ و تلفظ و اراده و ایجاد می کند، نه با به کارگیری اندیشه.

حدیث چهارم. در کتاب شریف «التوحيد» آمده که امام کاظم (علیه السلام) فرمود:

الإرادة من المخلوق الضمير وما يبدو له بعد ذلك من الفعل، وأما من الله تعالى فإرادته إحداثه لا غير ذلك، لأنه لا يروى ولا يهيم ولا يتفكر

ص: 206

1- نهج البلاغه: خطبه 186

2- همان.

وهذه الصفات منفيه عنه وهي من صفات الخلق. فإرادة الله هي الفعل لا غير ذلك يقول له كن فيكون بلا لفظ ولا نطق بلسان ولا همه ولا تفكر، ولا كيف لذلك كما أنه بلا كيف (1).

اراده مخلوق عبارت است از همان قصد و انگیزه و آهنگ درونی و آنچه در پی آن قصد به عمل می آورد و انجام می دهد؛ اما اراده خداوند همان ایجاد کردن است، نه چیز دیگر. زیرا خداوند نیازی به فکر و اندیشه و بررسی و تأمل و تصمیم و قصد ندارد. اینها ویژگیهای مخلوق است و خداوند از اینها منزّه است. پس اراده خداوند همان ایجاد و فعل است، نه چیز دیگر. به آنچه بخواهد ایجادش کند می گوید «باش» پس موجود می شود، البته نه با تلفظ کردن و سخن گفتن با زبان و تصمیم و اندیشه و فکر. برای اراده و ایجاد کردن خداوند، کیفیتی نیست، یعنی بررسی و حرکت و... ندارد، چنان که ذات مقدس او نیز کیفیتی ندارد.

یعنی لازم نیست الگویی باشد تا از آن الگو دستور خلق را بدهد، بلکه خود او الگوی چیزهاست.

حدیث پنجم. حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید:

كقوله عز وجل: «كن فيكون» وكن منه صنع وما يكون به المصنوع؛ (2)

منظور از کلمه «کن و باش» او، همان خلقت و ایجاد است، نه اینکه

ص: 207

1- التوحيد: ص 147 حدیث 17.

2- همان: ص 436 سطر 12.

لفظی در کار باشد.

این حدیث‌ها بهترین بیان برای این آیه شریفه است.

آیه (118)

اشاره

وقال الذین لا- یعلمون لولا- یکلمنا الله او تأتینا آیه کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا الآیات لقوم یوقنون (118)

افراد ناآگاه گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید؟! و یا چرا آیه و نشانه‌ای برای خود ما نمی‌آید؟ پیشینیان آنها نیز، همین‌گونه سخن می‌گفتند؛ دل‌های آنها مشابه یکدیگر است؛ ولی ما آیات و نشانه‌ها را برای اهل یقین روشن ساخته ایم.

پیامبر و نادانان عوام

(وقال الذین لا یعلمون)

منظور از این آیه نادانان از عوام هستند که معیارهای نبوت و اقامه معجزه و دلیل را نمی‌دانند و تصور می‌کنند که معجزه در تحت اختیار پیامبر یا پیشنهاد امت است که هر چه امت بخواهند پیامبر بتواند اقامه کند؛ در صورتی که آنچه بر خدا لازم است اقامه حجت و اتمام آن است که بر مردم راه عذری باقی نباشد.

همین مقدار که معلوم شود که این ادعای نبوت از جانب حق است، کافی کر است اگرچه به آوردن یک معجزه باشد؛ بلکه گاهی به معجزه هم نیازی نیست.

نظیر این که پیامبر ثابت النبوه یا معصوم ثابت العصمه خبر دهد که فلان شخص

ص: 208

معین پیامبر است؛ چنان که ما مسلمانان نبوت پیامبران پیشین را از روی اخبار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، قرآن مجید و اخبار قطعی از امامان معصوم (علیهم السلام) معتقدیم و به صدور معجزه از آنها نیازی نداریم.

ما پیش تر بیان کردیم که معجزه به دست خداوند سبحان است و هر جا که موافق حکمت و صلاح باشد به دست پیامبر جاری می سازد و ملعبه دست مردم نیست که هر ساعت هر کس هر چه بخواهد پیامبر انجام دهد، به ویژه اموری که خلاف عقل و موازین عقلی باشد.

(لولا یکلمنا الله)

کلمه «لولا» از ادات تحضیض و به معنای «هلا» است؛ یعنی چرا خدا با ما تکلم نمی کند؟

این افراد نادان می پنداشتند که هر کس قابلیت دارد که خدا با او تکلم کند. از این رو می گفتند: این خدایی که تو پیامبر و رسول او هستی، چرا خودش با ما سخن نمی گوید؟

غافل از این که بسیاری از پیامبران نیز دارای این موهبت نبودند و این خصیصه حضرت موسی (علیه السلام) بود، چنان که خدای متعال در سوره نسا می فرماید:

(إنا أوحینا إلیک کما أوحینا إلی نوح والنبیین من بعده وأوحینا إلی إبراهیم وإسماعیل وإسحاق و یعقوب والاسباط و عیسی وایوب و یونس و هارون و سلیمان و آتینا داؤد زبوراً* ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل ورسلا لم نقصصهم علیک وکلم الله موسی تکلیماً (1))

ص: 209

1- سوره نساء آیه های 163 و 164.

ما به تو وحی فرستادیم همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داوود زبور دادیم. و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته ایم و پیامبرانی که سرگذشت آنها را برایت بیان نکرده ایم و

خداوند با موسی سخن گفت.

البته این موهبت به حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در شب معراج اعطا شد و شاید در موارد دیگری نیز بوده است.

کوتاه سخن این که تقاضای تکلم خدا با بشر اگر از قبیل تکلم او با پیامبران باشد هر کسی قابل و لایق این امر نیست، و اگر از طریق عادی باشد آن هم محال است، چنان که واضح است.

از طرفی، کلام خدا به معنای ایجاد صوت است و چون صوت امر عرضی است و به معروض نیاز دارد باید در جسمی مثل هوا یا درخت ایجاد شود و بر فرض که در جسمی ایجاد شود از کجا می توان فهمید که این کلام خداوند سبحان است.

منظور از «آیه» در این جا چیست؟

(أو تأتینا آیه)

مفسران می گویند: منظور از آیه، معجزه اقتراحی و درخواستی و پیشنهادی

ص: 210

آنهاست، مثل این که می گفتند: کوه صفا را طلا بگردان و مواردی از این دست، (1) و گرنه آیات و معجزات بسیاری از پیامبر خدا صادر شده بود که آنها مشاهده کرده بودند.

ولی به نظر می رسد که سؤال آنها این بود که خداوند آیتی به آنها عنایت فرماید؛ یعنی هم چنان که به پیامبر معجزه عنایت فرموده به آنان نیز عنایت فرماید که سبب شود پیامبری او را تصدیق کنند؛ زیرا واژه «آیه» در این جمله فاعل فعل تأتینا» و ضمیر متکلم «نا» مفعول است؛ یعنی: ما را آیتی بیاید.

(کذلک قال الذین من قبلهم)

به نظر می رسد این قسمت از آیه به سخنان بنی اسرائیل اشاره دارد که به حضرت موسی (علیه السلام) گفتند:

(لن نومن لک حتی نری الله جهره) (2)

البته بنی اسرائیل از این دست توقعات جاهلانه بسیار داشتند.

تشابه دل‌های نادانان از جهت قساوت، عناد و ..

(تشابهت قلوبهم)

دل‌های اینان در قساوت، عناد ورزی، حماقت، جهل و دیگر صفات رذیله شبیه به هم شده است. از این جمله استفاده می شود که منشأ این نوع توقعات و پرسش‌ها، عناد ورزی، عصبیت، فساد اخلاقی و زیر بار حق نرفتن است، نه

ص: 211

1- مجمع البیان: ج 1 ص 370، ذیل آیه مورد بحث

2- سوره بقره، آیه 52.

این که بخواهند حقیقت را کشف نموده و حقانیت پیامبری برای آنها ثابت شود.

(قد بینا الآيات لقوم یوقنون)

یعنی ما به مقدار کافی و وافی آیات را بیان نموده ایم به دست و پیامبرانمان معجزه جاری ساخته ایم که هر کس بخواهد به مقام یقین نائل شود و حقیقت را درک کند بتواند.

این امر مؤید و شاهد بر همان مطلب پیشین است که پرسش های آنان از روی حقیقت نبوده و صرفاً جنبه بهانه جویی داشته است.

یقین چیست؟

اینک این پرسش مطرح است که یقین چیست؟

یقین، بالاترین مراتب ایمان است و کسانی که به این مقام نائل می شوند بسیار اندک هستند، چنان که در روایتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

من أفل ما اوتیتم الیقین وعزیمه الصبر، ومن اعطی حظه منهما لم یبال ما فاته من صیام النهار وقیام اللیل (1)

از کمیاب ترین چیزهایی که به شما داده شده، یقین و صبر است و به هر کس بهره ای از این دو برسد باکی نداشته باشد از آنچه از بیداری شبها و روزه روزها از او فوت شود.

در روایت دیگری می فرماید:

ص: 212

1- جامع السعادات: ص 69.

اليقين الإيمان كله(1)

يقين همان ایمان است.

البته در این زمینه روایات دیگری نیز نقل شده است.(2)

آیه (119)

اشاره

إنا أرسلناك بالحق بشيرا ونذيرا ولا تسئل عن أصحاب الجحيم (119)

ما تورا به حق فرستادیم در حالی که مژده دهنده و ترساننده ای و درباره کسانی که به دوزخ میروند از تو سؤال نمیکنیم.

رسالت حق

کلمه «بالحق» به حقانیت و درستی رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اشاره دارد؛ یعنی پیامبری تو ثابت و محقق است و هیچ بطلانی در آن راه ندارد و عقاید، اخلاق و احکام تو همه حق و صدق و راست و درست است و صلاح جامعه و سعادت دنیا و آخرت بشر را در بر دارد.

پیامبران الهی و بشارت و انذار

(بشیرا ونذیرا)

ص: 213

1- همان.

2- برای آگاهی بیش تر در این زمینه، ر. ک: جامع السعادات: ص 69.

این دو کلمه از جهت ادبی، حال و منصوب هستند. «بشیر» یعنی بشارت دهنده و بشارت و مژده، خبر دادن به اموری است که موجب سرور و شادمانی شود. «نذیر» به معنای منذر است و انذار به معنای ترسانیدن از عواقب اعمال بد و عذاب الهی است که برای مجرمان آماده شده است.

گاهی بشارت در آیات قرآن کریم و اخبار معصومین (علیهم السلام) در شر و عذاب هم به کار می رود، نظیر آیه ای که می فرماید:

(فبشرهم بعذاب أليم) (1)

پس آنان را به عذابی دردناک مزده بده.

بشارت و انذار بزرگ ترین عمل پیامبران الهی است که از طرفی، اهل ایمان و طاعت و عبادت را به پاداش و نتایج دنیوی و اخروی که بر اعمال آنها مترتب می شود آگاه می سازند و از طرف دیگر اهل کفر و گناه را به عواقب شوم و نتایج سوئی که لازمه افعال آنهاست، آگاه می کنند تا هر که نجات یابد یا هلاک شود خود راه نجات یا هلاکت را انتخاب کرده باشد. قرآن کریم می فرماید:

(لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيْنِهِ وَيَحْيِيَ مَنْ حَىٰ عَنِ بَيْنِهِ) (2)

تا آنکه هلاک می شود از روی دلیل و اتمام حجت باشد و آنکه زنده می شود، از روی دلیل و اتمام حجت باشد.

ص: 214

1- سوره توبه، آیه 34.

2- سوره انفال، آیه 42

(ولا تسئل عن أصحاب الجحیم)

یعنی وظیفه تو ای پیامبر، تبلیغ و تبشیر و انذار است و بعد از آن، مسئولیتی برای تو در قبال کسانی که راه جهنم را می پیمایند، نیست.

این جمله در مقام تسلای پیامبر است که از مخالفت کفرورزان و معاندان اندوهگین نگردد و هم چنان که شأن خدا ارسال رسل، انزال کتب، جعل احکام و به طور کلی هدایت مردم است، بعد از آن هر که هدایت یابد و مؤمن شود نتیجه عائد خودش می گردد و هر که کافر شود یا گمراه گردد وزر و وبالش دامن گیر خودش می شود و به خدا نفع و ضرری نمی رساند، چنان که در سوره انسان می فرماید:

(إنا هدیناه السبیل إلا شاکرا وإما کفورا) (1)

ما راه را به او نشان دادیم؛ یا شاکر خواهد بود (و پذیرا) و یا ناسپاس.

و در سوره فصلت می فرماید:

(وَأما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى) (2)

و اما نمود، پس آنان را هدایت کردیم، ولی نابینایی را بر هدایت ترجیح دادند.

به سخن دیگر، خداوند سبحان به پیامبر می فرماید:

شأن و وظیفه تو تبلیغ، انذار و تبشیر است و بعد از آن هر کس به هر طرفی برود

ص: 215

1- سوره انسان، آیه 3.

2- سوره فصلت، آیه 17.

خود مسئول آن است، همان طوری که وظیفه علما و دانشمندان نیز امر به معروف، نهی از منکر، بیان احکام، تبلیغ، ارشاد، موعظه و نصیحت است و پذیرفتن و نپذیرفتن در اختیار مردم است؛ اگر قبول کنند به سعادت خود نائل می شوند و اگر قبول نکنند خود مسئول و گرفتار عمل خود هستند.

خلاصه، این آیه شریفه حق بودن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و تعیین وظیفه آن حضرت را که بشیر و نذیر است بیان می کند و این که آن بزرگوار مسئولیت گمراه شدن افراد و قبول نکردن آنها راه حق را ندارد، بلکه خود آنها مسئول هستند.

آیه (120)

اشاره

ولن ترضی عنک الیهود و النصارى حتى تتبع ملتهم قل إن هدی الله هو الهدی ولئن اتبعت أهواءهم بعد الذی جاءک من العلم ما لک من الله من ولی ولا نصیر (120)

هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، مگر این که تو از آیین آنان پیروی کنی. بگو: هدایت حقیقی تنها هدایت خدا است و اگر از تمایلات و هوسهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یآوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود.

شان نزول آیه

در شان نزول این آیه از ابن عباس چنین نقل شده است:

یهود مدینه و مسیحیان نجران امید داشتند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در قبله با آنها موافقت

کند. پس هنگامی که خداوند قبله مسلمانان را از بیت المقدس به سوی کعبه گردانید آنها از پیامبر مأیوس شدند.⁽¹⁾ (شاید در این میان برخی از مسلمانان هم به پیامبر ایراد می کردند که نباید کاری کرد که باعث رنجش یهود و نصاری گردد).

در این هنگام آیه فوق نازل شد و به پیامبر اعلام کرد که این گروه از یهود و انصاری نه با هماهنگی در قبله و نه با چیز دیگر از تو راضی نخواهند شد، مگر این که آیین آنها را درست پذیری.

بعضی دیگر از مفسران گفته اند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اصرار فراوان داشتند که این دو گروه را راضی کنند، شاید اسلام را بپذیرند. در این هنگام آیه فوق نازل شد و به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اعلام کرد که این فکر را کنار بگذارد؛ چرا که آنها به هیچ قیمت راضی نخواهند شد، مگر آن که پیامبر از آیین آنها پیروی کند.⁽²⁾

از این آیه استفاده می شود که یهود و نصاری توقعات و خواهش هایی از پیامبر می نمودند و طمع داشتند که حضرت با آنها مساعدت نمایند و صلح و سازشی انجام گیرد و از آنها جزیه گرفته نشود.

این آیه شریفه طمع آنها را قطع کرد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمور به امر الهی و تابع دستور اوست و از پیش خود، کاری نمی کند. به فرض این که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) با شما مساعدت کند، شما با این مساعدتها و ملایمت ها دست از عناد و عصبیت خود برنمی دارید، مگر اینکه او تابع ملت شما بشود که ساخته آرا و هوی و

ص: 217

1- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج 1 ص 272، ذیل آیه مورد بحث.

2- مجمع البیان: ج 1 ص 373، ذیل آیه مورد بحث.

هوس شماسست. در این صورت هم او از ولایت حق بیرون می رود و نصرت حق شامل حالش نمی شود.

این درخواست نظیر درخواست مشرکان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که آنها به پیامبر گفتند: ما را یک سال به بت پرستی واگذار و مقرر بفر ما که بت ها را به دست خود نشکنیم و در نماز از رکوع و سجود ما را معاف بدار. در این مورد هم این آیات نازل شد:

(وإن كادوا ليفتنونك عن الذي أوحينا إليك لتفتري علينا غيره وإذا لا تخذوك خليلًا * ولولا أن ثبتك لقد كنت تركن إليهم شيئًا قليلًا * إذا لاذقناك ضعف الحياه وضعف الممات ثم لا تجد لك علينا نصيرًا*) (1)

نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه های خود از آنچه بر تو وحی کرده ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی؛ و در آن صورت، تو را به دوستی خود بگیرند.

و اگر ما تو را ثابت قدم نمیساختیم و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودی) نزدیک بود اندکی به آنان متمایل شوی.

اگر چنین می کردی، ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر (مجازات آنها را بعد از مرگ، به تو می چشاندیم؛ سپس در برابر ما، یاوری برای خود نمی یافتی.

ص: 218

(قل إن هدی الله «

منظور از هدایت در این آیه، قرآن و اسلام است که یگانه راه حق و طریق نجات بشری است و راه های دیگر همه باطل هستند و یهود و نصاری به جهت تحریف دستورات موسی و عیسی (علیهما السلام) سخن مطمئنی ندارند که از پیامبرشان باشد و اگر بخواهند به سعادت برسند باید از دستورات اسلام پیروی کنند.

(ما لک من الله من ولی ولا نصیر)

یعنی: «ما لک ولی ولا نصیر یحمیک و یمنعک من الله»؛ برای تو یار و یاورى نیست که از تو حمایت کند و از پیشامدهای خدایی جلوگیری نماید.»

آیه (121)

اشاره

الذین آتیناهم الكتاب یتلونه حق تلاوته أولئک یؤمنون به و من یکفر به فأولئک هم الخاسرون (121)

کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده ایم آن را چنان که شایسته آن است می خوانند؛ آنها به آن ایمان می آورند؛ و کسانی که به آن کافر شوند، آنان همان زیانکاران هستند.

در تفسیر این آیه شریفه به سه بحث می پردازیم.

نخست آن که در این آیه شریفه منظور از «الذین آتیناهم الكتاب» چه کسانی هستند؟

دوم آن که منظور از کتاب، کدام کتاب است؟ سوم آن که چگونه قرآن باید تلاوت شود که حق تلاوت آن ادا شود؟

ص: 219

به چه کسانی کتاب داده شده است؟

در کتاب شریف «الکافی» آمده است:

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه شریفه فرمود:

هم الأئمه (1)

مراد از این آیه ائمه (علیهم السلام) هستند.

منظور از کتاب کدام کتاب است؟

منظور از کتاب فقط قرآن کریم است، نه کتب دیگر. این از روایتی که درباره همین آیه نقل شده، روشن می شود. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

پر تلون آیاته ویتفقهون به و یعملون بأحكامه ویرجون وعده و یخافون وعیده و یعتبرون بقصصه و یأتمرون بأوامره و ینتھون بنواهیہ. ما هو واللہ حفظ آیاته و درس حروفه و تلاوه سوره و درس أعشاره و أخصاره. حفظوا حروفه و أضعوا أحكامه و إنما هو تدبر آیاته و العمل بأحكامه، قال اللہ تعالیٰ: (کتاب أنزلناه إلیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکر أولوا الألباب) «(2)(3)»

آیات قرآن را با ترتیل می خوانند و در معنای آن تفقه می کنند و به احکام آن عمل می نمایند و امید به وعده های قرآن دارند و از

ص: 220

1- الکافی: ج 1 ص 215 حدیث 4.

2- سوره ص، آیه 29.

3- ارشاد القلوب: ج 1 ص 78.

وعیدهای قرآن می ترسند، از قصه های قرآن درس عبرت می گیرند، به اوامر قرآن عمل می کنند و از نواهی آن اجتناب می کنند. مراد از تلاوت آن چنان که باید، فقط حفظ کردن آیات قرآن و خواندن الفاظ آن نیست، بعضی الفاظ قرآن را حفظ کردند و احکام آن را ضایع کردند.

منظور از تلاوت حقیقی، تدبر و اندیشه در آیات قرآن و عمل به احکام آن است. از این رو خداوند در این آیه شریفه می فرماید: «این کتابی مبارک است که به سوی تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبر و اندیشه کنند و خردمندان از آن پند گیرند».

این حدیث تصریح دارد که منظور از کتاب، قرآن کریم است.

چگونه باید قرآن را تلاوت کرد؟

چگونه باید قرآن را تلاوت کرد که حق تلاوت آن ادا شده باشد؟

منظور از حق تلاوت، تدبر در آیات قرآن است که باید در آن تدبر بشود و بعد از تدبر به آن عمل شود، چنان که در آیه شریفه می فرماید:

(کتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته) (1)

این کتابی است مبارک که به سوی تو نازل کرده ایم تا در آیات آن بیندیشند.

ص: 221

1- سوره ص، آیه 29.

در حدیثی امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

إن حق تلاوته هو الوقوف عند ذكر الجنة والنار يستل في الأولى ويستعيد من الأخرى (1)

حق تلاوت قرآن این است که در آیاتی که ذکر بهشت یا دوزخ می شود بایستد و مکث کند و از خدا ورود به بهشت را بخواهد و از آتش جهنم به خدا پناه ببرد.

ایمان به قرآن، ایمان به همه عقاید

(أولئك يؤمنون به)

یعنی کسانی که حق تلاوت قرآن را مراعات کرده اند به این کتاب ایمان دارند و در حقیقت، ایمان به این کتاب، ایمان به همه عقاید است از قبیل توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد، جمیع ضروریات دین، و آنچه پیامبران الهی آورده و ائمه (علیهم السلام) بیان کرده اند.

از این جمله استفاده می شود که حق تلاوت، مخصوص اهل ایمان است و دیگر فرقه ها و مذاهب از این معنا بی بهره هستند. نیز معلوم است که صدق کلی از یک جانب است؛ یعنی هر کس حق تلاوت را رعایت کند به قرآن مؤمن است، ولی چنین نیست که هر کس مؤمن به قرآن باشد حق تلاوت را مراعات می نماید.

ص: 222

1- مجمع البیان: ج 1 ص 37.

کفر ورزان به قرآن

(ومن یکفر به فأولئک هم الخاسرون)

زیان دنیا و جهان آخرت برای کسانی است که به قرآن کافر باشند. این کفر به قرآن اعم از این است که به همه قرآن، یا به بعضی از آیات آن ایمان نداشته باشد.

آیه (122)

اشاره

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین (122)

ای بنی اسرائیل، نعمت های مرا که به شما ارزانی داشتم و این که من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم، متذکر شوید و یاد کنید.

چگونگی برتری بنی اسرائیل بر جهانیان

در این آیه شریفه فضیلت و برتری بنی اسرائیل بر جهانیان ذکر شده با این تذکر که آنها به این نعمت بزرگ توجه داشته باشند.

البته مراد از بنی اسرائیل در این آیه شریفه کسانی از بنی اسرائیل هستند که در دوران زندگی حضرت موسی (علیه السلام) و بعد از آن پیامبر، مطیع آن حضرت بوده و به دستورات آن بزرگوار عمل می کرده اند که آنها بر دیگر عالمیان که در آن زمان یا زمان های بعد با حضرت موسی (علیه السلام) مخالف بوده و به دستور حضرت موسی (علیه السلام) عمل نمی کرده اند فضیلت و برتری دارند.

یکی از دستورات حضرت موسی (علیه السلام) اطاعت از پیامبرهای بعد از خودش

ص: 223

است و بدین ترتیب باید به دستورات حضرت عیسی (علیه السلام) عمل کنند تا مطیع حضرت موسی (علیه السلام) باشند.

خلاصه، طایفه ای از بنی اسرائیل که در زمان حضرت موسی (علیه السلام) مطیع آن حضرت نبوده اند و آنهایی که بعد از آن حضرت از اطاعت آن پیامبر خارج شدند و دین حضرت عیسی (علیه السلام) را نپذیرفتند و آنهایی که در زمان پیامبر آخر الزمان مطیع پیامبر اسلام نشدند، از این آیه خارج هستند. چنین افرادی نه تنها بر عالمیان فضیلت ندارند، بلکه از همه بدترند؛ چرا که از اطاعت سه پیامبر خدا خارج شده و کافر و نجس هستند.

آیه (123)

اشاره

وانتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها عدل ولا تنفعها شفاعه ولا هم ینصرون (123)

و از روزی بترسید که عمل و جزای هیچ کس جز به خود او بر نمی گردد (یا روزی که هیچ کس چیزی از عذاب خدا را از کسی دفع نمی کند) و هیچ گونه عوضی از او قبول نمی شود و شفاعتی او را سود نمی دهد و آنان یاری نمی شوند.

آیه ای مشابه

این آیه نظیر آیه شریفه 48 در همین سوره است که پیش تر تفسیر آن گذشت.

البتة در آن جا فرمود: (لا یقبل منها شفاعه)

و در این جا می فرماید: (ولا تنفعها شفاعه)

ص: 224

در آن جا فرمود: (لا یؤخذ منها عدل)

و در این جا می فرماید: (لا یقبل منها عدل)

تفسیر آیه در آن جا بیان شد و در این جا به تکرار نیازی نیست.

آیه (124)

اشاره

وإذ ابتلی إبراهیم ربه بكلمات فأنمهن قال إنی جاعلك للناس إماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین (124)

به خاطر آوردید) هنگامی که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود. و او کلمات را به خوبی به پایان رسانید. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد: از دودمان من نیز امامانی قرار بده. خداوند فرمود: عهد و پیمان من به ستمکاران نمی رسد.

منظور از کلمات چیست؟

در تفسیر این آیه شریفه بهترین روایت، روایتی است که شیخ ابو جعفر ابن بابویه (رحمه الله) نقل کرده است. مفضل بن عمر می گوید:

از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه پرسیدم که منظور از کلمات چیست؟ فرمود:

هی الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه وهو أنه قال: يا رب أسألك بحق محمد وعلي وفاطمه والحسن والحسين إلا تبت علي!

فتاب الله عليه إنه هو التواب الرحيم

ص: 225

فقلت له: يا بن رسول الله! فما يعنى عز و جل بقوله: «فأتمهن»؟

قال: يعنى فآتمهن إلى القائم اثنى عشر إماما، تسعه من ولد الحسين (عليه السلام).

قال المفضل: فقلت له: يا بن رسول الله! فأخبرنى عن قول الله عزوجل:

(وجعلها كلمه باقيه فى عقبه).⁽¹⁾

قال: يعنى بذلك الإمامه جعلها الله فى عقب الحسين (عليه السلام) إلى يوم القيامة.

قال: فقلت له: يا بن رسول الله! فكيف صارت الإمامه فى ولد الحسين (عليه السلام) دون ولد الحسن (عليه السلام) وهما جميعا ولدا رسول الله (صلى الله عليه وآله) وسبطاه وسيدا شباب أهل الجنة؟

فقال: إن موسى وهارون، كانا نبيين مرسلين أخوين فجعل الله النبوه فى صلب هارون دون صلب موسى ولم يكن لأحد أن يقول: لم فعل الله ذلك وإن الإمامه خلافه الله عزوجل ليس لأحد أن يقول: لم جعلها الله فى صلب الحسين دون صلب الحسن (عليهما السلام)، لأن الله تبارك و تعالى هو الحكيم فى أفعاله، لا يسأل عما يفعل وهم يسألون⁽²⁾ أن كلماتى كه خداوند ابراهيم را با آن آزمود همان كلماتى است كه آدم از خداوند دريافت كرد و خداوند به واسطه آن كلمات، توبه اورا

ص: 226

1- سورة زخرف، آيه 28.

2- معانى الاخبار: ص 126، الخصال: ج 1 ص 304، ح 84؛ كمال الدين: ج 2، باب 33، ص 385، ح 57؛ تفسير كنز الدقائق: ج 1

ص 331

پذیرفت. آدم پس از دریافت آن کلمات به خداوند چنین عرض کرد: پروردگارا! به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) از تو می خواهم که مرا پیامبری! با خواندن این کلمات، خدا توبه او را قبول کرد، زیرا او تواب و رحیم است.

گفتم: ای فرزند رسول خدا! معنای «او آن کلمات را به پایان رساند» چیست؟

حضرت فرمود: یعنی به امامت دوازده امام به صورت کامل تا امام قائم اقرار کرد. نه تن از این امامها از فرزندان امام حسین (علیه السلام) هستند.

مفضل گفت: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! به من خبر دهید از قول خداوند که فرمود: «و او آن را در نسل و فرزندان ابراهیم، کلمه ای ماندگار و جاودان کرد».

حضرت فرمود: مراد خداوند امامت است که آن را تا روز قیامت در دودمان امام حسین (علیه السلام) (که خود و نسلش از فرزندان ابراهیم هستند) قرار داده است.

گفتم: ای فرزند رسول خدا! چگونه امامت در فرزندان امام حسین (علیه السلام) قرار گرفته و در فرزندان امام حسن (علیه السلام) قرار نگرفته است با این که هر دو فرزند و سبط پیامبر و سالار جوانان اهل بهشت هستند؟

حضرت فرمود: موسی و هارون هر دو پیامبر مرسل و برادر بودند،

ولی خداوند نبوت را فقط در نسل هارون قرار داد، نه در نسل موسی و نباید کسی بگوید: چرا خدا این کار را کرد؟ امامت، خلافت و جانشینی خدا است و برای کسی روا و شایسته نیست که بگوید: «چرا آن را در نسل امام حسین (علیه السلام) قرار داد نه در نسل امام حسن (علیه السلام)» به جهت اینکه خداوند در افعالش عالم و حکیم است (و از این رو می فرماید: «در آنچه خدا انجام می دهد، چون و چرا راه ندارد، ولی از افعال مردم سؤال می شود و بازخواست می شوند»).

دو قسم از ابتلا

شیخ صدوق (رحمه الله) بعد از نقل این روایت می گوید:

ابتلا و آزمایش دو قسم است که یکی از آن دو در حق خدا محال است و دیگری جایز.

آزمایش و ابتلای محال این است که خدا کسی را امتحان کند به جهت اینکه از حال او آگاه شود؛ زیرا خداوند، علام الغیوب است و همه چیز را می داند و برای دانستن و آگاه شدن به امتحان نیازی ندارد.

آزمایش و ابتلای جایز این است که خدا انسان را امتحان کند به این جهت که او صبر و شکیبایی ورزد و مستحق و شایسته پاداش گردد و دیگر این که دیگران هم به او نگاه کنند و به او اقتدا کنند. [\(1\)](#)

ص: 228

درباره مراد از «کلمات» علاوه بر آنچه در روایت پیشین بیان شد، چیزهای دیگری نیز ذکر شده است که اینک می آوریم.

کلمات به معنای:

1. یقین است، آن جا که خدای تعالی می فرماید:

(وَكذٰلِكَ نرىٰ اِبْرٰهِيْمَ مَلِكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلِيْكُوْنِ مِنَ الْمُوْقِنِيْنَ (1))

و این چنین، ملکوت آسمانها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها را به ابراهیم نشان دادیم) تا به آن استدلال کند و از جمله یقین کنندگان باشد.

2. معرفت توحید و تنزیه از تشبیه در وقت نگاه کردن به ستاره ها، ماه و خورشید است، آن جا که خداوند می فرماید:

(إِنِّيْ وَجْهْتُ وَجْهِيْ لِلذِّىْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ حَنِيفًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ (2))

من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.

3. شجاعت است، آنجا که می فرماید:

ص: 229

1- سوره انعام، آیه 75.

2- همان، آیه 79.

(فجعلهم جدادا إلا كئيرا لهم لعلمهم إليه يرجعون (1))

همه بت ها را در هم شکست به جز بت بزرگ آنها تا به اورجوع کنند.

4. حلم است، آن جا که می فرماید:

(إن إبراهيم لحليم أواه منيب) (2))

چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود.

5. سخاوت است، آن جا که خدای متعال می فرماید:

(هل أتاك حديث ضيف إبراهيم المكرمين) (3))

آیا خیر مهمان های گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟

6. عزلت و کناره گیری از بستگان خود است، به واسطه شرکی که به خدا داشتند، آن جا که می فرماید:

(وأعتزلکم وما تدعون من دون الله) (4))

و از شما و آنچه غیر خدا می خوانید، کناره گیری می کنم.

7. دفع سیئه به حسنه است آنجا که می فرماید:

(لئن لم تنته لأرجمک و اهجرنی ملیا) (5))

اگر از این کار دست بر نداری تو را سنگسار می کنم و برای مدتی

ص: 230

1- سوره انبیاء، آیه 58.

2- سوره هود، آیه 75.

3- سوره ذاریات، آیه 24.

4- سوره مریم، آیه 48

5- همان، آیه 46

طولانی از من دور شو.

8. امر به معروف و نهی از منکر است، آن جا که آمده است:

(یا أبت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر) (1)

ای پدر! چرا چیزی را می پرستی که نه میشوند و نه می بیند؟

9. محنت در نفس به واسطه القا او در آتش است، آن جا که می خوانیم:

(قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم) (2)

ما خطاب کردیم که ای آتش! برای ابراهیم سرد و سالم باش.

10. محنت در فرزندان است که در قضیه ذبح اسماعیل (علیه السلام) پیش آمد، آنجا که می فرماید:

(یا بنی اینی اری فی المنام ائی اذبحک) (3)

پسرم، من در خواب دیدم که تو را ذبح میکنم!

11. محنت در اهل است.

12. صبر بر سوء خلق ساره است.

13. کوچک دانستن نفس خود است، آن جا که می فرماید:

(ولا تحزنی یوم یبعثون) (4)

و در آن روز که مردم برانگیخته می شوند، مرا شرمنده و رسوا مکن.

14. تقرب به خدای سبحان است، آن جا که می فرماید:

ص: 231

1- سوره مریم، آیه 42.

2- سوره انبیاء، آیه 69.

3- سوره صافات، آیه 102.

4- سوره شعرا، آیه 87

(ما كان إبراهيم يهودا ولا نصرانيا) (1)

ابراهيم نه يهودى بود و نه نصرانى .

15. جمع شروط طاعت است، آن جا كه مى فرمايد:

(إن صلاتى ونسكى ومحياى ومماتى لله رب العالمين) (2)

به راستى نماز و تمام عبادات من، و زندگى و مرگ من، همه براى خداوند پروردگار جهانيان است.

16. استجابت دعا است، آن جا كه مى خوانيم:

(رب أرنى كيف تخرى المؤتى) (3)

پروردگار! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده مى كنى؟

17. اصطفاء است، آن جا كه مى فرمايد:

(ولقد اصطفيناه فى الدنيا) (4)

به يقين ما او را در اين جهان برگزيديم .

18. اقتدا به پيامبران الهى است، آن جا كه مى فرمايد:

(ووصى بها إبراهيم بنيه ويعقوب) (5)

و ابراهيم و يعقوب (در واپسين لحظات عمر) فرزندان خود را به اين آيين، وصيت كردند.

ص: 232

1- سوره آل عمران، آيه 67.

2- سوره انعام، آيه 162.

3- سوره بقره، آيه 260

4- همان، آيه 130.

5- همان، آيه 132.

19. عاقبت خیر است، آن جا که می فرماید:

(وإنه فی الآخرة لمن الطالحین) (1)

و او در جهان دیگر، از صالحان است.

20. حنیفه است، آنجا که می خوانیم:

(ثم أوحینا إلیک أن اتبع مله إبراهیم حنیفا) (2)

سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم حنیف پیروی کن.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) و مقام دیگر

درباره مقام و جایگاه حضرت ابراهیم (علیه السلام) روایت دیگری در کتاب شریف الکافی» نقل شده است. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن الله تبارک وتعالی اتخذ إبراهیم عبدا قبل أن یتخذہ نبیا وإن الله اتخذہ نبیا قبل أن یتخذہ رسولا وإن الله اتخذہ رسولا قبل أن یتخذہ خلیلا، وإن الله اتخذہ خلیلا قبل أن یتخذہ إماما.

فلما جمع له الأشياء قال: «إنی جاعلک للناس إماما».

قال (علیه السلام): فمن عظمها فی عین إبراهیم قال: (ومن ذریتی).

قال: (لا ینال عهدی الظالمین).

قال (علیه السلام): لا یکون السفیه امام التقی (3)

ص: 233

1- سوره بقره، آیه 130.

2- سوره نحل، آیه 123

3- الکافی: ج 1 ص 175 حدیث 4، بحار الأنوار: ج 12 ص 12 حدیث 36

خداوند ابراهیم (علیه السلام) را عبد خود قرار داد پیش از آنکه او را پیامبر قرار دهد و او را پیامبر قرار داد پیش از این که او را رسول قرار دهد و او را رسول قرار داد پیش از این که او را خلیل خود قرار دهد و او را خلیل خود قرار داد پیش از این که او را امام قرار دهد.

وقتی همه این مقامات برای او حاصل شد، فرمود: «من تو را برای مردم امام قرار دادم.»

از بس مقام امامت با عظمت و والا بود، حضرت ابراهیم تقاضا کرد:

(به برخی از ذریه من نیز این مقام امامت را بدهید.)

خدا فرمود: این مقام به ستمکاران نمی رسد و تنها به پاکان معصوم می رسد.

امام (علیه السلام) فرمود: سفیه نمی تواند برای شخص متقی امام باشد.

دعای ابراهیم (علیه السلام) و پیامبر خدا و علی مرتضی (علیهما السلام)

روایت دیگری در این باره از امالی شیخ طوسی (رحمه الله) چنین نقل شده است:

ابن مسعود می گوید که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدای تعالی فرمود:

من سجد لصنم من دونی لا أجعله إماما.

قال النبی (صلی الله علیه و آله): انتهت الدعوه إلى وإلی أخی علی لم یسجد أحد منا لصنم قط(1)

کسی که به بتی سجده کند ستمکار است و او را امام قرار نمی دهم.

ص: 234

1- امالی شیخ طوسی: ص 379 حدیث 62، بحار الأنوار: ج 25 ص 201 حدیث 12.

بعد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: دعای حضرت ابراهیم به من و برادرم علی منتهی شد که هیچ یک از ما دو نفر برای بتی سجده نکرده است.

صاحب تفسیر «الصفی» در ذیل این حدیث می گوید:

وفیه تعریض بالثلاثه حیث عبدوا الأصنام قبل الإسلام؛

در این روایت، اشاره و تعریضی به ابابکر، عمر و عثمان است که آنها قبل از اسلام، بت پرستیده بودند.

پیشوایان معصوم

در تفسیر «العیاشی» آمده که صفوان جمال گوید: امام (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود:

أتمهن بمحمد و علی والأئمه من ولد علی صلی الله علیهم فی قول الله تعالی: (ذریه بعضها من بغض) ⁽¹⁾

یعنی آن کلمات را با محمد و علی و امامانی که از فرزندان امیرالمؤمنین (علیهم السلام) هستند، کامل و تمام کرد و به پایان برد. «فرزندانی که برخی از برخی دیگرند».

کوتاه سخن این که خداوند بعد از امتحانات گوناگون و استقامت کامل، کرامت خود را به حضرت ابراهیم خلیل الرحمان (علیه السلام) کامل نمود و فرمود: من شما را امام قرار دادم و مقام امامت از بس بلند و بی نظیر است حضرت ابراهیم (علیه السلام) تقاضا کرد که این امامت در فرزندان او باشد.

ص: 235

خداوند هم قبول کرد، ولی نه به طور اطلاق و برای همه آنها؛ بلکه برای خوبان آنها که گرد ظلم به دامن آنها ننشسته باشد و فرمود: این مقام به ستمکاران از آنها نمی رسد. چون این مقام باید مقرون به لیاقت کامل باشد و ستمکاران، لیاقت این مقام را ندارند.

از این آیه شریفه استفاده می شود که امامت و پیشوایی همه ناصالحان باطل است و آنها به ناحق این مقام حساس را اشغال کردند.

خدای متعال و پیامبر در غدیر خم این معنا را به طور عملی محقق ساختند، ولی ستمکاران با حسادت و به ناحق در عمل با آن مخالفت کردند و نگذاشتند بشر طعم عدالت را بچشد و تا آن یگانه امام غایب (علیه السلام) نیاید کسی طعم عدالت را در جهان نخواهد چشید. اللهم عجل فرجه و ظهوره.

ابراهیم (علیه السلام) در مقام الگویی

در بسیاری از آیات قرآن کریم نام حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمده است. نام آن حضرت 69 مرتبه در 25 سوره آمده است و آن بزرگوار به عنوان اسوه و نمونه معرفی شده است. خدا به اشرف پیامبران حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد که از ملت ابراهیم خلیل الرحمان (علیه السلام) پیروی کند.

در سوره نحل می فرماید:

(ثم أوحينا إليك أن اتبع ملة إبراهيم حنيفا وما كان من المشركين) (1)

آن گاه به تو وحی کردیم که از آیین پاک ابراهیم پیروی کن که او هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد.

ص: 236

1- سوره نحل، آیه 123.

این عظمت این پیامبر بزرگوار را می‌رساند که باید الگوی همه بشر حتی اشرف آنها حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) باشد؛ این مقام را پیامبر دیگری از پیامبران الهی ندارند.

آیه (125)

اشاره

وإذ جعلنا البيت مثابة للناس وأمنا واتخذوا من مقام إبراهيم مصلى وعهدنا إلى إبراهيم وإسماعيل أن طهرا بيتي الطائفين والعاكفين والركع السجود(125)

و به خاطر بیاورید هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم و از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید و ما به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید.

در تفسیر این آیه شریفه از دو محور بحث می‌کنیم:

1. توضیح واژگان.

2. روایاتی که در این باره نقل شده است.

توضیح واژگان

عبارت «وإذ جعلنا» بر «إذ ابتلى» عطف است و به محذوف متعلق است که محذوف آن «واذکر» است؛ یعنی یاد کن وقتی را که قرار دادیم....

منظور از جعل، جعل تشریحی است که به امر حج اشاره دارد، چنان که در آیه

ص: 237

شریفه می فرماید:

(ولله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً) (1)

و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند.

و در آیات شریفه دیگری می فرماید:

(وإذ بونا أنا لإبراهيم مكان البيت .. وأذن في الناس بالحج...) (2)

به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم معین و آماده ساختیم (تا خانه را بنا کنند). و مردم را برای ادای حج دعوت کن....

مقصود از این جعل، جعل تشریحی است، نه تکوینی.

«البيت» منظور از بیت، مسجد الحرام است، نه خود کعبه به تنهایی، به قرینه طهرا بیتی للطائفین» که هر دو بیت یک معنا دارد و مسلماً مراد از دومی، مکانی است که طواف کنندگان و عاکفان در آنجا اعمال را انجام می دهند و آن خود مسجد است، نه داخل کعبه.

بنابر این، کلمه «بیت» اولی هم همین معنا را دارد و مراد از آن همه مسجد الحرام است که بیت داخل در آن است.

ص: 238

1- سوره آل عمران، آیه 97

2- سوره حج، آیه 26.

مثابه» اسم مکان از ثواب است و زائران در حج واجب که یک مرتبه است گروه گروه در هر سالی از این ثواب بهره مند می شوند. علاوه بر این که در حج مستحبی و عمره مفرده نیز از ثواب این خانه بهره مند می شوند.

لنّاس» مراد از ناس همه مردم هستند، چه مسلم و چه کافر. کافران باید شرط آمدن به حج را که اسلام آوردن و مؤمن شدن است، در خود ایجاد کنند و مؤمن و مسلمان شوند.

وَأَمَّا» بر «مثابه» عطف شده و مفعول فعل «جعل» است، همان جعل تشریحی؛ یعنی بر هر کسی واجب است که این شرافت را برای کعبه حفظ کند و هر کسی در آنجا در امان است؛ حتی اگر جنایتکار محکوم به قتل شد و به مسجد الحرام پناه برد، تا از حرم خارج نشود، نمی توان او را مجازات کرد؛ حتی حیوانات فی الجمله از تعدی باید مصون باشند.

پیش تر بیان شد که مراد از جعل، جعل تکوینی نیست؛ زیرا قتلها و خونریزی ها در حرم واقع شده که با جعل تکوینی منافات دارد، مانند قصه حجاج با ابن زبیر و امثال اینها.

واتخذوا» فعل امر و عطف بر «اذکروا» مقدر است که قبل از «جعلنا البیت» در تقدیر بود و همین قرائت درست است، نه قرائت به فتح حرف «خاء» که بعضی گفته اند و آن را فعل ماضی دانسته اند.

(من مقام ابراهیم)

منظور از مقام ابراهیم همان جایی است که هم اکنون در پشت و دو طرف آن، نماز طواف خوانده می شود، نه همه مسجد الحرام؛ زیرا در روایات اهل بیت

عصمت و طهارت (علیهم السلام) این طور فرموده اند⁽¹⁾مقام ابراهیم همان سنگی است که جای پای حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آن مشخص است و در داخل مقام دیده می شود.

مصلی» یعنی محل نماز و مقصود قرار دادن مقام ابراهیم (علیه السلام) مقابل نمازگزار است یا در طرف چپ و راست او، طبق فتاوی که مراجع عظام تقلید در این زمینه داده اند.

پیمان از ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام)

(وعهدنا إلی ابراهیم و اسماعیل أن طهرا بیتی)

از ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) عهد و پیمان گرفتیم، یا به آنها امر کردیم که خانه مرا پاکیزه کنید.

منظور از تطهیر همان تطهیر از نجاسات و کثافات است، نه اصنام و بتها، زیرا در زمان ابراهیم و اسماعیل بتی در کعبه نبود که خانه را از آن پاک کنند.

اضافه کلمه «بیت» به «ی» یعنی خانه میز خداوند، برای تشریف و احترام به کعبه است که محل عبادت مانند طواف، نماز و غیر آن است، چنانکه مساجد را خانه خدا می نامند و از قلب مؤمن هم به حرم خدا تعبیر شده است.

(للطائفین والعاکفین والركع السجود)

طائفین؛ یعنی حاجیان و عمره انجام دهندگان که برای طواف حج و عمره یا طواف مستحب به آن جا تشریف پیدا می کنند.

ص: 240

1- وسائل الشیعه: ج 13 ص 425 ح 1 و 2 و ص 426 ح 1.

مراد از عاکفان کسانی هستند که به منظور اعتکاف در مسجد الحرام اقامت

می کنند، نه آنهایی که در مکه مقیم هستند.

کلمه «ع» جمع راکع است.

«الجدود» جمع ساجد است که مراد نمازگزاران هستند، نه این که فقط رکوع و سجود بکنند. از این جهت با واو عاطفه ذکر نشده، بلکه فرمود: «والرکع السجود».

تفسیر روایی آیه محور دوم بحث، روایاتی است که درباره این آیه شریفه نقل شده است.

لما أتى إبراهيم (عليه السلام) بإسماعيل وهاجر فوضعهما بمكة وأتت على ذلك مده و نزلها الجرهميون وتزوج إسماعيل امرأة منهم وماتت هاجر واستاذن إبراهيم (عليه السلام) ساره أن يأتي هاجر، فأذنت له وشرطت عليه أن لا ينزل.

فقدم إبراهيم (عليه السلام) وقد ماتت هاجر. فذهب إلى بيت إسماعيل فقال لامرأته: أين صاحبك؟

قالت: ليس هو هاهنا ذهب يتصيد.

وكان إسماعيل يخرج من الحرم يتصيد، ثم يرجع.

فقال لها إبراهيم (عليه السلام): هل عندك ضيافة؟

فقالت: ليس عندي شيء وما عندي أحد.

فقال لها إبراهيم (عليه السلام): إذا جاء زوجك فاقريه السلام وقولي له: فليغير

عتبه بابه.

وذهب إبراهيم (عليه السلام)، فجاء إسماعيل فوجد ريح أبيه فقال لا مرثته: هل جئتك أحد؟

قالت: جئتني شيخ صفته كذا وكذا كالمستخفه بشأنه.

قال: فما قال لك؟

قالت: قال لي اقربى زوجك السلام وقولى له: فليغير عتبه بابه .

فطلقها وتزوج اخرى. فلبث إبراهيم (عليه السلام) ما شاء الله أن يلبث، ثم استأذن ساره أن يزور إسماعيل.

وأذنت له واشترطت عليه أن لا ينزل.

فجاء إبراهيم (عليه السلام) حتى انتهى إلى باب إسماعيل فقال لا مرأته: أين صاحبك؟

فقالت: ذهب يتصيد وهو يجيء الآن إن شاء الله فأنزل برحمك الله.

قال لها: هل عندك ضيافه؟

قالت: نعم فجئت باللبن واللحم. فدعا بالبركه فلو جاءت يومئذ بخبز أو بر أو شعير أو تمر لكان أكثر أرض الله برا وشعيرا وتمرا.

فقالت له: انزل حتى اغسل رأسك.

فلم ينزل، فجئت بالمقام فوضعت على شقه الأيمن، فوضع قدمه عليه فبقى أثر قدمه عليه. فغسلت شق رأسه الأيمن. ثم حولت المقام إلى

شقتة الأيسر، فغسلت شق رأسه الأيسر فبقى أثر قدمه عليه.

فقال لها: إذا جاء زوجك فاقربيه السلام وقولى له: قد استقامت عتبه

ص: 242

فلما جاء إسماعيل وجد ريح أبيه فقال لا مرأته: هل جائك أحد؟

قالت: نعم شيخ أحسن الناس وجها وأطيبهم ريحا فقال لي كذا كذا وقلت له كذا وغسلت رأسه وهذه موضع قدميه على المقام.

فقال إسماعيل لها: ذلك إبراهيم (عليه السلام) (1)

وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) اسماعیل و هاجر را به مکه آورد و مدتی آن جا بودند طائفه جرهم یکی از دختران خود را به ازدواج حضرت اسماعیل در آوردند و هاجر مادر اسماعیل وفات کرد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) از ساره اجازه گرفت به دیدن آنها برود. او موافقت کرد و شرط کرد که آنجا نماند.

وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) به مکه آمدند هاجر وفات کرده بود. از این رو، آن حضرت به خانه اسماعیل رفت و به زن او فرمود: شوهر شما کجاست؟

او گفت: اینجا نیست. رفته صید کند.

روش اسماعیل این بود که از محدوده حرم خارج می شد و به صید می پرداخت و بعد از صید بر می گشت. حضرت ابراهیم (علیه السلام) به آن زن فرمود: می توانی مهمانی بکنی؟

گفت: من چیزی ندارم که مهمانی کنم و کسی هم که نزد من نیست. حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: «وقتی شوهرت آمد، سلام مرا به او»

ص: 243

برسان و به او بگو: آستانه خانه ات را تغییر بده! و از آنجا رفت.

چون اسماعیل (علیه السلام) به خانه آمد بوی پدر را حس کرد و به همسرش گفت: آیا کسی این جا آمد؟

او گفت: پیرمردی آمد با این قیافه و خصوصیات آن حضرت را با تحقیر یاد کرد.

حضرت اسماعیل (علیه السلام) پرسید: به تو چه گفت؟

زن نقل کرد که او گفت: به شوهرت سلام برسان و به او بگو: آستانه خانه ات را تغییر بده!

حضرت اسماعیل (علیه السلام) با شنیدن این پیام از پدر بزرگوارش آن زن را طلاق داد و با زن دیگری ازدواج کرد. حضرت ابراهیم (علیه السلام) پس از مدتی، باز از ساره اذن گرفت که اسماعیل را زیارت کند.

ساره موافقت کرد و شرط کرد که آن جا نماند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) حرکت کرد تا به خانه اسماعیل رسید و به زن او فرمود: شوهر شما کجاست؟

او گفت: به صحرا رفته تا صید کند و به ان شاء الله - به زودی می آید.

رحمت خدا بر شما باشد! پیاده شوید.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: می توانی مهمانی کنی؟

او گفت: بلی. آن گاه شیر و گوشت برای آن حضرت آورد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) هم دعا کرد که خدا به شما برکت دهد.

و اگر آن زن نان گندم و جو و خرما آورده بود، در مکه بیشتر از

همه جا گندم و جو و خرما پیدا می شد.

سپس آن زن به حضرت ابراهیم (علیه السلام) گفت: پیاده شوید تا سر شما را بشویم و گرد راه از سر و رویتان بزدایم!

حضرت ابراهیم (علیه السلام) طبق قولی که به ساره داده بودند، از مرکب پیاده

نشدند و به خانه نرفتند. از این رو، آن زن سنگی آورد و در طرف راست آن حضرت نهاد. آن حضرت پای راست بر آن سنگ نهاد و جای پایش در آن سنگ نقش بست. آن زن هم سمت راست سر آن حضرت را شست. سپس سنگ را به سمت چپ آن حضرت برد و آن حضرت پای چپ را بر آن گذاشت و اثر پای چپ آن بزرگوار بر روی سنگ نقش بست. آن زن هم سمت چپ سر آن حضرت را شست.

آن گاه به آن زن فرمود: وقتی همسرت آمد به او سلام مرا برسان و بگو: آستانه خانه ات درست شد.

وقتی حضرت اسماعیل (علیه السلام) آمد بوی پدرش را شنید و به همسرش گفت: کسی این جا آمد؟

گفت: آری؛ پیرمردی آمد که از مردم زیباروتر و از همه خوشبوتر بود. سپس آن چه گذشته بود شرح داد. و جای پای او را که بر روی سنگ نقش بسته بود به حضرت اسماعیل (علیه السلام) نشان داد.

اسماعیل گفت: او پدرم ابراهیم (علیه السلام) بود.

حدیث دوم در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن إبراهيم (عليه السلام) كان نازلاً في بادية الشام فلما ولد من هاجر إسماعيل اغتمت ساره من ذلك غما شديداً لأنه لم يكن له منها ولد وقد كانت تؤذي إبراهيم في هاجر فتغمه.

فشكا ذلك إلى الله تعالى فأوحى الله تعالى إليه إنما مثل المرأه مثل الضلع المعوج إن تركت استمتعت بها وإن أقمتها كسرتها ثم أمره أن يخرج إسماعيل وأمه عنها. فقال: يا رب! إلى أى مكان؟

فقال: إلى حرمى.

فأنزل عليه جبرئيل (عليه السلام) بالبراق فحمل هاجر وإسماعيل (عليه السلام) وكان إبراهيم (عليه السلام) لا يمر بموضع حسن فيه شجر ونخل وزرع إلا وقال: يا جبرئيل! إلى هاهنا؟ فقال: لا امض حتى وافى مكة فوضعه موضع البيت وقد كان عاهد ساره ألا ينزل حتى يرجع إليها، فلما نزلوا في ذلك المكان كان فيه شجر فألقت هاجر على ذلك الشجر كساء كان معها فاستظلوا تحته فلما وضعهم وأراد الانصراف إلى ساره قالت له هاجر: يا إبراهيم!

تدعنا في موضع ليس فيه أنيس ولا ماء ولا زرع؟

فقال إبراهيم (عليه السلام): الذى أمرنى أن أضعكم فى هذا المكان هو يكفيكم.

ثم انصرف عنهم فالتفت إليهم فقال: «ربنا إني أسكنت من ذريتي بواد غير ذى زرع عند بيتك المحرم ربنا ليقيموا الصلاة فاجعل أفئده من الناس تهوى إليهم وارزقهم من الثمرات لعلهم يشكرون.» (1)

ص: 246

1- سورة إبراهيم، آيه 37.

فبقيت هاجر فلما ارتفع النهار عطش إسماعيل وطلب الماء فقامت هاجر في الوادى فى موضع المسعى فنادت هل فى الوادى من أنيس؟

فغاب إسماعيل عنها فصعدت على الصفا ولمع لها السراب فى الوادى وظنت أنه ماء فنزلت فى بطن الوادى وسعت فلما بلغت المسعى غاب عنها إسماعيل ثم لمع لها السراب فى موضع الصفا فهبطت إلى الوادى تطلب الماء، فلما غاب عنها إسماعيل عادت حتى بلغت الصفا فنظرت حتى فعلت ذلك سبع مرات. فلما كان فى الشوط السابع وهى على المروه نظرت إلى إسماعيل وقد ظهر الماء من تحت رجليه فجمعت حوله رملا فإنه كان سائلا فزمته بما جعلت حوله، فلذلك سمى زمزم.

وكان جرهم نازله بعرفات فلما ظهر الماء بمكه وعكفت الطير والوحوش عليه اتبعوها حتى نظروا إلى امرأه وصبي نازلين فى ذلك الموضع قد استظلا بشجره قد ظهر الماء لهما قالوا لهاجر: من أنت وما شأنك وشأن هذا الصبي؟

قالت: أنا أم ولد إبراهيم خليل الرحمان وهذا ابنه.

فقالوا لها: فتأذنين لنا أن نكون بالقرب منكم.

ثم إنها استأذنت إبراهيم فأذن لهم فنزلوا بالقرب منهم فأنست هاجر وإسماعيل بهم، فلما رآهم إبراهيم (عليه السلام) فى المره الثالثه نظر إلى كثره الناس حولهم فسر بذلك سرورا شديدا فلما ترعرع إسماعيل (عليه السلام) وكانت جرهم قد وهبوا لإسماعيل كل واحد منهم شاه وشاتين

ص: 247

وكانت هاجر وإسماعيل يعيشان بها. فلما بلغ مبلغ الرجال أمر الله عز وجل إبراهيم أن يبني البيت فقال: يا رب! في أيه بقعه؟

قال: في البقعه التي أنزلت على آدم القبه.

فأضاء لها الحرم فلم تزل القبه التي أنزلها على آدم قائمه حتى كانت أيام الطوفان أيام نوح (عليه السلام) فلما غرقت الدنيا رفع الله تلك القبه وغرقت الدنيا، فسميت البيت العتيق، لأنه أعتق من الغرق.

فلما أمر الله عز وجل إبراهيم أن يتخذ البيت فلم يدر في أي مكان.

فبعث الله عز وجل جبرئيل (عليه السلام) فخط له موضع البيت. فأنزل الله عليه القواعد من الجنة وكان الحجر الذي أنزله الله على آدم أشد بياضا من الثلج فلما مسته أيدي الكفار أسود.

فبنى إبراهيم البيت ونقل إسماعيل الحجر من ذى طوى فرفعه في السماء تسعه أذرع ثم دله على موضع الحجر فاستخرجه إبراهيم ووضعه في موضعه الذي هو فيه الآن وجعل له بابين باب إلى المشرق وبابا إلى المغرب يسمى المستجار. ثم ألقى عليه الشجر والإذخر وعلقت هاجر على بابه كساء. فلما بناه وفرغ منه حج إبراهيم وإسماعيل ونزل عليهما جبرئيل (عليه السلام) يوم الترويه فقال جبرئيل (عليه السلام) قم فارتو من الماء، لأنه لم يكن بمنى وعرفات ماء فسميت الترويه

لذلك.

ثم قال إبراهيم (عليه السلام) لما فرغ من بناء البيت: (رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق أهله من الثمرات من آمن منهم بالله واليوم الآخر)

ص: 248

قال: من ثمرات القلوب أي حبه إلى الناس ليعودوا إليه) (1)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در بادیه ای در شام بودند. وقتی آن حضرت از هاجر فرزندی به نام اسماعیل یافت، همسر اول او به شدت غمگین شد؛ زیرا او دارای فرزند نبود و او موجب اذیت حضرت ابراهیم (علیه السلام) درباره هاجر میشد و آن حضرت را غصه دار می کرد. از این رو حضرت ابراهیم (علیه السلام) به خدا شکایت کرد.

خداوند به او وحی فرمود: مثل زن مثل دنده کج است، اگر با او مدارا کنی از او استفاده خواهی برد و بهره مند می شوی و اگر بخواهی او را راست کنی شکسته می شود.

آن گاه خداوند به ابراهیم (علیه السلام) امر فرمود که اسماعیل و مادرش را به جای دیگری ببرد.

ابراهیم (علیه السلام) از خدا پرسید: او را به کجا ببرم؟

خدا فرمود: او را به حرم امن من ببر و آن نخستین بقعه ای از زمین است که آن را آفریدم و آن مکه است.

خدای سبحان جبرئیل را با براق فرستاد و ابراهیم (علیه السلام)، هاجر و اسماعیل را به سوی مکه حرکت داد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) به هر موضعی که آب و هوا و درخت خرما و زراعتی داشت، می رسید می گفت: اینجا پیاده شویم؟

جبرئیل می گفت: برویم تا رسیدند به جایی که جای بیت در مکه بود.

ص: 249

1- تفسیر قمی: ج 1 ص 61.

در آنجا فرود آمدند و حضرت ابراهیم (علیه السلام) با ساره عهد کرده بود که آن جا نماند و به زودی برگردد. وقتی از براق پیاده شدند در این مکان دیدند درختی هست، هاجر عباى خود را بر آن درخت انداخت و سایبانی درست شد که زیر آن سایه نشستند. وقتی که هاجر و اسماعیل اسکان پیدا کردند حضرت ابراهیم (علیه السلام) خواست برگردد که هاجر گفت: ای ابراهیم! به ما در جایی اسکان دادی که نه انیسی هست و نه آب و زراعتی.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: خدایی که به من دستور داده شما را در این جا بگذارم، او شما را کفایت می کند.

آن گاه ابراهیم از مکه بازگشت و به آنان نگاه کرد و این آیه را خواند پروردگارا! من ذریه خود را در جایی قرار دادم که کشت و زرعى ندارد، کنار خانه تو که بیت الله الحرام است تا نماز را بر پا دارند. پس دلهای مردم را به آن ها متمایل قرار بده و روزی آنها را از ثمرات قرار بده شاید شکر کنند.»

حضرت ابراهیم (علیه السلام) حرکت کرد و هاجر و فرزندش تنها ماندند. وقتی روز بلند شد و اسماعیل تشنه شد هاجر رفت در جایی که بین صفا و مروه بود قرار گرفت. ابتدا به کوه صفا رفت و از دور سرابی را دید، گمان کرد آب است، وقتی که نزدیک آن آمد، دید آبی نیست. به طرف مروه رفت و اسماعیل را نمی دید، دوباره به صفا برگشت و هفت مرتبه بین صفا و مروه رفت و آمد و مرتبه هفتم که از صفا به

مروه آمد به اسماعیل نگاه کرد و دید آبی از زیر دو پای او جاری شده است.

هاجر نزد او آمد و ریگها را اطراف آن آب جمع کرد تا آنها پراکنده نشود. به همین جهت آن آب، «زمزم» نامیده شد.

در آن هنگام قبیله جرهم در عرفات زندگی می کردند، وقتی آب زمزم پیدا شد حیوانات غیر اهلی و پرندگان به طرف آن آب آمدند. این قبیله چون دیدند که حیوانات و پرندگان به آن سو می آیند آنها نیز آمدند و دیدند یک زن و یک کودک خردسال در اینجا زندگی می کنند و در زیر سایه درختی قرار گرفته اند و آبی هم برای آنها پیدا شده است.

به آنها گفتند: شما چه کسی هستید؟ و این بچه از کیست؟

هاجر گفت: من مادر این کودک هستم و او فرزند ابراهیم خلیل الرحمان است که خداوند امر فرموده مرا با این بچه به این جا بیاورد. گفتند: به ما اجازه می دهید که ما هم در نزدیکی شما ساکن شویم؟ او گفت: باید از حضرت ابراهیم (علیه السلام) اجازه بگیرم، اگر اجازه فرمود، مانعی ندارد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) هم اجازه دادند.

هاجر این اجازه را به آن ها ابلاغ کرد و آنها هم آمدند و در همان نزدیکی هاجر خیمه های خود را نصب کردند و هاجر و فرزندش اسماعیل به آنها انس گرفتند.

ص: 251

وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای بار سوم آمدند و جمعیت زیاد را در اطراف آنان دیدند بسیار خوشحال شدند. با بزرگ شدن اسماعیل هر خانواده از آن طایفه یک یا دو رأس گوسفند به او هدیه کردند و این وسیله خوبی برای معیشت هاجر و اسماعیل شد.

وقتی اسماعیل بزرگ شد خداوند به ابراهیم (علیه السلام) امر فرمود که خانه کعبه را بسازند و حضرت ابراهیم (علیه السلام) نمی دانستند که کدام قطعه از این زمین باید مکان خانه خدا باشد. از این رو جبرئیل آمد و مکان بیت الله را معین کرد.

ابراهیم (علیه السلام) با اسماعیل خانه را ساختند و این خانه ته ذرع از زمین ارتفاع دارد. در این هنگام جبرئیل آمد و حجر الأسود را به او نشان داد که آن را در جای معینی که الآن هست، نصب کنند. دو در هم برای کعبه قرار دادند؛ یکی به طرف شرق و یکی به طرف غرب.

آن دری که به طرف مغرب بود به نام مستجار نامیده شد. سپس با چوب درخت و گیاه اذخر سقف خانه را پوشاند و هاجر هم پردهای بر در خانه آویزان کرد. وقتی ساخت خانه خدا تکمیل شد، ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) حج به جا آوردند و جبرئیل روز هشتم ذی الحجه که روز ترویبه است نازل شد و گفت: ای ابراهیم! آب بردار که در سرزمین مسنی و عرفات آب نیست. به همین جهت آن روز را ترویبه نامیدند.

آنان به طرف منی حرکت کردند و در آن جا خوابیدند و آن امتحانی

که برای حضرت آدم (علیه السلام) بود مهم تر از آن را برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) قرار دادند و حضرتش در آن امتحان بزرگ موفق و پیروز شدند. وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) از بنای خانه خدا فارغ شدند این گونه دعا خواندند:

پروردگارا، این سرزمین را شهری امن قرار بده و به اهل آن، آنان که به خدا و روز آخرت ایمان آورده اند، از ثمرات گوناگون مرحمت کن.

حضرت (علیه السلام) فرمود: منظور از این ثمرات، ثمرات قلوب است؛ یعنی مردم مؤمن شهر را محبوب مردم دیگر شهرها قرار بده تا آنها به این شهر بیایند.

حدیث سوم در کتاب «الکافی» چنین آمده است:

امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن الله أمر إبراهيم (عليه السلام) ببناء الكعبة وأن يرفع قواعدها ويرى الناس مناسكهم.

فبنى إبراهيم واسماعيل البيت كل يوم ساقا حتى انتهى إلى موضع الحجر الأسود.

قال أبو جعفر (عليه السلام): فنأدى أبوقبيس إبراهيم: إن لك عندي وديعه.

فأعطاه الحجر، فوضعه موضعه؛ (1)

خداوند به حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمان داد که کعبه را بنا کنند و پایه های آن را بالا ببرند و مناسک حج را به مردم یاد بدهند. بر

ص: 253

ابراهیم و اسماعیل هر روز به اندازه یک ساق دیوار خانه را بالا می بردند تا این که دیوار به محل نصب حجر الاسود رسید.
حضرت امام باقر (علیه السلام) می فرماید: در این هنگام کوه ابوقیس فریاد زد که ای ابراهیم، برای تو نزد من امانتی هست.
آن گاه حجر الأسود را از کوه ابوقیس آوردند و در جای خود نصب کردند.

حدیث چهارم در «تفسیر العیاشی» آمده است.

ثوری می گوید: از ابی جعفر امام باقر (علیه السلام) درباره مقام ابراهیم و اسماعیل پرسیدم. فرمود:

نزلت ثلاثه أحجار من الجنة: الحجر الأسود استودعه إبراهیم، مقام إبراهیم و حجر بنی اسرائیل (1)

سه سنگ از بهشت آمده است: حجر الأسود که خداوند آن را به امانت نزد حضرت ابراهیم سپرد، مقام ابراهیم و سومی حجر بنی اسرائیل است.

حدیث پنجم در فروع کافی، ج 4، ص 185 چنین آمده است:

كان حجر الأسود ملك من عظماء الملائكة عند الله .

حجر الأسود در ابتدا، فرشته ای از بزرگان فرشتگان نزد خداوند بوده است.

ص: 254

وإذ قال إبراهيم رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق أهله من الثمرات من آمن منهم بالله واليوم الآخر قال ومن كفر فأمتعه قليلا ثم أضطره إلى عذاب النار وبئس المصير (126)

و به یاد آورید هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا، این سرزمین را شهر امنی قرار ده و اهلش را هر کس از آنان که به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد، از ثمرات گوناگون روزی ده! خدا فرمود: به آن کس هم که کافر شود، بهره کمی خواهم داد؛ سپس او را به سوی عذاب آتش می کشانم و چه بد سرانجامی است.

بهترین حدیثها در تفسیر آیه

در تفسیر این آیه شریفه، حدیثی در تفسیر «العیاشی» و تفسیر «الصافی» چنین نقل شده است:

عن عبد الله بن غالب عن أبيه عن رجل عن علي بن الحسين (عليهما السلام) في قول إبراهيم (عليه السلام): (رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق أهله من الثمرات من آمن منهم بالله) إيانا عنى بذلك وأوليائه وشيعه وصيه.

قال: (ومن كفر قامته قليلا ثم أضطره إلى عذاب النار)

قال: عنى بذلك من جحد وصيه ولم يتبعه من أمته، وكذلك والله حال

عبد الله بن غالب، از پدرش از مردی از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت در باره سخن حضرت ابراهیم (علیه السلام) که گفت: پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده و اهل آن را هر کس که به خدا و روز آخرت ایمان آورده، از ثمرات گوناگون روزی ده.» مقصود از آن اهل، ما و اولیای پیامبر و شیعیان وصی پیامبر هستند و منظور از «کسی هم که کفر ورزد.» کسانی هستند که مخالف وصی پیامبر بودند و آن بزرگوار را انکار نمودند و از او پیروی نکردند. به

خدا که حال این امت چنین است.

یعنی به خدا سوگند، این دعا فقط شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را شامل می شود و مخالفان اهل بیت که زیر چتر عصمت آنها نیستند، داخل در کسانی هستند که کفر ورزیدند و آن گاه به یقین به عذاب آتش الهی خواهند رفت.

حدیث دیگری در تفسیر این آیه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی این گونه آمده است:

عن هشام عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: إن إبراهيم (عليه السلام) كان نازلا في بادية الشام إلى أن قال:

فقال إبراهيم (عليه السلام): لما فرغ من بناء البيت والحج قال: (رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق أهله من الثمرات من آمن منهم بالله واليوم الآخر)

ص: 256

قال: «من الثمرات» القلوب أى حبيهم إلى الناس لينتابوا إليهم ويعودوا إليهم(1)

هشام می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

حضرت ابراهیم در یک قریه ای در شام بودند... تا این که فرمود:

چون ابراهیم (علیه السلام) از بنای خانه خدا و از حج فارغ شد از خدا این گونه درخواست کرد: «پروردگارا! این شهر را امن قرار بده و به اهل آن از نمرات بده آنهایی را که ایمان به خدا و روز آخرت دارند»

حضرت فرمود: مراد از ثمرات در این آیه، ثمرات قلوب و دلهاست؛ یعنی آنها را محبوب مردم قرار بده که مردم مرتب به سوی آنها در رفت و آمد باشند و نزد آنها بازگردند.

حدیث دیگری در این زمینه در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل این آیه این گونه آمده است:

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من دخل الحرم مستجیره به، فهو آمن من سخط الله عزوجل، ومن دخله من الوحش والطیر كان آمنا من أن يهاج أو يؤذى حتى يخرج من الحرم؛(2)

کسی که به حرم پناه برد، از خشم خداوند در امان خواهد بود و هر حیوان غیر اهلی و پرنده که وارد حرم شود از هجوم و اذیت دیگران در امان است تا از حرم خارج شود.

ص: 257

1- بحار الأنوار: ج 96 ص 38

2- مجمع البیان: ج 1 ص 385، تفسیر الصافی: ج 1 ص 187.

حدیث دیگری در «مجمع البیان» ذیل این آیه چنین آمده است:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز فتح مکه فرمود:

إن الله تعالى حرم مكة يوم خلق السماوات والأرض، فهي حرام إلى أن تقوم الساعة، لم تحل لأحد قبلي، ولا تحل لأحد من بعدي ولم تحل لي إلا ساعة من النهار، (1)

به راستی خدا روزی که آسمانها و زمین را آفرید مکه را حرم قرار داد. پس مکه حرم است تا روز قیامت و از حرم بودن خارج نمی شود. بعد از من برای احدی و قبل از من برای احدی از حرم بودن خارج نشده است.

عالم جلیل القدر شیخ طبرسی (رحمه الله) نگارنده «مجمع البیان» در این باره چنین می نویسد:

روایات اصحاب ما دلالت دارند که قبل از دعوت حضرت ابراهیم (علیه السلام) حرم امنیت داشته و با دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) امنیت و حرمت آن مورد تأکید قرار گرفته است.

بعضی گفته اند: حرم با دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) امنیت پیدا کرده و قبل از آن با دیگر زمین ها برابر بوده است. اینان به حدیثی استدلال کرده اند که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که حضرت فرمود:

إن إبراهيم حرم مكة و إنى حرمت المدينة: (2)

حضرت ابراهیم مکه را حرم قرار داد و من مدینه را حرم قرار دادم.

ص: 258

1- همان

2- همان.

وإذ يرفع إبراهيم القواعد من البيت وإسماعيل ربنا تقبل منا إنك أنت السميع العليم (127)

وقتی ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه خدا را بالا می بردند دعا می کردند و می گفتند: پروردگارا، از ما قبول فرما که تو شنوا و بسیار دانا هستی؟

تفسیر روایی آیه

علامه حویزی در تفسیر ارزشمند «نورالثقلین» در تفسیر این آیه شریفه چند حدیث نورانی نقل کرده که ما نیز آن احادیث را می آوریم.

حدیث یکم. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

لما بلغ إسماعيل مبلغ الرجال أمر الله إبراهيم (عليه السلام) أن يبني البيت.

فقال: يا رب! في أي بقعه؟

قال: في البقعه التي أنزلت على آدم القبه فأضاء لها الحرم.

فلم يدر إبراهيم في أي موضع يبنيه، فإن القبه التي أنزلها الله على آدم كانت قائمه إلى أيام الطوفان أيام نوح (عليه السلام) فلما غرقت الدنيا رفع الله تلك القبه وبقى موضعها لم يغرق، ولهذا سمى البيت العتيق، لأنه اعتق من الغرق.

فبعث الله جبرئيل فخط له موضع البيت، فأنزل الله عليه القواعد من الجنة وكان الحجر لما أنزله الله على آدم أشد بياضا من الثلج، فلما ما مته أیدی الكفار سود.

فبنی ابراهیم (علیه السلام) البیت ونقل إسماعیل (علیه السلام) الحجر من ذی طوی، فرفعه فی السماء تسعه أذرع، ثم دله علی موضع الحجر فاستخرجه ابراهیم (علیه السلام) ووضعه فی موضعه الذی هو فیہ الآن.

فلما بنی جعل له بابین: بابا إلی المشرق وبابا إلی المغرب، والباب الذی إلی المغرب یشمی المستجار.

ثم القی علیه الشجر الاذخر وعلقت هاجر علی بابه کساء کان معها وکانوا یسکنون تحته(1)

وقتی اسماعیل بالغ شد خداوند به ابراهیم (علیه السلام) امر فرمود خانه را بنا کند.

ابراهیم (علیه السلام) پرسید: خدایا! کجا خانه را بنا کنم؟

خدا فرمود: در آن جایی که آدم فرود آمد و نورش حرم را روشن کرد.

ابراهیم (علیه السلام) آن موضع را نمی شناخت کجا هست، چون آن مکان تا روزگار قبل از طوفان موجود بود. وقتی طوفان زمان حضرت نوح (علیه السلام) آمد و دنیا غرق در آب شد خداوند آن قبه را به آسمان برد ولی جای آن قبه بود و غرق نشد و به همین جهت به اسم «بیت العتیق» نامیده شد، برای این که این جا از غرق شدن آزاد شد.

پس خداوند جبرئیل را فرستاد که موضع و مکان بیت را به ابراهیم (علیه السلام) نشان دهد و پایه های آن را از بهشت آوردند. وقتی خداوند حجر الاسود را برای حضرت آدم (علیه السلام) فرستاد، از برف

ص: 260

1- تفسیر قمی: ج 1 ص 61، تفسیر نور الثقلین: ج 1 ص 129 حدیث 376.

سفیدتر بود، و چون دست های کار آن را لمس کرد، سیاه شد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) خانه خدا را بنا می کرد و حضرت اسماعیل از ذی طوی سنگ می آورد و نه ذراع خانه را از زمین بالا بردند. پس خداوند حضرت ابراهیم (علیه السلام) را از مکان حجر الاسود آگاه کرد و آن حضرت آن را استخراج کرد و در آورد و آن را در همان جایی که هم اکنون قرار دارد نصب کرد. چون خانه را ساخت، دو در، یکی به طرف مشرق و دیگری به طرف مغرب، برای آن قرار داد. دری که به طرف مغرب بود «مستجار» نامیده می شد. سپس سقف خانه را با چوب درخت و گیاه اذخر پوشانند و هاجر مادر اسماعیل عبایی را که در زیر آن سکونت می کردند بر در خانه آویزان کرد.

حدیث دوم. در کتاب شریف «الکافی» چنین نقل شده است:

امام صادق (علیه السلام) در ضمن حدیثی فرمود:

فلما أذن الله له في البناء قدم إبراهيم (عليه السلام) فقال: يا بني! قد أمرنا الله ببناء الكعبة.

وكتشفا عنها فإذا هو حجر واحد أحمر.

فأوحى الله تعالى إليه: ضع بنائها عليه.

وأنزل الله تعالى أربعه أملاك يجمعون إليه الحجاره. فكان إبراهيم (عليه السلام) وإسماعيل يضعان الحجاره والملائكه تناولهما حتى تمت اثني عشر ذراعاً وهيئاً له بايين: بابا يدخل منه وبابا يخرج منه ووضعاً عليه عتبه وشرجه من حديد على أبوابه: (1)

ص: 261

1- الکافی: ج 4 ص 203

چون خداوند به حضرت ابراهیم (علیه السلام) اجازه داد که خانه اش را بسازد، ابراهیم (علیه السلام) به مکه آمد و به فرزندش اسماعیل گفت: پسرم! خدا امر فرموده خانه کعبه را - که ویران شده بود - دوباره بسازیم و چون آوار برداری کردند، دیدند که جای خانه سنگ یکپارچه سرخی است.

پس خدا به حضرت ابراهیم (علیه السلام) وحی فرمود که بنای خانه را روی این سنگ سرخ بالا ببر و چهار فرشته فرستاد که سنگها را نزد او جمع کنند. فرشتگان سنگ ها را به آن دو میدادند و آنها سنگها را کار می گذاشتند تا این که دوازده ذرع از زمین ارتفاع پیدا کرد. دو در هم برای آن قرار دادند، یک در برای ورود و یک در برای خروج و برای آن درها در آستانه با سنگ قرار دادند و حلقه و دستگیره ای آهنی برای در درست کردند.

حدیث سوم. امام صادق یا امام باقر (علیه السلام) فرمود:

إن الله تعالى أمر إبراهيم ببناء الكعبة وأن يرفع قواعدها، ويرى الناس مناسكهم.

فبنى إبراهيم وإسماعيل البيت كل يوم ساقا حتى انتهى إلى موضع الحجر الأسود.

قال أبو جعفر (عليه السلام): فنادی أبوقبیس إبراهيم: إن لك عندي وديعه.

فأعطاه الحجر فوضعه موضعه(1)

به راستی خدای متعال به حضرت ابراهیم (علیه السلام) امر فرمود که خانه کعبه را بنا کند و پایه های آن را بالا ببرد و مناسک حج را به مردم

ص: 262

حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) هر روز به اندازه یک ساق دیوار خانه را بالا می بردند تا به محل نصب حجر الاسود رسیدند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: در این هنگام کوه ابوقیس ندا داد که ای ابراهیم، برای تو پیش من امانتی است.

سپس سنگ در اختیار حضرت ابراهیم (علیه السلام) قرار گرفت و حضرت آن را در جای خود نصب کرد.

حدیث چهارم در «علل الشرایع» و «تفسیر العیاشی» این گونه نقل شده است:

امام صادق (علیه السلام) می فرمود:

إن الله عزوجل أنزل الحجر لآدم (علیه السلام) من الجنة وكان البيت دره بیضاء فرغه الله إلى السماء وبقی اسه فهو بحیال هذا البيت، یدخله کل یوم سبعون ألف ملک لا یرجعون إلیه أبدا فأمر الله إبراهیم وإسماعیل به بینان البيت علی القواعد. (1)

همانا خداوند متعال سنگ حجر را از بهشت برای آدم نازل کرد و بیت و خانه خدا در سفیدی بود. خداوند آن را به آسمان ها برد و آن، در آسمان مقابل این کعبه است که هر روزی هفتاد هزار فرشته داخل آن می شوند و خارج می شوند که گروهی که امروز داخل شدند دیگر نوبت پیدا نمی کنند که تا ابد داخل آن شوند. خداوند به حضرت ابراهیم و اسماعیل فرمان داد که خانه کعبه را بر آن پایه هایی که مطابق آن در سفید و نورانی است، بنا کنند.

ص: 263

1- علل الشرایع: ج 2 ص 399 حدیث 1، نور الثقلین: ج 1 ص 125 حدیث 363.

حدیث پنجم در تفسیر «مجمع البیان» چنین آمده است:

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

إن إسماعیل أول من شق لسانه بالعریبه، وكان أبوه یقول له، وهما بینان البیت: یا إسماعیل! هات ابن. أی أعطنی حجرا.

فیقول له إسماعیل بالعریبه : یا أبه! هاک حجرا.

فإبراهیم (علیه السلام) ینبئ و إسماعیل یناوله الحجاره(1)

حضرت اسماعیل نخستین کسی بود که زبانش به عربی سخن گفت.

آن گاه که مشغول ساختن کعبه بودند پدر بزرگوارش با زبان خودشان می گفت: سنگ را به من بده، ولی اسماعیل با زبان عربی می گفت: این سنگ را بگیر.

حدیث ششم در تفسیر «نور الثقلین» در ذیل این آیه چنین آمده است:

محمد بن اسحاق می گوید: امام باقر از پدران گرامیش (علیهم السلام) چنین نقل می کند:

إن الله عزوجل أوحى إلى جبرئیل (علیه السلام): أنا الله الرحمان الرحیم إنی قد رحمت آدم و حوا لما شکیا إلى ما شکیا فاهبط علیهما بخیمه من خیم الجنه، فإنی قد رحمتهما لبکائهما ووحشتهما ووحدهما، فاضرب الخیمه علی النزعه(2) التی بین جبال مکه.

قال: والنزعه مکان البیت وقواعده التی رفعتها قبل آدم .

فهبط جبرئیل علی آدم (علیه السلام) بالخیمه علی مقدار مکان البیت وقواعده فنصبها.

ص: 264

1- مجمع البیان: ج 1 ص 388، نور الثقلین: ج 1 ص 129 حدیث 377.

2- النزعه: الطریق فی الجبل.

قال: وأنزل جبرئيل آدم (عليه السلام) من الصفا وأنزل حوا من المروه وجمع بينهما في الخيمه... ثم قال:

إن الله تبارك وتعالى أوحى إلى جبرئيل (عليه السلام) بعد ذلك أن اهبط إلى آدم وحوا فنحهما عن مواضع قواعد بيتي وارفع قواعد بيتي لملائكتي ولخلقى من ولد آدم .

فهبط جبرئيل (عليه السلام) على آدم وحوا فأخرجهما من الخيمه ونحاهما عن نزعه البيت ونحى الخيمه عن موضع النزعه... إلى أن قال:

فرفع قواعد البيت الحرام بحجر من الصفا، وحجر من المروه وحجر من طور سيناء، وحجر من جبل السلم وهو ظهر الكوفه، فأوحى الله عزوجل إلى جبرئيل (عليه السلام) أن ابنه واتمه.

واقترح جبرئيل (عليه السلام) الأحجار الأربعة بأمر الله عزوجل من موضعها بجناحه، فوضعها حيث أمر الله تعالى في أركان البيت على قواعد التي قدره الجبار جل جلاله ونصب أعلامها.

ثم أوحى الله عزوجل إلى جبرئيل: ابنه واتمه من حجاره من أبى قبيس واجعل له بايين: بابا شرقا وبابا غربا.

فأتمه جبرئيل (عليه السلام)، فلما فرغ طافت الملائكة حوله.

فلما نظر آدم وحوا إلى الملائكة يطوفون حول البيت انطلقا فطافا سبعة أشواط ثم خرجا يطلبان ما يأكلان (1)

خداوند متعال به جبرئيل (عليه السلام) وحى فرمود كه من خدای رحمان ورحيم هستم و چون آدم و حوا به درگاه مسن شكوه كردند آنها را

ص: 265

پس خیمهای بهشتی برای آنان ببر، که من به جهت گریه و وحشت و تنهایی آنها بر آنها رحمت فرستادم و خیمه را در جایی بین کوههای مکه، نصب کن. جبرئیل (علیه السلام) خیمه را که به اندازه مکان کعبه بود، نزد حضرت آدم آورد و آن را در جای خانه نصب کرد.

جبرئیل آدم را که روی کوه صفا بود و حوا را هم که روی کوه مروه بود آورد و آنها را در میان خیمه سکونت داد. پس از گذشت مدتی، خداوند به جبرئیل وحی فرمود که آدم و حوا را از جای خانه ام دور گردان و پایه های خانه ام را برای طواف فرشتگان و فرزندان آدم بالا ببر.

جبرئیل نازل شد و خیمه را جمع کرد و در جای دیگری نصب کرد. سپس پایه های خانه خدا را با سنگ هایی که با بالش از کوه صفا، مروه، طور سینا و جبل سلم - که در پشت کوفه است - کنده و آورده بود، بنا کرد و سنگ ها را در همانجا که خداوند امر فرموده بود قرار داد.

آن گاه خدا به جبرئیل وحی فرمود که خانه را با سنگ هایی که از کوه ابوقبیس بر میداری تمام کن و دو در برای آن قرار بده، یکی در طرف شرق و دیگری را در طرف غرب. جبرئیل دستورات خدا را عملی کرد و خانه خدا تکمیل شد. در این هنگام فرشتگان مأمور شدند که خانه خدا را طواف کنند و آنان طواف خانه خدا را شروع

کردند.

وقتی آدم و حوا طواف فرشتگان را مشاهده کردند هر دو در پی آنها شروع به طواف کردند و بعد از هفت شوط طواف از طواف خارج شدند و گرسنه شدند و در پی غذا رفتند.

حدیث هفتم در تفسیر این آیه از کتاب شریف «الکافی» چنین نقل می شود:

ابوالحسن (علیه السلام) در ضمن حدیثی طولانی فرمود:

السکینه ریح تخرج من الجنة لها صورة كصورة وجه الإنسان ورائحة طيبة وهي التي نزلت على إبراهيم (عليه السلام) فأقبلت تدور حول أركان البيت وهو يضع الأساطين (1)

سکینه بادی است که از بهشت وزیدن می گیرد؛ صورتی مثل صورت انسان و بوی خوشی دارد. آن گاه که حضرت ابراهیم (علیه السلام) پایه های خانه را میگذاشت، سکینه بر او نازل شد و شروع به گشتن دور خانه خدا کرد....

با عنایت به این احادیث هفتگانه معنای این آیه شریفه به طور کامل روشن شد و به بیان بیشتری نیاز ندارد.

ص: 267

ربنا واجعلنا مسلمین لك ومن ذریتنا أمة مسلمة لك وارنا مناسكنا وتب علینا إنك أنت التواب الرحیم (128)

پروردگارا! ما را مسلمان قرار ده و از دودمان ما نیز امتی مسلم به وجود آور که تسلیم دستورات تو باشند و مناسک حج و عبادت‌مان را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر، که تو، توبه پذیر و مهربان هستی.

مسلم یعنی چه؟

مفسران در تفسیر واژه «مسلم» و جوهی را ذکر کرده اند. بهترین وجهی که در این زمینه مطرح شده از آیت الله طیب له است. وی می نویسد:

منظور از مسلم در این جا صاحب مقام تسلیم است که فوق مقام رضا، توکل و صبر است.

زیرا صبر عبارت از تحمل مشاق عبادت و ترک معصیت و بلاست؛ بدون این که آن فرد بی تابی و ناسپاسی کند.

توکل همان واگذار کردن کارها به خداوند سبحان است؛ یعنی انسان مطابق دستور او رفتار کند و به او اعتماد نماید.

رضا یعنی انسان موافق طبع و میل با مشیت و اراده حق باشد؛ یعنی هر چه خدا برای او بخواهد خشنود باشد.

و تسلیم این است که خودی در میان نبیند و انسان میلی در نفس نیابد، بلکه خود، اراده و میل خود را فانی در اراده حق ببیند و به مرتبه (وما تشاؤون إلا أن

یشاء الله (1) برسد.

این مقام، مقام خاصان درگاه احدیت و مقربان پیشگاه ربوبیت است. از این رو حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) این مقام را از خداوند برای خود و بعضی از فرزندان خود درخواست می نمایند.

زیرا کلمه «من» در عبارت «من ذریتنا أمة مسلمة لك» برای تبعیض است و شامل همه فرزندان نمی شود؛ چون آن بزرگواران می دانند همه فرزندان آنها لایق این مقام نبوده و به آن نخواهند رسید و در میان آنها مشرکان، بت پرستان و ستمکاران هستند، چنان که در آیه دیگری می فرماید:

(قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین) (2)

ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد.

منظور از امت چیست؟

در روایتی آمده که زبیری می گوید: حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

مراد از امت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) خصوص بنی هاشم است.

از پرسش راوی و پاسخ حضرت امام صادق (علیه السلام) نیز استفاده می شود که مراد از بنی هاشم، خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) هستند؛ زیرا راوی می پرسد:

فما الحجج فی أمة محمد أنهم أهل بیته الذین ذکرت دون غیرهم؟

ص: 269

1- سوره انسان، آیه 30

2- سوره بقره، آیه 124.

به چه دلیل منظور از امامت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) اهل بیت او هستند، نه دیگران؟

حضرت در پاسخ او به این آیات استشهاد کرد؛ از جمله به این آیه استشهاد کرد که خدا می فرماید:

(واجبنا وبنی أن نعبد الأصنام) (1)

و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار.

هم چنین به آیه دیگری که می فرماید:

(فمن تبعنی فإنه منی) (2)

هر کس از من پیروی کند از من است.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) تطهیر آنان را از شرک و عبادت اصنام و هر گونه ضلالتی درخواست می نمایند. زیرا سایر بنی هاشم با سایر

امت چندان تفاوتی ندارند. (3)

مناسک یعنی چه؟

(وَأَرْنَا مَنَاسِكَنَا)

مناسک جمع منسک اسم زمان یا مکان از نسک، یا اسم مصدر به معنای نسک است و اصل نسک به معنای طریقه و روش عبادت و عمل است.

در آیه دیگری می فرماید:

ص: 270

1- سوره ابراهیم، آیه 35

2- همان آیه 36.

3- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 61، بحار الأنوار: ج 24 ص 154 حدیث 7..

(لکل أمہ جعلنا منسکا ہم ناسکوه) (1)

برای هر امتی طریقههای قرار دادیم، تا طبق آن مشی کنند.

و در سوره انعام می فرماید:

(قل إن صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین) (2)

بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.

به نظر می رسد در این آیه شریفه، منظور از مناسک به مناسبت مورد، مناسک حج باشد،

یا مناسک مکان های شریفی مانند مطاف، صفا، مروه، عرفات، مشعر و منی، و یا اعمال و افعال حج، مثل: احرام، طواف، سعی، وقوف در مشعر و عرفات،

رمی جمرات و سایر وظایف حج.

احتمال هم می رود که منظور از مناسک، جمیع وظایف دینی و اعمال عبادی باشد؛ چون جمع مضاف، افاده عموم می کند.

چرا تقاضای توبه ؟

(وتب علینا)

با توجه به این عبارت توهم نشود که حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیه السلام) معصیتی را مرتکب شده اند که از خداوند طلب قبولی توبه می کنند. زیرا پیامبران

ص: 271

1- سوره حج، آیه 67.

2- سوره انعام، آیه 162.

الهی معصوم هستند و هیچ گونه معصیتی، نه کبیره و نه صغیره، از آنها صادر نمی شود؛ بلکه چون بنده به هر مقامی برسد باید خود را در پیشگاه خدای یگانه کوچک و ذلیل و مقصر در انجام عبادت بداند که آن طوری که سزاوار حق است رسم عبودیت را انجام نداده است. در روایتی منسوب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که حضرتش در مقام مناجات عرض می کند:

ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك(1)

آن چنان که سزاوار است، ما تو را نشناختیم و عبادتت نکردیم.

البته آیات شریفه قرآن و دعاهای وارده از ائمه معصوم (علیهم السلام) از این نوع عبارات پر است.

خدای توبه پذیر

(إنك أنت التواب الرحيم)

کلمه «تواب» صیغه مبالغه است؛ یعنی بسیار توبه پذیر.

این فراز دلالت دارد که خداوند بسیار توبه پذیر است، هر چند معصیت بزرگ و بسیار باشد. چون مغفرت و آمرزش خدا از آن بزرگ تر است.

گفتنی است که معنای «رحیم» در تفسیر «بسم الله» بیان شده است.

ص: 272

ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم آياتك ويعلمهم الكتاب والحكمه ويزكيهم إنك أنت العزيز الحكيم(129)

پروردگارا، در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد، و آنها را پاکیزه و تزکیه کند؛ زیرا به یقین تو غالب و حکیمی.

پیامبری از نسل ابراهیم (علیه السلام)

(ربنا وابعث فيهم رسولا منهم)

این تتمه دعای حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) درباره ذریه و نسل مسلمانان است. منظور از «رسول» پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) است. چون از ذریه ابراهیم و اسماعیل پیامبری جز آن بزرگوار نبوده و پیامبران بنی اسرائیل از ذریه اسحاق و یعقوب بوده اند. از این رو در حدیثی که صاحب مجمع البیان نقل کرده حضرتش فرمودند:

أنا دعوة أبي إبراهيم وبشاره عيسى (1)

من نتیجه استجابت دعای پدرم ابراهیم و بشارت عیسی هستم.

منظور از بشارت عیسی (علیه السلام) بشارتی است که قرآن می فرماید:

(ومبشرا برسول يأتي من بعدی اسمه أحمد) (2)

و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است.

ص: 273

1- مجمع البیان: ج 1 ص 395 ذیل آیه مورد بحث.

2- سوره صف ، آیه 6.

(یتلوا علیهم آیاتک)

مراد از این آیات، آیات شریفه قرآن کریم است به قرینه کلمه «یتلوا» که فاعلش ضمیری است که به کلمه «رسولا» بر می گردد. «آیات» جمع مضاف است که افاده عموم می کند. بنابر این کسانی که همه آیات شریفه با جمیع خصوصیات آنها مانند ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مجمل و مبین، خاص و عام، مطلق و مقید، حقیقت و مجاز و شأن نزول و... بر آنان تلاوت شده امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و خاندان پاک آن بزرگوار هستند.

این مطلب مؤید این است که مراد از «امه مسلمه لک» در آیه پیشین نیز همین خاندان هستند.

تعلیم چیست؟

(ويعلمهم الكتاب والحكمه)

تعلیم غیر از تلاوت است و شامل تفسیر و تأویل و علم بسه بسطون کتاب می شود. بدیهی است که دانستن قرآن با همه این خصوصیات از خصائص خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) است و کسی دیگر نمی تواند ادعا کند که تمام آنها را می داند، مگر با تعلم از این خاندان نورانی؛ چرا که در روایتی می خوانیم:

إنما يعرف القرآن من خوطب به (1)

همانا قرآن را کسی می داند که به آن مخاطب شده است.

ص: 274

حکمت چیست؟

منظور از حکمت، علم به مصالح و مفسدات است و علم و آگاهی این خاندان به حکمت و مصالح فردی و اجتماعی مسلم است.

تزکیه چیست؟

(و یزکیهم)

تزکیه به معنای تطهیر از شرک، کفر، ضلالت، اخلاق رذیله، صفات خبیثه و معاصی کبیره و صغیره است. مرتبه‌های آن همان عصمت است که مفاد آیه شریفه تطهیر در سوره احزاب است. خدای سبحان درباره اهل بیت (علیهم السلام) می‌فرماید:

(إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیراً) (1)

خداوند می‌خواهد هرگونه پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

عصمت از خصائص این خاندان است و این نیز مؤید دیگری بر اثبات مدعای پیشین است که مراد از «امه مسلمه لک» اهل بیت (علیهم السلام) هستند.

طرح اشکال و پاسخ

آن اگر کسی اشکال کند و بگوید:

اولاً. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر همه جن و انس تا روز قیامت مبعوث شده‌اند و

ص: 275

و جهی برای اختصاص «امت مسلمه» به این خاندان نیست.

ثانیا. در آیات دیگری نیز این خصوصیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای عموم ذکر شده به طوری که تخصیص در آن درست نیست، نظیر آیه ای که در سوره جمعه می فرماید:

(هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب والحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین) ⁽¹⁾

و او کسی است که در میان امیین (اهل مکه رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

در پاسخ این اشکال می گوئیم:

کسانی که از ذریه حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) نیستند و هم چنین کسانی که از ذریه آنها بوده و ایمان نیاورده اند به یقین از مورد آیه خارج هستند؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

(ومن ذریتنا امه مسلمه لک)

و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند، به وجود آور .

در این صورت مؤمنان از ذریه اسماعیل (علیه السلام) باقی می مانند و آنها نیز جز خاندان طاهرین از بنی هاشم نیستند که با این شواهد و قرائن و روایات وارده از مورد آیه خارج می شوند.

ص: 276

اما ذکر این خصائص برای «امیین؛ اهل مکه» یا عموم مؤمنان به مورد خاص ضرر نمی زند؛ زیرا این امور به مانند سایر صفات حسنه - ذی مراتب است و مرتبه اعلاى آنها مخصوص این خاندان است.

أمت به چه معناست؟

امت به معنای طائفه و گروه است، چنانکه در آیه شریفه ای در سوره هود می فرماید:

(قيل يا نوح اهبط بسلام منا وبركات عليک وعلی أمم ممن معک) (1)

به نوح گفته شد: ای نوح! با سلامت و برکاتی از ناحیه ما بر تو و بر تمام امت هایی که با تو، فرود آی.

در این آیه از قوم نوح (علیه السلام) به صیغه جمع یعنی امت ها تعبیر شده است، به این معنا که حضرت نوح (علیه السلام) بر همه آنها مبعوث بوده و به اصطلاح همه آنها با نوح (علیه السلام) بوده اند.

بلکه بسا کلمه «امت» بر فرد هم اطلاق می شود، مانند آیه شریفه سوره نحل که می فرماید:

(إن إبراهيم كان أمة قانتا لله) (2)

همانا ابراهیم فرد مطیع و فرمانبردار خدا بود. بنابراین، دائره امت، سعه و ضیق دارد و هر جا به مناسبت مقام، منظور می شود.

ص: 277

1- سوره هود، آیه 48

2- سوره نحل، آیه 120.

عزیز به چه معنایی آمده؟

(إنك أنت العزيز الحكيم)

برای عزیز چند معنا ذکر شده است.

1. قلت وجود، که گفته می شود: «هذا الشيء عزيز الوجود؛ این چیز کمیاب است».

2. شریف و محترم، که می گویند: فلانی عزیز؛ یعنی شریف و محترم است.

3. قهر و غلبه، مقابل زبونی و خفت.

4. قدرت و دقت در کار.

اطلاق همه این معانی بر خداوند عالم درست است.

کلمه «حکیم» نیز از صفات ذات و حکمت از شؤون علم و به معنای علم به مصالح و مفاسد امور است.

آیه (130)

اشاره

ومن يرغب عن ملة إبراهيم إلا من سفه نفسه ولقد اصطقيناها في الدنيا وإنه في الآخرة لمن الصالحين (130)

و کسی از ملت و دین ابراهیم اعراض نمی کند مگر کسی که سفیه باشد، (یا خود را به سفاهت زده باشد و ما ابراهیم را برگزیدیم و او در دنیا و در جهان آخرت از صالحان است).

شأن نزول آیه

این آیه شریفه را با سه حدیث تفسیر می نماییم. در تفسیر «مجمع البیان» در

ص: 278

ذیل این آیه چنین روایت شده است:

أن عبد الله بن سلام دعا ابني أخيه سلمه ومهاجرا إلى الإسلام، فقال: لقد علمنا أن صفه محمد (صلى الله عليه وآله) في التوراه.

فأسلم سلمه وأبى مهاجر أن يسلم. فأنزل الله هذه الآية: (1)

عبدالله بن سلام دو پسر برادر خود را به نام سلمه و مهاجر به اسلام دعوت کرد و گفت: ما می دانیم که ویژگی های محمد (صلی الله علیه و آله) در تورات آمده است. سلمه ایمان آورد و مسلمان شد، ولی مهاجر ایمان نیاورد. در این هنگام این آیه نازل شد.

منظور از ملت ابراهیم (علیه السلام) چه کسانی هستند؟

فیض کاشانی (رحمه الله) نیز در تفسیر «الصفی» از «محاسن» در این زمینه چنین نقل می کند: امام سجاد (علیه السلام) فرمود:

ما أحد علی مله ابراهیم إلا نحن وشیعتنا وسائر الناس منها براء (2)

هیچ کس بر ملت و دین ابراهیم (علیه السلام) نیست مگر ما و شیعیان ما و بقیه مردم از دین ابراهیم بری هستند.

یعنی دیگران بر دین ابراهیم (علیه السلام) نیستند. از این آیه شریفه به ضمیمه این حدیث استفاده می شود که غیر از شیعه، بقیه مردم سفیه هستند و به آنها سفیه

ص: 279

1- مجمع البیان: ج 1 ص 396.

2- المحاسن: ج 1 ص 147 حدیث 554، تفسیر الصفی: ج 1 ص 191.

گفتن مطابق با واقع است؛ زیرا خدا آنها را با این صفت بد معرفی کرده است. البته معنای سفیه در این جا؛ یعنی کسی که خودش را به نادانی زده است، نه این که عقل ندارد و دیوانه است.

هم چنین فیض کاشانی (رحمه الله) در تفسیر «الصفی» از کتاب شریف «الکافی» از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) نظیر حدیث پیشین را نقل می کند. (1)

بنابر این، حدیث اول شأن نزول آیه را بیان می کند و حدیث دوم می فرماید که هیچ کس جز ما و شیعیان ما بر ملت ابراهیم (علیه السلام) نیستند و بقیه مردم از ملت ابراهیم (علیه السلام) هستند و به صراحت و روشنی این معنا را ثابت می کند که فقط اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و شیعیان آنها می توانند بگویند: ما پیرو ملت ابراهیم (علیه السلام) هستیم و اگر دیگران ادعا کنند، آنها دروغگو هستند و در واقع آنها تابع ملت ابراهیم (علیه السلام) نیستند.

حرف «من» در عبارت «ومن یرغب» استفهام انکاری است. مفاد آن نفی است؛ یعنی لا یرغب.

رغبته اگر با حرف «فی» متعدی شود به معنای میل است؛ و اگر با حرف «عن» متعدی شود به معنای اعراض است.

کلمه «ملت» به معنای دین و شریعت و مذهب آمده است که خداوند توسط پیامبران برای بندگان بیان می فرماید. گاهی کلمه «ملت» از روی مجاز بر مذاهب باطل نیز اطلاق می شود.

بعد از آن که خداوند سبجان در آیات پیشین راه و روش حضرت ابراهیم (علیه السلام)

ص: 280

را بیان فرمود و مرتبه خلوص او را در مقام عبادت، دعا و خدمت به نوع ذکر فرمود، در مقام پیروی از او می فرماید: و به جز اشخاص سفیه و کم شعور از ملت او اعراض نمی کنند.

سفیه و اقسام آن

سفیه بر دو قسم است:

1. سفیه قاصر.

2. سفیه مقصر.

در این جا سفیه مقصر مراد است، چون قاصر تکلیف ندارد، ولی مقصر تکلیف دارد که تحقیق کند، اگر تحقیق نکرد او مقصر است. مسلماً اگر تحقیق کند ملتی را جز ملت ابراهیم (علیه السلام) انتخاب نمی کند.

کلمه «اصطفا» به معنای انتخاب است که خداوند می فرماید: ما ابراهیم را انتخاب کردیم در دنیا و در آخرت نیز او از صالحان است. چون او منتخب است و دعای او را که گفت: (رب هب لی حکماً وألحقنی بالصالحین) [\(1\)](#) مستجاب کردیم.

ص: 281

إذ قال له ربه أسلم قال أسلمت لرب العالمين (131)

وقتی پروردگار به او گفت: تسلیم شو! گفت: تسلیم پروردگار عالمیان هستم.

چرا ابراهیم (علیه السلام) برگزیده شد؟

این آیه شریفه علت اصطفای حضرت ابراهیم (علیه السلام) را بیان می کند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) تسلیم کامل و صرف تسلیم برای پروردگار عالمیان است. این تسلیم بعد از مقام نبوت و پیامبری است و درجه ای بسیار بالاتر که از مقام نبوت نیز بالاتر است.

بعضی از مفسران گمان کرده اند که این مقام قبل از مقام نبوت بوده است.

به نظر می رسد این گمان از چند جهت مورد تأمل است.

نخست آن که انبیا و اولیای الهی از همان زمان تولد، بلکه در عالم روحانیت دارای مراتب ایمان، اسلام و معارف الهی بوده اند، چنانکه قرآن کریم درباره حضرت عیسی (علیه السلام) آن گاه که در گهواره بودند این گونه می فرماید:

(إني عبدالله آتاني الكتاب و جعلني نبيا) (1)

من بنده خدا هستم؛ او کتاب (آسمانی) به من داد؛ و مرا پیامبر قرار داده است.

و درباره حضرت یحیی (علیه السلام) می فرماید:

ص: 282

و ما فرمان نبوت را در دوران کودکی به او دادیم.

از سوی دیگر سه تن از امامان طاهرین (علیهم السلام) یعنی حضرت امام جواد، حضرت امام هادی و حضرت بقیه الله الأعظم (علیهم السلام) در دوران صباوت و کودکی بر کرسی امامت نشستند. بنابراین، آنان طرفه العینی از اسلام خارج نبودند که بعد از آن اسلام بیاورند.

دوم آن که سیاق کلام الهی چنین ظهور دارد که این خطاب به حضرت ابراهیم (علیه السلام) از طریق وحی بوده و قبل از اسلام و تسلیم کسی نمی تواند مورد وحی الهی قرار گیرد.

سوم آن که کلمه «إذ» در این آیه شریفه برای تعلیل است که علت اصطفا را اسلام و تسلیم می داند و مجرد تسلیم و اسلام معمولی نمی تواند علت اصطفا باشد.

بنابراین مراد از تسلیم و کلمه «أسلمت» همان مقام عالی است که در شأن پیامبران الهی است و اسلام معمولی و عادی منظور نیست که بر دیگران اطلاق می شود.

در مورد وجه رجوع از خطاب به غیبت در کلام حضرت ابراهیم (علیه السلام) باید بگوییم: این گونه خطاب برای اظهار فروتنی و ذلت و خشوع بوده که خود را در مقابل خدا قابل تخاطب ندانسته، بلکه می گوید: من تسلیم پروردگار جهانیان هستم.

ص: 283

ووصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون (132)

و ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به آن آیین حنیف وصیت کردند (و هر دو به فرزندان خود گفتند: فرزندان من، خداوند این آیین را برای شما برگزید؛ پس شما جز به آیین اسلام از دنیا نروید).

وصیت یعنی چه؟

در تفسیر این آیه شریفه دو بحث لازم است:

نخست این که وصیت به چه معناست؟

وصیت در لغت به معنای پیوستن چیزی به چیز دیگری است. فقیه عالی قدر صاحب «جواهر الکلام» در این کتاب فقهی ارزشمند، وصیت را به عهد تفسیر نموده است، (1) ولی به نظر می رسد در این جا منظور وصیت مصطلح است.

معنای عام وصیت، سفارش و اندرز و نصیحت و قرارداد و معاهده است، چنان که در آیات متعدد در قرآن آمده است، از جمله آیه ای که در سوره نساء می فرماید:

(یوصیکم الله فی اولادکم) (2)

خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش می کند.

ص: 284

1- جواهر الکلام: ج 28 ص 242

2- سوره نساء، آیه 11.

و آیه ای که در سوره عنکبوت می فرماید:

(ووصینا الإنسان بوالدیه حسنا) (1)

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند.

و امثال این آیات که در قرآن مجید آمده است.

سفارش به دین حنیف

دوم آن که مرجع ضمیر «بها» چیست؟

احتمال دارد که مرجع ضمیر، کلمه و جمله باشد که حضرت ابراهیم بر زبان آورد؛ یعنی «اسلمت لرب العالمین» و این همان مفاد آیه پیشین است.

احتمال هم می رود که مرجع ضمیر، کلمه «مله» در آیه 130 باشد؛ یعنی ملت و آیین حنیف، به این معنا که ابراهیم و یعقوب (علیهما السلام) فرزندان خود را به ملت حنیف سفارش نموده اند. یعقوب بر ابراهیم عطف است؛ یعنی هر دو فرزندان خود را به ملت حنیف سفارش فرموده اند.

مراد از دین، دین اسلام به معنای عام است که در آیه شریفه سوره آل عمران می فرماید:

(إن الدین عند الله الإسلام) (2)

به راستی دین (مورد پذیرش در نزد خدا، اسلام است.

ص: 285

1- سوره عنکبوت، آیه 18

2- سوره آل عمران، آیه 19.

اینک این پرسش مطرح است که چگونه می شود از مردن که غیر اختیاری است، نهی کرد؟

در پاسخ می گوییم: بازگشت این نهی به امر اختیاری است؛ یعنی نهی از ترک اسلام و ترک امری اختیاری است. بنابراین تقدیر آیه این گونه می شود:

(أَلَمْ يَأْمُرِ اللَّهُ الْإِسْلَامَ لَنْ لَا يَقَعُ مَوْتَكُمْ إِلَّا فِي هَذَا الْحَالِ؛ یعنی همیشه ملازم مسلمانی باشید تا این که مرگ شما نباید مگر در حال مسلمانی)

به اشاره متذکر می شویم که مرگ نسبت به زندگی نباتی و حیوانی، امر علمی است؛ یعنی زوال قوه رشد و نمو و انبات و زوال بخار متصاعد از قلب، عبارت از مرگ نباتی و حیوانی است. ولی مرگ نسبت به حیات انسانی عبارت از انتقال از نشئه ای به نشئه ی دیگر و از عالمی به عالمی دیگر است؛ یعنی انسان از دنیا به عالم برزخ منتقل می شود و به جای زندگی در دنیا در عالم برزخ زندگی می کند، نظیر انتقال از شهری به شهر دیگر در عالم دنیا.

أم كنتم شهداء إذ حضر يعقوب الموت إذ قال لبنيه ما تعبدون من بعدي قالوا نعبد إلهك وإله آبائك إبراهيم وإسماعيل وإسحاق إلهنا واحدا
ونحن له مسلمون (133)

آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟! در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: پس از من، چه چیز را می پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، و ما در برابر او تسلیم هستیم.

این آیه درباره چه کسانی نازل شده است؟

در تفسیر این آیه شریفه حدیثی را از تفسیر «العیاشی» نگارندگان تفسیر الصافی» و تفسیر «نور الثقلین» نقل می کنند. بنابر این روایت جابر می گوید:

از امام باقر (علیه السلام) از تفسیر این آیه پرسیدم.

حضرت فرمود:

جرت فی القائم (علیه السلام) (1)

این آیه درباره قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) جاری است.

صاحب تفسیر «الصافی» بعد از نقل این روایت می نویسد:

شاید مراد حضرت امام باقر (علیه السلام) این است که این برنامه در قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله)

ص: 287

1- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 61 حدیث 102، تفسیر الصافی: ج 1 ص 192، نور الثقلین: ج 1 ص 131 حدیث 1387

جاری است و هر قائمی از آن بزرگواران در هنگام مرگ خود این جملات را به فرزندان خود می گویند. (1)

درباره این آیه در حدیث دیگر را نیز علامه طباطبائی (رحمه الله) در تفسیر «المیزان» ذکر می کند و می نویسد:

این دو حدیث مرتبه چهارم از اسلام و ایمان را ذکر می کنند.

حدیث اول در «بحار الانوار» به نقل از «ارشاد القلوب» دیلمی با دو سند نقل شده و از احادیث معراج است. در آن آمده است:

یا أحمد! هل تدری ای عیش أهنی؟ وأی حیاه أبقى؟

قال: اللهم لا.

قال: أما العیش الهنیء فهو الذی لا یفتقر صاحبه عن ذکری ولا ینسی نعمتی ولا یجهل حقی، یطلب رضایی فی لیله ونهاره.

وأما الحیاه الباقیه فهي التي یعمل لنفسه حتی تهون علیه الدنیا وتصغر فی عینه، وتعظم الآخره عنده ویؤثر هوای علی هواه ویتغی مرضاتی ویعظم حق نعمتی ویذکر عملی به، ویراقبنی باللیل والنهار عند کل سیئه أو معصیه وینقی قلبه عن کل ما أکره ویبغض الشیطان ووساوسه، ولا یجعل لإبلیس علی قلبه سلطانا وسییلا.

فإذا فعل ذلك أسكنت قلبه حب حتى أجعل قلبه وفراغه واشتغاله وهمه وحديثه من النعمه التي أنعمت بها علی أهل محبتی من خلقی وأفتح عین قلبه وسمعه حتی یسمع بقلبه وینظر بقلبه إلى جلالی

ص: 288

1- تفسیر الصافی: ج 1 ص 192.

وعظمتى وأضيق عليه الدنيا وأبغض إليه ما فيها من اللذات وأحذره من الدنيا وما فيها كما يحذر الراعى على غنمه مراتع الهلكه.

فإذا كان هكذا يفر من الناس فرارا، وينقل من دار الفناء إلى دار البقاء، ومن دار الشيطان إلى دار الرحمان.

يا احمدا! وزينه بالهيبة والعظمه.

فهذا هو العيش الهنيء والحياه الباقيه وهذا مقام الراضين. فمن عمل برضاى ألزمه ثلاث خصال: اعرفه شكرا لا يخالطه الجهل، وذكر لا يخالطه النسيان، ومحبه لا يؤثر على محبتي محبه المخلوقين.

فإذا أحببني احببته وأفتح عين قلبه إلى جلالى ولا- أخفى عليه خاصه خلقى وأناجيه فى ظلم الليل ونور النهار حتى ينقطع حديثه مع المخلوقين ومجالسته معهم، وأسمعه كلامى وكلام ملائكتى وأعرفه السر الذى سترته عن خلقى، وألبسه الحياء حتى يستحى منه الخلق كلهم ويمشى على الأرض مغفور له، وأجعل قلبه واعيه وبصيره ولا أخفى عليه شيئا من جنه ولا نار.

وأعرفه ما يمر على الناس فى القيامه من الهول والشده وما أحاسب به الأغنياء والفقراء والجهال والعلماء، وأنومه فى قبره، وأنزل عليه منكر ونكيره حتى يسألاه، ولا يرى غم الموت، وظلمه القبر واللحد، وهول المطلع. ثم انصب له ميزانه وأنشر ديوانه، ثم أضع كتابه فى يمينه فيقرئه منشورا ثم لا اجعل بينى وبينه ترجمانا. فهذه صفات المحبين.

ص: 289

يا أحمدا! اجعل همك هما واحدا واجعل لسانك لسان واحدا، واجعل بدنك حيا لا يغفل أبدا، من يغفل عني لم أبال في أي واد هلك... (1)

ای احمد! آیا می دانی چه زندگی ای گوارتر است؟ و چه حیاتی ماندگارتر است؟

حضرت عرض کرد: نه.

خدا فرمود: اما زندگی گوارتر آن زندگی ای است که صاحب آن سستی در ذکر و یاد من نداشته باشد، نعمت های مرا فراموش نکند، به حق من جاهل نباشد و شبانه روز در پی رضای من باشد.

اما زندگی ماندگار و پایدار آن زندگی ای است که برای خودش کار کند (نه دنیای فانی و ناپایدار) به طوری که دنیا برای او کم اهمیت و در چشمش کوچک باشد، آخرت در نزد او با عظمت جلوه کند، هوای مرا بر هوای نفس خود مقدم بدارد، رضایت مرا طلب کند، حق نعمت های مرا بزرگ بشمارد و متذکر باشد که من با او چه کرده ام، شبانه روز در وقت گناه مراقب من باشد و دلش را از هر چه من دوست نمیدارم پاک سازد، بغض شیطان و وساوس او را داشته باشد، راهی برای نفوذ شیطان به قلبش باز نکند و نگذارد شیطان بر قلب او مسلط شود.

وقتی این کار را کرد محبت خود را در دل او ساکن می کنم، به طوری

ص: 290

1- بحار الأنوار: ج 74 ص 29، تفسیر المیزان: ج 1 ص 307.

که قلب او، فراغ او، اشتغال او، هم او و گفتار او همه متوجه محبت من می شود که آن را به اهل محبت خود داده ام و چشم و گوش دل او را باز می کنم تا این که با قلبش بشنود و با قلبش به جلال و عظمت من نگاه کند. دنیا را برای او تنگ می سازم و لذتهای آن را مغضوب او قرار می دهم و او را از دنیا و آنچه در آن است بر حذر می دارم، همانند چوپان که گوسفندان را از چراگاه خطرناک بر حذر می دارد.

وقتی این طور شد از مردم دنیا طلب فرار می کند و از دار فنا به دار بقا و از خانه شیطان به خانه رحمان منتقل می شود. ای احمد! او را با هیبت و عظمت زینت میدهم. این همان زندگی گوارا و زندگی باقی پایدار و این مقام و جایگاه اهل رضا است. کسی که طبق رضای من عمل کند، سه خصلت به او می دهم:

شکری به او می دهم که با جهل آمیخته نباشد،

ذکر و یادی به او می دهم که با فراموشی توأم نباشد،

و محبتی به او می دهم که هیچ گاه محبت خلق را بر آن مقدم ندارد.

وقتی او به من محبت پیدا کرد، من هم به او محبت پیدا می کنم و چشم دلش را به سوی جلال خودم باز می کنم و خاصان خلقم را از او مخفی نمی کنم و در تاریکی شب و روشنی روز با او نجوا می کنم، تا این که از سخن گفتن و مجالست با خلق خودداری کند و کلام خود و ملائکه ام را به او می شنویم و سری که از دیگران مخفی کرده ام به او یاد میدهم، و لباس حیا به او می پوشانم به طوری که همه آفریدگان

از او حیا کنند.

او روی زمین راه می رود در حالی که آمرزیده است و قلب و دل او را فهیم و با ظرفیت و با بصیرت قرار می دهم و هیچ چیز از بهشت و جهنم خود را بر او مخفی نمی سازم و احوال قیامت و وحشت و سختی آن روز و محاسبه ثروتمندان و فقیران و جاهلان و عالمان را به او معرفی می کنم، او را در قبر آرامش میدهم و نکیر و منکر از او سؤال می کنند. شدت مرگ و تاریکی قبر و لحد و هول فردای قیامت را نمی بیند.

میزان سنجش اعمال او را نصب می کنم و نامه عمل او را به دست راستش میدهم، و او نامه را گشوده می خواند. پس از آن بین خود و او ترجمانی قرار نمی دهم.

اینها صفات محبین خداوند است.

ای احمد! قصد و زبان خود را یکی کن، و طوری زندگی کن که هرگز از من غفلت نورزی که کسی که از من غافل باشد با کی ندارم که او در کدام وادی هلاک شود.

حدیث دوم در ذیل این آیه شریفه در «بحار الأنوار» از «الکافی» و «نوادر الأخبار» راوندی با سندهای گوناگون از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) نقل شده

است. اینک این حدیث را از کتاب شریف «الکافی» نقل می کنیم. حضرتش و می فرماید:

استقبل رسول الله (صلى الله عليه وآله) حارثه بن مالك بن النعمان الأنصاري فقال له:

ص: 292

كيف أنت يا حارثه بن مالك؟ فقال: يا رسول الله! مؤمن حقا.

فقال له رسول الله (صلى الله عليه وآله): لكل شيء حقيقه فما حقيقه قولك؟

فقال: يا رسول الله! عزفت نفسى عن الدنيا فأسهرت ليلى وأظمأت هواجرى وكأنى أنظر إلى عرش ربي وقد وضع للحساب، وكأنى أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون فى الجنة وكأنى أسمع عواء أهل النار فى النار.

فقال له رسول الله (صلى الله عليه وآله): عبد نور الله قلبه، أبصرت فاثبت... (1)

روزی پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) با حارثه بن مالک بن نعمان انصاری روبه روشد و فرمود: چطور هستی؟

گفت: ای رسول خدا! مؤمن حقیقی هستم.

حضرت فرمود: هر چیزی حقیقتی و نشانی دارد، حقیقت و نشانه گفتار تو چیست؟

گفت: ای رسول خدا! خودم را از دنیا کنار کشیده ام و در نتیجه، شبها برای عبادت بیدارم و روزهای گرم روزه می گیرم؛ گویی عرش پروردگارم را می بینم که برای حساب نهاده شده و اهل بهشت را می بینم که با همدیگر در بهشت دیدار می کنند و ناله و فریاد اهل جهنم را در جهنم میشنوم.

پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) فرمود: حارثه بسنده ای است که خداوند دل او را

ص: 293

1- الکافی: ج 2 ص 54 حدیث 3، بحار الأنوار: ج 22 ص 126 حدیث 98، تفسیر المیزان: ج 1 ص 308.

نورانی کرده است. تو بصیرت پیدا کرده ای؛ بر همین حالت ثابت باش...

توضیح واژگان

کلمه «ام» برای اضراب و انکار است. به نظر می رسد این خطاب آنها بیهوده است و این آیه در رد ادعای آنهاست و حال آن که علمی به آن نداشته و حاضر و شاهد نبوده اند.

واژه «شهداء» جمع شاهد به معنای حاضر است.

«ما تعبدون من بعدی» حرف «ما» برای استفهام است. در این جا «ما» استفهامیه که برای غیر ذوی العقول است آمده و «من» استفهامیه نیامده که اکثر معبودهای اهل ضلال غیر ذوی العقول بوده اند؛ شاید به این دلیل که شامل هر دو؛ یعنی ذوی العقول و غیر آنها می شود.

(نعبد إلهك وإله آبائك إبراهيم وإسماعيل وإسحاق)

در این فراز از آیه کلمه «اب» بر «عم» اطلاق شده است، زیرا اسماعیل عموی یعقوب بوده است که از او تعبیر به پدر شده است. این حجتی است برای ما درباره «آذر» که عموی ابراهیم (علیه السلام) بوده و به این عنایت از او به «اب» تعبیر نموده، چنان که در محل خود تذکر خواهیم داد.

(إلهها واحدا)

کلمه «إلهها» از جهت ادبی، حال و منصوب است و همان مفعول «نعبد» است. این قسمت برای دفع این توهم است که امکان دارد که اله یعقوب غیر از اله آباء

ص: 294

باشد، چنان که بت پرستان خدایان متعدد اتخاذ می نمودند.

(و نحن له مسلمون)

فعل «مسلمون» به معنای تسلیم شوندگان نسبت به اوامر الهی است؛ یعنی علاوه بر این که او را پرستش می کنیم، پرستش و عبادت ما مطابق با دستورات و نواهی او است که به وسیله پیامبران الهی به ما ابلاغ می شود و ما نسبت به آن دستورات و شرایع سر تسلیم فرود می آوریم و از پیش خود و مطابق هوای نفس خود، عملی انجام نمی دهیم.

آیه (134)

اشاره

تلك أمه قد خلت لها ما كسبت ولكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون(134)

آنها گروهی بودند که در گذشتند و روزگار شان سپری شد. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست؛ و شما هیچ گاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود.

معانی مختلف امت

کلمه «امت» در معانی مختلفی به کار رفته که عبارتند از :

1. به معنای جماعت و گروه که در این آیه به همین معناست.

2. به معنای پیشوا و امام، چنان که در آیه شریفه می فرماید:

(إن إبراهيم كان أمه قانتا) (1)

ص: 295

1- سوره نحل، آیه 120.

همانا ابراهیم فرد مطیع و فرمانبردار خدا بود.

3. به معنای قامت که در شعر اعشی به این معنا آمده است آن جا که می گوید:

وإن معاویه الأکرمین

حسان الوجوه طوال الأمم

4. به معنای استقامت در دین و دنیا، نظیر شعری که نابغه سروده، آن جا که می گوید:

حلفت فلم أترک لنفسک ريبه

وهل یأتمن ذو أمه وهو طائع؟

یعنی صاحب ملت و دین

5. به معنای حین و زمان، چنان که در آیه شریفه می فرماید:

(وادکر بعد أمه أنا أنبئکم بتأویله فأرسلون) (1)

و بعد از مدتی به یادش آمد و گفت من تأویل آن را به شما خبر می دهم؛ مرا به سراغ او بفرستید.

6. به معنای اهل یک ملت و آیین و دین، چنان که گویند: امت موسی (علیه السلام) عیسی (علیه السلام) و امت محمد (صلی الله علیه و آله).

معنای لغوی ات، قصد است؛ «أمه؛ قصده»

منظور از آن امتی که در این آیه به آن اشاره شده اولاد ابراهیم (علیه السلام)، اولاد یعقوب و دوازده سبط بنی اسرائیل است که در زمان گذشته بوده اند.

قد خلت» یعنی در گذشته بوده اند و از دنیا رفتند.

(لها ما کسبت)

یعنی هر چه از خوبی ها و بدی ها داشتند مربوط به خود آنهاست و نتیجه اش به خود آنها بر می گردد.

(ولکم ما کسبتم)

یعنی شما یهود و نصاری نیز هر چه عمل کنید، نتیجه اش به خود شما برمی گردد.

(ولا تسئلون عما كانوا يعملون)

یعنی شما مسؤول کارهای آنها نیستید و کارهای آنها هر چه بوده مربوط به خود آنهاست.

یک اشکال و پاسخ آن

ممکن است کسی اشکال کند و بگوید: در روایاتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت امام صادق (علیه السلام) نقل شده که ناصبی ها فدای شیعیان علی (علیه السلام) می شوند⁽¹⁾ و به جای آنها به جهنم می روند و حال آنکه صریح این آیات بلکه برهان عدل، خلاف آن را می گوید.

در جواب می گوئیم: برهان عدل اقتضا می کند که حق مظلوم از ظالم گرفته شود. بر این اساس، در مرحله اول اگر ظالم کار خوبی دارد، در عوض ظلمی که به مظلوم نموده، حسنات وی را به او می دهند.

اگر ظالم حسنه و کار خوبی ندارد، سیئات و گناهان مظلوم را بر او بار می کنند.

اگر ظالم حسناتی ندارد و مظلوم نیز سیئاتی ندارد، سیئات دوستان و بستگان مظلوم را بر ظالم حمل می کنند. چون اهل کتاب و ناصبی ها بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اوصیای طاهرین او ظلم نموده اند، و از طرف دیگر نه آنها حسناتی به اندازه ظلمشان دارند و نه اینان سیئاتی، از این رو خداوند عادل سیئات دوستان و شیعیان این خاندان را بر آنان حمل می کند و آنان را معذب به عذاب مضاعف می گرداند.⁽²⁾

ص: 297

1- بحار الانوار: ج 7 ص 188 و 189 و 190 و 210 . 2

2- این بحث را آیت الله طیب (رحمه الله) به تفصیل در کتاب کلم الطیب جلد سوم ص 227 ذکر کرده است.

آیه در پاسخ کیست؟

این آیه شریفه در پاسخ ورد یهود است که می گفتند: بیشتر پیامبران خدا از بنی اسرائیل بوده اند و از بنی اسماعیل کسی جز محمد (صلی الله علیه و آله) ادعای نبوت نکرده است و این را باعث افتخار خود می دانستند.

آیه شریفه در پاسخ آنها می فرماید: خوبی و صلاح آنها به خودشان مربوط است و باعث افتخار شما نیست و نتیجه ای برای شما ندارد، بلکه شما در گروه عمل خودتان هستید؛ اگر خوب است نتیجه خوب آن به خود شما بر می گردد و اگر بد است، ضرر آن به خود شما می رسد.

آیه (135)

اشاره

وقالوا کونوا هودا أو نصاری تهتدوا قل بل مله ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین (135)

و اهل کتاب گفتند: یهودی یا مسیحی شوید، تا هدایت یابید. بگو: بلکه از آیین حنیف ابراهیم پیروی می کنیم که او بر حق است و هرگز از مشرکان نبود.

شأن نزول آیه

در شأن نزول این آیه کریمه ابن عباس می گوید:

عبدالله بن صوريا، کعب بن اشرف، مالک بن ضیف و جماعتی از یهودیان و مسیحیان نجران با مسلمانان ها مباحثه و مشاجره داشتند و هر فرقه ای گمان می کرد

ص: 298

که او سزاوارترین و نزدیک ترین فرقه به دین خداوند است.

یهودیه‌ها می‌گفتند: موسی برترین پیامبر و کتاب ما تورات هم برترین کتاب هاست.

مسیحیان می‌گفتند: عیسی برترین پیامبر و کتاب ما انجیل هم برترین کتاب هاست.

هر دو طایفه هم به مؤمنان می‌گفتند: شما به دین ما در آید و ملحق شوید. در این هنگام خداوند متعال این آیه را نازل کرد.

بعضی گفته‌اند: ابن‌صوری‌ها به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) گفت: هدایت آن است که ما برآئیم؛ پس تو یا محمد! از ما پیروی کن تا هدایت شوی.

مسیحیان نیز همین‌گونه گفتند و خدای سبحان این آیه را نازل فرمود. (1)

حنیف چیست؟

کلمه «حنیف» یعنی دین حق.

ابن‌دربید می‌گوید: حنیف یعنی کسی که از دینی به دین دیگری عدول کند (2) و به این جهت دین حضرت ابراهیم را دین حنیفیه می‌گویند؛ زیرا از یهودیت و نصرانیت عدول کرده است. (3)

قول دیگری در تعریف حنیف وجود دارد به این معنا که حنیف استقامت بر

ص: 299

1- مجمع‌البیان: ج 1 ص 402.

2- مجمع‌البیان: ج 1 ص 402، ذیل آیه مورد بحث.

3- مجمع‌البیان: ج 1 ص 402، ذیل آیه مورد بحث.

دین مستقیم و راستین است و حنیفیه استقامت بر دین ابراهیم (علیه السلام) است. (1)

در حدیثی آمده است: بهترین ادیان نزد خدای تعالی دین حنیفیه آسان است و آن دین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که حرج و سختی و ضیق در آن نیست. (2)

توضیح واژگان

جزم فعل «تهدوا» بنا بر جواب و جزاء بودن آن برای «إن» شرطیه که پس از فعل امر مقدر است و معنای آیه این گونه می شود: «إن تکونوا علی هذه الملة تهدوا»..

برای نصب «مله ابراهیم» و جوهی ذکر شده است:

اول به تقدیر «اتبعوا» که مفعول «اتبعوا» باشد. چون معنای «کونوا هودا أو نصاری» این است: «اتبعوا الیهودیه او النصرانیه؛ از یهود یا نصاری متابعت کنید.»

خدا می فرماید: ملت ابراهیم را متابعت کنید که حنیف است.

دوم بنا بر حذف «تبع» گویا گفته اند: «بل تبع مله ابراهیم».

سوم بنا بر این تقدیر: «بل نکون اهل مله ابراهیم» پس مضاف که «اهل» باشد حذف شده و مضاف الیه که «مله» باشد به جای آن نشسته و اعراب آن را گرفته است، نظیر آیه ای که می فرماید: (وسئل القریه که تقدیر آن چنین است: «..أهل القریه؛ از اهل آن شهر بپرس.») [\(1\)](#)

به نظر می رسد عامل در کلمه «مله» همان «کونوا» باشد که از جمله قبل

ص: 300

استفاده می شود و «مله» منصوب به نزع خافض است و تقدیر چنین می شود:

قل: یا محمد! بل کونوا علی مله ابراهیم حنیفا تهتدوا .

بگو: ای محمد! بلکه بر ملت حنیف ابراهیم باشید تا هدایت یابید.

حنیف» بنابر حال بودن منصوب است.

بنابر آنچه گفته شد. معنای آیه این گونه می شود:

وقالوا یعنی قالت الیهود: کونوا هودا و قالت النصارى: کونوا نصاری.

این تفصیل از کلمه «او» استفاده می شود؛ یعنی هر کدام از این دو طائفه به دین خود دعوت می نمودند و هدایت یافتن را به پیروی از دین خود منوط می دانستند.

چرا یهودیان، یهود و هود نامیده شدند؟

اینک این پرسش مطرح است که چرا یهودیان یهود و هود نامیده شدند؟

در پاسخ می گوئیم: به وجه تسمیه پیروان موسی (علیه السلام)؛ یعنی یهود و هود و هم چنین پیروان مسیح به نصاری در ذیل آیه شریفه «إن الذین آمنوا والذین هادوا» (1) اشاره شده است. (2)

در کتاب «مجمع البحرین» روایت شده که امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

سمى قوم موسى الیهود لقوله تعالى: (إنا هدنا إلیک) (3)

ص: 301

1- سوره بقره، آیه 62.

2- ر. ک: جلد دوم ص 438 - 439 از همین تفسیر.

3- مجمع البحرین: ج 4 ص 442

این جمله مقول قول موسی (علیه السلام) در آیه شریفه است که می فرماید:

(واكتب لنا في هذه الدنيا حسنه وفي الآخرة إنا هدنا إليك) (1)

برای ما، در این دنیا و سرای دیگر، نیکی مقرر فرما که ما به سوی تو بازگشته ایم.

هم چنین حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

سمى النصارى نصارى لقول عيسى (عليه السلام): (من أنصاري إلى الله) (2)

و این سخن اشاره به آیه شریفه ای است که می فرماید:

(فلما أحس عيسى منهم الكفر قال من أنصاري إلى الله) (3)

هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: کیست که باور من به سوی خدا گردد؟

ادعای بی دلیل اهل کتاب

بدیهی است که دعوای یهود و نصاری ادعایی است بدون شاهد و بی دلیل؛

زیرا کفریات و ضلالتی که در کتاب های دینی خود درباره خدا و پیامبران آورده اند - نسبت دادن عجز و جهل و کذب به خدا، نسبت معاصی بزرگ و حتی شرک و بت پرستی به پیامبران الهی، قول به الوهیت و پسر خدا بودن حضرت مسیح (علیه السلام) و امثال اینها، برهان واضحی بر کذب ادعای آنهاست. این موارد به

ص: 302

1- سوره اعراف، آیه 156.

2- مجمع البحرين: ج 4 ص 320.

3- سوره آل عمران، آیه 52.

تفصیل در کتاب های اصول عقاید علمای شیعه ذکر شده است. (1)

(قل بل مله ابراهیم حنیفا)

مراد از ملت ابراهیم، همان اسلام است و دین مقدس اسلام از ابراهیم (علیه السلام) گرفته شده است، چنان که در آیه شریفه ای می فرماید:

(ثم أوحینا إلیک أن اتبع مله ابراهیم حنیفا.....) (2)

آن گاه بر تو وحی کردیم از آیین حنیف ابراهیم پیروی کن که او هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد.

دین مستقیم یعنی چه؟

حنیف به معنای مستقیم و راستین و مایل به طرف حق است و دین مستقیم، دینی است که کمترین اعوجاج و انحراف از حق و حقیقت در اعتقادات و دستورات اخلاقی و احکام آن یافت نشود و احکام آن موافق حکمت و مصلحت باشد. این خاصیت تنها در دین اسلام است.

(وما کان من المشرکین)

این جمله تعریض بر یهود و نصاری است که تصریح یا تلویحا برای خدا شریک قائل شده اند، چنان که یهود گفتند: عزیز پسر خدا است. و نصاری گفتند: عیسی پسر خدا است. فراتر این که آنان در کلمات خودشان الوهیت را متشکل از «اب، ابن و روح القدس» می دانند و این سه اقنوم را در عین

ص: 303

1- برای آگاهی بیشتر در این زمینه مراجعه شود به کتاب کلم الطیب: ج 1 ص 274 - 289.

2- سوره نحل، آیه 123.

این که سه تا هستند، یکی می دانند.

هم چنین در بین کلمات تورات، مطالب شرک آمیز بسیاری است، نظیر داستان حضرت آدم و خوردن او از درخت عقل که از قول خدا می نویسند: و اگر از درخت حیات بخورد مانند ما می شود.

هم چنین در تورات، خدا را خدای موسی و موسی را خدای هارون و هارون را خدای فرعون دانسته اند و امثال این موارد. در صورتی که ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، و یعقوب و اسباط (علیهم السلام) بر دین توحید و یکتاپرستی بودند و فرزندان خود را به توحید وصیت می نمودند، چنان که در آیات پیشین بیان شد.

به راستی چه بسیاری از آیات شریفه قرآن در شأن حضرت ابراهیم (علیه السلام) و توصیف یکتاپرستی او و احتجاج او با مشرکان و بت پرستان وارد شده، بلکه حضرت ابراهیم (علیه السلام) پرچمدار توحید بوده و همه مراتب آن را طی نموده و امتحانات الهی آن بزرگوار در این باره در کتاب های اخبار مسطور است.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

(قلنا یا نارکونی بردا وسلاما علی ابراهیم) (1)

ما خطاب کردیم که ای آتش! برای ابراهیم سرد و سالم باش.

امام صادق (علیه السلام) در ذیل این آیه چنین می فرماید:

لما أجلس إبراهيم (عليه السلام) في المنجنيق وأرادوا أن يرموا به في النار أتاه جبرئيل فقال: السلام عليك يا إبراهيم ورحمه الله وبركاته ألك حاجة؟

ص: 304

وقتی ابراهیم (علیه السلام) را در منجیق قرار دادند، و خواستند در آتش افکنند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: سلام بر تو ای ابراهیم و رحمت و برکات خدا بر تو باد، آیا حاجتی داری؟

گفت: به تو، نه.

البته روشن است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در مرتبه توحید به چه پایه ای رسیده که در چنین موقعیت حساسی از اظهار حاجت به غیر خدا دوری می جوید و جز خدا کسی مورد نظر و توجه او نیست.

کلمه «حنیف» و دیدگاه های چهارگانه

درباره «حنیفیه» چهار قول و دیدگاه وجود دارد که نگارنده «مجمع البیان» آنها را در جلد یک، ذیل همین آیه چنین ذکر کرده است:

1. مراد از حنیفیه، حج خانه خداوند متعال است. این قول ابن عباس، حسن و مجاهد است.

2. پیروی از حق است. این قول مجاهد است.

3. متابعت و پیروی از ابراهیم (علیه السلام) در آنچه از شریعت آورده و با آنها امام مردم شده است، نظیر انجام حج، ختنه و موارد دیگر از شرایع اسلام

4. به معنای اخلاص در اقرار به ربوبیت فقط برای خدای متعال و اذعان به عبودیت فقط برای او.

ص: 305

قولوا آمنا بالله وما أنزل إلينا وما أنزل إلى إبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب والأسباط وما أوتي موسى وعيسى وما أوتي النبيون من ربهم لا نفترق بين أحد منهم ونحن له مسلمون (136)

بگویند: ما به خدا ایمان آورده ایم و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردیده و به آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، نیز ایمان آورده ایم؛ میان هیچ یک از آنها فرق نمی گذاریم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم.

منظور از ایمان به خدا چیست؟

در تفسیر این آیه شریفه حدیثی در تفسیر «الصفی» از کتاب «الکافی» این گونه نقل شده است:

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

إنما عنی بذلک علیا وفاطمه والحسن والحسین (علیهم السلام) وجرت بعدهم فی الأئمة (علیهم السلام) (1)

مراد از خطاب شونندگان به: «قولوا آمنا بالله؛ بگویند: به خدا و ایمان آورده ایم» علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند و بر بقیه

ص: 306

ائمه (عليهم السلام) نیز منطبق می شود...

حدیث دیگری در این باره در تفسیر «العیاشی» از فضل بن صالح از بعضی اصحاب نقل شده که حضرتش فرمود:

فهم آل محمد (صلی الله علیه و آله) وقوله: (فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا) سائر الناس؛(1)

منظور از خطاب شونندگان به: «بگوئید: به خدا و... ایمان آورده ایم»

آل محمد (عليهم السلام) هستند و منظور از آیه بعد: «اگر آنها نیز به آنچه شما به آن ایمان آورده اید، ایمان بیاورند» دیگر مردم هستند.

عیاشی حدیث دیگری را در این باره نقل می کند. او می گوید:

عن أبي جعفر (عليه السلام) في قوله: (أما بالله وما أنزل إلينا)

قال: إنما عنى بذلك عليا والحسن والحسين وفاطمة (عليهم السلام) وجرت بعدهم في الأئمة.

قال: ثم يرجع القول من الله في الناس فقال: (فإن آمنوا) يعنى الناس (بمثل ما آمنتم به) يعنى عليا والحسن والحسين والأئمة من بعدهم

(فقد اهتدوا وإن تولوا فإنما هم في شقاق و)(2)

هم چنین در تفسیر «الصافی» از «الخصال» شیخ صدوق (رحمه الله) چنین آمده است:

فيما علم أمير المؤمنين (عليه السلام) أصحابه: إذا قرأتم: (قولوا آمنا) فقولوا: آمنا... مسلمون؛

ص: 307

1- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 61 حدیث 105، بحار الأنوار: ج 23 ص 355.

2- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 62

در میان آنچه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به اصحاب خود یاد دادند، آمده است: هرگاه این آیه را قرائت کردید، بگویید: «به خدا ایمان آوردیم.»

در این زمینه در کتاب «من لا یحضره الفقیه» نیز در ضمن وصایای امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به فرزندش محمد بن حنفیه چنین آمده است:

وفرض علی اللسان الإقرار والتعبیر عن القلب بما عقده علیه، فقال عزوجل: (قولوا آمنا بالله وما أنزل إلینا...) (1)

خداوند بر زبان، اقرار و اظهار عقیده و پیوند قلبی را لازم نموده و فرموده است: «بگویید: ما به خدا و آنچه به سوی ما نازل کرده، و... ایمان آورده ایم.»

منظور از اسباط چه کسانی هستند؟

منظور از اسباط، پیامبرانی هستند که از فرزندان و احفاد یعقوب بوده اند، نه همه فرزندان یعقوب؛ زیرا همه آنها معصوم نبوده اند، و به قرینه ابراهیم و اسماعیل و دو پیامبر دیگر، نزول فقط در مورد نبی اطلاق می شود. پس در این جا اسباطی که نبی بودند مراد هستند، نه غیر آنها.

بنابر این، این آیه دستوری از جانب خداوند متعال به معصومین (علیهم السلام) است که مردم از آنها اطاعت کنند که هدایت کامل همان اطاعت از آن بزرگواران است و اگر مردم اطاعت نکردند در شقاق و کفر خود باقی خواهند ماند و ضرری به معصومین (علیهم السلام) نخواهد خورد؛ چون آنها در کفالت و حمایت خدای سبحان هستند.

ص: 308

فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا وإن تولوا فإنما هم في شقاق فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم (137)

اگر آنها نیز به مانند آنچه شما به آن ایمان آورده اید، ایمان بیاورند، هدایت یافته اند و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده اند و خداوند، شر آنها را از تو دفع می کند؛ و او شنونده و داناست.

مکمل آیه پیشین

این آیه شریفه مکمل آیه پیشین است. خداوند می فرماید که اگر مردم ایمان آورند به مثل ایمان محمد و آل محمد (علیهم السلام) آنها هدایت شده اند و اگر پشت کنند، هدایت نشده و در کفر باقی بمانند و در این صورت، به شما ضرری نمی خورد؛ زیرا شما در حمایت خداوند هستید و او شنوا و داناست. سخنان شما را می شنود و علم کامل به اخلاص شما خاندان دارد.

وعده نصرت، معجزه قرآن

جمله (فسيكفيكهم الله) وعده نصرت و یاری به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است. این یکی از معجزات باهر قرآن است که با وجود قلت عدد مسلمانان و کمی مال و قدرت جنگی آنها و کثرت مشرکان و یهود و نصاری و قوت و قدرت آنها، خداوند به پیامبرش وعده نصرت و کفایت شر آنان را داد و وعده الهی هم واقع شد و مسلمانان بر همه آنها غالب گردیدند.

صبغه الله ومن أحسن من الله صبغه ونحن له غابدون (138)

این ایمان، رنگ الهی است و کیست که از خدا بهتر رنگ آمیزی کند؟! و ما او را عبادت می کنیم.

منظور از صبغه الهی چیست؟

واژه «صبغه» به معنای نوعی رنگ آمیزی است. «صباغ» یعنی رنگ زن و رنگ معنای وسیعی دارد؛ هم رنگ های ظاهری را شامل می شود و هم رنگهای باطنی را که عبارت از ایمان، عقاید، صفات، اخلاق و ملکات است.

مراد از «صبغه الله» در این آیه، همان ایمان به مطالب یاد شده در آیه پیشین است و این رنگ الهی است که به مؤمنان زده است.

بهترین حدیثی که این صبغه الهی را معنا می کند حدیثی است که در تفسیر «العیاشی» نقل شده است.

عمر بن عبدالرحمان بن کثیر هاشمی، غلام امام باقر (علیه السلام) می گوید: امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه فرمود:

معرفة أمير المؤمنين بالولاية في الميثاق (1)

منظور از صبغه الهی، رنگ آمیزی مؤمنان به ولایت در عالم عهد و ميثاق است.

آری، بقیه رنگ ها رنگ الهی نیستند، گرچه به اسم دین آنها را تحمیل کنند.

ص: 310

دین فقط باید از حلقوم ولایت صادر شود تا معتبر باشد و آن در اسلام مخصوص چهارده نور مقدس (علیهم السلام) است.

آیه (139)

اشاره

قل أتحتاجوننا فی الله وهو ربنا وربکم ولنا أعمالنا ولکم أعمالکم ونحن له مخلصون (139)

پیامبر! بگو: آیا درباره خداوند با ما محاجه می کنید؟! در حالی که او، پروردگار ما و شماست؛ و نتیجه اعمال ما از آن ما، و اعمال شما از آن شماست؛ و ما برای او اخلاص می ورزیم.

احتجاج یعنی چه؟

قل أتأوننا محاجه و احتجاج یعنی استدلال متخصصین و دو طرف دعوا و حجت و دلیل آوردن هر یک برای اثبات حقانیت خود و ابطال دلیل طرف مقابل .

به نظر می رسد که آیه خطاب به یهود و نصاری است که هر کدام دلیل بر حقانیت خود اقامه می کردند و می گفتند:

(نحن أبناء الله وأحباؤه) (1)

ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم.

طبق آیه دیگری گفتند:

ص: 311

(لن یدخل الجنة إلا من كان هودا أو نصارى (1)

هرگز کسی جز یهودی و مسیحی وارد بهشت نخواهد شد.

در جای دیگر گفتند:

(لن تمسنا النار إلا أياما معدودة . (2)

هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید.

و امثال اینها در آیات دیگر مانند: نزول روح القدس بر مریم و بدون پدر بودن مسیح و زنده کردن مردگان و شفا دادن بیماران و زنده شدن مسیح پس از مدفون شدن و به آسمان رفتن.

و در چگونگی احتجاج آنها اختلاف شده است. بعضی می گویند: احتجاج آنها با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین بوده است که فکر می کردند به جهت سبقت نبوت و سبقت نزول کتاب آسمانی در میان آنها، آنها سزاوارتر به حق هستند.

بعضی می گویند: آنها می گفتند: ما از عرب سزاوارتر به ایمان هستیم؛ چون آنها بت می پرستیده اند.

بعضی می گویند: آنها به پیامبر ما می گفتند: یا محمد! پیامبران از میان ما بوده اند و از عرب پیامبری نبوده است. پس اگر شما پیامبری، از ما خواهی بود، و چون از ما نیستی و عرب میباشی، پیامبر نیستی.

بعضی می گویند: آنها می گفتند: ما نسبت به خدا اولی و سزاوارتر از شما هستیم، چنان که قرآن کریم از قول آنها می فرماید:

ص: 312

1- سوره بقره، آیه 10.

2- همان آیه 180

(قالوا نحن أبناء الله وأحباؤه) (1)

یهود و نصاری گفتند: ما، فرزندان خدا و دوستان او هستیم.

طبق آیه دیگری می گفتند:

(لن يدخل الجنة إلا من كان هودا أو نصارى) (2)

هیچ کس، جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد.

غرض و هدف آنها از این سخنان این بود که دین باید از جانب آنها به مردم القا شود و آنها اولویت دارند که پیامبری در میان آنها باشد.

خداوند با این سخن: (هو ربنا وربکم) بیان کرد که او اعلم به تدبیر خلق است؛ چرا که او خالق ما و شما است و اعلم است به این که رسالت را در کجا قرار دهد.

(فی الله)، یعنی در انتساب به خدا و مقام قرب به او.

(وهو ربنا وربکم)

یعنی از جهت انتساب به پروردگار همه مساوی و یکسان هستیم؛ زیرا او آفریدگار و پروردگار همه و روزی دهنده همه است. همه مخلوقات از کوچک و بزرگ، از ذره اتم تا بزرگترین کرات جوی و از عقل مجرد تا هیولای محض در جنب قدرت او مساوی بوده و همه دست نیاز به درگاه بی نیاز او دراز نموده و محتاج افاضه او هستند. بنابراین، از جهت انتساب فرقی بین مخلوقات نیست.

(ولنا أعمالنا ولکم أعمالکم)

ص: 313

1- سوره مائده، آیه 18.

2- سوره بقره، آیه 111.

یعنی هر کس جزای عمل خود را می بیند؛ اگر خوبی کند نتیجه آن عاید خودش می شود و اگر بدی کند نکبت آن دامنگیر خودش می شود که:

الناس مجزیون بأعمالهم إن خیرا فخییر و إن شرا فشر؛

مردم پاداش اعمال خود را دریافت خواهند کرد؛ اگر عملشان خیر باشد پاداشش خیر است و اگر عملشان شر باشد سزای آن هم شر و مناسب با آن است.

عبادت مخلصانه

(ونحن له مخلصون)

یعنی امتیاز ما بر شما اهل کتاب این است که ما شریک و عدیلی برای خدا قائل نیستیم و در مقام عبادت نسبت به او خالص هستیم و جز او را پرستش نمی کنیم و با صدای بلند فریاد می زنیم: «لا إله إلا الله».

ما نه تنها در مقام عبادت برای خدا شریک قرار نمی دهیم؛ بلکه در مقام ذات، صفات و افعال نیز موحد هستیم و جز او کسی را واجب الوجود و قدیم نمی دانیم و صفات او را عین ذات او می دانیم و مؤثری در عالم سوای او نمی دانیم؛ بر خلاف شما که کتاب های مقدس شما از کلمات و سخنان شرک و کفرآمیز پر است و شما یهود، مدت بسیاری در شرک و بت پرستی به سر برده و شما نصاری، مسیح را خدا و پسر خدا دانسته و به اسم او و روح القدس و آب، غسل تعمید می دهید.

ص: 314

اخلاص و اهمیت آن در روایات

اکنون در این جا از میان احادیث بسیار، سه حدیث در معنای اخلاص و اهمیت آن ذکر می شود.

در روایتی آمده که حذیفه یمان گوید:

سألت النبی (صلی الله علیه و آله) عن الإخلاص ما هو؟

قال: سألت جبرئیل (علیه السلام) عن ذلك. قال: سألت رب العزه عن ذلك.

فقال: هو سر من سری استودعته قلب من احببته من عبادی(1)

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال کردم: اخلاص چیست؟

حضرت فرمودند: من از جبرئیل همین سؤال را کردم، او گفت: من از خداوند عزیز همین سؤال را کردم.

خدا فرمود: اخلاص سژی است از اسرار من، آن را در دل کسی از بندگان خود که او را دوست بدارم به ودیعه می گذارم.

حقیقت اخلاص چیست؟

در روایت دیگری ابودریس خولانی می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن لكل حق حقیقه وما بلغ عبد حقیقه الإخلاص حتی لا یحب أن یحمد علی شیء من عمل الله(2)

هر حقی حقیقتی دارد و هیچ کس به حقیقت اخلاص نمی رسد تا

ص: 315

1- مجمع البیان: ج 1 ص 409، ذیل آیه مورد بحث.

2- همان.

این که دوست نداشته باشد که او را بر چیزی از اعمالی که برای خدا انجام داده است مدح و ستایش کنند.

یعنی توقع تعریف از احدی برای اعمال خوب خود نداشته باشد.

در سخن دیگری سعید بن جبیر می گوید:

الإخلاص أن يخلص العبد دينه وعمله لله ولا يشرك به في دينه ولا يراني بعمله أحد(1)

اخلاص آن است که بنده دین و اعمال خود را برای خدا خالص سازد و در دینش کسی را شریک او نگیرد و در اعمالش برای احدی تظاهر و ریا نکند.

در سخنی دیگر در باره اخلاص گفته شده است:

اخلاص این است که اعمال انسان در ظاهر و باطنش یکی باشد. در سخن دیگری آمده است:

هو ما استتر من الخلاق واستصفي من العلائق؛(2)

اخلاص آن است که عمل از مردم پوشیده باشد (دوست نداشته باشی که آن را به گوش مردم برسانی) و از علایق دنیوی هم پاک باشد. (عمل را به جهت علایق نفسانی انجام ندهی.)

در تعریف دیگری آمده است:

ص: 316

1- همان

2- همان

هو أن يكتم حسناته كما يكتم سيئاته (1)

اخلاص این است که همان طوری که گناهان و بدی های خود را می پوشاند، اعمال خوب خود را هم بپوشاند.

أم تقولون إن إبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب والأسباط

كانوا هودا أو نصارى قل ء أنتم أعلم أم الله ومن أظلم ممن كتم شهاده عنده من الله وما الله بغافل عما تعملون(140)

یا می گوید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بوده اند؟ بگو: شما داناترید یا خدا؟ و کیست ستمکار تر از آن کس که شهادت خدا را که نزد اوست کتمان کند؟ و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

توضیحی در قرائت آیه

عبارت «ام تقولون» دو قرائت دارد

1. قرائت کوفیون - به جز ابی بکر - و ابن عامر که «تقولون» قرائت کرده اند.

2. قرائت دیگران که «یقولون» قرائت کرده اند. (2)

در فعل «یعملون» نیز دو قرائت هست:

ص: 317

1- همان.

2- همان.

1. کسانی که «تقولون» قرائت کرده اند، این جا هم «تعملون» قرائت کرده اند.

2. کسانی که «یقولون» قرائت کرده اند، این جا هم «یعملون» قرائت کرده اند. (1)

به نظر می رسد قرائت «تقولون» و «تعملون» که مطابق سیاهه قرآن است، اولی و بهتر است.

پاسخی به ادعاهای اهل کتاب

این آیه شریفه احتجاجی علیه یهود و نصاری است که می گفتند: کسی غیر از یهود و نصاری داخل بهشت نمی شود. در آیه جهت رد سخن آنها وجوهی گفته شده است.

وجه اول. خبری است که پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) داده اند و معجزات آن حضرت دلیل بر صدق گفتار و خبرشان است.

وجه دوم. در خود تورات و انجیل آمده که همه پیامبران بر دین حنیف اسلام بوده اند و همه تابعین آنها اهل بهشت هستند.

وجه سوم. این که اسم یهودیت و نصرانیت که بر اهل کتاب وضع شده، بعد از نزول تورات و انجیل بوده و قبل از آن نبوده که کسی تابع آنها باشد.

وجه چهارم. ادعای یهود و نصاری ادعای بدون برهان است. از این رو خداوند آنها را توبیخ می کند و می فرماید: (ء أنتم أعلم أم الله) که با این که در ظاهر استفهام است، اما استفهام توبیخی است و با آن، آنها را توبیخ می کند.

ص: 318

1- تفسیر الصافی: ج 1، ذیل آیه مورد بحث.

(ومن أظلم ممن كتم شهاده عنده من الله)

در این شهادتی که آنان کتمان نمودند دو احتمال می رود:

1. شهادت الهی به این که ابراهیم و پیامبران بعد از او بر اسلام بودند و به این امر سفارش و وصیت می نمودند.

2. شهادت به این که ابراهیم و پیامبران بعد از او و موسی و عیسی (علیهم السلام) خبر به بعثت پیامبر اسلام و این که او خاتم پیامبران است داده اند که در آیات پیشین ذکر کردیم و در کتاب های عهدین نیز موجود است.

از این آیه استفاده می شود که کتمان شهادت به ویژه در امر دین، بزرگ ترین ظلم است؛ چرا که هم نسبت به خود کتمان کننده اند که خود را مستحق عذاب ابدی می کنند، و هم نسبت به دین و پیامبران الهی که دین آنها را پایمال می کنند و هم نسبت به سایرین از تابعین خود که آنان را در ضلالت و گمراهی می اندازند. از این جهت، کتمان یکی از گناهان کبیره بوده و آیات و اخبار بسیاری در نکوهش آن آمده است.

غفلت یعنی چه؟

(وما الله بغافل عما تعملون)

غفلت، عبارت از عدم توجه است و سهو به معنای خروج مطلبی از قوه ذاکره و نسیان به معنای خروج مطلبی از قوه حافظه (از یاد بردن) آمده است. از این رو در مورد غفلت و سهو به اندک توجهی متذکر می شویم، ولی در مورد نسیان چه

بسا کمال توجه می شود و مطلب به نظر نمی آید و این عوارض مخصوص غیر معصومین است.

هیچ کدام از این عوارض در ذات مقدس خداوند عالم راه ندارد، بلکه معصومین (علیهم السلام) اعم از پیامبران الهی و ائمه طاهرین (علیهم السلام) از این عوارض مصون و محفوظ هستند.

آیه (141)

اشاره

تلك أمه قد خلت لها ما كسبت ولكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون (141)

اینها گروهی بودند که گذشتند و هر چه کردند نتیجه اش برای خودشان هست و آنچه شما انجام می دهید نتیجه اش برای خودتان خواهد بود و از آنچه آنان انجام می دهند از شما سؤال نمیشود.

چرا این آیه تکرار شده است؟

این آیه شریفه همان آیه شریفه 134 همین سوره است که تفسیر آن گذشت.

فقط باید وجه تکرار آن را در این جا متذکر شویم. سه وجه برای تکرار آن در تفسیر «مجمع البیان» ذکر شده است:

نخست آن که مراد از کلمه امت در آیه 134، ابراهیم (علیه السلام) و پیامبران دیگر (علیهم السلام) هستند و مراد از امت در این آیه، گذشتگان از یهود هستند. پس آیه تکراری نیست.

ص: 320

دوم آن که به طور کلی هنگامی که اوقات و مواظن متعدد باشد، تکرار عیبی ندارد و وجه اتصال آیه به ما قبل این است که اگر ما بپذیریم که پیامبران بر دین یهودیت و مسیحیت بوده اند، این بر صحت قول شما حجت نمی شود؛ چون شرایع با هم مختلف هستند و نسخ در همه شرایع بوده است. بنابر این، برای شما هیچ سودی تصور نمی شود.

سوم آن که این، وعظ و موعظه و زجری برای آنهاست که دیگر درباره آبا و اجداد خود تکلم نکنند و بدانند که فضیلت آن ها ربطی به این ها ندارد، چنان که

شاعر می گوید:

گیرم پدر تو بود فاضل

از فضل پدر تو را چه حاصل؟

آیه (142)

اشاره

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَا هُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (142)

به زودی مردم سفیه و کم خرد می گویند: «چه چیز ایشان را از قبله ای که به طرف آن نماز می خواندند برگردانید؟» بگو: مشرق و مغرب برای خدا است و هرکه را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

تفسیر روایی آیه

درباره این آیه شریفه چند روایت از معصومین (علیهم السلام) نقل شده که با بیان شیوای

ص: 321

خود آن را بیان می کنند.

دانشمند عالی مقام شیخ طبرسی (رحمه الله) در کتاب «الاحتجاج» چنین نقل می کند: امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید:

لما كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) بمكة أمره الله تعالى أن يتوجه نحو بيت المقدس في صلاته ويجعل الكعبة بينه وبينها إذا أمكن وإذا لم يمكن استقبال بيت المقدس كيف كان. فكان رسول الله (صلى الله عليه وآله) يفعل ذلك طول مقامه بها ثلاث عشرة سنة. فلما كان بالمدينة وكان متعبدا باستقبال بيت المقدس استقبله وانحرف عن الكعبة سبعة عشر شهرا أو ستة عشر شهرا.

وجعل قوم من مرده اليهود يقولون: والله ما درى محمد كيف يصلح حتى صار يتوجه إلى قبلتنا ويأخذ في صلاته بهدانا ونسكنا.

فاشتد ذلك على رسول الله (صلى الله عليه وآله) لما اتصل به عنهم وكره قبلتهم وأحب الكعبة.

فجاءه جبرئيل (عليه السلام) فقال له رسول الله (صلى الله عليه وآله): يا جبرئيل! لو ددت لو صرفنى الله عن بيت المقدس إلى الكعبة فقد تأذيت بما يتصل بى من قبل اليهود من قبلتهم.

فقال جبرئيل (عليه السلام): فاسأل ربك أن يحولك إليها فإنه لا يردك عن طلبتك ولا يخيبك من بغيتك.

فلما استتم دعاءه صعّد جبرئيل ثم عاد من ساعته فقال: اقرأ يا محمد: «قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها فول

وجهدك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره...)

فقال اليهود عند ذلك: (ما ولاهم عن قبلتهم التي كانوا عليها)

فأجابهم الله أحسن جواب فقال: (قل الله المشرق والمغرب) وهو يملكهما وتكليفه التحويل إلى جانب كتحويله لكم إلى جانب آخر (يهدى من يشاء إلى صراط مستقيم) وهو أعلم بمصلحتهم وتؤديهم طاعتهم إلى جنات النعيم.

قال أبو محمد (صلى الله عليه وآله): وجاء قوم من اليهود إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقالوا: يا محمد! هذه القبلة بيت المقدس قد صليت إليها أربع عشرة سنة ثم تركتها الآن أفحقا كان ما كنت عليه فقد تركته إلى باطل، فإن ما يخالف الحق باطل أو باطلا كان ذلك فقد كنت عليه طول هذه المدة فما يؤمننا أن تكون الآن على باطل؟

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): بل ذلك كان حقا وهذا حق يقول الله: (قل لله المشرق والمغرب يهدى من يشاء إلى صراط مستقيم) (إذا عرف صلاحكم أيها العباد في استقبالكم المشرق أمركم به وإذا عرف صلاحكم في استقبال المغرب أمركم به وإن عرف صلاحكم في غيرهما أمركم به، فلا تنكروا تدبير الله في عباده وقصده إلى مصالحكم).

ثم قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): لقد تركتم العمل يوم السبت ثم عملتم بعده سائر الأيام ثم تركتموه في السبت، ثم عملتم بعده أفرقتم الحق إلى الباطل أو الباطل إلى الحق أو الباطل إلى الباطل أو الحق إلى الحق؟

ص: 323

قولوا كيف شئتم، فهو قول محمد وجوابه لكم.

قالوا: بل ترك العمل في السبت حق والعمل بعده حق.

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): فكذلك قبله بيت المقدس في وقته حق ثم قبله الكعبة في وقته حق.

فقالوا له: يا محمد! أفبدا لربك فيما كان أمرك به بزعمك من الصلاة إلى بيت المقدس حتى تقلك إلى الكعبة؟

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): ما بدا له عن ذلك، فإنه العالم بالعواقب والقادر على المصالح لا يستدرک على نفسه غلطا ولا يستحدث رأى بخلاف المتقدم. جل عن ذلك ولا يقع عليه أيضا مانع يمنعه من مراده وليس يبدو إلا لمن كان هذا وصفه وهو عروجل يتعالى عن هذه الصفات علوا كبيرا.

ثم قال لهم رسول الله (صلى الله عليه وآله): أيها اليهود! أخبروني عن الله أليس يمرض ثم يصح ويصح ثم يمرض؟ أبدا له في ذلك؟ أليس يحيى ويميت؟ أبدا له في كل واحد من ذلك؟ قالوا: لا.

قال (صلى الله عليه وآله): فكذلك الله تعبد نبيه محمدا بالصلاة إلى الكعبة بعد أن كان تعبد بالصلاة إلى بيت المقدس وما بدا له في الأول.

ثم قال (صلى الله عليه وآله): أليس الله يأتي بالشتاء في أثر الصيف والصيف في أثر الشتاء؟ أبدا له في كل واحد من ذلك؟

قالوا: لا.

ص: 324

قال : فكذلك لم يبد له في القبلة.

قال: ثم قال (صلى الله عليه وآله): أليس قد أزمكم في الشتاء أن تحترزوا من البرد بالثياب الغليظة وألزمكم في الصيف أن تحترزوا من الحر؟ أفبدا له في الصيف حين أمركم بخلاف ما كان أمركم به في الشتاء؟

قالوا: لا.

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): فكذلكم الله تعبدكم في وقت لصلاح يعلمه بشيء ثم تعبدكم في وقت آخر لصلاح آخر يعلمه بشيء آخر، فإذا أطعتم الله في الحالتين استحققتن ثوابه فأنزل الله تعالى: (ولله المشرق والمغرب فأينما تولوا فثم وجه الله إن الله واسع عليم) (1)

يعنى إذا توجهتم بأمره فثم الوجه الذى تقصدون منه الله و تأملون ثوابه.

ثم قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): يا عباد الله! أتم كالمريض والله رب العالمين كالطبيب فصلاح المرضى فيما يعمله الطبيب ويدبره به لا فيما يشتهي المريض ويقترحه ألا فسلموا لله أمره تكونوا من الفائزين (2)

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) تا وقتى كه در مكه اقامت داشت مأمور بود در نماز به سوى بيت المقدس بایستد و تا حد امکان در جایی نماز بخواند كه كعبه و بيت المقدس در يك راستا قرار گیرد. و گر نه فقط به سمت بيت المقدس بایستد. و در تمام مدت سیزده سال ایام بعثت در مكه

ص: 325

1- سورة بقره، آیه 115

2- الإحتجاج: ج 1 ص 81.

همین گونه رفتار کرد.

پس از هجرت به مدینه به مدت هفده یا شانزده ماه نیز به سمت بیت المقدس نماز گزارد و از خانه کعبه منحرف شد. به همین خاطر گروهی از یهود مدینه از سر مباحات و افتخار، یاوه سرایی کرده و گفتند: به خدا قسم، محمد نمی داند چگونه نماز بخواند تا جایی که رو به قبله ما می کند و به سبک عبادت ما عبادت می کند! چون این سخن به گوش آن حضرت رسید بر او گران آمد و به قبله آنان بی رغبت، و به جانب کعبه راغب شد، و در سخنی که با جبرئیل نمود این گونه ابراز داشت: آرزو می کنم که خداوند مرا از قبل بیت المقدس به سمت کعبه بگرداند، زیرا خاطر من از بابت آن یاوه سرایی یهود آزرده شده است.

جبرئیل گفت: از پروردگارت بخواه تا دعایت را اجابت فرماید، و قبله را تحویل نماید که البته خواسته ات را رد نمی کند و نومیدت نمیسازد.

چون دعای پیامبر به آخر رسید جبرئیل به آسمان رفت و بلافاصله برگشت و اظهار نمود: ای محمد! این آیه را بخوان: «ما گردش روی تورا در آسمان (به انتظار وحی) می بینیم، و هر آینه تورا به قبله‌های که آن را می پسندی بگردانیم؛ پس روی خود را سوی مسجد الحرام بگردان، و هر جا که باشید رویتان را سوی آن بگردانید».

در این موقع یهودیان گفتند: چه چیز آنان را از قبله ای که بر آن

ص: 326

بودند . یعنی بیت المقدس - بگردانید؟

خداوند به بهترین وجهی پاسخ داد و فرمود: «بگو: مشرق و مغرب همه ملک خداست» تکلیف او به روی گرداندن به جانبی مانند روی گرداندن شما به جانب دیگری است «هر که را خواهد به راه راست راه می نماید» و هموست دانا به مصالح ایشان، و اطاعت امر پروردگار، آنان را به سمت بهشتهای پر نعمت سوق می دهد.

امام عسکری (علیه السلام) در ادامه فرمود:

گروهی از یهودیان به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند: ای محمد! تو مدت چهارده سال به سوی بیت المقدس عبادت نمودی، و اکنون از آن روی گردان شده ای. اگر روی گرداندن به آن، حق و درست بوده، روی گرداندن از آن باطل و نادرست است؛ چرا که باطل در مقابل حق و خلاف آن است و چنانچه رو به قبله ما باطل و نادرست بوده، در تمام آن مدت تو در باطل بسر برده ای! بنا بر این چگونه مطمئن باشیم که اکنون نیز همچون گذشته بر باطل نباشی؟!

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کدام از آنها در جای خود صحیح و حق است. خداوند می فرماید: «بگو مشرق و مغرب از آن خداست. هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند، هر گاه صلاح شما بندگان را در عبادت به سمت مشرق بداند به آن جانب امر می کند، و اگر مغرب یا جهت دیگر را صلاح بداند به همان سمت فرمان می دهد. بنا بر این در برابر تدبیر پروردگار جهان نباید مخالفت و عناد نمود.

ص: 327

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آنان فرمود: آیا شما نبودید که کار روز شنبه را تعطیل کردید، و سپس در روزهای دیگر هفته مشغول کار شدید؟ کدام یک از آن دو حق بود؟ مطابق استدلال شما (در تحویل قبله) اگر ترک کردن حق بود باید مشغولیت در ایام دیگر هفته باطل باشد، یا برعکس، یا هر دو باطل، و یا هر دو حق باشد، و شما هر جوابی که دهید پاسخ من نیز به اعتراض شما همان خواهد بود.

گفتند: ترک روز شنبه حق بود و مشغولیت در باقی هفته نیز حق بود. آن حضرت نیز فرمود: پس همین طور قبله بیت المقدس و کعبه هر کدام در زمان خود حق و درست بوده است.

گفتند: آیا هنگام تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه برای خداوند امر جدید و تازه ای حادث شد که از رأی سابق خود برگشت و فرمان جدیدی به شما داد؟

فرمود: این طور نیست، چرا که پروردگار جهانیان دانا به پایان امر و توانا بر مصالح است. نه خطایی از او سر می زند تا جبران کند، و نه عقیده اش عوض می شود تا خلاف رأی سابق عمل کند. و نه چیزی می تواند مانع مقصد و عمل او باشد، و بدا و ظهور رأی جدید برای کسی اتفاق می افتد که اشتباه داشته باشد و در برابر اراده اش مانعی باشد و خداوند با عزت و جلال از تمامی این پیرایه ها منزه و برتر است.

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطاب به یهودیان فرمود: آیا قبول دارید که خود خداوند بیمار می سازد و هموست که بهبودی می بخشد؟ و دوباره هموست که مریض می سازد یا این که زنده می کند و می میراند؟ آیا گردش شب و روز را نمی بینید که هر کدام از پی هم در رفت و آمدند و همه تحت نظر خداوند است؟ آیا در این امور برای خداوند امر تازه و پیش آمد تازه‌های حادث شده که از رأی سابق برگشته و امر جدیدی می آورد؟

گفتند: نه.

فرمود: به همین ترتیب نیز در موضوع قبله، خداوند زمانی بیت المقدس را قبله قرار داده و در زمانی دیگر خانه کعبه را تعیین فرمود، و در این تغییر و تحول هیچ بدایی برای خداوند رخ نداده است. و هم چنین است موضوع تغییر فصل‌ها، آمد و شد تابستان و زمستان که هیچ ربطی به مسأله بدا ندارد.

فرمود: و هم چنین در تغییر قبله نیز هیچ بدایی صورت نگرفته است. سپس فرمود: مگر خداوند شما را در زمستان برای احتراز از سرما ملزم به پوشیدن لباس ضخیم نکرده؟ و به همین ترتیب در فصل تابستان امر به پیشگیری از گرما نکرده؟ آیا در این دستورهای متضاد، بدایی برای پروردگار پیش آمد نموده؟

گفتند: نه.

فرمود: بنا بر این خداوند روی صلاح بینی و تشخیص مصلحت به

اقتضای زمان، امر به کاری می فرماید یا منع از چیزی می کند. پس در صورت اطاعت امر خداوند در هر دو حالت شایسته و در خور ثواب و پاداش پروردگار قرار می گیرید. و خداوند این آیه شریفه را نازل کرده است: «مشرق و مغرب از آن خداست؛ پس به هر سو که روی آرید همان جا روی خداست» یعنی: هرگاه با امر و فرمان خدا به طرفی رو آورید، همان طرف جهتی است که مقصود خداست و آرزوی نوابش را دارید.

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای بندگان خدا! شما مانند افراد بیمارید، و پروردگار جهانیان هم چون طبیب است، و صلاح بیمار در اطاعت دستورها و تدبیرهای طبیب، و عدم اعتنا به خواهش های نفسانی و تمایلات شخصی است.

ای بندگان خدا! تسلیم امر پروردگار شوید تا پیروز و کامیاب گردید.

ص: 330

وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا وما جعلنا القبلة التي نت عليها الا نعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه وان كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله وما كان الله ليضيع ايمانكم ان الله بالناس رءوف رحيم (143)

همان گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد. و ما آن قبله ای را که پیش تر بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آنها که به دوران جاهلی باز می گردند، مشخص شوند. و به یقین این حکم، جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی گرداند؛ زیرا خداوند نسبت به مردم، رحیم و مهربان است.

آیا این دو آیه یکی هستند؟

در این آیه شریفه در سه محور بحث داریم.

محور یکم. آیا این مجموعه یک آیه است، یا دو آیه که با هم تلفیق شده است؟

به نظر می رسد اینها دو آیه هستند؛ یعنی از اول آیه تا «شهادت» یک آیه است و بقیه، آیه دیگری است که در بعضی از مصاحف این را دو آیه نوشته اند.

نظر آیت الله طیب (رحمه الله) این بوده که اینها، دو آیه هستند که می فرماید:

ظاهر این است که جمله (و کذلک جعلناکم امة وسطاً) تا (شهیدا) یک آیه مستقل باشد و به آیه قبله مربوط است و جمله آیه بعد نباشد، چنان که در بعضی مصاحف نیز آیه مستقل شمرده شده است. (1)

منظور از امت وسط چه کسانی هستند؟

محور دوم. مقصود از امت وسط فقط معصومین (علیهم السلام) هستند، نه جمیع امت در این زمینه حدود ده حدیث از امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، حضرت امام باقر (علیه السلام) و حضرت امام صادق (علیه السلام) در کتاب شریف «الکافی» و تفسیر «العیاشی» و دیگر منابع شیعی از صفار و دیگران روایت شده است. بنابر این روایات، منظور از امت وسط، ائمه طاهرین (علیهم السلام) هستند.

البته با این روایات متعدد به توجیها ت مفسران نیازی نیست که می خواهند این آیه را مرتبط به آیات قبله بدانند؛ بلکه ممکن است این آیه مانند آیه شریفه (الیوم اکملت لکم دینکم) (2) باشد که جزء آیات راجعه به حرمت اکل اقسام حیوانات قرار داده شده با این که هیچ ارتباطی با آنها ندارد.

هم چنین نظیر آیه ای است که می فرماید:

(إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیراً) (3)

ص: 332

1- اطیب البیان: ج 2، ذیل آیه 143 سوره بقره.

2- سوره مائده، آیه 3.

3- سوره احزاب، آیه 33.

خداوند می خواهد هرگونه پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

این آیه جزء آیات مربوط به زنان پیامبر شمرده شده، با این که شامل آنها نمی شود.

بنابراین، خطاب در آیه به ائمه طاهرين (عليهم السلام) است و کلمه «امت» در اصل عبارت از گروهی است که وحدت نسبی داشته باشند و از باب توسعه بر اهل یک ملت اطلاق می گردد.

ائمه طاهرين (عليهم السلام) میانه روان حقیقی

محور سوم. کلمه وسط به معنای عدل و راه مستقیم است که بین دو طرف افراط و تفریط باشد.

امت وسط؛ یعنی گروهی که در جمیع شؤون فردی و اجتماعی دارای روش مستقیمی بوده و به طرف افراط و تفریط منحرف نشود. این ویژگی، مخصوص معصومان؛ یعنی ائمه طاهرين (عليهم السلام) است که از هر جهت در حد وسط هستند.

ائمه اطهار (عليهم السلام) درباره خدا معتقد به توحید بودند که حد وسط بین انکار وجود حق و شرک است.

آنان به عین ذات بودن صفات ربوبی معتقد بودند، که حد وسط بین زیادت صفات و انکار اصل صفات است که منسوب به بعض حکما است.

در باب عدل به اختیار معتقد بودند که حد وسط بین جبر و تقویض است. در باب نبوت به عصمت پیامبران قائل بودند که حد وسط بین غلو و انکار

نبوت است.

در باب امامت قائل به شؤنی برای امام هستند که حد وسط بین غلو و انکار امامت است.

و در معاد به معاد جسمانی و روحانی معتقد بودند که حد وسط بین انکار معاد و مذهب بعضی از عرفا است و هم چنین حد وسط بین قول به معاد جسمانی تنها و معاد روحانی صرف است.

از جهت اخلاق به جمیع اخلاق فاضله و صفات پسندیده متخلق بوده اند که حد وسط بین افراط و تفریط در اخلاق است.

برای مثال، ملکه شجاعت حد وسط بین تهور و بیباکی و جبن و ترس، علم حد وسط بین جربزه و جهل، سخاوت حد وسط بین اسراف و بخل، تواضع حد وسط بین تکبر و ذلت است و هم چنین است بقیه موارد اخلاقی.

از جهت اعمال دارای مقام عصمت هستند و کوچکترین عملی که برخلاف موازین شرعی و عقلی باشد از آنها صادر نمی شده است.

آن بزرگواران در شؤن زندگی هم جنبه روح و هم جسم را رعایت می نمودند و از رهبانیت و دست کشیدن از مظاهر زندگی و از فرورفتن در مادیت منع می کردند.

کوتاه سخن آنکه پیشوایان معصوم (علیهم السلام) در جمیع شؤن حیاتی دارای مرتبه عدل بودند و قدمی بر خلاف موازین شرعی و عقلی بر نداشته اند.

ص: 334

(لتکونوا شهداء علی الناس)

تا اینکه گواه بر اعمال مردم باشید.

این موهبتی است که خداوند عالم به خاندان عصمت و ائمه اطهار (علیهم السلام) داده که آنان را امت وسط و برگزیده خود قرار داده و علم و احاطه به آنها عنایت فرموده برای این که گواه اعمال امت در روز قیامت باشند، چنان که مضمون بسیاری از اخبار و زیارات به خصوص مواضعی از زیارت جامعه بر این معنا گواه است.

چرا منظور از امت، جمیع امت نیست؟

البته نمی شود خطاب در این آیه متوجه جمیع امت باشد؛ زیرا قرائنی در آیه و بیرون آن موجود است که خطاب را به بعضی تخصیص می دهد.

1. تعریف و تفسیری که برای امت وسط شده که برگزیده و عدل و حد وسط از هر جهت باشد.

این معنا بر همه امت مطابقت نمی کند؛ زیرا در میان امت، افراد فاسق و منحرف از صراط مستقیم و طاغی و سرکش و بالأخره مجرم و عاصی بسیار بوده و هست. 2. امت وسط باید بر اعمال مردم شاهد باشند و بنابر فرمایش حضرت امام صادق (علیه السلام) چگونه می شود کسی که در دنیا شهادت او بر یک صاع از خرما قبول نیست، در محضر امت های گذشته شهادت دهد و شهادتش قبول شود؟

این حدیث در تفسیر «العیاشی» این گونه نقل شده است:

امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه فرمود:

فإن ظننت أن الله عنى بهذه الآية جميع أهل القبلة من الموحدين أفترى أن من لا تجوز شهادته في الدنيا على صاع من تمر يطلب الله شهادته يوم القيامة ويقبلها منه بحضرة جميع الأمم الماضية؟

کلا.... (1)

3. اگر مراد از امت وسط جمیع امت باشد و مراد از ناس نیز همه آنها باشند، اتحاد شاهد و مشهود علیه می شود با این که با نص آیه شریفه مغایرت دارد.

4. در اخبار ائمه طاهرین (علیهم السلام) که بیانگر قرآن هستند، کلمه «وسط» به ائمه طاهرین با تفسیر شده است.

و لام در «لیکونوا» برای غایت است، و از آن استفاده می شود که غرض از وسط قرار دادن ائمه (علیهم السلام) این بوده که ناظر و شاهد اعمال باشند.

از طرف دیگر، از آیات دیگر و اخبار استفاده می شود که در روز قیامت، شهود بسیارند که از آن جمله اعضای بدن انسان - از چشم، گوش، دست، پا و... که بر افعال صادره از خود شهادت می دهند - رقیب و عتید، کرام الکاتبین، قرآن، مساجد، مکانها، زمانها، ساعات، شب و روز و غیر این ها و بالاتر از همه ذات اقدس پروردگار از شهود هستند.

(ویکون الرسول علیکم شهیدا)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره ائمه اطهار (علیهم السلام) شهادت می دهد که به امر او قیام کرده اند

ص: 336

و طبق وظایف محوله به آنها رفتار نموده اند و نه تنها رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شاهد بر ائمه هدی (علیهم السلام) است، بلکه بر جمیع شهدای امت های گذشته نیز شاهد هستند، چنان که در آیه شریفه می فرماید:

(فکیف إذا جئنا من کل أمه بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا) (1)

پس حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی می آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟

از این آیه شریفه استفاده می شود که دوران زندگی و شهادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) یکسان است و ارواح مقدس آنها به همه جهان احاطه دارند و مظهر اتم صفات پروردگار هستند. البته بر طبق این معنا اخبار فراوانی وجود دارد.

ص: 337

1- سوره نساء، آیه 41.

وما جعلنا القبلة التي كنت عليها إلا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه وإن كانت لكبيرة إلا على الذين هدى الله وما كان الله ليضيع إيمانكم إن الله بالناس ورحيم (143)

و قبله ای را که چندی بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می کند از آن کسی که از عقیده خود بر می گردد مشخص کنیم. و به یقین این حکم، جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود. و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی گرداند؛ زیرا خداوند نسبت به مردم، رحیم و مهربان است.

توضیح واژگان

حرف «ما» در این آیه نافیه است و جعل تکلیف است؛ یعنی «توجه به قبله را واجب نکردیم» و به تقدیر احتیاج نیست؛ چون قبله موضوع حکم و مورد تکلیف فعل مکلف است و معلوم است که مراد، فعل مترتب بر این موضوع است، یعنی توجه به قبله، نه ذات و خود قبله، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(حرمت علیکم أمهاتکم) (1)

حرام شده است بر شما مادرانتان.

ص: 338

که مراد، وطی أمهات است، نه ذات و خود امهات.

و مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(إنما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر...)⁽¹⁾

خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک را حرام کرده است.

که مراد، اکل و خوردن میته است و امثال اینها از آیات دیگر.

قبله کجاست؟

«قبله» مکان یا چیزی است که انسان مقابل خود قرار می دهد. در این آیه مراد کعبه معظمه است، نه بیت المقدس که بعضی از مفسران به قرینه «کنت علیها» گمان کرده اند، به این بیان که «کنت» فعل ماضی است و قبله ای که در زمان ماضی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) متوجه آن بوده، بیت المقدس است.

این قرینه، دلیل بر مدعای آنها نیست. چون در جای خود ثابت شده که زمان مأخوذ در معنا، در معنای فعل نیست و فعل حدیثی است که دلالت بر وقوع یا صدور یا حلول یا لاوقوع می کند و فعل ماضی چون اخبار از وقوع است ناچار باید وقوع تحقق پیدا کند، اگرچه لحظه قبل از اخبار باشد تا اخبار از آن صحیح باشد و این مقدار از وقوع در مورد توجه به کعبه قبل از نزول آیه محقق شده بود. از این رو به تصرف در معنای جعل به تحول و گرداندن و مانند آن نیازی نیست.

ص: 339

(إلا لتعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه)

علم الهی، ذاتی است و چیزی بر او پوشیده نیست تا با آزمایش معلوم گردد. اما در این آیه و نظایر آن بعد از ذکر یک حکم امتحانی، می فرماید: ما این کار را

کردیم تا بدانیم مطیع و مخالف کیست. مفسران در بیان مقصود از این علم و جوهی ذکر کرده اند و بهترین آنها وجهی است که سید مرتضی (رحمه الله) ذکر کرده است که می فرماید:

فعل «لنعلم» که متکلم مع الغیر است، حقیقت در این است که هم خداوند و هم غیر او بدانند. و این دانستن خدا همراه با دانستن غیر تحقق پیدا نمی کند مگر پس از تحقق تبعیت از پیامبر و عدم تبعیت؛ چرا که پیش از تبعیت، تنها خداوند می داند که تابع و معترض کیست. بنابراین ظاهر آیه و کلمه «لنعلم» مشکلی ندارد. (1)

عقب به معنای پشت پا آمده است و «ینقلب علی عقبيه» کنایه از اعراض و ارتداد و برگشتن از عقیده است.

از این جمله استفاده می شود که جماعتی برای تحویل قبله، از اسلام برگشتند و از متابعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دست برداشتند و ظاهر آنها جماعتی از یهود بودند که به ظاهر مسلمان شده بودند.

ص: 340

1- مجمع البیان: ج 1 ص 416، ذیل آیه مذکور .

چرا تحویل قبله برای برخی گران بود؟

(وإن كانت لكبيره إلا على الذين هدى الله)

به نظر می‌رسد مرجع ضمیر «کانت» قبله است و منظور، تحویل قبله است و حرف «ان» مخففه از مثقله است و «کبیره» به معنای ثقیله است؛ یعنی تحویل قبله، گران و سنگین بود مگر بر کسانی که هدایت الهی شامل حال آنان شده بود.

شاید گران بودن برای این بوده که تحویل قبله، اولین نسخ در شریعت اسلام است و کسانی که قوت ایمان نداشتند برای آنها گران بوده، ولی کسانی که دارای قوت ایمان بوده اند می‌دانستند که هرچه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) انجام می‌دهد به امر خداوند متعال و مطابق حکمت و مصلحت و بجا و به موقع است.

البته حقیقت هدایت همین است که اثر آن، اهتدا و به مقصد رسیدن است، ولی هدایتی که در قلب تأثیر نکند و انسان به آن هدایت نشود گویی هدایت نیست. از این رو هدایت را خداوند به مؤمنان و متقین تخصیص داده است.

منظور از ایمان در این آیه چیست؟

(وما كان الله ليضيع إيمانكم)

این آیه شریفه در این قسمت اشاره دارد که گمان نکنید تحویل قبله از روی تغییر رأی و اختلاف نظر بوده است تا موجب شود که اعمال پیشین شما مانند نماز، ذبح و ... که به طرف بیت المقدس انجام داده اید، باطل و ضایع گردیده باشد، بلکه اعمال شما به طرف بیت المقدس به موقع خود صحیح بوده و اینک به طرف کعبه صحیح است؛ حتی نمازی که دو رکعت آن به طرف بیت المقدس و دو رکعت آن رو به کعبه خوانده شده صحیح و قابل قبول است. چون بنا بر

روایات، تحویل قبله در وسط نماز ظهر در حالت جماعت بوده است.

کلمه «ایمان» در این آیه، عام و شامل جمیع وظایف دینی می شود که اعظم آنها نماز است. از این رو در روایات به نماز تفسیر شده است.

در کتاب شریف «الکافی» آمده که ابو عمرو زبیری می گوید: به حضرت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

أيها العالم! أخبرني أي الأعمال أفضل عند الله؟

قال: ما لا يقبل الله شيئا إلا به.

قلت: وما هو؟

قال: الإيمان بالله الذي لا إله إلا هو، أعلى الأعمال درجة وأشرفها منزله وأسنه حظا.

قلت: ألا تخبرني عن الإيمان، أقول هو وعمل أم قول بلا عمل؟

فقال: الإيمان عمل كله والقول بعض ذلك العمل... (1)

این روایت مفصلی است و حضرت در آن به بسیاری از آیات قرآن برای اثبات این که ایمان، عمل قلب و جوارح است، استشهاد نموده که از آن جمله به این آیه است که فرمود:

وقال فيما فرض على الجوارح من الطهور والصلاه بها وذلك أن الله عزوجل لما صرف نبيه إلى الكعبه عن البيت المقدس، فأنزل الله (وما كان الله ليضيع إيمانكم إن الله بالناس لرءوف رحيم) (2) فسمى

ص: 342

1- . الكافي: ج 2 ص 33 ح 1.

2- سورة بقره، آيه 143.

پس منظور از عمل چنان که از متن روایت معلوم می شود، عام است و عمل قلب - که اعتقاد است . و عمل لسان - که اقرار است . و عمل جوارح را شامل می شود.

همان طور که از ذیل حدیث استفاده می شود این مرتبه ایمان کامل است که می فرماید:

فمن لقی الله عزوجل حافظ لجوارحه موفيا كل جارحه من جوارحه ما فرض الله عزوجل عليها لقی الله عزوجل مستكملا لإيمانه وهو من أهل الجنة..(2)

بنابر این سخن، منافات ندارد که حقیقت ایمان، همان ایمان قلبی باشد.

جعل احکام از روی رأفت

(إن الله بالناس لرءوف رحيم)

همانا خداوند نسبت به مردم با رأفت و مهربانی رفتار می کند.

این قسمت از آیه اشاره دارد که مصالح و حکمت های احکام الهی به مکلفان مربوط است و خداوند تبارک و تعالی از روی رأفت و مهربانی به مردم، آنها را جعل می فرماید که از آن جمله تحویل قبله است.

ص: 343

1- الکافی: ج 2 ص 33 ح 1.

2- الکافی: ج 2 ص 33 حدیث 1 ، نور الثقلین : ج 5 ص 59 حدیث 30.

قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبيل ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره وإن الذين أوتوا الكتاب ليعلمون أنه الحق من ربهم وما الله بغافل عما يعملون(144)

به تحقیق ما گردانیدن روی تو را در آسمان می بینیم. پس البته تو را رو به قبله ای می گردانیم که آن را می پسندی و خشنودی تو در آن است. پس روی خود را جانب مسجد الحرام بگردان و هر جا باشید روی خود را به طرف مسجد الحرام بگردانید و اهل کتاب می دانند که این کار حق و از جانب پروردگارشان است و خداوند از آنچه انجام می دهند، غافل نیست.

آیا این آیه جا به جا شده است؟

دو بحث درباره این آیه شریفه قابل پیگیری است:

نخست آن که آیا مکان این آیه تغییر کرده یا نه؟

طبق نقل تفسیر «الصفی» در ذیل آیه، علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) می نویسد:

این آیه قبل از آیه 142 یعنی آیه شریفه:

(سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلتهم التي كانوا عليها) بوده است.

البته ظاهره فرمایش محدث بزرگوار علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) صحیح است.

دوم حدیثی است که در ذیل این آیه در تفسیر «الصافی» از کتاب «من لا یحضره الفقیه» نقل شده است. در آن حدیث چنین آمده است:

إن النبی (صلی الله علیه و آله) صلی إلى بیت المقدس بعد النبوه ثلاث عشر سنه بمکه وتسعه عشر شهرا بالمدينه. ثم غیرته الیهود فقالوا له: إنک تابع لقبلتنا.

فاغتم لذلك غما شديدا، فلما كان فی بعض اللیل خرج (علیه السلام) یقلب وجهه فی آفاق السماء.

فلما أصبح صلی الغداه، فلما صلی من الظهر رکعتین جاء جبرئیل فقال له: (وقد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبله ترضاها قول وجهک شطر المسجد الحرام) الآیه.

ثم أخذ بیید النبی (صلی الله علیه و آله)، فحول وجهه إلى الکعبه وحول من خلفه وجوههم حتی قام الرجال مقام النساء والنساء مقام الرجال.

فكان أول صلاته إلى بیت المقدس و آخرها إلى الکعبه، وبلغ الخبر مسجد بالمدينه وقد صلی أهله من العصر رکعتین فحولوا نحو القبله فكانت أول صلاتهم إلى بیت المقدس و آخرها إلى الکعبه. فسمى ذلك المسجد مسجد القبلتین.

والقمی ما یقرب منه قال: وكان النبی (صلی الله علیه و آله) فی مسجد بنی سالم (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سیزده سال در مکه به طرف بیت المقدس نماز

ص: 345

1- تفسیر الصافی: ج 1 ص 199، من لا یحضره الفقیه: ج 1 ص 374.

خواند و در مدینه نیز نوزده ماه به طرف بیت المقدس نماز خواند. پس از آن، یهودیها آن حضرت را سرزنش کردند و گفتند: شما تابع قبله ما هستید.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از این سرزنش عمومی یهودیان ناراحت شد و به شدت غمناک گردید. در قسمتی از شب، حضرت بیرون رفت و رویش را به اطراف آسمان می گرداند. چون صبح شد نماز صبح را خواند. وقت ظهر دو رکعت نماز ظهر را خوانده بودند که جبرئیل آمد و این آیه شریفه را آورد: «نگاه های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان می بینیم. اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن!»

سپس دست پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را گرفت و آن حضرت را به طرف کعبه گردانید. کسانی هم که پشت سر آن حضرت اقتدا کرده بودند چهره ها را به طرف کعبه گرداندند تا این که مردها به جای زنان و زنان به جای مردان رفتند. پس نصف نماز به طرف بیت المقدس و نصف دوم آن به طرف کعبه خوانده شد.

این خبر منتشر شد و به اهل مسجد دیگری در مدینه رسید که دو رکعت از نماز عصر را خوانده بودند. آنها هم در همان حال روی خود را به جانب کعبه گرداندند. پس دو رکعت به طرف بیت المقدس خوانده شد و دو رکعت دیگر به طرف کعبه. پس آن مسجد را «مسجد قبلتین، مسجد دو قبله» نامیدند.

قمی (رحمه الله) نیز روایتی قریب به همین مضمون نقل کرده و فرموده است: آن نمازی که پیامبر به دو قبله خواند در «مسجد بنی سالم» بوده است.

پیامبر در انتظار وحی الهی

(قد نری تقلب وجهک فی السماء)

تقلب وجه در سماء» به حالت درخواست و توقع و انتظار وحی اشاره دارد. از این عبارت معلوم می شود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قبل از نزول آیه، انتظار چنین حکمی را داشته و حتی در مقام دعا و درخواست بوده است.

بلکه همان طوری که از ذیل همین آیه استفاده می شود که اهل کتاب می دانستند و در صفات پیامبر خوانده بودند که به دو قبله نماز می خوانند؛ به یقین خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم می دانست که قبله تغییر خواهد کرد؛ از این جهت منتظر وحی و زمان تغییر بود و توجه به طرف آسمان از روی همین انتظار بود.

علاوه بر این، در مراتب نزول قرآن، مرتبه اول نزول آن به روح مقدس نبوی بوده و پیامبر پیش از نزول به وسیله روح الامین از آیات قرآن آگاه بوده است.

بنابراین، پیامبر رحمت پیش از نزول آیه آن را می دانسته و منتظر مرتبه دیگر نزول به وسیله جبرئیل امین بوده است.

ص: 347

کعبه قبله مورد رضایت

(فلنولیک قبله ترضاها)

خشنودی و رضایت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به استقبال کعبه از جهت مزایایی است که برای کعبه قرار داده شده، مانند این که کعبه نخستین خانه ای است که برای عبادت مردم وضع شده و مطابق با بیت المعمور - که برای طواف فرشتگان است. این خانه برای طواف زمینیان قرار داده شده است. دیگر این که کعبه

جایگاهی است که آدم ابوالبشر آن را طواف نموده، و حضرت ابراهیم (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام) آن را بنا نموده اند و آن جا مأمن پیامبر الهی و محل انجام حج و عمره است و از این جهت مورد رضای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود.

البته این خشنودی پیامبر دلالت ندارد که آن بزرگوار نسبت به استقبال بیت المقدس نارضایتی و کراهتی داشته است، بلکه چون مورد سرزنش یهود قرار گرفته بود و یهود استقبال به طرف بیت المقدس را حجتی برای خود می دانستند، از این رو تشبه به آنها را خوش نمی داشت و منتظر دستور الهی بود.

رو به سوی مسجد الحرام

(فول وجهک شطر المسجد الحرام)

این دستوری مستقیم خطاب به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است که روی خود را از بیت المقدس به جانب مسجد الحرام بگردان و بعد به همه مسلمانان دستور داده شده که هر جا هستید رو به کعبه نماز بخوانید.

در این جمله، خطاب، فردی و شخصی است و در جمله بعدی، خطاب

جمعی است. به این علت، جبرئیل در حال نماز مأمور شد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را به طرف کعبه بگرداند که این معنا از کلمه «فلنولينك؛ ما تورا می گردانیم» استفاده می شود و خطاب «فول و جهک» اگرچه تکلیف است، ولی در حال برگرداندن جبرئیل بوده است، چنان که اگر ببینید کسی برخلاف قبله نماز می گزارد او را به طرف قبله می گردانید و در همین حال می گوید «به طرف قبله برگرد» ولی مسلمانان مأمور شدند که خود به طرف کعبه برگردند.

شطر» به معنای قسمتی از شیء است و مراد از «شطر المسجد الحرام» قسمتی از مسجد الحرام است که همان کعبه باشد. این دلیل واضحی است که قبله عین کعبه است و تمام مسجد قبله نیست، نه برای شخص نزدیک و نه برای دور؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: (وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره). کلمه حیث ما» شامل همه نقاط زمین از نزدیک ترین تا دورترین اماکن آن می شود.

چگونگی توجه به کعبه از همه نقاط زمین

ممکن است کسی اشکال کند و بگوید: زمین کروی شکل است و توجه به کعبه در همه نقاط زمین، ممکن نیست.

در جواب او می گوئیم: مراد از توجه به کعبه این است که اگر خطی از جای نمازگزار به طرف کعبه کشیده شود، به کعبه برسد.

انحراف از کعبه در نماز چه حکمی دارد؟

اشکال دیگر این که برای شخص دور اگر اندک انحرافی ولو یک درجه، پیدا

شود بسا مقدار زیادی از کعبه منحرف گردد، چنان که این امر در خط آهن و خیابان های مستقیم دیده می شود.

در پاسخ این اشکال می گوئیم: مراد از وجه و وجوه در آیه، تمام وجه نیست،

بلکه معقول هم نیست؛ زیرا وجه نیز مدور و حداقل ربع دایره سر است و اگر این ربع دایره از هر جزء آن خطی کشیده شود هرچه این خطوط طولانی تر شوند فاصله بین آنها زیادتر می گردد و بسا بین خط اول با خط آخر صد فرسخ فاصله شود. پس چطور ممکن است همه این خطوط با کعبه تماس پیدا کند؟

بنابراین، کافی است یکی از این خطوط به جزئی از کعبه برخورد نماید و این امر مسلم تا ده درجه انحراف از طرف راست و چپ تحقق پیدا می کند. از این رو نیازی نیست گفته شود که منظور از قبله بودن کعبه، جهت کعبه است یا مطلق حرم برای کسی که از کعبه دور است.

اگر در بعضی روایات هم حرم، قبله گرفته شده، شاید با توجه به درک سائل است که نمی توانسته این مطلب را درک کند.

از طرفی ائمه اطهار (علیهم السلام) به این جهت آگاه بودند که اگر کسی رو به حرم بایستد، مسلماً یکی از این خطوط مذکوره به کعبه اصابت می کند.

چگونه می توان دانست که به کعبه رو شده است؟

به چه طریق می توان علم به اصابت به کعبه پیدا کرد ولو به همین اندازه که ذکرگردید؟

در پاسخ می گوئیم: در علم هیئت علایمی برای تعیین قبله ذکر شده که

موجب علم یا ظن قوی به اصابت می گردد. از این رو تحری واجب است؛ یعنی لازم است هرچه بیشتر در بدست آوردن جهت قبله بکوشد.

هم چنین علایمی در شرع از طریق روایات ذکر شده است، مانند مساجد و قبور مسلمانان. البته قطب نما و قبله نما نیز برای این امر کافی است، اگر درجه انحراف از جنوب را تعیین نماید، مانند قبله نمای رزم آرا و امثال آن.

اهل کتاب و آگاهی آنها

(وإن الذین أوتوا الكتاب یعلمون أنه الحق من ربهم)

پیش تر بیان کردیم که اهل کتاب توسط اخبار پیامبران الهی و کتاب های خود می دانستند که قبله این پیامبر، کعبه خواهد بود و یا به واسطه معجزات آن حضرت، نبوت و حقانیت او بر آنها ثابت و محقق شده بود و بعد از ثبوت این امر می دانستند که هرچه می گوید و انجام می دهد صدق و حق است، ولی از روی عناد و عصبیت انکار می کردند.

(وما الله بغافل عما تعملون)

معنای غفلت و تقصیر این جمله پیش تر بیان شد.

ص: 351

ولئن أتيت الذين أوتوا الكتاب بكل آية ما تبعوا قبلتك وما أنت بتابع قبلتهم وما بعضهم بتابع قبلة بعض ولئن اتبعت أهواءهم من بعد ما جاءك من العلم إنك إذا لمن الظالمين (145)

و اگر هر آیه و نشانه و دلیلی برای اهل کتاب بیاوری، از قبله تو پیروی نخواهند کرد و تو نیز هیچ گاه از قبله آنان پیروی نخواهی نمود و حتی بعضی از اهل کتاب پیرو قبله بعضی دیگر نیستند و اگر تو پس از این آگاهی، از هوس های آنها پیروی کنی، در آن صورت از ستمگران خواهی بود.

اهل کتاب و لجاجت در برابر پیامبر

(ولئن أتيت الذين أوتوا الكتاب بكل آية ما تبعوا قبلتك)

در این قسمت از آیه خداوند متعال لجاجت و قساوت اهل کتاب را بیان می کند که آنها دلیل پذیر نیستند و شما هر دلیل و نشانه ای برای آنها بیاوری آنها مصمم هستند که نپذیرند و سخنان شما در آنان اثر ندارد گرچه با هزار دلیل همراه باشد.

از طرفی، شما نیز چون از جانب خدا مأموریت پیدا کرده اید که به طرف کعبه نماز بخوانید و تکلیف الهی برای شما همین است حتما از آنها متابعت نخواهید

کرد.

آن دو گروه یهود و نصاری نیز از دیر زمان با هم اختلاف داشتند و هیچ کدام

ص: 352

تابع برنامه یکدیگر نشده اند. بنابراین، امید به پذیرش آنها نداشته باشید و با قاطعیت برنامه خود را ادامه دهید.

تهدید به قطع امید از اهل کتاب

(ولئن اتبعت أهواءهم من بعد ما جاءك من العلم إنك إذا لمن الظالمين)

در این قسمت از آیه خداوند به دو مطلب اشاره فرموده است:

1. بعد از آن که برای یهود و نصاری نسخ شریعت آنها و حقانیت اسلام ثابت و محقق شد، دیگر دنبال نمودن و مجادله درباره قبله سابق خود، از روی هوای نفس و خودخواهی است.

2. هر که برای او ثابت و معلوم گردد که آنها روی هوای نفس و عصبیت قومی بر قبله خود اصرار دارند و در آن صورت باز از آنها پیروی بکند، مسلم) به خود و در حق خود ظلم کرده است.

تهدید در این آیه که خطاب به پیامبر شده، برای قطع طمع یهود است، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(لئن أشركت لیحبطن عملک) (1)

اگر شرک بورزی تمام اعمال تباه می شود.

که این آیه شریفه برای قطع طمع مشرکان است.

ص: 353

الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم وإن فريقا منهم ليكتمون الحق وهم يعلمون (146)

کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او (پیامبر) را هم چون فرزندان خود می شناسند؛ ولی گروهی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند.

شأن نزول آیه

شأن نزول این آیه شریفه را یک حدیث نورانی بیان می کند. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده که امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

نزلت هذه الآیه فی اليهود والنصارى، يقول الله تبارک وتعالى: (الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه) یعنی يعرفون رسول الله (صلی الله علیه و آله) كما يعرفون أبنائهم، لأن الله عزوجل قد أنزل علیهم فی التورات والإنجیل والزبور صفه محمد (صلی الله علیه و آله)، وصفه أصحابه و مهاجرته. وهو قول الله تعالى فی سوره الفتح: (محمد رسول الله والذین معه أشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یتبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من أثر السجود ذلک مثلهم فی التوراه

ومثلهم فی الإنجیل کزرع) (1) الآیه.

وهذه صفه رسول الله (صلی الله علیه و آله) فی التورات وصفه أصحابه .

فلما بعثه الله عزوجل عرفه أهل الكتاب كما قال جل جلاله: (فلما

ص: 354

جاءهم ما عرفوا كفروا به (1)

این آیه در حق یهود و نصاری نازل شده است. خداوند می فرماید: اهل کتاب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را هم چون فرزندانشان می شناسند؛ زیرا خدای سبحان ویژگی های حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و یاران او و چگونگی مهاجرت او را در تورات، انجیل و زبور نازل کرده بود. این همان سخن خدا در سوره فتح است که می فرماید: «محمد (صلی الله علیه و آله) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کافران سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورت شان از اثر سجده نمایان است. این توصیف آنان در تورات است و مثل آنها در انجیل...».

این ویژگی های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و یاران او در تورات است. هنگامی که خدای متعال او را مبعوث کرد اهل کتاب او را شناختند، همان طور که خداوند می فرماید: «همین که آنچه که اوصافش را می شناختند نزد آنها آمد، به او کفر ورزیدند».

چرا از اهل کتاب به فریق تعبیر شده است؟

(وإن فریقا منهم لیکتمون الحق)

چرا خدای سبحان از کتمان کنندگان اهل کتاب به فریق و گروهی تعبیر فرموده است؟ دو دلیل دارد:

ص: 355

1- تفسیر قمی: ج 1 ص 32.

1. برای این که منظور از کتمان کنندگان، علمای اهل کتاب می باشند، نه تمام اهل کتاب؛ زیرا حق برایشان ثابت شده و باز کتمان می کنند، ولی عوام آنها که از کتاب خبر ندارند انکار آنها از روی جهل است.

مؤید این وجه، جمله «وهم یعلمون» است.

2. برای این که بعضی از اهل کتاب ایمان آورده و بعد از آنکه حق برایشان روشن شد، آن را کتمان نمودند.

آیه (147)

اشاره

الحق من ربك فلا تكونن من الممترین (147)

این حکم حقی از طرف پروردگار توست. بنابراین، هرگز از تردیدکنندگان در آن مباش.

میزان حق و باطل چیست؟

میزان حق و باطل همین است که قرآن کریم می فرماید: آنچه از جانب پروردگار باشد حق است؛ زیرا از روی حکمت و مصلحت و به مقتضای عدل است و آنچه از روی هوی و هوس و القای شیاطین و قیاس و استحسان باشد باطل است.

طریق تشخیص آن، آیات قرآن و روایاتی است که به طور قطع از پیامبر خدا و ائمه اطهار (علیهم السلام) صادر شده و برهانهای عقلی قطعی است.

کوتاه سخن این که پس از آن که به یکی از این سه طریق ثابت شد که این حکم از جانب پروردگار است دیگر جای شک در آن نیست، اگرچه ما به حکمت و

ص: 356

مصلحت آن پی نبریم و یا مطابق با نظریه ما نباشد؛ زیرا اجتهاد در مقابل نص غلط است.

خطاب در این آیه شریفه اگرچه متوجه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است، ولی مقصود امت است؛ زیرا ساحت قدس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و مقام عصمت آن بزرگوار مانع از شک است، چنان که اکثر خطاب های قرآنی از این قبیل هستند.

آیه (148)

اشاره

ولکل وجهه هو موليها فاستبقوا الخيرات أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا إن الله على كل شيء قدير (148)

برای هر امتی قبله‌ای است که خداوند آنها را به طرف آن قبله گردانیده. پس نسبت به خوبی‌ها سبقت بگیرید و بشتابید و هر جا باشید خداوند همه شما را می‌آورد و جمع می‌کند همانا خداوند بر همه چیز توانا است.

سه محور بحث

در این آیه شریفه در سه محور بحث می‌کنیم.

محور نخست. معنای (ولکل وجهه هو موليها) چیست؟

محور دوم. (فاستبقوا الخيرات) یعنی چه؟

محور سوم. مراد از بخش سوم آیه (أين ما تكونوا يأت بكم الله) چیست؟

ص: 357

محور نخست. اکثر مفسران این آیه را از آیات قبله و متمم آن آیات می دانند و آیه را این طور معنا می کنند: وجهه به معنای «ما یتوجه علیه»؛ یعنی قبله آمده و مرجع ضمیر خداوند است بنابر این مفاد آیه این گونه است:

هر امتی قبله ای دارد که خداوند آنان را به طرف آن گردانیده و به آن امر فرموده است. بنابراین، نزاع و مشاجره در این باره را کوتاه کرده و به خوبی ها مبادرت کنید.

ولی ظاهر آیه چنین است که «وجهه» به معنای طریقه و مشی است و مرجع ضمیر «هو» لفظ «کل» است؛ یعنی هر کسی دارای طریقه و مسلکی است که او رو آورنده به آن روش و سیر کننده آن مسلک است.

نظیر آیه شریفه ای که در سوره بنی اسرائیل می فرماید:

(قل کل یعمل علی شاکلته) (1)

بگو: هر کس طبق روش و خلق و خوی خود عمل می کند.

در «مجمع البحرین» «شاکلته» به معنای طریقه آمده است. (2)

این واژه در بعضی از اخبار به نیت تفسیر شده است (3). یعنی هرکس مطابق نیت و اندیشه خود کار می کند. در روایتی هم آمده:

إنما الأعمال بالنیات (4)

ص: 358

1- سوره اسراء، آیه 84.

2- مجمع البحرین: ج 5 ص 402، ماده شکل.

3- همان: ص 403

4- همان، ج 1 ص 424، ماده نوی.

همانا اعمال در گرو نیت هاست.

این معنا با «فاء» تفریع در جمله (فاستبقوا الخیرات) مناسب دارد. چون خطاب به مسلمانان است که چون هر کس روشی را اتخاذ نمود شما خیرات را روش خود گردانید.

در این جا از دو جهت اشکال وارد است:

1. کلمه «الخیرات» جمع محلی به الف و لام و مفید عموم و شامل همه خوبی ها از واجبات و مستحبات می شود و امر در «فاستبقوا» ظاهر در وجوب است و وجوب استباق با استحباب سازش ندارد.

2. استباق به جمیع مستحبات از قدرت انسان خارج است.

این اشکال از بین می رود به این که امر «فاستبقوا» ارشادی است، نه مولوی؛ یعنی به حکم عقل بر انسان لازم است که هر قدر که می تواند به خیرات بشتابد.

سبقت در خیرها

بحث دوم در معنای (فاستبقوا الخیرات) است. در بحث نخست بیان کردیم که امر ارشادی از جانب عقل است و خداوند نیز همان ارشاد عقل را تأیید فرموده است که باید در همه کارهای خوب از دیگران پیشی گرفت و این مطلوب شارع مقدس است.

تفسیر روایی آیه

اما بحث سوم. در از این قسمت آیه شریفه (این ما تکنونوا یأت بکم الله

ص: 359

جميعاً) است.

این بحث را با چند حدیث نورانی پی می گیریم و تفسیر آن را این روایات بیان می کنند.

پاران امام عصر (علیه السلام)

حدیث اول. در تفسیر «نور الثقلین» از کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» چنین نقل شده است:

سهل بن زیاد از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی نقل می کند که عبدالعظیم حسنی می گوید:

قلت لمحمد بن علی بن موسی (علیه السلام)::: إني لأرجو أن تكون القائم من أهل بيت محمد (صلى الله عليه وآله) الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

فقال (عليه السلام): يا أبا القاسم! ما منا إلا وهو قائم بأمره عز وجل وهاد إلى دين الله، ولكن القائم الذي يطهر الله عز وجل به الأرض من أهل الكفر والجحود ويملاً عدلاً وقسطاً هو الذي تخفى على الناس ولادته ويغيب عنهم شخصه ويحرم عليهم تسميته وهو سمي رسول الله وكنيه (صلى الله عليه وآله)، وهو الذي تطوى له الأرض ويذل له كل صعب؛ يجتمع عليه أصحابه عده أهل بدر: ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً من أقاصي الأرض، وذلك قول الله عز وجل: (أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعاً إن الله على كل شيء قدير).

ص: 360

فإذا اجتمعت له هذه العده من أهل الإخلاص أظهر الله أمره، فإذا كمل له العقد وهو عشرة آلاف رجل خرج باذن الله عزوجل، فلا يزال يقتل أعداء الله حتى يرضى الله تعالى.

قال عبد العظيم: فقلت له: يا سيدي! كيف يعلم أن الله عزوجل قد رضى؟

قال: يلقي في قلبه الرحمه، فإذا دخل المدينه أخرج اللات والعزى فأحرقهما،⁽¹⁾

به امام جواد (عليه السلام) عرض کردم: امیدوارم که شما قائم آل محمد (علیهم السلام) از اهل بیت آن حضرت باشید که زمین را از عدل و داد پر کنید بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده است.

حضرت در پاسخ من فرمودند: ای ابوالقاسم! همه ما معصومین قائم به امر خدا هستیم و هادی به دین خداوند، ولی آن قائمی که زمین را از اهل کفر و عناد پاک می نماید و آن را از قسط و عدل پر می کند، او کسی است که ولادتش بر مردم مخفی می ماند، شخص او غائب می شود. نام بردن از او برای آنها حرام می شود که او هم نام و هم کنیه پیامبر است. او دارای طی الارض است، هر مشکلی برای او آسان می شود و اصحاب او که سیصد و سیزده نفر به شمار اصحاب بدر هستند از اطراف عالم، دور او جمع می شوند و این است معنای آیه شریفه ای که می فرماید: «هرجا باشید خدا شما را جمع می کند و

ص: 361

1- تفسیر نورالثقلین: ج 1 ص 116، به نقل از کمال الدین: ص 378 حدیث 2.

خدا بر همه چیز تواناست.»

وقتی این عده که همه اهل اخلاص هستند جمع شدند خداوند امر آن حضرت را ظاهر می کند. وقتی عدد ده هزار نفر کامل شد او به اذن خداوند قیام می کند و دشمنان خدا را می کشد تا خدا راضی شود. عبد العظیم می گوید: به آن حضرت عرض کردم: آقای من! چگونه آن حضرت می فهمد که خدا راضی شده است؟

فرمود: در قلب آن بزرگوار رحمت القا می شود که نشانه رضایت خداوند است.

و وقتی که داخل مدینه شد آن دو بت لات و عزی را از قبر بیرون می کشد و آتش می زند.

حدیث دوم. ابو خالد کابلی می گوید:

سیدالعابدین علی بن الحسین (علیهما السلام) می فرماید:

المفقودون عن فرشهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا عده أهل بدر، فیصبحون بمکه وهو قول الله عزوجل: (أین ما تكونوا یأت بکم الله جمیعا) وهم أصحاب القائم (علیه السلام) (1)

آن سیصد و سیزده نفر مردی که از جایگاه خود ناپدید میشوند و در مکه اجتماع میکنند که عدد آنها عدد اصحاب بدر است. در این آیه شریفه خداوند آنها را ذکر می کند و می فرماید: «هرجا باشید خدا شما را جمع می کند»

ص: 362

1- تفسیر نورالثقلین: ج 1 ص 117 حدیث 424.

آنها همان اصحاب حضرت قائم (علیه السلام) هستند.

حدیث سوم. مفضل بن عمر می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

لقد نزلت هذه الآية في المفتقدین من أصحاب القائم (علیه السلام) قوله عز وجل: (أین ما تكونوا یأت بکم الله جمیعا) إنهم لیفتقدون عن فرشهم لیلا، فیصبحون بمکه وبعضهم یرسیر فی السحاب یرف اسمه واسم أبیه وحلیته ونسبه.

قال: فقلت: جعلت فداک، أیهم أعظم ایمانا؟

قال: الذی یرسیر فی السحاب نهارا (1)

این آیه در ناپدید شوندگان از اصحاب امام زمان (علیه السلام) نازل شده که هر جا باشید خدا شما را جمع می کند، چون که آنها شب هنگام در خوابگاه های خود، ناگاه مفقود می شوند و در صبحگاهان در مکه حاضر می شوند و بعضی از آنها با ابرها حرکت می کنند و اسم همه آنها با اسم پدرانشان و حسب و نسب هایشان معین است. می گوید: به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم، ایمان کدام یک از آن اصحاب بالاتر است؟

فرمودند: آن که با ابرها در روز حرکت می کند.

حدیث چهارم. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) آمده: ابن ابی عمیر از منصور بن یونس از ابو خالد کابلی نقل می کند، او می گوید:

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

ص: 363

والله، كانی انظر إلى القائم (عليه السلام) وقد أسند ظهره إلى الحجر، ثم ينشد حقه .. إلى أن قال:

هو والله المضطر في كتاب الله في قوله: (أمن يجيب المضطر إذا دعاه ويكشف السوء ويجعلكم خلفاء الأرض). (1)

فيكون أول من يبأعه جبرئيل ثم ثلاث مائه وثلاثة عشر رجلا. فمن كان ابتلى بالمسير وافى ومن لم يتل بالمسير فقد عن فراشه، وهو قول أمير المؤمنين (عليه السلام): هم المفقودون عن فرشهم، وذلك قول الله: (فاستبقوا الخيرات أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا).

قال: الخيرات: الولاية؛ (2)

به خدا سوگند، می بینم قائم آل محمد را که بر حجرالاسود تکیه زده، سخن می گوید.

... تا آنجا که فرمود: او همان مضطر است که خدا در کتاب خود می فرماید: «یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد، و شما را خلفای زمین قرار می دهد.»

پس اولین کسی که با او بیعت می کند حضرت جبرئیل امین است، بعد از آن سیصد و سیزده نفر اصحاب آن حضرت هستند که برای بیعت با آن حضرت از راه رسیده اند و عده دیگر که از بستر خود مفقود شده اند که آن فرموده امیر مؤمنان علی (عليه السلام) است که فرمود:

ص: 364

1- سوره نمل، آیه 62.

2- تفسیر نورالثقلین: ج 1 ص 117 حدیث 426، بحار الأنوار: ج 52 ص 316 حدیث 10.

آنان از بستر خود مفقود می شوند و آن همان سخن خداوند است که فرمود: «در خبرها پیشی گیرید هر جا باشید خدا شما را جمع می کند.»

فرمود: خیرها یعنی ولایت .

حدیث پنجم. در کتاب «روضه الکافی» آمده:

علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از منصور بن یونس از اسماعیل ابن جابر از ابو خالد نقل می کند که امام باقر (علیه السلام) درباره سخن خدا تعالی (فاستبقوا الخیرات این ما تکنونوا یأت بکم الله جمیعا) فرمود:

الخیرات الولایه،

وقوله تبارک وتعالی: «فاستبقوا الخیرات این ما تکنونوا یأت بکم الله جمیعا (1).

یعنی أصحاب القائم الثلاث مائه والبضعه عشر رجلا.

قال: وهم والله، الأمه المعدوده.

قال: یجتمعون والله فی ساعه واحده قرع کقرع الخریف (2)

خیرات؛ یعنی ولایت

(یعنی دستور خدا است که در رفتن به سوی ولایت اهل بیت (علیهم السلام) از هم سبقت بگیرید و مسابقه در سرعت رفتن به سوی آنها بگذارید که کدام یک از شما بیشتر مطیع آنها هستید که اطاعت از آنها

ص: 365

1- سوره بقره، آیه 148.

2- تفسیر نورالثقلین: ص 139 حدیث 427

اطاعت از خداوند عالم است.)

و مراد از «هر جا باشید شما را جمع می کند» اصحاب امام زمان هستند که سبب و سبزه نفرند.

بعد حضرت فرمود: والله آنان عده معدودی هستند که با سرعت در ساعت معین جمع می شوند مثل ابرهای پراکنده پاییزی که فوری به هم متصل می شوند.

حدیث هفتم. در تفسیر «مجمع البیان» آمده: حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمود:

وذلك والله، أن لو قام قائمنا يجمع الله إليه جميع شيعتنا من جميع البلدان (1)

به خدا سوگند، اگر قائم ما قیام کند خداوند جمیع شیعیان عالم را از همه شهرها به سوی او جمع میکند.

حدیث هفتم. را از تفسیر ارزشمند «تفسیر العیاشی» نقل می کنیم.

جابر جعفی می گوید: حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) به من می فرمود:

ألزم الأرض لا- تحركن يدك ولا- رجلك أبدا حتى ترى علامات أذكرها لك في سنة وتري مناديا ينادي بدمشق وخسف بقرية من قراها ويسقط طائفه من مسجدها، فإذا رأيت الترك جازوها فأقبلت الترك حتى نزلت الجزيره وأقبلت الروم حتى نزلت الرمله وهي سنة اختلاف في كل أرض من أرض العرب، وإن أهل الشام يختلفون عند ذلك على ثلاث رايات الأصهب والأبقع والسفياي مع بني ذنب

ص: 366

الحمار مضر ومع السفيناني أخواله من كلب. فيظهر الفياني ومن معه على بنى ذنب الحمار حتى يقتلوا قتلا لم يقتله شيء قط ويحضر رجل بدمشق فيقتل هو ومن معه قتلا لم يقتله شيء قط وهو من بنى ذنب الحمار، وهي الآية التي يقول الله تبارك وتعالى: (فاختلف الأحزاب من بينهم فويل للذين كفروا من مشهد يوم عظيم) (1)

ويظهر السفيناني ومن معه حتى لا يكون له همه إلا آل محمد (صلى الله عليه وآله) وشيعتهم. فيبعث بعثا إلى الكوفة فيصاب بأناس من شيعة آل محمد (صلى الله عليه وآله) بالكوفة قتلا وصلبا.

ويقبل رايه من خراسان حتى ينزل ساحل الدجلة، يخرج رجل من الموالى ضعيف ومن تبعه فيصاب بظهر الكوفة ويبعث بعثا إلى المدينة، فيقتل بها رجلا ويهرب المهدي (عليه السلام) والمنصور منها ويؤخذ آل محمد (عليهم السلام) صغيرهم وكبيرهم لا يترك منهم أحد إلا حبس.

ويخرج الجيش في طلب الرجلين ويخرج المهدي منها على سته موسى خائفا يترقب حتى يقدم مكة، ويقبل الجيش حتى إذا نزلوا البيداء وهو جيش الهملات خسف بهم فلا يفلت منهم إلا مخبر.

فيقوم القائم بين الركن والمقام فيصلى وينصرف ومعه وزيره فيقول:

يا أيها الناس! إنا نستنصر الله على من ظلمنا وسلب حقتنا من يحاجنا في الله فإننا أولى بالله، ومن يحاجنا في آدم (عليه السلام) فأنا أولى الناس بادم.

ص: 367

ومن حاجنا فى نوح (عليه السلام) فإنا أولى الناس بنوح.

ومن حاجنا فى إبراهيم (عليه السلام) فإنا أولى الناس بإبراهيم.

ومن حاجنا بمحمد (صلى الله عليه وآله)، فإنا أولى الناس بمحمد (صلى الله عليه وآله).

ومن حاجنا فى النبيين فنحن أولى الناس بالنبيين.

ومن حاجنا فى كتاب الله فنحن أولى الناس بكتاب الله إنا نشهد وكل مسلم اليوم أنا قد ظلمنا وطرردنا وبغى علينا وأخرجنا من ديارنا وأموالنا وأهالينا وقهرنا إلا أنا نستنصر الله اليوم وكل مسلم ويجىء، والله ثلاث مائه وبضعه عشر رجلا فيهم خمسون امرأة يجتمعون بمكة على غير ميعاد قزع كقزع الخريف يتبع بعضهم بعضا وهى الآية التى قال الله: (أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا إن الله على كل شىء قدير) (1)

فيقول رجل من آل محمد (صلى الله عليه وآله): وهى القرية الظالمة أهلها.

ثم يخرج من مكة هو ومن معه الثلاثمائة وبضعه عشر يباعدونه بين الركن والمقام معه عهد نبي الله (صلى الله عليه وآله) ورايته وسلاحه ووزيره معه فينادى المنادى بمكة باسمه وأمره من السماء حتى يسمعه أهل الأرض كلهم اسمه اسم نبي ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبي الله (صلى الله عليه وآله) ورايته وسلاحه والفس الزكيه من ولد الحسين (عليه السلام)، فإن أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه وأمره، إياك وشاذ من آل محمد (صلى الله عليه وآله)، فإن لآل محمد وعلى رايه ولغيرهم

ص: 368

فألزم الأرض ولا تتبع منهم رجلاً أبداً حتى ترى رجلاً من ولد الحسين (عليه السلام) معه عهد نبي الله ورايته وسلاحه، فإن عهد نبي الله صار عند علي بن الحسين (عليه السلام) ثم صار عند محمد بن علي ويفعل الله ما يشاء.

فألزم هؤلاء أبداً وإياك ومن ذكرت لك فإذا خرج رجل منهم معه ثلاثمائة وبضعة عشر رجلاً ومعه رايه رسول الله (صلى الله عليه وآله) عام فدا إلى المدينة حتى يمر بالبيداء حتى يقول: هذا مكان القوم الذين يخسف بهم وهي الآية التي قال الله: (أفأين الذين مكروا السيئات أن يخسف الله بهم الأرض أو يأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون* أو يأخذهم في تقلبهم فما هم بمعجزين) (1)

فإذا قدم المدينة أخرج محمد بن الشجر على سنه يوسف، ثم يأتي الكوفة فيطيل بها المكث ماشاء الله أن يمكث حتى يظهر عليها.

ثم يسير حتى يأتي العذراء هو ومن معه وقد ألحق به ناس كثير، والسفنياني يومئذ بوادي الرمله حتى إذا التقوا وهم يوم الإبدال يخرج أناس كانوا مع السفنياني من شيعة آل محمد (صلى الله عليه وآله) ويخرج ناس كانوا مع آل محمد إلى السفنياني، فهم من شيعة حتى يلحقوا بهم ويخرج كل ناس إلى رايتهم وهو يوم الإبدال.

قال أمير المؤمنين (عليه السلام): ويقتل يومئذ السفنياني ومن معهم حتى لا

ص: 369

یدرک منهم مخبر والخائب یومئذ من خاب من غنیمه کلب.

ثم یقبل إلى الکوفه فیکون منزله بها فلا یتک عبد مسلم إلا اشتراه وأعتقه ولا غارما إلا قضی دینه ولا مظلّمه لأحد من الناس إلا ردها، ولا یقتل منهم عبد إلا أدى ثمنه ديه مسلمه إلى أهله ولا یقتل قتیل إلا قضی عنه دینه، وألحق عیاله فی العطاء حتی یملاً الأرض قسط وعدلا كما ملئت ظلم وجورا وعدوانا.

ویسکنه هو وأهل بیته الرحبه والرحبه إنما کانت مسکن نوح وهی أرض طیبه ولا یسکن رجل من آل محمد(علیهم السلام) ولا یقتل إلا بأرض طیبه زاکیه فهم الأوصیاء الطیبون (1)

در جای خود بنشین و حرکتی از خود نشان مده، تا آن گاه که علانمی را که در سالی روی می دهد و من اکنون برای تو ذکر می کنم ببینی. و آن اینکه کسی از دمشق صدایی می زند، و در یکی از دهات آن فرورفتگی پدید می آید، و قسمتی از مسجد آن فرو می ریزد، و می بینی که طایفه ترک از آن جا (دمشق) می گذرند و در جزیره (موصل) فرود می آیند. رومیان هم در رمله فرود آیند و آن سالی است که در تمام سرزمین عرب اختلافات روی می دهد.

اهل شام بر گرد سه پرچم مختلف جمع می شوند، یکی زرد و سفید و دیگر سرخ و سفید و سومی پرچم سفیانی است.

سفیانی با هوادارانش که از قبیله کلب هستند خروج می کند و بر قبیله

ص: 370

1- بحار الانوار: ج 52 ص 181، تفسیر برهان: ج 1 ص 164.

بنی ذنب الحمار از قبیله مضر حمله می آورد و جنگی می کند که تا آن روز چنان جنگی به وقوع نپیوسته است.

سپس مردی از بنی ذنب به دمشق می آید و با همراهانش طوری کشته می شود که کسی را بدان گونه نکشته باشند. این است معنای آیه شریفه که می فرماید: «گروه هایی از میان مردم به جان هم می افتند. وای بر کفاری که آن روز بزرگ در آن جنگ شرکت می جویند».

سفیانی و پیروانش خروج می کنند و قصدی جز کشتن و آزار اولاد پیامبر و شیعیان آنها ندارد. او یک لشکر به کوفه می فرستد، و جمعی از شیعیان آن جا را می کشد و گروهی را به دار می زند، و لشکری از خراسان آمده در ساحل شط دجله فرود می آیند.

مرد ضعیفی از شیعیان با طرفدارانش برای مقابله با سفیانی به بیرون کوفه می رود و مغلوب می گردد، سپس سفیانی لشکر دیگری به مدینه می فرستد مردی در آن جا کشته می شود و مهدی و منصور فرار می کنند، سفیانی هم بزرگ و کوچک سادات و ذریه پیامبر را گرفته و حبس می کند. آن گاه لشکری برای پیدا کردن مهدی و منصور از مدینه بیرون می رود.

مهدی همچون موسی بن عمران (که هراسان از مصر خارج شد) هراسان و نگران از مدینه بیرون می رود، و بدین گونه وارد مکه می شود. لشکر اعزامی هم به دنبال وی می آیند، ولی وقتی به بیابان مکه و مدینه می رسند، به زمین فرو می روند و جز یک نفر که خبر

آنها را می برد باقی نمی ماند.

قائم در بین رکن و مقام می ایستد و نماز می خواند. وزیر او نیز با وی است.

در آن وقت مهدی (علیه السلام) می گوید: ای مردم! من از خداوند می خواهم که مرا بر آنها که بر ما آل محمد (علیهم السلام) ظلم کردند و حق ما را گرفتند نصرت دهد، هر کس درباره خدا با من گفت وگو دارد (بیاید و به من بگوید) زیرا ما از هر کس به خداوند نزدیکترم. و هر کس درباره آدم گفت وگو دارد به من بگوید، زیرا ما از هر کس به آدم نزدیکترم و هر کس درباره نوح گفت وگو دارد به ما بگوید، که ما از هر کس بوی نزدیکترم.

و هر کس درباره ابراهیم گفت وگو دارد به ما بگوید، زیرا ما از هر کس به ابراهیم نزدیکترم.

و هر کس درباره محمد گفت وگو دارد به ما بگوید که من از هر کس به محمد (صلی الله علیه و آله) نزدیکترم.

و هر کس در باره پیامبران با ما گفت وگو دارد به من بگوید، زیرا ما از هر کسی به پیامبران نزدیکترم.

و هر کس در خصوص کتاب خدا (قرآن) گفت وگو دارد به من بگوید، زیرا ما در این خصوص از هر کس سزاوارتریم. ما و هر مسلمانی گواهییم که به ما (خاندان پیامبر) ستم نمودند، و ما را آواره کردند، و از خانه و وطن خود بیرون نمودند و اموال ما را ضبط کردند، و ما را از همه چیز محروم و مقهور نمودند، ما هم اکنون از خدا و هر

ص: 372

مسلمانی یاری می طلبیم.

سپس امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند سیصد و سیزده مرد که پنجاه زن نیز در میان آنهاست مانند قطعه های ابر در فصل پاییز، در غیر موسم حج در مکه معظمه جمع می شوند. چنان که خداوند می فرماید: «هر جا باشید خداوند تمام شما را گرد آورد، خداوند بر هر چیز تواناست».

در آن موقع مردی از خاندان پیامبر می گوید: این شهر مکه مردمی ستمگر دارد.

سپس آن سیصد و سیزده نفر در بین رکن و مقام با مهدی بیعت می کنند. او عهد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، پرچم و سلاح او را همراه دارد.

آنگاه با لشکر و وزیرش از مکه بیرون می آیند. در آن وقت منادی در مکه از آسمان او را به نام صدا می زند و مردم را به ظهورش اطلاع می دهد. به طوری که تمام مردم روی زمین آن صدا را می شنوند.

نام وی، نام پیامبری است. اگر این برای شما مشکل باشد، پیمان پیامبر و پرچم و سلاح او و این که او (مهدی) مردی پاکدل از اولاد حسین (علیه السلام) است باعث اشتباه و اشکال نخواهد بود.

اگر این هم موجب اشتباه گردد، آن صدای آسمانی که او را به اسم و ظهورش صدا می زند باعث اشتباه نخواهد شد.

آنگاه حضرت به جابر جعفی راوی این حدیث فرمود:

مبادا به معدودی از سادات که مدعی مهدویت می شوند اعتنا کنی.

ص: 373

زیرا دولت پیامبر و علی یک بار است (و یک وقت ظاهر می شود) ولی دیگران دولتها دارند. پس خودداری کن و اصلا از این مدعیان پیروی مکن تا آنکه مردی از اولاد امام حسین (علیه السلام) را به بینی که عهدنامه پیامبر و پرچم و سلاح وی با اوست.

زیرا عهدنامه پیامبر به علی بن الحسین رسید و بعد از او به محمد بن علی رسید و بعد هم خدا هر چه خواهد می کند.

پس همیشه با اینان باش و از آنان که برای تو ذکر کردم جدا بپرهیز مگر هنگامی که مردی از خاندان پیامبر قیام کند که سیصد و سیزده نفر مرد و پرچم پیامبر با اوست، و آهنگ مدینه نماید، و موقعی که از بیابان «بیداء» عبور کند می گوید: اینجا جای کسانی است که زمین آنها را فرو برد، چنان که خدا می فرماید: «به یقین، پرهیزگاران در باغ های سرسبز بهشت) و در کنار چشمه ها هستند. (فرشتگان به آنها می گویند:) داخل این باغ ها شوید با سلامت و امنیت»

وقتی وارد مدینه گردید محمد بن شجری را مانند یوسف از زندان آزاد می کند، سپس به کوفه می آید و مدتی طولانی در آن جا توقف می کند و بعد از آن مدت به اراده خداوند بر کوفه غلبه می نماید.

آن گاه با همراهانش به «عذرا» می رود در آن جا مردم بسیاری به وی می پیوندند. در آن اوقات سفیانی در بیابان رمله است سپس، دو لشکر باهم رو به رو می شوند، آن روز، روز تغییر و تبدیل است به این معنا که جمعی از لشکر سفیانی به اصحاب قائم ملحق می شود، و جمعی از کسانی که به قائم پیوسته اند، به سفیانی می پیوندند (البته این

عده غیر از آن سیصد و سیزده نفر است چرا که آنها در حقیقت از پیروان سفیانی هستند، چنان که آن عده که به قائم ملحق می شوند در باطن شیعه هستند.

در این وقت هر کسی به صف واقعی خود می پیوندد. آن روز روز تبدیل است.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: آن روز سفیانی با تمام اتباعش کشته میشود. به طوری که یک نفر نمی ماند که خبر آنها را بیاورد. بدبخت کسی که آن روز از غنیمت قبیله کلب بی نصیب بماند آنگاه قائم به کوفه می آید و آنجا جایگاه او خواهد بود.

سپس هر جا مسلمانی را به بردگی فروخته باشند. قائم او را می خرد و آزاد می کند، و هر جا قرض داری باشد، قرض او را می دهد، و هر کس مظلومه ای به گردن داشته باشد، آن را رد می کند اگر یک نفر از آنها کشته شود دیه مسلم او را گرفته به ولی او می دهد، و اگر مقتولی قرض داشته باشد قرض او را می پردازد، و به کسان او کمک می کند، تا جایی که زمین از عدل و داد پر می شود چنان که از ظلم و ستم و تجاوزات پر شده باشد او (قائم) و خانواده اش در رحبه سکونت می ورزد. رحبه پیش تر مسکن حضرت نوح (علیه السلام) و سرزمین پاکی بوده است، محل سکونت و شهادت فرزندان پیامبر همیشه زمین های پاکیزه بوده است. زیرا آنها جانشینان پاک سرشت پیامبر هستند.

حدیث هشتم. مفضل بن عمر می گوید:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

ص: 375

إذا أودن الإمام دعا الله بإسمه العبراني الأكبر فانتحيت له أصحابه الثلاثمائة والثلاثه عشر قرعا كقزع الخريف، وهم أصحاب الولاية ومنهم من يفتقد من فراشه ليلا فيصبح بمكة ومنهم من يرى يسير في السحاب نهارا يعرف باسمه واسم أبيه وحسبه ونسبه.

قلت: جعلت فداك، أيهم أعظم إيمانا؟

قال: الذي يسير في السحاب نهارا وهم المفقودون وفيه منزلت هذه الآية: (أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا) (1)

وقتی از جانب خداوند اجازه داده شد برای ظهور خداوند اسم آن حضرت را به لغت عبرانی ذکر می کند و سیصد و سیزده نفر اصحاب آن حضرت که اهل ولایت هستند مثل ابرهای پراکنده ای که فوری به هم متصل می شوند آنها هم فوری یک شبه از خانه های خود ناپدید می شوند و همه در مکه جمع می شوند.

بعضی از آنها دیده می شوند که در روز با ابرها حرکت می کنند و نام آنها و نام پدر و حسب و نسب آنها بیان می شود.

راوی می گوید: فدایت شوم، عظمت ایمان کدام یک از آنها بیشتر است؟

فرمود: آن که در روز با ابرها حرکت می کند و آنها همان ناپدید شدگان هستند که این آیه درباره آنها نازل شده است: «هرجا باشید خدا شما را جمع می کند».

ص: 376

1- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 67، بحار الأنوار: ج 13 ص 195، البرهان: ج 1 ص 163.

با عنایت به این هشت روایت معنای کامل این آیه شریفه روشن می شود و این روایت ها ظاهر آیه را معنا می کنند و به بطون آیه ربطی ندارند که بعضی از مفسران چنین گمان کرده اند.

آیه (149)

ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام وانه للحق من ربک وما الله بغافل عما تعملون (149)

آیه (150)

اشاره

ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره لئلا يكون للناس عليكم حجه إلا الذين ظلموا منهم فلا تخشوهم واخشوني ولأيم نعمتي عليكم ولعلكم تهتدون (150)

و از هر کجا بیرون آمدی (به هنگام نماز) صورت خود را به طرف مسجد الحرام بگردان و البته این فرمان حق است و از جانب پروردگار توست و خدا از آنچه عمل می کنی غافل نیست.

و از هر کجا بیرون آمدی صورت خود را به طرف مسجد الحرام بگردان و هر کجا بودید روی خودتان را به جانب مسجد الحرام بگردانید، تا برای مردم به غیر از ستمگرانشان - علیه شما دلیل و حجتی نباشد. بنابر این از آنها نترسید و از من بترسید. (و این تغییر قبله برای این بود) که نعمت خود را بر شما تمام کنم و شاید شما هدایت شوید.

ص: 377

این دو آیه با آیه 144 به هم شباهت دارند، ولی با دقت کامل معلوم می شود که این ها با هم فرق می کنند. فیض کاشانی (رحمه الله) نگارنده تفسیر «الصفافی» در این باره چنین می نویسد:

قيل : كرر الحكم لتعدد علله، فإنه تعالى ذكر للتحويل ثلاث علل:

تعظيم الرسول ابتغاء لمرضاته.

وجرى العاده الإلهيه على أن يولى أهل كل مله وصاحب دعوه وجهه يستقبلها ويتميز بها.

ودفع حجج المخالفين - كما يأتي - وقرن بكل عله معلولها، كما يقرن المدلول بكل واحد من دلائله تقريبا و تقريره مع أن القبلة لها شأن والنسخ من مظان الفتنة والشبهه، فبالحرى أن يؤكد أمرها ويعاد ذكرها مره بعد اخرى؛(1)

بعضی از علما گفته اند: تکرار این حکم به جهت متعدد بودن علت ها و حکمت های آن است؛ زیرا خداوند عالم برای تحویل قبله سه علت و حکمت ذکر کرده است. 1. تعظیم و احترام به شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، با طلبیدن رضای آن حضرت و اجابت خواسته قلبی آن جناب.

2. شیوه خداوند عالم بر این است که برای اهل هر ملت و آیینی و صاحب دعوتی جهتی را قرار دهد که آنها روی به آن طرف کنند و

ص: 378

بدین وسیله از دیگران امتیاز داده و مشخص و معین شوند؛ مثل امت حضرت موسی (علیه السلام) و امت حضرت عیسی (علیه السلام) و امت حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله)

3. برای دفع حجت مخالفان پیامبر و هر معلولی را قرین علت آن و با آن بیان کرده است.

دیدگاه آیت الله طیب (رحمه الله)

آیت الله طیب (رحم الله) در توضیح این مطلب می نویسد:

آنچه به نظر می رسد . والله اعلم - این است که آیه پیشین؛ یعنی آیه 144 برای اتمام علاماتی است که در کتاب های انبیا برای معرفی این پیامبر ذکر شده بود که همان نماز خواندن به دو قبله باشد و تا این حکم نیامده بود می گفتند: «این، آن پیامبری نیست که ما اوصاف او را دیده ایم» اگرچه بعد از آن هم ایمان نیاوردند، ولی راه عذر برای آنها بسته شد. این نکته از جمله (إن الذین أوتوا الكتاب لیعلمون أنه الحق من ربهم) استفاده می شود.

و آیه دوم برای اثبات همیشگی قبله دوم؛ یعنی کعبه است که این قبله مانند قبله سابق که قبله بودن آن، موقت و محدود بود، نیست؛ بلکه الی الابد ثابت و محقق است، مانند شریعت محمدی که تا قیامت باقی خواهد بود، برخلاف شرایع پیشین که مدت آنها موقت بوده است. این نکته از جمله (أنه الحق من ربهم) استفاده می شود، زیرا حق به معنای ثابت و غیرقابل زوال است. [\(1\)](#)

ص: 379

1- اطبیب البیان: ج 2 ص 245، ذیل آیه مورد بحث. نقل با تصرف و تغییر .

آیه سوم وعده می دهد که تشریح این حکم به منظور اتمام نعمت است و این وعده در آیه شریفه سوره مائده انجام شده است. آن جا که می فرماید:

(الیوم اکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الإسلام دینا) (1)

امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

در بیان این مطلب می گوئیم:

موضوع اکمال دین و اتمام نعمت الهی؛ یعنی ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام) البر و ائمه طاهرین مقدماتی داشته که از آن جمله همین تشریح قبله است، زیرا کعبه خانه ای است که حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) بنا نمودند و در وقت بنای آن از خدا درخواست کردند که از ذریه او امت مسلمان قرار دهد و از این جهت باید مردم متوجه این خانه شده و اهمیت آن را دریابند.

مقدمه دیگر فتح مکه بوده که در سوره فتح بیان شده و وعده اتمام نعمت را داده که فرمود:

(إنا فتحنا لک فتحاً مبیناً * لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر ویتیم نعمته علیک) (2)

ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم. تا خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند ببخشد و نعمتش را به تو به

ص: 380

1- سوره مائده، آیه 3.

2- سوره فتح، آیه های 1 و 2

برای این که خانه خدا را از بتها و ارجاس پاک نماید و برای حج عمومی آماده سازد.

مقدمه دیگر حج عمومی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده که از آن به حجه الوداع تعبیر شده که همه مسلمانان از اطراف جمع شدند و پس از اتمام مراسم حج، امر مهم ولایت که صراط مستقیم، دین حنیف و اساس دین و مایه اکمال و اتمام شرع مبین است به مردم ابلاغ شود و این وعده الهی تحقق پذیرد.

دلیل دیگری برای تحویل قبله

(لثلا یكون للناس علیکم حجه)

این فراز از آیه علت دیگری برای تحویل قبله به طرف کعبه بیان می فرماید که قطع حجت اهل کتاب باشد، زیرا اهل کتاب یکی از علامات پیامبر موعود را نماز خواندن به دو قبله می دانستند و تا تحویل قبله نشده بود می گفتند: این، آن پیامبر موعود نیست و این تحویل احتجاج آنها را دفع نمود.

اگر کسی ایراد کند و بگوید: این حجت در آیه 144 بیان شد علت تکرار آن چیست؟

در پاسخ می گوئیم: در آیه اولی این مطلب ذکر شد که اهل کتاب از این تحویل قبله - که حق است و این همان پیامبر موعود است . آگاه هستند.

در این آیه یکی از علل تحویل قبله را - که دفع احتجاج اهل کتاب است. متذکر می شود، از این جهت تکرار نیست.

چرا ستمگران اهل کتاب استننا شده اند؟

(إلا الذين ظلموا منهم)

مفاد این فراز از آیه استننا این موضوع نیست که ظالمان از اهل کتاب بعد از تحویل قبله باز هم بر مسلمانان حجتی داشته باشند، بلکه استننا منقطع است؛ یعنی عدم انقطاع عذر ظالمان از اهل کتاب نه از باب این است حجتی داشته باشند، بلکه به واسطه این است که در پی هوای نفس و شهوت و ریاست و

جاه طلبی هستند.

از این رو اگر هزار دلیل برای آنان اقامه شود از مخاصمه و مخالفت دست برنخواهند داشت که هم به خود ظلم می کنند که خود را مستحق عذاب ابدی می نمایند، هم به دیگران که در مقام اضلال و گمراهی آنان بر می آیند و هم به مسلمانان که در صدد آزار و اذیت آنان هستند، ظلم خواهند نمود.

پس شما از آنان نترسید، زیرا آنها ستمکارند و خدا شر آنها را دفع خواهد کرد؛ ولی از خدا بترسید و در مقام مخالفت با اوامر او نباشید که گرفتار عقوبات دنیایی و عذاب ابدی خواهید شد.

اتمام نعمت و فایده دیگر

(لأتم نعمتی علیکم ولعلکم تهتدون)

فائده دیگر این حکم این است که خداوند متعال می خواهد نعمت، خود را برای شما تمام کند، چنان که پیش تر بیان کردیم.

ص: 382

فایده سوم بعد از قطع حجت اهل کتاب و تمامیت نعمت هدایت یافتن است.

یعنی مسلمانان در صراط مستقیم ولایت که سعادت دنیا و جهان آخرت آنان را تأمین می کند قرار گیرند تا به مقصد و غایت مطلوب نائل شوند.

شاید برای بیان غرض و رجاء نسبت به مقام مخاطب یا به ملاحظه مخاطبین است؛ نه این که عاقبت کار برای خدا نامعلوم باشد که به طور ترجیحی بیان فرماید.

کعبه و ولادت منحصر به فرد امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

اکنون مناسب است مهم ترین ولادتی که در عالم - پیش از اسلام - رخ داده و با اعجاز دیوار کعبه شکافته شده، بیان کنیم. در این رخداد از جانب خدای متعال با صدای بلند به مادر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از آسمان چنین ندا داده شده:

فاطمه ادخلی؛

فاطمه وارد شو!

دیوار کعبه با اعجاز دوباره به هم متصل شد و حضرت فاطمه بنت اسد سه روز در کعبه میهمان خداوند بود و غذای بهشتی تناول کرد. بعد از سه روز این خبر، جهانی شد، باز جای دیوار با اعجاز شکافته شد و فاطمه بنت اسد با در بغل داشتن یک فرزند نورانی بیرون آمد. خدا به او وحی کرد: نام این فرزند از نام من مشتق است و من علی اعلی هستم و نام او را علی بگذار.

مادر به امر الهی این نام را بر پسر خود می گذارد و او را به دست پدرش حضرت ابوطالب می دهد و این فرزند به پدر سلام می کند و با ورود پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) آن طفل نورانی حرکت می کند و با تبسم به صورت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به آن حضرت سلام می کند و قرآنی که هنوز به آن حضرت نازل نشده می خواند و می فرماید:

(بسم الله الرحمن الرحيم * قد أفلح المؤمنون ...) (1)

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، مؤمنان رستگار شدند ...

آنگاه پیامبر می فرماید:

قد أفلحوا بک؛

رستگاری مؤمنان به وسیله شماست ای مولود زیبا!

اینک متن آن حدیث نورانی را از کتاب «غایه المرام» نقل می کنیم.

حدثنا الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی، قال: أخبرنا أبو الحسن محمد بن أحمد بن الحسن بن شاذان، قال: حدثني أحمد بن محمد بن أيوب، قال: حدثنا عمر بن الحسن القاضي، قال:

حدثنا عبد الله بن محمد، قال: حدثني أبو حبيب، قال: حدثني سفيان بن عيينه، عن الزهري، عن عائشه.

قال محمد بن أحمد بن شاذان: وحدثني سهل بن أحمد، قال: حدثنا أحمد بن عمر الربيع، قال: حدثنا زكريا بن يحيى، قال: حدثنا أبو داود، قال: حدثنا شعبه، عن قتاده، عن أنس بن مال، عن العباس بن عبد المطلب.

ص: 384

1- سوره مؤمنون، آیه 1.

قال ابن شاذان: وحدثني إبراهيم بن علي، بإسناده عن أبي عبد الله

جعفر بن محمد (عليهما السلام)، عن آبائه (عليهم السلام) قال:

كان العباس بن عبد المطلب ويزيد بن قعنب جالسين ما بين فريق بني هاشم إلى فريق عبد العلي بإزاء بيت الله الحرام، إذ أتت فاطمه بنت أسد بن هاشم أم أمير المؤمنين (عليه السلام)، وكانت حاملاً بأمير المؤمنين (عليه السلام) لتسعه أشهر، وكان يوم التمام.

قال: فوقفت بإزاء البيت الحرام، وقد أخذها الطلق، فرمت بطرفها نحو السماء، وقالت:

أى رب، إني مؤمنة بك، وبما جاء به من عندك الرسول، وبكل نبى من أنبيائك، وبكل كتاب أنزلته، وإني مصدقه بكلام جدى إبراهيم الخليل، وإنه بنى بيتك العتيق، فأسألك بحق هذا البيت ومن بناه، وبهذا المولود الذى فى أحشائى الذى يكلمنى ويؤنسنى بحديثه، وأنا موقنه أنه إحدى آياتك ودلائلك لما يشرت على ولادتى.

قال العباس بن عبد المطلب ويزيد بن قعنب : لما تكلمت فاطمه بنت أسير ودعت بهذا الدعاء، رأينا البيت قد انفتح من ظهره، ودخلت فاطمه فيه، وغابت عن أبصارنا، ثم عادت الفتحة والترقت بإذن الله تعالى.

فرمنا أن نفتح الباب لى صل إليها بعض نساءنا، فلم يفتح الباب، فعلمنا أن ذلك أمر من أمر الله تعالى، وبقيت فاطمه فى البيت ثلاثة أيام.

ص: 385

قال: وأهل مكة يتحدثون بذلك في أفواه السكك، وتتحدث المخدرات في خدورهن.

قال: فلما كان بعد ثلاثة أيام انفتح البيت من الموضع الذي كانت دخلت فيه، فخرجت فاطمه ÷÷÷ وعلی (عليه السلام) علی يديها.

ثم قالت: معاشر الناس! إن الله عز وجل اختارني من خلقه، وفضلني علی المختارات من مضي قبلي، وقد اختار الله آسيه بنت مزاحم فإنها عبت الله سرافي موضع لا- يحب أن يعبد الله فيه إلا اضطرارا ومريم بنت عمران حيث اختارها الله، ويسر عليها ولاده عيسى، فهرت الجذع اليابس من النخلة في فلاه من الأرض حتى تساقط عليها رطبا جنيا.

وإن الله تعالى اختارني وفضلني عليهما، وعلی كل من مضي قبلي من نساء العالمين، لأنني ولدت في بيته العتيق، وبقيت فيه ثلاثة أيام آكل من ثمار الجنة وأوراقها. فلما أردت أن أخرج وولدي علی يد هتف بي هاتف وقال: يا فاطمه! سميته عليا، فأنا العلي الأعلى، وإنني خلقت من قدرتي، وعز جلالی، وقسط عدلی، واشتقت اسمه من اسمي، وأدبته بأدبي، وفوضت إليه أمری، ووقفته علی غامض علمی، وولد في بيتي، وهو أول من يؤذن فوق بيتي، ويكسر الأصنام ويرميها علی وجهها، ويعظمني ويمجدني ويهللني، وهو الإمام بعد حبيبي ونبيي وخيرتي من خلقي محمد رسولي، ووصيه،

ص: 386

فطوبى لمن أحبه ونصره، والويل لمن عصاه وخذله وجحد حقه.

قال: فلما رآه أبو طالب سره وقال على (عليه السلام): السلام عليك يا أبت ورحمه الله وبركاته.

قال: ثم دخل رسول الله (صلى الله عليه وآله)، فلما دخل اهتز له أمير المؤمنين (عليه السلام) وضحك في وجهه، وقال: السلام عليك، يا رسول الله، ورحمه الله وبركاته.

قال: ثم تنحنح بإذن الله تعالى، وقال:

(بسم الله الرحمن الرحيم * قد أفلح المومنون* الذين هم فى صلاتهم خاشعون ...) (1)

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): قد أفلحوا بك، وقرأ تمام الآيات... (بسم الله الرحمن الرحيم * قد أفلح المومنون* الذين هم فى صلاتهم خاشعون* والذين هم عن اللغو معرضون* والذين هم للزكاة فاعلون* والذين هم لفروجهم حافظون* إلا على أزواجهم أو ما ملكت أيمانهم فإنهم غير ملومين* فمن ابتغى وراء ذلك فأولئك هم العادون* والذين هم لأماناتهم و هم راعون* والذين هم على صلواتهم يحافظون* أولئك هم الوارثون* الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون» (2)

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): أنت والله أميرهم، تميزهم من علومك

ص: 387

1- سورة مؤمنون، آيه هاى 1 و 2.

2- همان آيه 1- 11.

فيمتارون، وأنت والله دليلهم وبك يهتدون.

ثم قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) لفاطمه: اذهبي إلى عمه حمزه فبشريه به.

فقال: فإذا خرجت أنا، فمن يرويه.

قال: أنا أرؤيه.

فقال فاطمه: أنت ترويه؟

قال: نعم.

فوضع رسول الله (صلى الله عليه وآله) لسانه في فيه، (فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا.)⁽¹⁾

قال: فسمى ذلك اليوم يوم الترويه.

فلما أن رجعت فاطمه بنت أسد رأت نورا قد ارتفع من على (عليه السلام) إلى عنان السماء .

قال: ثم شدته وقمطته بقمط فبتر القمط.

قال: فأخذت فاطمه قمطا جيدا فشدته به فبتر القمط، ثم جعلته في قمطين فبترهما، فجعلته ثلاثة فبترها، فجعلته أربعة أقمطه من رق مصر لصلابته فبترها، فجعلته خمسة أقمطه ديباج لصلابته فبترها كلها، فجعلته ستة من ديباج وواحد من الأدم فتمطى فيها فقطعها كلها بإذن الله.

ثم قال بعد ذلك: يا أمه لات شدي يدي، فإنني أحتاج إلى أن أبصص الربى يا صبعي

ص: 388

1- سورة بقره، آيه 60.

قال: فقال أبو طالب عند ذلك: إنه سيكون له شأن ونبأ .

قال: فلما كان من غد دخل رسول الله (صلى الله عليه وآله) على فاطمه.

فلما بصر على (عليه السلام) برسول الله (صلى الله عليه وآله) سلم عليه، وضحك في وجهه، وأشار إليه أن خذني إليك واسقني مما سقيتني بالأمس .

قال: فأخذه رسول الله (صلى الله عليه وآله)

فقالت فاطمه: عرفه ورب الكعبة.

قال: فلكلام فاطمه، سمى ذلك اليوم يوم عرفه - يعنى أن أمير المؤمنين (عليه السلام) عرف رسول الله (صلى الله عليه وآله)

فلما كان اليوم الثالث، وكان العاشر من ذى الحجة، أن أبو طالب فى الناس أذانا جامع، وقال: هلموا إلى وليمة ابني على .

قال: ونحر ثلاث مائه من الإبل وألف رأس من البقر والغنم، واتخذ وليمة عظيمه، وقال: معاشر الناس! ألا من أراد من طعام على ولدى فهلموا وطوفوا بالبيت سبعا، وادخلوا وسلموا على ولدى على فإن الله شرفه. ولفعل أبى طالب شرف يوم النحر(1)

شيخ ابو جعفر طوسى در كتاب امالى خود از 15 راوى از عباس بن عبد المطلب نقل مى كند. ابن شاذان مى گويد: ابراهيم بن على با اسناد خودش از امام صادق (عليه السلام) و آن بزرگوار از آباء گرامى خود چنين نقل مى كند:

عباس بن عبد المطلب و يزيد بن قعنب بين گروهى از بنى هاشم و

ص: 389

عبد الغری در مقابل بیت الله الحرام نشسته بودند. ناگاه فاطمه بنت اسد بن هاشم مادر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در حالی که به علی (علیه السلام) باردار بود و آخرین روزهای نه ماه بود. او در مقابل بیت الله الحرام ایستاد و در حالی که درد زایمان به آن بزرگوار عارض شده بود گفت:

خدایا! من به تو مؤمن هستم و به آنچه از جانب تو نازل شده است و بر پیامبرت و همه پیامبران الهی و به هر کتابی که بر آنها نازل کرده‌ای و به کلام جدم ابراهیم خلیل الرحمان تصدیق دارم که او خانه تو را بنا کرده است.

به حق این خانه قسم می‌دهم و کسی که خانه را بنا کرده و به حق این مولودی که در شکم من است و با من سخن می‌گوید و او با سخنان خود مونس من است و من ایمان دارم که او یکی از آیات و دلایل توست؛ این ولادت را بر من آسان کن.

عباس بن عبد المطلب می‌گوید: من و یزید بن قعنب دیدیم وقتی فاطمه بنت اسد این دعا را خواند خانه خدا از پشت شکافته شده فاطمه بنت اسد داخل خانه شد و از چشم‌های ما غائب شد و دیوار شکافته شد و دوباره با اذن خداوند عالم به هم چسبید.

ما هرچه کوشیدیم که درب خانه خدا را باز کنیم نتوانستیم. چون می‌خواستیم چند زن به عنوان کمک برای فاطمه بفرستیم. معلوم شد این امر الهی است و درب خانه باز نخواهد شد.

فاطمه بنت اسد سه روز در خانه خدا بود و اهل مکه همه سخنانشان فقط پیرامون این معجزه و مسئله بی نظیر بود. مردها در کوچه ها و جاهای متعدد از سکوه‌های مکه و زنها در خانه های خود در این باره سخن می گفتند؛ تا این که سه روز به پایان رسید. بعد از سه روز باز همان دیوار بسته شده، شکافته شد و فاطمه بنت اسد با یک فرزند نورانی که لباس بهشتی بر تن داشت و در بغل مادر آرمیده بود از کعبه خارج شد و با سخنان خود مردم را نورانی کرد و گفت:

ای مردم! خدا مرا از بین مردم انتخاب کرد و برتری داد و مرا بر زنان دیگر از گذشتگان فضیلت بخشید. خداوند آسیه بنت مزاحم را انتخاب کرد که در نهان خداوند را عبادت بکند؛ در موضعی که جز به اضطرار عبادت نمی شد و مریم بنت عمران را مزیت داد که از درخت خشک برای او خرماي تازه به زمین ریخت.

و خداوند عالم مرا بر او فضیلت و برتری داد و بر همه زنهایی که پیش از من از زنان جهانیان بودند. من در خانه خدا سه روز دعوت شدم که غذای من از غذاهای بهشتی و میوه من از میوه های بهشتی بود.

بعد از سه روز هاتقی در آن خانه ندا کرد و گفت:

ای فاطمه! نام فرزندت را علی بگذار که من علی اعلی هستم. من فرزند تو را از قدرت خودم خلق کردم و از عز و جلال خود و از قسط عدل خود نام او را از نام خودم گرفتم و او را به ادب خود ادب

کردم... او اول کسی است که روی کعبه خانه من اذان می گوید و بتهایی که آنجا بت پرستها نصب کرده اند می شکنند و آنها را به روی زمین می اندازد و او مرا تعظیم میکند و عظمت مرا به مردم معرفی می کند و مرا تمجید می نماید و به من تهلیل می گوید و او بعد از حبیب من و انتخاب شده از خلقم محمدبن عبدالله رسول من، امام و پیشوا است و او وصی آن حضرت است.

خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و او را یاری کند.

و وای به حال کسی که با او مخالفت بکند و او را خوار سازد و حق او و امامت او را انکار کند.

هنگامی که این مولود را به دست پدرش ابوطالب دادند خوشحال شد و علی (علیه السلام) به پدرش سلام کرد و گفت: السلام علیک یا ابه و رحمه الله و برکاته .

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند، وقتی داخل خانه شدند علی (علیه السلام) حرکتی کردند و به صورت پیامبر خندیدند و گفتند: السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته. بعد حرکتی کردند و به اذن خداوند سوره مؤمنون را خواندند.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر * مؤمنان رستگار شدند.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

رستگاری مؤمنان به واسطه توست ای علی!

و بعد بقیه آیه را تا (هم فیها خالدون) خواندند.

بعد از آن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ای علی! تو و الله امیر مؤمنان هستی با علم خود آنها را آقا می کنی پس آنها آقای مردم می شوند و تو و الله راهنمای همه آنها هستی و به واسطه تو هدایت می شوند.

سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ای فاطمه بنت اسد! برو پیش عمویش حمزه و این مولود را به او مزده بده.

فاطمه فرمود: اگر من رفتم برای این بشارت چه کسی بچه مرا شیر می دهد تا من از آن جا برگردم.

پیامبر فرمودند: من او را شیر میدهم.

فاطمه از روی تعجب گفت: شما شیر میدهید؟!

فرمودند: بلی. و این آیه را تلاوت فرمودند:

ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید».

بنابر این، آن روز را که این دوازده چشمه ظاهر شدند و آن روز را روز ترویبه نامیدند. هنگامی که فاطمه بنت اسد برگشت دید در خانه نوری هست که تا بالای آسمانها ادامه دارد. وقتی آن فرزند را در قنداقه پیچید بچه آن قنداقه را پاره کرد. دو بند دیگر به قنداقه اضافه کرد باز هر دو را پاره کرد تا سه و چهار بند اضافه کرد، آن طفل همه آنها را پاره کرد و از پارچه های مصری که محکم تر است با پنج بند قنداقه او را بست باز همه را پاره کرد.

آن گاه شش پارچه دیباج که محکم تر بود به او بست که یکی از آنها

چرمی بود. باز همه را به اذن خدا پاره کرد و گفت: ای مادر! مرا به این چیزها مپیچ و دست های مرا مبنده، من با این انگشت ها خدا را. «تبصص؛ اظهار کوچکی کردن با حرکت دادن انگشت ها» می کنم.

ابوطالب با دیدن این منظره و صحبت نورانی فرزندش گفت: این کودک شأن و مقام بلندی دارد.

چون فردای آن روز شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باز به خانه فاطمه بنت اسد آمدند. هنگامی که چشم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به چهره زیبای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افتاد به آن حضرت سلام کرد به صورتش خندید و اشاره کرد که پیامبر مرا بغل کنید و از آن چیزی که دیروز مرا تغذیه کردید امروز هم سیراب بکنید.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را بغل گرفتند.

فاطمه بنت اسد گفتند: به خدای کعبه فرزندم را شناختم.

پس با این کلام فاطمه این روز را روز عرفه نامیدند که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در روز چهارم و پنجم تولد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را شناخت و سلام کرد.

پس روز سوم خروج از کعبه که روز دهم ذی الحجه بود به دستور حضرت ابوطالب پدر بزرگوار امیر مؤمنان علی (علیه السلام) مردم را به ولیمه دعوت کردند. در این ولیمه سیصد شتر و هزار گاو و گوسفند نحر و ذبح کردند و ولیمه بی نظیری که عظیم ترین ولیمه ها بود، تهیه کردند. حضرت ابوطالب (علیه السلام) فرمودند: هر که می خواهد از ولیمه فرزندم

علی (علیه السلام) بهره مند شود هفت دور کعبه را طواف کند و بر فرزندم علی (علیه السلام) سلام نماید که خداوند این شرافت را نصیب فرزند من کرد.

به همین جهت روز عید قربان با این کار حضرت ابوطالب (علیه السلام) شرافت خاصی پیدا کرد.

اینک جا دارد گزیده این حدیث نورانی منحصر به فرد را بیان کنیم تا ایمان خوانندگان قوی تر شود.

1. دیوار کعبه بعد از دعای فاطمه بنت اسد هاشمی شکافته شد.

2. از آسمان ندا آمد:.

فاطمه ادخلی؛

فاطمه بیا داخل کعبه.

3. فاطمه سه روز داخل خانه خدا بود و در آن جا غذای بهشتی می خورد.

4. لباس های این مولود نورانی از بهشت آمد.

5. این خبر در آن روز با این که وسائل موجود امروز نبود، ولی جهانی شد، چون بسیار با اهمیت و باعظمت بود.

6. بعد از ورود فاطمه بنت اسد هاشمی به درون خانه خدا، دوباره با اعجاز دیوار به هم چسبید.

7. بعد از سه روز که فاطمه بنت اسد هاشمی میهمان خدا در کعبه بود، دوباره همان موضع قبلی شکافته می شود.

8. فاطمه بنت اسد هاشمی با در بغل داشتن یک فرزند نورانی منحصر به فرد که لباس بهشتی بر تن داشت از داخل کعبه بیرون می آید.

ص: 395

9. نام این مولود را خود خدای متعال تعیین کرد که به فاطمه بنت اسد وحی شد: من علی اعلی هستم نام این فرزند را از نام خودم گرفتم، اسم او را علی بگذار.

10. ندای دیگری از عالم غیب این گونه آمد: این اولین کسی است که در اسلام روی بام کعبه اذان خواهد گفت.

11. این مولود بت شکن است و در آینده نزدیک همه بت های داخل کعبه را خواهد شکست.

12. او عظمت خداوند عالم را به مردم معرفی خواهد کرد.

13. او بعد از پیامبر من امام و وصی بلافصل پیامبر خاتم است.

14. خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و او را یاری کند.

15. وای به حال کسی که با او مخالفت کند و امامت او را انکار نماید.

16. مولود سه روزه به پدرش حضرت ابوطالب (علیه السلام) سلام می کند.

17. مولود سه روزه به صورت خاتم الأنبياء محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) می خندد و سلام می کند.

18. مولود سه روزه قرآنی که هنوز بر پیامبر خاتم نازل نشده و ده سال دیگر نازل خواهد شد، می خواند و این آیه ها را تلاوت می کند:

(بسم الله الرحمن الرحيم * قد أفلح المومنون الذين هم في صلاتهم خاشعون * والذين هم عن اللغو مغضون * والذين هم للزكاة فاعلون * والذين هم لفروجهم حافظون * إلا على أزواجهم أو ما ملكت أيمانهم فإنهم غير ملومين * فمن ابتغى وراء ذلك فأولئك هم العادون

ص: 396

والذین هم لأماناتهم وعهدهم راعون والذین هم علی صلواتهم یحافظون* أولئک هم الوارثون* الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون (1)

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. مؤمنان رستگار شدند. آنها که در نمازشان خشوع دارند. و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند. و آنها که زکات را می پردازند. و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند. تنها با همسران و کنیزانشان آمیزش دارند، که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند. و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند. و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند. و آنها که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند. آنها وارثان هستند. وارثانی که بهشت برین را ارث می برند و جاودانه در آن خواهند ماند.

19. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از شنیدن این یازده آیه نورانی می فرماید:

قد أفلحوا بک؛

به وسیله تو یاعلی! مردم رستگار خواهند شد.

20. اگر کسی بگوید: این حدیث، زیباترین حدیث در ولایت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است، بسیار حرف درست و نورانی گفته است.

21. اگر کسی بگوید: زیباترین مولود در عالم وجود بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این مولود است، حرف او کاملاً مورد تأیید همه عقلای بشر است.

ص: 397

22. اگر کسی بگوید: این مکان از تمام مکانهایی که دیگران در آن متولد شده اند بهتر است، سخن صحیح گفته است.

23. اگر کسی بگوید: این زیباترین تولد در عالم وجود است، سخن به جا گفته است.

24. اگر کسی بگوید: این زیباترین معجزه در تولد یک امام معصوم است، سخن نیکو و صحیح گفته است.

25. اگر کسی بگوید: اسمی که خدا بر کسی بگذارد، زیباترین اسم است، سخن نورانی گفته است.

26. اگر کسی بگوید: زیباترین و بزرگ ترین ولیمه داده شده برای مولودی این ولیمه است، سخن خوبی گفته است.

27. اگر کسی بگوید: زیباترین مادری که در کعبه غذای بهشتی خورده و او مادر منحصر به فرد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است، درست سخن گفته است.

28. اگر کسی بگوید: بزرگترین مادری که دعای سریع الاجابه داشته این مادر است، صحیح گفته است.

29. اگر کسی بگوید: این مادر منحصر به فرد فرزندی زاییده که در روز سوم تولد قرآن نازل نشده را خوانده، سخن درستی گفته است.

30. اگر کسی بگوید: این فرزند، فرزند منحصر به فردی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «او پرچمدار فلاح و رستگاری بشر است»، درست گفته است.

كما أرسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آياتنا ويزكيكم ويعلمكم الكتاب والحكمة ويعلمكم ما لم تكونوا تعلمون (151)

همان گونه رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد؛ و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد.

آیا این آیه تکمیل کننده آیه قبلی است؟

در تفسیر این آیه شریفه دو احتمال وجود دارد:

نخست آن که این آیه، مکمل آیه قبلی باشد که فرمود:

(ولأتم نعمتی علیکم ولعلکم تهتدون * كما أرسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آياتنا ويزكيكم ويعلمكم الكتاب والحكمة ويعلمكم ما لم تكونوا تعلمون)

نعمت خود را بر شما تمام کنم، شاید هدایت شوید؛ همان گونه رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند؛ و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد.

بنابر این، عامل در کاف «كما أرسلنا فيكم» و «ولأتم نعمتی علیکم» است. پس نباید بر «تهتدون» وقف کرد؛ بلکه بر «تعلمون» باید وقف کرد.

دوم آنکه این آیه مکمل آیه قبلی نیست و مستقل است و ابتدای کلام است و

جمله ای که در آیه بعدی (فاذکرونی اذکرکم) است خبر این مبتداء است و معنای آیه این گونه می شود:

بعث رسولی از شما نعمتی بر شما است، چون که شما با آمدن این رسول عزت پیدا کردید و این نعمتی که من به شما دادم و عزیز شدید:

فاذکرونی واشکروا لی واعبدونی أنعم علیکم بالجزاء والثواب ؛

پس به یاد من باشید، و ذکر مرا بگویید و شکر مرا بکنید بر این نعمت و عبادت مرا بکنید که من باز به شما جزا و ثواب خواهم داد.

طبق احتمال دوم بر «تعلمون» نباید وقف کرد، بلکه (فاذکرونی اذکرکم) دنبال آیه است و بر جمله (ولا تکفرون) باید وقف بشود که آخر آیه می شود.

آیت الله طیب اعلی الله مقامه الشریف در تفسیر این آیه کاف «کما» را برای تشبیه و حرف «ما» را مصدریه گرفته است که معنا این گونه می شود

إنعام علیکم بجعل البیت قبله کإرسالنا فیکم رسولاً...

چنانکه انعام کردیم به شما به این که کعبه را قبله شما قرار دادیم تا هدایت شوید؛ همین طور در میان شما پیامبری فرستادیم که از انواع هدایت او بهره مند شوید. بنابراین، آیت الله طیب له معنای اول را انتخاب کرده است که باید بر

«تهتدون» وقف نشود، بلکه بر «تعلمون» وقف شود.

(رسولا منکم)

یعنی نسب این پیامبر از شما عرب هاست.

جهت این که خدای متعال پیامبر را از عربها قرار داد این بود که اگر پیامبر از غیر عربها بود آنها زیر بار غیر عرب نمی رفتند. چون نخوت و جهالت عرب ها بسیار بالا بود.

پیامبر و تزکیه و تعلیم امت

(یتلوا علیکم آیاتنا)

مراد از این آیات، آیات قرآن کریم است.

(ویزکیکم)

یعنی شما را در معرض تزکیه شدن قرار داد که به طاعت خدا و متابعت او فرمان داد که شما با این دستورات الهی تزکیه شدید و این لطف از جانب خداوند به شما شد.

(ويعلمکم الكتاب والحکمه)

مراد از کتاب در این جا قرآن و مراد از حکمت، بیانات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است که آن بیانات هم از کتاب است و منظور آیات شریفه را بیان می کند.

(ويعلمکم ما لم تکنوا تعلمون)

یعنی چیزی را که شما قادر بر فهم آن نبودید به شما تعلیم داد که اگر آن از و جانب خداوند نبود کسی قادر بر فهم آنها نبود؛ چنان که با ملاحظه دستورات من الهی این مطلب به طور کامل روشن و این لطف الهی بسیار با اهمیت است.

فاذکرونی أذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون (152)

پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم و برای من شکر گزار باشید و کفران نکنید.

حقیقت ذکر یعنی چه؟

حرف «فاء» برای تفریع است؛ یعنی چون این نعمت ها را به شما عنایت کردیم پس مرا یاد کنید و شکرگزارید.

ذکر به معنای به یاد خدا و متوجه او بودن در جمیع حالات است؛ یعنی انسان در نعمت و بلا، صحت و بیماری و ثروت و فقر و در همه این حالات به یاد خدا بوده و متوجه اوامر و نواهی او باشد و حقیقت ذکر همین است. البته ذکر لسانی نیز فرع بر آن است.

(أذکرکم)

بیان فائده ذکر و جزای «ذکر» است. یاد کردن خدا به تفضل و انعام، افاضه خیرات، رفع بلیات، توفیق بر اعمال صالح، نیل به سعادت و نجات از هلاکت انجام می پذیرد.

حقیقت شکر چیست؟

(واشکروا لی ولا تکفرون)

شکر عبارت است از:

1. شکر لسانی است که انسان به زبان، خدا را سپاس گوید.

2. شکر جوارحی که اعضا و جوارح خود و هر نعمتی را که خدا به او داده در مورد خود و برای همان غرضی که خدا به او عنایت فرموده صرف نماید.

3. شکر قلبی که همه نعمت ها را از جانب خدا بداند که قرآن می فرماید:

(وما بکم من نعمه فمن الله) (1)

و آنچه از نعمت ها دارید، از خداست.

انسان شکرگزار، باید واقعا خود را از ادای شکر نعمت های الهی عاجز بداند.

کفران نعمت چیست؟

کفران نعمت این است که انسان نعمت الهی را در غیر غرض الهی صرف کند که موجب عذاب الهی و از دست رفتن نعمت اوست. خداوند در سوره ابراهیم (علیه السلام) می فرماید:

(لئن شکرتم لأزیدنکم ولئن کفرتم إن عذابی لشدید) (2)

اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را بر شما خواهم افزود؛ و اگر ناسپاسی کنید، به راستی که مجازاتم شدید است.

ذکر خدا از منظر روایات

در تفسیر «الصفی»، تفسیر «نورالثقلین» و تفسیر العیاشی در ذیل این آیه شریفه روایات متعددی ذکر شده که ما برای بیشتر روشن شدن تفسیر این آیه

ص: 403

1- سوره نحل، آیه 53.

2- سوره ابراهیم، آیه 7.

آنها را ذکر می کنیم.

در تفسیر الصافی به نقل از کتاب الکافی و تفسیر العیاشی از امام صادق (علیه السلام) و در تفسیر قمی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که این دو بزرگوار فرموده اند:

ذکر الله لأهل الطاعة أكبر من ذكرهم إياه ألا ترى أنه يقول: (فاذكروني أذکرکم) (1)

ذکر کردن خدا اهل طاعت را بزرگ تر است از ذکر اهل طاعت خدا را، مگر نمی بینی که خدا می فرماید: «یاد کنید مرا که من یاد کنم شما را»

هم چنین در تفسیر الصافی از «الخصال» چنین نقل شده است: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

اذكروا الله في كل مكان فإنه معكم (2)

خدا را در همه مکان ها یاد کنید، چون که او با شماست.

در روایت دیگر امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدای تعالی می فرماید:

يا بن آدم! اذكرني في الملاء أذکرک فی ملاء خیر من ملئک (3)

مرا در ملاعام یاد کنید که من شما را در جمعی بهتر جمع شما یاد کنم.

در سخن دیگری امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ص: 404

1- تفسیر الصافی: ج 1 ص 202.

2- همان، الخصال: ص 613

3- همان.

یا عیسی! اذکرنی فی نفسک اذکرک فی نفسی واذکرنی فی ملئک اذکرک فی ملاء خیر من ملاء الادمیین (1)

یا عیسی! یاد کن مرا در خودت من هم یاد می کنم تو را در خودم و مرا در ملاء و بین عموم مردم یاد کن که من هم تو را در جمعی که بهتر از جمع آدمیان است یاد کنم.

در حدیث دیگری می خوانیم: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن الله لم يذكره أحد من عباده المؤمنين إلا ذكره بخير، فاعطوا الله من أنفسكم الاجتهاد في طاعته؛ (2)

خداوند را احدی از بندگان مؤمن را یاد نمی کند مگر آنکه خدا او را بهتر یاد می کند. پس کوشش کنید در طاعت خدا که آن ذکر خدا است.

در روایت دیگری آمده: امام باقر (علیه السلام) فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن الملك ينزل الصحيفة من أول النهار وأول الليل يكتب فيها عمل ابن آدم. فأملوا في أولها خيرا وفي آخرها خيرا، فإن الله يغفر لكم ما بين ذلك إن شاء الله ، فإنه يقول: (فاذكروني أذکرکم) (3)

فرشته ای در اول روز و اول شب نامه عمل انسانها را می آورد که در

ص: 405

1- همان.

2- همان.

3- همان.

آن همه کارهای هر انسانی در آن نوشته شده است. پس در اول روز کارتان را با خیر شروع کنید و در آخر روز هم کارتان را با خیر تمام کنید. خداوند ما بین این دو خیر را می بخشد ان شاء الله. چون خداوند در قرآن می فرماید: «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم».

روایت دیگر را در این باره از «الخصال» نقل می کنیم. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

فی البلاء من الله الصبر فريضة وفى القضاء من الله التسليم فريضة، وفى النعمة من الله الشكر فريضة؛(1)

در بلاهایی که از جانب خداوند است، صبر واجب است. در قضا و قدرهای الهی تسلیم به آن واجب است و در نعمتهای الهی شکر آن واجب است.

در روایتی دیگر امام سجاد (علیه السلام) می فرماید:

من قال (الحمد لله) فقد أدى شكر كل نعم الله (2)

کسی که بگوید: «الحمد لله» شکر همه نعمت های الهی را به جا آورده است.

در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

شكر كل نعمه الورع عما حرمه الله (3)

شکر هر نعمتی ورع و پارسایی است نسبت به آنچه خداوند آن را

ص: 406

1- همان: ص 203.

2- همان.

3- همان.

حرام کرده است.

در حدیث دیگری در تفسیر العیاشی آمده: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند:

هل للشکر حد إذا فعله الرجل کان شاکراً؟

قال: نعم.

قیل: وما هو؟

قال: الحمد لله علی کل نعمه أنعمها علی وإن کان فیها أنعم علیه حق أتاه، ومنه قوله: (الذی سخر لنا هذا وما كنا له مقرنین) [\(1\)](#)
...الآیات [\(2\)](#)

آیا برای شکر خدا حد و اندازه ای هست که اگر انسان آن را انجام دهد او شاکر باشد؟

فرمودند: آری.

گفته شد: اندازه آن چیست؟

فرمودند: بگویند: حمد برای خدا است بر هر نعمتی که به من انعام کرده ولو اینکه در آن نعمت حقی را بر من واجب کرده است (مثل نماز، روزه و سایر عبادات که همه نعمت است و از جمله آنها آیات شریفه قرآن است که می فرماید:

پاک و منزّه است کسی که این را مسخر ما ساخت، وگرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم...

در حدیث دیگری در تفسیر نورالثقلین آمده است: محمد بن مسلم در

ص: 407

1- سوره زخرف، آیه 13.

2- تفسیر الصافی: ج 1 ص 203

حدیث طولانی می گوید:

تسبیح فاطمه ÷ ÷ ÷ من ذکر الله الكثير الذي قال الله: (فاذكروني أذکرکم) (1)

تسبیح فاطمه زهرا ÷ ÷ ÷ همان ذکر الله كثير است که خداوند در قرآن می فرماید: «مرا یاد کند تا شما را یاد کنم».

حدیث دیگری را حویزی در تفسیر «نورالثقلین» چنین نقل می کند: ابو عمرو زبیری می گوید:

امام صادق (علیه السلام) در حدیث طولانی فرمود:

الوجه الثالث من الكفر، كفر النعم قال: (فاذكروني أذکرکم واشكروا لی ولا تكفرون) (2)

وجه سوم از کفر، کفر نعمت هاست که خداوند در قرآن می فرماید: پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گوئید و مرا کفران نکنید».

در حدیث دیگری آمده:

وفيما علم أمير المؤمنين (عليه السلام) أصحابه: اذكروا الله في كل مكان فإنه معكم (3)

در چیزهایی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به اصحاب خود تعلیم فرمود

ص: 408

1- تفسیر نورالثقلین: ج 1 ص 118 حدیث 429.

2- همان: ج 1 ص 140 حدیث 430 به نقل از الکافی: ج 2 ص 390

3- همان: ج 1 ص 141 حدیث 438.

این بود که خدا را در هر مکانی یاد کنید و حال آنکه خداوند عالم در همان مکان با شماست.

آیه (153)

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (153)

ای افرادی که ایمان آورده اید! از صبر و نماز، کمک بگیرید؛ به راستی که خداوند با انسان های صابر است.

خطاب آیه به چه کسانی است؟

در این آیه شریفه، گرچه خطاب به عموم مؤمنان است، ولی در درجه اول خطاب به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و فرزندان معصوم آن بزرگوار (علیهم السلام) است. در این باره در تفسیر برهان روایاتی نقل شده است. در حدیثی آمده است: ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ما أنزل الله آية فيها (يا أيها الذين آمنوا) الأوعلى رأسها وأميرها؛(1)

هر آیه ای که در قرآن «ای کسانی که ایمان آورده اید» دارد علی (علیه السلام) در رأس آن آیه و امیر مؤمنان هستند.

بنابراین، همه آیات قرآنی که «یا ایها الذین آمنوا» دارند به نور امیر مؤمنان علی (علیه السلام) منور هستند.

نظیر این حدیث را سنی ها نیز نقل کرده اند. برای نمونه عکرمه از ابن عباس

ص: 409

چنین نقل می کند:

ما أنزل الله آية في القرآن يقول فيها: (يا أيها الذين آمنوا) إلا كان على بن أبي طالب شريفها وأميرها(1)

آیه ای در قرآن نیست که «ای کسانی که ایمان آورده اید مگر این که علی ابن ابی طالب (علیه السلام) شریف و امیر آن مؤمنان است. آری، هرچه ایمان انسان غیر معصوم بیشتر باشد شمول این آیه نسبت به او بیشتر است.

صبر و نماز در روایات

اینک چند حدیث درباره صبر و نماز می آوریم.

فضیل می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

يا فضيل! بلغ من لقيت من موالينا عنا السلام وقل لهم: إني أقول: لا أغنى عنكم من الله شيئا إلا بورع. فاحفظوا ألسنتكم وكفوا أيديكم بالصبر والصلاة، إن الله مع الصابرين(2)

ای فضیل! وقتی شیعیان ما را ملاقات کردی سلام ما را به آنها برسان و به آنها بگو: هیچ چیز شما را در دنیا از خدا بی نیاز نمیکند مگر آن که با ورع و پارسا باشد. پس زبان های خود را حفظ کنید و دستهای خود را نگاه دارید و شما را به دو چیز سفارش میکنم:

ص: 410

1- شواهد التنزیل: ج 1 ص 65.

2- تفسیر العیاشی: ج 1، ص 68، حدیث 23

صبر و نماز که خداوند حتما با صابران است.

در حدیث دیگری عبدالله بن طلحه می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

الصبر هو الصوم (1)

صبر همان روزه است.

حدیث سوم را از تفسیر الصافی به نقل از «مصباح الشریعه» نقل می کنیم. امام

صادق (علیه السلام) در سخنی فرمود:

فمن صبر کرهه ولم یشک إلى الخلق ولم یجزع بهتک ستره فهو من العام ونصیبه ما قال الله: (و بشر الصابرين) ای بالجنه.

ومن استقبل البلیا بالرحب و صبر علی سکینه و وقار فهو من الخاص ونصیبه ما قال: (إن الله مع الصابرين) (2)

کسی که با تحمل صبر کند و به خلق شکایت نکند و جزع ننماید و هتک ستر نکند او داخل در عموم است و نصیب او بشارت از جانب خدا است که می فرماید: «صابران را به بهشت «بشارت بده».

و کسی که به استقبال بلاها برود و با صبر و آرامش و سکینه و وقار آنها را استقبال کند، پس او از جانب خدا بشارت خاص دارد و نصیب او این است که خدا می فرماید: «به راستی خدا با صابران است».

حدیث چهارم را از «مجمع البیان» در ذیل همین آیه نقل می کنیم. امیر مؤمنان

ص: 411

1- همان: حدیث 124.

2- تفسیر الصافی: ج 1 ص 203.

علی (علیه السلام) فرمود:

الصبر صبران: صبر علی ما تکره، وصبر عما تحب (1)

دو نوع صبر هست :

صبر بر آنچه که انسان آن را کراهت دارد؛ مثل صبر بر بلاها.

دوم صبر بر آن چیزی که آن را دوست دارد که همان طوری که خدا دستور داده از آن استفاده کند.

گفتنی است که بعضی مفسران صبر در این آیه را به دعا تفسیر کرده اند و بعضی دیگر آن را به فرائض و نوافل، بلکه صلوات مبتدئه تفسیر کرده اند و در معانی الأخبار» روایاتی هم برای آنها ذکر شده است. (2)

منظور از «با خدا بودن» چیست؟

منظور از معیت و همراهی خدا با صابران نصرت و اعانت، توفیق و ارشاد، هدایت خاصه و افاضه خیرات، دفع بلیات و انجاح مقاصد و دیگر تفضلات اوست که شامل حال صابران می شود و بالاتر از همه اجر و پاداش اخروی است که درباره آنها می فرماید:

(إنما یوفی الصابرون أجرهم بغير حساب) (3)

صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند.

ص: 412

1- . مجمع البیان: ج 1 ص 436.

2- ر.ک: تفسیر الصافی: ج 1 ص 126.

3- سوره زمر، آیه 10.

ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله أموات بل أحياء ولكن لا تشعرون (154)

و به آنها که در راه خدا کشته می شوند، نگوئید مرده اند؛ بلکه آنان زنده اند، ولی شما نمی فهمید.

شهیدان در راه خدا و زندگی دیگر

در تفسیر این آیه حدیثی در کتاب های «الکافی» و «تهذیب الأحکام» آمده که این آیه را بیان می کند. بنابراین حدیث یونس بن ظبیان می گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود:

ما يقول الناس في أرواح المؤمنين؟

فقلت: يقولون: تكون في حواصل طيور خضر في قناديل تحت العرش.

فقال أبو عبدالله (عليه السلام): سبحان الله! المؤمن أكرم على الله من أن يجعل روحه في حوصله طير.

یا یونس، إذا كان ذلك أتاها محمد (صلى الله عليه وآله) وعلى وفاطمه والحسن والحسين (عليهم السلام) والملائكة المقربون، فإذا قبضه الله تعالى صير تلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا، فيأكلون ويشربون، فإذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت في الدنيا؛ (1)

مردم درباره ارواح مؤمنان چه می گویند؟

ص: 413

عرض کردم که می گویند: آنها در چینه دان پرندگان سبز رنگ جا دارند و آن پرندگان در قندیل های زیر عرش لانه دارند.

حضرت فرمود: سبحان الله! مؤمن در نزد خداوند بزرگوار تر از این است که روحش را در چینه دان پرندگان جای دهد.

ای یونس، وقتی مؤمن می خواهد از دنیا برود، حضرت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله علیهم أجمعین و فرشتگان مقرب نزد او می آیند. وقتی خداوند روح او را گرفت آن را در قالب و صورتی مانند کالبد دنیایی اش قرار می دهد و آنها در عالم برزخ میخورند و می آشامند. وقتی روح کسی بر آنها وارد می شود، او را با همان صورتی که در دنیا داشته، می شناسند.

حدیث دوم را از «تهذیب الأحکام» نقل می کنیم. از امام صادق (علیه السلام) درباره ارواح مؤمنان پرسیدند. فرمود:

فی الجنة علی صور أبدانهم، لو رأیته لقلت فلان(1)

آنها در بهشت و به همان شکل و قیافه دنیوی هستند که اگر آنها را ببینی می گویی این فلان شخص است که در دنیا دیده بودم.

کشته شدگان در راه خدا چه کسانی هستند؟

(لمن یقتل فی سبیل الله)

کشته شدن در راه خدا شامل حال کسانی است که در میدان جنگ در کنار

ص: 414

1- تهذیب الأحکام: ج 1 ص 466 حدیث 172.

پیامبر یا امام یا نائب خاص امام شهید شده باشند و هم چنین شامل هر کسی می شود که در راه اسلام و ترویج دین شهید گردد.

شأن نزول آیه اگرچه در مورد شهدای بدر است و این آیه درباره آنها نازل شده است، ولی مورد، مخصص نیست و عموم کشته شدگان در راه خدا را شامل می شود، مانند ائمه طاهرین (علیهم السلام) و فرزندان و اصحاب آنها و علما و مؤمنان، چنان که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در «نهج البلاغه» در خطبه ای می فرماید:

فإنه من مات منكم على فراشه وهو على معرفة حق ره وحق رسوله (صلى الله عليه وآله) وأهل بيته مات شهيدا ووقع أجره على الله واستوجب ثواب ما نوى من صالح عمله وقامت النية مقام اصلااته لسيفه فإن لكل شيء مده وأجلا؛⁽¹⁾

هر کس از شما با معرفت حق پروردگار و حق پیامبر (صلى الله عليه وآله) و اهل بیت او در بسترش بمیرد شهید از دنیا رفته است و اجر او به عهده خداوند است و سزاوار و لایق ثواب اعمال صالحی است که قصد داشته آنها را انجام دهد و همان نیت او جایگزین شمشیر کشیدنش می گردد.

بنابراین هم شهدای در جبهه و معرکه قتال، شهید هستند و هم شیعیانی که موفق به جنگ نشده و در خانه با معرفت و میل به شهادت، از دنیا رفته اند. پس هر شیعه طبق این فرمایش امیر مؤمنان علی (علیه السلام) شهید است.

ص: 415

حیات بعد از مرگ، حیات برزخی است که به شهدا اختصاص ندارد، بلکه همه انسانها زندگی برزخی دارند و آیه شریفه، شهدا را ذکر می کند، ولی «اثبات شیء نفی ما عدا» نمی کند، مثل این که بگویند: حسن عادل است. این، عدالت را در او منحصر نمی کند، بلکه عدالت او را فقط ثابت می کند، ولی عدالت دیگران را نفی نمی کند.

این آیه شریفه می فرماید: شهدا زنده هستند و نزد خدا رزق و روزی دارند و ما دلیل قاطع داریم که زنده شدن در عالم برزخ برای همه هست؛ خوبان در نعمت های الهی به سر می برند و بدان معذب به عذاب هستند که در سوره مؤمنون می فرماید:

(حتی إذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون لعلى أعمل صالحا فيما تركت كلاً إنها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخا لى يوم يبعثون)
[\(1\)](#)

تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می گوید: «پروردگار من، مرا بازگردانید! شاید به تلافی آنچه ترک کردم و کوتاهی نمودم عمل صالحی انجام دهم.» چنین نیست. این سخنی است که او به زبان می گوید و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

ص: 416

اشاره

(بل اَحیاء)

در توضیح این فراز از آیه می‌گوییم: ما چهار نوع حیات و زندگی داریم:

1. حیات نباتی.
2. حیات حیوانی.
3. حیات انسانی.
4. حیات ایمانی.

1. حیات نباتی

حیات نباتی همان قوه رشد و نمو است که مشترک بین نباتات، حیوانات و انسان هاست و موت، زوال این حیات است.

2. حیات حیوانی

حیات حیوانی نیرویی است که به واسطه آن، حس و حرکت ارادی واقع می‌شود و آن مشترک بین حیوان و انسان است و موت، زوال آن است.

3. حیات انسانی

حیات انسانی همان قوه تعقل و ادراک کلیات است که این مایه امتیاز انسان از حیوانات است و این نیز به واسطه آن روح مجرد و نفس ناطقه انسانی است که مدبر این بدن است. موت آن هم قطع تدبیر و تعلق او از این بدن است، ولی

ص: 417

زوال و نابودی ندارد و بعد از قطع علاقه از این بدن باز هم باقی است و وقتی حشر قیامت شد باز به آن بدن تعلق می‌گیرد.

4. حیات ایمانی

حیات ایمانی عبارت است از آرامش دل و اطمینان نفس و روشنی قلب که در اثر ایمان و معرفت به خدا برای مؤمن پیدا می‌شود.

انسان در پرتو آن در روح و راحت و انبساط و لذت زندگی می‌کند و آلام و مکاره دنیا و مصائب آن برای او ایجاد خوف و ناراحتی نمی‌کند؛ زیرا اعتماد او به مبدئی است که جز خیر و جمیل از او صادر نمی‌شود و این همان «حیات طیبه» است که در سوره نحل می‌فرماید:

(من عمل صالحا من ذکر أو أنثی وهو مؤمن فلنحیینه حیاه طیبه) (1)

هر کس به از مرد یا زن - عمل شایسته ای انجام دهد و مؤمن باشد، او را با زندگی پاک، حیات حقیقی می‌بخشیم.

و هم چنین در سوره انفال می‌فرماید:

(یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول إذا دعاکم لما یحییکم) (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید. حکما می‌گویند: الفاظ برای معانی عام وضع شده و میزان صدق لفظ بر

ص: 418

1- سوره نحل، آیه 97

2- سوره انفال، آیه 24

معنایی است که از آن لفظ متوقع است. برای مثال، کلمه «سراج؛ چراغ» وضع شده برای هر چیزی که در تاریکی از نور آن استفاده شود و اشکال مختلف آن فرق نمی کند و به همه سراج و چراغ گفته می شود.

حیات در این آیه هم معنای عامی دارد که عبارت است از ظهور آثار متوقعه و مورد انتظار از آن. به این معنا، این کلمه بر ذات اقدس خدای متعال نیز اطلاق می شود چنان که می فرماید:

(الله لا إله إلا هو الحي القيوم) (1)

معبودی جز خداوند یگانه زنده و پایدار و نگهدارنده، نیست.

یعنی ذاتی که آثار علم و قدرت از او ظاهر است و از این جهت گفته اند:

حیات خدا عین علم و قدرت اوست و ذات عالم و قادر حتماً حی و زنده است.

البته هر جا آثار حیات باشد، گفتن آن صحیح است و لازم نیست همه حیاتها با هم یکسان و مساوی باشند.

از این رو حیات در عالم برزخ سنخ همان عالم است. از این رو افراد عالم دنیا نمی توانند حیات عالم برزخ را درک کنند تا این که خودشان به عالم برزخ بروند، مثل طفلی که در رحم مادر حیات دارد، اما نمی تواند حیات و زندگی در دنیا را درست درک کند.

شعور چیست؟

(ولکن لا تشعرون)

ص: 419

1- سوره آل عمران، آیه 2.

شعور، ادراک اولیه ای است که مسبوق به جهل باشد. از این رو، این کلمه بر خداوند اطلاق نمی شود.

بعضی گفته اند: شعور توجه به لطائف و دقایق امور است و از این جهت که شاعر به دقایق و لطائف امور توجه دارد، او را شاعر می گویند.

عموم مردم و حتی بسیاری از اهل ایمان، حیات شهدا را نمی توانستند درک کنند، و حیات برزخی را هم نمی توانند درک کنند.

آیه (155)

اشاره

ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الأموال والأنفس والثمرات وبشر الصابرين (155)

به یقین همه شما را به چیزی از قبیل ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه ها، آزمایش می کنیم و بشارت ده به صبر کنندگان.

بهترین تفسیر آیه

بهترین تفسیر برای این آیه شریفه، حدیثی است که در تفسیر «نورالثقلین» به نقل از کتاب «کمال الدین» آمده است. محمد بن مسلم می گوید:

سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: إن قدام القائم (عليه السلام) علامات تكون من الله عز وجل للمؤمنين.

قلت: وما هي جعلني الله فداك؟

قال: ذلك قول الله عز وجل: (ولنبلونكم) یعنی المؤمنین قبل خروج

ص: 420

القائم (بشيء من الخوف والجوع ونقص من الأموال والأنفس والثمرات وبشر الطائرين)).

قال: يبلوهم بشيء من الخوف من ملوك بني فلان في آخر سلطانهم والجوع بغلاء أسعارهم.

(ونقص الأموال)

قال: كساد التجارات وقلة الفضل.

(ونقص من الأنفس).

قال: موت ذريع

(ونقص من الثمرات، قال: قلة ربيع ما يزرع.

(وبشر الصابرين) عند ذلك بتعجيل فروج القائم (عليه السلام)

ثم قال لي: يا محمد، هذا تأويله، إن الله عزوجل يقول: (وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم به [\(1\)\(2\)](#))

از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می فرمودند: برای قیام قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) علاماتی هست که از جانب خداوند متعال برای مؤمنان قرار داده شده است.

عرض کردم: آن علامت ها چیست؟ خدا مرا فدای شما کند.

فرمود: آن قول خداوند است که می فرماید «و به یقین می آزمایم»

یعنی مؤمنان را قبل از خروج قائم به چیزی از ترس، گرسنگی و

ص: 421

1- سوره آل عمران، آیه 7.

2- کمال الدین: ص 649 حدیث 3، تفسیر نور الثقلین: ج 1 ص 119.

جان ها و میوه ها می آزماییم و به صابران مزده بده.

فرمودند: شما را آزمایش می کنیم به ترس از بنی فلان در آخر سلطنت آنها و به گرسنگی که از گرانی قیمت ها به وجود می آید.

و هم چنین به کم شدن اموال.

فرمودند: تجارتها کم سود می شود و انسانهایی کشته می شوند به وضع فجیعی و زراعتها کم حاصل می شود.

و بشارت بده صابرین را که در این وقت، فرج نزدیک است.

بعد حضرت فرمودند: ای محمد! این تأویل این آیه شریفه است که خداوند می فرماید: «در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند»

در تفسیر این آیه حدیث دیگری در تفسیر «نور الثقلین» آمده که تفسیر این آیه را بیان می کند.

ابوحمره ثمالی می گوید:

سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن قول الله (ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع).

قال: ذلك جوع خاص وجوع عام.

فأما بالشام فإنه عام.

وأما الخاص بالكوفة يخص ولا يعم، ولكنه يخص بالكوفة أعداء آل محمد (عليهم السلام) فيهلكهم الله بالجوع.

وأما الخوف، فإنه عام بالشام وذاك الخوف إذا قام القائم (عليه السلام).

ص: 422

وأما الجوع فقبل قيام القائم (عليه السلام) ، وذلك قوله: (ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع)⁽¹⁾

من از امام باقر (عليه السلام) از این آیه شریفه پرسیدم.

حضرت فرمودند: گرسنگی خاص و گرسنگی عام هست.

در شام گرسنگی عام هست.

و در کوفه گرسنگی خاص هست و عمومیت ندارد.

در کوفه دشمنان آل محمد (عليهم السلام) دچار گرسنگی می شوند و خدا آنها را با گرسنگی هلاک می کند و اما خوف عام در شام هست، وقتی که قائم آل محمد (عليهم السلام) قیام می کند.

و اما گرسنگی قبل از قیام آن حضرت در همین آیه بیان شده است.

حدیث سوم را باز از تفسیر «نور الثقلین» می آوریم.

سماعه بن مهران می گوید: امام صادق (عليه السلام) فرمود:

إن في كتاب علي (عليه السلام): أن أشد الناس بلاء النبيون ثم الوصيون ثم الأمثل فالأمثل وإنما يبتلى المؤمن على قدر أعماله الحسنه. فمن صح دينه وحسن عمله اشتد بلاؤه، وذلك أن الله عزوجل لم يجعل الدنيا ثواب لمؤمن ولا عقوبه لكافر.

ومن سخر دينه وضعف عمله فقد قل بلائه، وإن البلاء أسرع إلى المؤمن التقى من المطر إلى قرار الأرض⁽²⁾

ص: 423

1- همان: ج 1 ص 120.

2- الكافي: ج 2 ص 259 حدیث 29، علل الشرائع: ج 1 ص 44 حدیث 1.

در کتاب علی (علیه السلام) آمده است: شدیدترین مردم از حیث بلا پیامبران هستند و بعد از آنها اوصیای پیامبران و بعد از آنها هر آدمی که در عمل به دین بیشتر به آنها شباهت داشته باشد و هر مؤمنی ابتلاش به قدر اعمال حسنه اوست. پس کسی که دین صحیح و عمل صحیح داشته باشد بالای او بیشتر است و این مطلب به این جهت است که خداوند متعال دنیا را برای مؤمن نواب و برای کافر عقوبت قرار نداده است.

و کسی که دین او در درجه پایین و عمل او ضعیف باشد بالای او کمتر است و بلا با سرعت زیاد که سرعت آن از آمدن باران تند، بیشتر است متوجه مؤمن می شود.

حدیث دیگر را از «نهج البلاغه» نقل می کنیم: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

إن الله يبتلي عباده عند الأعمال السيئه بنقص الثمرات وحبس البركات وإغلاق خزائن الخيرات ليتوب تائب، ويقلع مقلع ويتذكر متذكر ويزدجر مزدجر.. (1)

خداوند عالم بندگان خود را آزمایش می کند وقتی آنها گناه می کنند و اعمال گناه انجام می دهند به اینکه نمرات و میوه جات آنها را کم می کند، برکات را حبس می نماید و خزائن خیرات را به روی آنها می بندد تا گناه کاران توبه کنند و دست از گناه بردارند و متوجه اشتباهات خود بشوند و خود را بر کارهای خلاف خود توبیخ کنند.

ص: 424

در «مصباح الشریعه» آمده: امام صادق (علیه السلام) در کلام طولانی فرمود:

فمن سترها ولم يشك إلى الخلق ولم يجزع بهتك ستره فهو من العام ونصيبه مما قال الله: (وبشرا الصابرين) أي بالجنه؛ (1)

کسی که بلاهایی را که به او رسیده بپوشاند و نزد دیگران سخن به شکایت باز نکند و جزع و فزع ننماید که این سرفاش بشود، پس، او از افراد این عموم است که خداوند می فرماید: «صابران را مزده» بهشت بده».

موارد تفسیری آیه

بعد از ذکر این چند حدیث نورانی در تفسیر این آیه شریفه چند موضوع ذکر شده که در این موارد سخن بیشتر لازم است.

امتحان و آزمون الهی

(ولنبلونکم)

این عبارت از «بلی بلوا» گرفته شده است، به معنای اختبار و آزمایش نمودن و در شدت و سختی و نامایمات قرار دادن است و چون دنیا دار تراحم، تصادم و حوادث است انسان دائماً در معرض این بلیات و مورد اختبار و امتحان است.

ص: 425

1- تفسیر نور الثقلین: ج 1 ص 143 حدیث 449.

دو قسم از بلا

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

دار بالبلاء محفوفه وبالقدر موصوفه: (1)

دنیايي که به بلا پیچیده شده و به فریب شناخته شده است.

بلیات و شداید این دنیا از دو قسم بیرون نیست.

قسم اول ناملایماتی است که انسان به سوء اختیار خود و از روی جهالت، حماقت، اشتباه کاری و خیالات واهی متوجه خود می گرداند. این قسم از بلاها جز بدبختی دنیا و گرفتاری آخرت چیزی ندارد که قرآن می فرماید:

(خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين) (2)

در دنیا و جهان آخرت زیان کار است و این، همان زیان روشن و آشکار است.

فواید برخی بلاها

قسم دوم بلاهایی است که از جانب خدا و لازمه حیات این دنیاست و مورد آیه شریفه این گونه بلاهاست. البته این گونه بلاها دارای حکمت و مصلحت بوده و فوایدی دارد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

1. اکثر این گونه بلاها؛ اگرچه به ظاهر بلا و شدت است، ولی در حقیقت تفضل و نعمت است، مانند مداوای مریض و معالجه و تحت عمل آوردن او که

ص: 426

1- عیون الحکم و المواعظ : ص 144.

2- سوره حج، آیه 11

هر چند به ظاهر برای او ناملایم و سخت است، ولی وسیله شفا و راحتی اوست، چنان که در حدیث قدسی آمده است:

إِن مِّنْ عِبَادِي مَن لَّا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ فَلَوْ أُغْنِيَتْهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ.. (1)

به راستی در میان بندگانم کسی است که جز فقر او را اصلاح نمی کند، اگر او را ثروتمند کنم موجب فساد او خواهد شد

2. بسیاری از اخلاق حمیده و صفات حسنه در نتیجه ابتلا به بلیات و گرفتار شدن به مصائب و ناملایمات حاصل و کامل می شود، مانند صبر و رضا، تسلیم و حلم و امثال اینها.

این موارد را خداوند برای تربیت خلق، ابتلا می کند، مانند فرمانده سپاهی که سربازان را به کارهای سخت و امور شاقه وامی دارد؛ برای این که ورزیده و کار آزموده شوند.

3. بعضی از کارها موجب توجه بنده به خدا می گردد و غفلتی را که غالباً در اثر متنعّم بودن برای انسان حاصل می شود برطرف می کند و انسان را به دعا، بسیاری از عبادات و تحصیل علم که در نعمت برای او میسر نمی شود، موفق می گرداند.

4. با امتحان و آزمودن انسان است که بر خود بنده و دیگران حد معرفت و مقام او معلوم می گردد.

5. بسیاری از بلاها موجب پاداش اخروی است که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

ص: 427

1- مفتاح الفلاح: ص 125.

مراره الدنيا حلاوه الآخرة وحلاوه الدنيا مراره الآخرة: (1)

تلخی دنیا موجب شیرینی جهان آخرت و شیرینی دنیا موجب تلخی جهان آخرت است.

6. عقوبت دنیوی معاصی است، چنان که می فرماید:

(وما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم ویعفو عن کثیر) (2)

هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند.

7. موجب غفران گناهان و کفاره معاصی است، چنانچه مفاد بسیاری از روایات همین است و هم چنین مکافات است که باعث عبرت و تنبه دیگران و رسانیدن حق به صاحبان حق و انتقام از ظالم می گردد.

البته بلاها حکمت های بسیار دیگری نیز دارند که از فهم و ادراک بشر خارج است.

خوف چیست؟

(بشیء من الخوف)

در این جا کلمه «شیء» که به طور مبهم ذکر شده به بلاهایی اشاره دارد که در این آیه شریفه 5 مورد از آنها ذکر شده است.

اول خوف که همه اقسام خوف را شامل می شود، مثل خوف از زوال نعمت،

ص: 428

1- بحار الانوار: ج 70 ص 131.

2- سوره شوری، آیه 29

خوف از نزول بلا، خوف از مرگ، خوف از قبر و عالم برزخ و عذاب، خوف از ستمگر و ظالم و امثال اینها.

اما خوف از خدا، خوف از سوء عاقبت، گناه و عذاب الهی ممدوح است و آیات و روایات زیادی در مدح این گونه خوفها وارد شده است که از این عنوان خارج است، زیرا بهترین نعمت و موهبتی است که از جانب خدا به بنده عطا می شود که در سوره الرحمان می فرماید:

(ولمن خاف مقام ربه جنتان) (1)

و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است.

حد این خوف این است که به یأس نرسد که از فعل طاعت مانع گردد، چنان که حد رجا و امید این است که به ایمن شدن از عذاب الهی نرسد که این هر دو موجب یأس و نومیدی از روح الله و ایمنی از مکر خداست و از گناهان کبیره به شمار آمده است.

دوم جوع و هم چنین عطش؛ یعنی گرسنگی و تشنگی که اگر از مسامحه بنده در تحصیل معاش باشد مستند به خود اوست و از مورد آیه خارج است، ولی اگر به واسطه تهی دستی یا ظلم ستمکاران باشد مورد آیه است و اگر از جهت زهد در دنیا و ریاضت مشروعه باشد از عنوان بلا خارج است.

منظور از نقص اموال چیست؟

سوم نقص اموال که شامل سرقت مال، یا اخذ ظالم، یا آفت زراعت، یا کسر

ص: 429

تجارت یا خرابی خانه ها و از بین رفتن مال به واسطه زلزله، سیل، حریق و نحو این ها را شامل می شود.

اما انفاقات واجب، مانند خمس، زکات و نفقه واجب النفقه و هم چنین انفاقات مستحبی از صدقه و احسان و غیره از عنوان بلا خارج است، هرچند از جهت این که وسیله اختبار و امتحان است عنوان بلا به معنای آزمایش بر آنها صادق است.

منظور از نقص انفس چیست؟

چهارم نقص انفس که شامل تلفات نفوس در اثر تصادمات، غرق، هدم، آتش سوزی، قتل، امراض جسمانی و از دست دادن اولاد و بستگان و هم چنین نقص بعضی از اعضا مانند کوری، کری و قطع بعضی از اعضا و جوارح و مانند اینها را شامل می گردد.

اما شهادت در راه دین و مرگ طبیعی برای مؤمنان مانند انفاقات واجب و مستحب از جهتی از عنوان بلا خارج و از جهتی داخل در عنوان بلا است.

منظور از نقص در ثمرات چیست؟

پنجم نقص در ثمرات. اگر مراد از ثمرات، فواکه، اشجار، حبوب و نباتات باشد از باب عطف خاص به عام است، زیرا اموال شامل ثمرات هم می شود و اگر مراد از ثمرات، میوه های دل که عبارت از اولاد باشد، انفس شامل آن می شود و باز از قبیل عطف خاص به عام است و اگر مراد مطلق فواید و نتایج است که

بر افعال و اعمال مترتب می گردد نسبتش با اموال و انفس عموم من وجه است.

بعضی از مفسران گفته اند: این آیه برای استنهاض مسلمانان به جهت جنگ و قتال است و به آنان خبر می دهد که بسا در معرکه قتال چنین مصائب و بلیات رخ می دهد و کسی به رحمت و هدایت حق و سعادت نائل می شود که در قبال آن صبر ورزد.

هم چنین گفته اند: در آیه قبل که سخن از حیات کشته شدگان در راه خدا به میان آمد، تلویحی به این معناست، ولی در خود این آیه دلیلی بر این معنا نیست

مژده بر صابران

(وبشر الصابرين)

در این باره حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در عظمت صبر نقل می کنیم و این که خداوند در قرآن کریم، پیامبر عظیم الشان، ائمه طاهرين (علیهم السلام) و همه پیامبران را به صبر امر فرموده است. (1)

حفص بن غیاث می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

یا حفص! إن من صبر صبر قليلا وإن من جزع جزع قليلا؛

ثم قال: عليك بالصبر في جميع أمورك، فإن الله عز وجل بعث محمدا (صلى الله عليه وآله) فأمره بالصبر والرفق فقال: (واصبر على ما يقولون والهجرهم هجرا جميلا وذرنى والمكذبين أولى النعمة). (2)

ص: 431

1- سفینه البحار: ج 2 ص 4 ماده «صبر».

2- سوره مزمل، آیه های 10 و 11.

وقال تبارك وتعالى: (ادفع بالتى هى أحسن السيئه) (1) فإذا الذى بينك وبينه عداوه كأنه ولى حميم وما يلقاها إلا الذين صبروا وما يلقاها إلا ذو حظ عظيم) (2) فصبر رسول الله (صلى الله عليه و آله) حتى نالوه بالعظائم ورموه بها فضاق صدره فأنزل الله عز وجل عليه: (ولقد تعلم انك يضيق صدرك بما يقولون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين) (3) (3)

ثم كذبوه ورموه فحزن لذلك، فأنزل الله عز وجل: (قد تعلم إنه ليحزنك الذى يقولون فإنهم لا- يكذبونك ولكن الظالمين بآيات الله يجحدون ولقد كذبت رسل من قبلك فصبروا على ما كذبوا أذوا حتى أتاهم نصرنا) (4) (4)

فألزم النبى (صلى الله عليه و آله) نفسه الصبر فتعدوا، فذكر الله تبارك وتعالى وكذبوه فقال قد صبرت فى نفسى وأهلى وعرضى ولا صبر لى على ذكر إلهى. فأنزل الله عز وجل: (ولقد خلقنا السماوات والأرض وما بينهما فى ستة أيام وما مسنا من لغوب) (5) (فاصبر على ما يقولون) (6) (6)

فصبر النبى (صلى الله عليه و آله) فى جميع أحواله. ثم بشر فى عترته بالأئمه ووصفوا

ص: 432

1- سورة مؤمنون، آيه 96

2- سورة فصلت، آيه هاى 34 و 35.

3- سورة حجر، آيه هاى 97 و 98.

4- سورة انعام، آيه هاى 33 و 34.

5- سورة ق، آيه 38.

6- سورة طه، آيه 130.

بالصبر فقال جل ثناؤه: (وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا آياتنا يوقنون) (1)

فعند ذلك قال (صلى الله عليه وآله): الصبر من الإيمان كالرأس من الجسد.

فشكر الله عز وجل ذلك له، فأنزل الله عز وجل: (وتمت كلمت ربك الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا ما كان یصنع فرعون وقومه وما كانوا یعرشون) (2) فقال (صلى الله عليه وآله): إنه بشرى وانتقام.

فأباح الله عز وجل له قتال المشركين، فأنزل الله: (فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم كل مرصد) (3)

(واقتلوهم حيث) (4).

فقتلهم الله على یدی رسول الله (صلى الله عليه وآله) وأحبائه وجعل له ثواب صبره مع ما ادخر له فى الآخرة.

فمن صبر واحتسب لم یخرج من الدنيا حتى یقر الله له عینه فى أعدائه مع ما یدخر له فى الآخرة؛ (5)

ای حفص! هر که صبر کند، اندکی صبر کرده و هر که بیتابی کند، اندکی بیتابی کرده (زیرا عمر کوتاه است و مصیبات کوتاه تر).

ص: 433

1- سوره سجده، آیه 24

2- سوره اعراف، آیه 137.

3- سوره توبه آیه 5.

4- سوره بقره، آیه 191.

5- الکافی: ج 2 ص 87

سپس فرمود: در هر کاری صبر را از دست مده، زیرا خدای متعال محمد (صلی الله علیه و آله) را مبعوث فرمود و به او به صبر و مدارا دستور داد و فرمود: «بر آنچه می گویند صبر کن و از آنها ببر، بریدنی نیکو، مرا با تکذیب کنان نعمت دار واگذار».

خدای تبارک و تعالی فرمود: «بدی را به آنچه نیکوتر است دفع کن»، «پس آن گاه که میان تو و او دشمنی است، مانند دوستی مهربان شود، و این خصلت را جز کسانی که صبر کنند بر نخورند و جز بهره دار بزرگ در نیابد».

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم صبر و شکیبایی نمود تا او را به امور بزرگی (هم چون سحر، جنون و...) نسبت دادند و او دل‌تنگ شد، خدای عزوجل این آیه نازل فرمود: «ما می دانیم که تو سینه ات از آنچه می گویند تنگ می شود، با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده گزاران باش»

سپس تکذیبش کردند و متهمش نمودند، از آن رو غمگین شد و خدای عزوجل نازل فرمود: «ما می دانیم که سخنان آنها تو را غمگین می کند، آنها تو را تکذیب نمی کنند، بلکه ستمگران آیات خدا را انکار می کنند پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند و بر تکذیب شدن و اذیت دیدن صبر کردند تا نصرت ما به آنها رسید».

پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود را به صبر ملزم ساخت، تا آنها تجاوز کردند و

خدای تبارک و تعالی را به زبان آوردند و او را تکذیب کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: درباره خودم و خاندان و آبرویم صبر کردم، ولی نسبت به بد گفتن به معبودم صبر ندارم.

خدای متعال نازل فرمود: «ما آسمانها و زمین و فضا را در شش روز آفریدیم و هیچ خستگی به ما نرسد»، «پس بر آنچه می گویند صبر کن»..

پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) در همه احوال صبر کرد، تا به امامان از عترتش به او مژده دادند و آنها را به صبر معرفی کردند و خدای متعال فرمود: چون صابر بودند و به آیات ما یقین داشتند، ایشان را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت کنند»

در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: صبر نسبت به ایمان مانند تر است نسبت به تن، پس خدای متعال هم از صبر او شکرگزاری کرد و نازل فرمود: «کلمه نیکوی پروردگارت درباره پسران اسرائیل به پاداش صبری که کرده بودند، انجام یافت و آنچه را فرعون و قومش می ساختند و (اشجار و کاخ هایی که بر می افراشتند. واژگون کردیم)».

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: این بشارت است و انتقام.

پس خدای متعال نبرد و کشتار مشرکان را به او اجازه فرمود و نازل کرد: «مشرکان را هر جا یافتید بکشید و بگیرید و محاصره کنید، و در هر کمین گاهی سر راهشان بنشینید آنها را بکشید هر جا یافتید».

پس خدا آنها را به دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دوستانش بکشت و آن را

پاداش صبرش قرار داد، علاوه بر آنچه در آخرت برایش ذخیره کرد، بنابر این هر که صبر کند و به حساب خدا گذارد، از دنیا نرود تا آنکه خدا چشمش را درباره سرکوبی دشمنانش روشن کند، علاوه بر آنچه در آخرت برایش ذخیره کند.

اقسام صبر و اسامی آنها

البته برای صبر اقسامی ذکر کرده اند که هر کدام از آنها اسم خاصی دارد، برای مثال می گوئیم:

صبر در جنگ، شجاعت است.

صبر بر کف نفس از محرمات، تقوا و پرهیزکاری است.

صبر از شهوات، عفت است. صبر بر فضول عیش، زهد است.

صبر بر زحمت عبادات، طاعت است.

صبر بر ترک شبهات، ورع و پارسایی است.

صبر بر اذاعه سر، کتمان است...

از این بیان معنای این کلام که می فرماید: «الصبر رأس الإیمان؛ صبر رأس ایمان است.» واضح می شود. چون که اکثر اخلاق حمیده از نتایج صبر بوده و خود صبر، ثمره ایمان است.

ص: 436

آیه (156)

الذین إذا أصابتهم مصیبه قالوا إنا لله وإنا إليه راجعون (156)

آیه (157)

اشاره

أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمه وأولئك هم المهتدون (157)

صابران کسانی هستند که وقتی مصیبتی به آنها رسید می گویند: ما برای خدا هستیم و ما به سوی او باز خواهیم گشت.

آنها کسانی هستند که درود از جانب خدا و رحمت شامل حالشان شده و آنها همان هدایت یافتگان هستند.

تفسیر روایی آیه

در تفسیر این دو آیه شریفه که کامل کننده آیه قبل هستند، ده روایت در تفسیر نورالثقلین» ذکر شده که نخست برخی از آن روایات ذکر می شود و بعد،

توضیحات لازم بیان خواهد شد.

عبد الله بن سنان می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): قال الله جل جلاله:

إني أعطيت الدنيا بين عبادي فيصاف من أقرضني منها قرضا أعطيته بكل واحد منهن عشرة إلى سبعمائه ضعف وما شئت من ذلك ومن لم يقرضني منها قرضا فأخذت منه قسرا أعطيته ثلاث خصال لو وأعطيت واحد منهن ملائكتي لرضوا الصلاة والهداية والرحمه، إن

ص: 437

الله ع وجل يقول: (الذین إذا أصابتهم مصیبه قالوا إنا لله و إنا إلیه راجعون أولئک علیهم صلوات من ربهم)، واحده من الثلاث ورحمه اثنتین اثنتان (وأولئک هم المهتدون).

ثم قال أبو عبد الله (علیه السلام): هذا لمن أخذ الله منه شیئا فصبر (1)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند می فرماید:

من دنیا را به بندگانم به صورت مبادله ای عطا کردم، پس هر کس به من قرض بدهد، در برابر هر یک از آن ده تا هفتصد برابر و آنچه بخواهم می دهم، و کسی که به من قرض ندهد و من چیزی را به جبر از او بگیرم، به او سه خصلت می بخشم که اگر یکی از آنها را به فرشتگانم می بخشیدم خشنود می شدند: درود و هدایت و رحمت.

خداوند می فرماید: «کسانی که چون به آنان مصیبتی رسد می گویند: «ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم، برای آنان است دروهایمی از پروردگارشان» این یک خصلت از آن سه خصلت، «و رحمت» می شود دو خصلت، «و آنان هدایت شدگانند» این سه خصلت.

سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: این سه خصلت برای کسی است که خداوند چیزی را از او بگیرد و او شکیبایی ورزد.

در حدیث دیگری عمرو بن ابی المقدام می گوید: امام صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوارش نقل می کند که فرمود:

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): أربع من کن فیہ کان فیہ نور الله الأعظم:

ص: 438

من كانت عصمه أمره شهادة أن لا إله إلا الله و أنى رسول الله.

ومن إذا أصابته مصيبه قال: إنا لله وإنا إليه راجعون.

ومن إذا أصاب خيرا قال: الحمد لله رب العالمين.

ومن إذا أصاب خطيئه قال: أستغفر الله وأتوب إليه (1)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: چهار چیز است که هر کس داشته باشد در نور بزرگ خداوند قرار می گیرد:

کسی که سرانجام کار او شهادت بر این است که خدایی جز خدای یگانه نیست و این که من فرستاده خدا هستم.

و کسی که چون مصیبتی به او رسد می گوید: ما از خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم.

و کسی که اگر خیری به او رسد می گوید: سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است.

و کسی که چون خطایی از او سرزند می گوید: از خدا آمرزش می طلبم و به او توبه می کنم.

در حدیث زیبای دیگری هارون بن فضیل می گوید:

رأيت أبا الحسن علي بن محمد (عليهما السلام) في اليوم الذي توفي فيه أبو جعفر (عليه السلام) فقال: «إنا لله وإنا إليه راجعون» مضمي أبو

جعفر (عليه السلام): فقيل له: وكيف عرفت؟

ص: 439

قال: لأنه تداخلني ذله لله لم أكن أعرفها: (1)

روز شهادت حضرت ابو جعفر امام جواد (علیه السلام) ابو الحسن علی بن محمد امام هادی (علیه السلام) را دیدم که فرمود: «ما از خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم» ابی جعفر امام جواد (علیه السلام) درگذشت.

به حضرت عرض شد: از کجا دانستید؟

فرمود: زیرا فروتنی و خضوعی نسبت به خدا در دلم افتاد که برایم سابقه نداشت.

در حدیث دیگری معروف بن خربوذ می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

ما من عبد یصاب بمصیبه فیسترجع عند ذکره المصیبه و یصبر حین تفجأه إلا غفر الله له ما تقدم من ذنبه و كما ذکر مصیبه فاسترجع عند ذکر المصیبه غفر الله له کل ذنب اکتسب فیما بینهما؛ (2)

هر مؤمنی که عزیز خود را از دست بدهد ولی صبر و شکیبایی خود را از دست ندهد، و به یاد عزیز از دست رفته اش بگوید: «ما برای خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم» خداوند، گناهان گذشته او را می آمرزد.

داوود بن رزین می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من ذکر مصیبه ولو بعد حین فقال: «إنا لله وإنا إليه راجعون والحمد لله رب العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی وأخلف علی أفضل

ص: 440

1- الکافی: ج 1 ص 380.

2- همان: ج 3 ص 222

منها» كان له من الأجر مثل ما كان عند أول صدمه(1)

هر کس مصیبتی را به خاطر آورد؛ و هر چند بعد از زمانی دراز باشد، پس بگوید: «إنا لله وإنا إليه راجعون والحمد لله رب العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی وأخلف علی أفضل منها» برای او از اجری مثل آنچه در ابتدای صدمه برای او بوده، خواهد بود.

صالح بن ابی حماد در روایت مرفوعه ای می گوید:

جاء أمير المؤمنين (عليه السلام) إلى الأشعث بن قيس بعزیه بأخ له يقال له: عبدالرحمان، فقال له أمير المؤمنين (عليه السلام): إن جزعت فحق الرحم أتيت، وإن صبرت فحق الله أدیت، علی أنك إن صبرت جرى عليك القضاء و أنت محمود وإن جزعت جرى عليك القضاء و أنت مذموم.

فقال له الأشعث: إنا لله وإنا إليه راجعون.

فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): أتدری ما تأویلها؟

فقال الأشعث: لا أنت غایه العلم ومنتهاه.

فقال له: أما قولک: «إنا لله» فإقرار منک بالملک وأما قولک: «وإنا إليه راجعون» فإقرار منک بالهلاک(2)

روزی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) برای تسلیت گویی به اشعث بن قیس که برادرش عبد الرحمان فوت کرده بود، نزد او رفت و فرمود:
اگر در

ص: 441

1- همان: ج 3 ص 222.

2- همان: ج 3 ص 250

مرگ برادرت جزع کنی حق صله رحم را به جا آورده ای و اگر صبر کنی حق خدا را به جا آورده ای؛ چرا که تو اگر شکیبایی ورزی قضای الهی بر تو جاری است و تو در پیشگاه خدا جایگاه پسندیده ای داری و اگر جزع کنی نیز قضای الهی بر تو جاری است و تو مورد سرزنش الهی هستی.

در این هنگام اشعث گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون»..

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: آیا می دانی تأویل این آیه چیست؟

اشعث گفت: نه.

حضرت فرمود: اینکه گفتی: «ما از خداییم» اقرار توست به این که مالک تو خداست. و اینکه گفتی «به سوی خدا برمی گردیم» اقرار توست به این که هلاک میشوی.

منظور از مصیبت چیست؟

(الذین) کلمه موصول صفت برای «الصابرین» است که در آیه قبل ذکر شد.

کلمه «اصابت» به معنای اصطکاک و برخورد دو چیز با یکدیگر است و مصیبت در اصطلاح عرف، بلایی است که بر انسان وارد می شود.

و مراد از مصیبت در آیه شریفه مصائب پنجگانه ای است که در آیه قبل ذکر شده است و خداوند عالم مردم را در برخورد با مصیبت ها به دو دسته تقسیم می کند.

دسته اول که مورد بشارت و مشمول صلوات و رحمت پروردگارانند همان

صابران هستند که وقتی مصیبتی بر آنها وارد می شود کلمه استرجاع را می گویند.

دسته دوم که مفهوم آیه بر آن دلالت دارد، کسانی هستند که در برخورد با مصائب، بی صبری و بی تابی می کنند و کلمات نادرست بر زبان جاری می نمایند

که کاشف از ضعف ایمان آنهاست.

کلمه استرجاع

(إنا لله وإنا إليه راجعون)

این جمله، کلمه استرجاع است که مستحب است هر گاه مصیبتی بر انسان وارد شد این کلمه را تکرار کند. معنای این کلمه به طوری که از روایات گذشته استفاده می شود این گونه است:

انسان اقرار و اعتراف می کند به این که مملوک پروردگار متعال است و بداند که اختیار ملک با مالک است که هر گونه تصرفی بخواهد در آن انجام می دهد.

این معنای جمله اول است و مفاد جمله دوم اشاره به عدم بقای دنیا است که انسان بداند این جا، خانه عبور است و کسی در این جا نخواهد ماند و همه چیز مال مالک الملوک؛ یعنی خداوند عالم است که خداوند در سوره نحل می فرماید:

(عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء) (1)

بنده مملوک خدا که قدرت بر چیزی ندارد.

یعنی بنده مملوک خدای متعال که قدرت بر چیزی ندارد؛ مگر با اراده خداوند عالم.

ص: 443

1- سوره نحل، آیه 75.

(اولئک علیهم صلوات)

اولئک» اشاره به صابرائی است که در آیه قبل بیان فرموده و در این آیه نتیجه شکیبایی آنها را بیان می کند و اگر در فضیلت صبر نبود مگر همین آیه، کافی بود. چون همه خیرات دنیا و آخرت را در بر دارد.

در نخستین حدیث از احادیث پیشین ذکر شد که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدای متعال فرمودند:

این سه خصلتی است که در آیه شریفه برای صابران ذکر شده که اگر یکی از آنها را به فرشتگان می دادم همه به آن راضی می شدند.

خصلت اول این است که می فرماید: (صلوات من ربهم).

معنای صلوات، اراده خیر است؛ یعنی همه خیرات دنیایی و اخروی را شامل می شود و اراده خداوند عالم جدای از وقوع آن اراده نیست. پس همه خیرها از جانب خداوند شامل حال صابران می شود.

خصلت دوم این که می فرماید: (ورحمه)

در شمول رحمت دو چیز لازم است:

اولی از جانب خداوند عالم که به آن تصریح شده، آن جا که می فرماید:

(ورحمتی وسعت کل شیء) (1)

ورحمتم همه چیز را فراگرفته است.

دومی لیاقت کسی است که رحمت باید به او برسد که آیه لیاقت صابران را

ص: 444

تأیید فرموده است.

خصلت سوم اهتدا به معنای قبول هدایت است؛ یعنی اینها به جمیع نعمت های الهی - از نعمت های دینی، مانند ایمان، تقوا و اخلاق حمیده و نعمت های دنیایی که اهم آنها اطمینان نفس و عدم تشویش خاطر است و نعمت های اخروی که بهشت و روح و ریحان است - هدایت یافته و نائل می شوند.

آیه (158)

اشاره

إن الصفا والمروه من شعائر الله فمن حج البيت أو اعتمر فلا جناح عليه أن يطوف بهما ومن تطوع خيراً فإن الله شاکر عليم (158)

به راستی «صفا» و «مروی» از شعائر خداست. بنابراین، کسی که حج خانه خدا یا عمره انجام می دهد، مانعی نیست که میان آن دو سعی به جا آورد و کسی که علاوه بر فریضه، کار نیکی کند، خداوند از او شکرگزار، و از افعال خوب او آگاه است.

تفسیر روایی آیه

درباره این آیه شریفه چند روایت وارد شده که آنها را ذکر می کنیم تا فرمایشات معصومین (علیهم السلام) در مورد این آیه شریفه کاملاً معلوم شود. در تفسیر نورالثقلین آمده:

عبد الحمید بن ابی الدیلم می گوید: حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ص: 445

سمى الصفا صفا، لأن المصطفى آدم هبط عليه فقطع للجبل اسم من اسم آدم (عليه السلام) يقول الله تعالى: (اصطفى آدم ونوحا و آل إبراهيم و آل عمران على العالمين) (1)

وهبطت حواء على المروه، وإنما سميت المروه، لأن المرأه هبطت عليها فقطع للجبل اسم من اسم المرأه. (2)

صفا را از این روی صفا خوانده اند که مصطفی و برگزیده شده آدم بر کوه صفا هبوط کرد. از این رو از اسم آدم (یعنی از کلمه مصطفی) نامی و اسمی برای کوه گرفته شد و دلیل بر این که آدم مصطفی است آیه شریفه ای است که می فرماید: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.»

حوا هم بر کوه مروه فرود آمد و این کوه را به این نام خواندند؛ چرا که مرأه یعنی (زن) که حوا باشد بر آن فرود آمد. پس برای کوه نامی از اسم مرأه گرفته شد. معاویه بن عمار می گوید: حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن إبراهيم (عليه السلام) لما خلف إسماعيل بمكة عطش الصبي و كان فيما بين الصفا والمروه شجر فخرجت أمه حتى قامت على الصفا فقالت: هل بالوادي من أنيس؟ فلم يجبها أحد فمضت حتى انتهت إلى المروه فقالت: هل بالوادي

ص: 446

1- سوره آل عمران، آیه 33.

2- تفسیر نور الثقلین: ج 1 ص 122، به نقل از علل الشرائع: ج 2 ص 431

من انیس؟

فلم یجبها أحد ثم رجعت إلى الطفا فقالت كذلك.

حتى صنعت ذلك سبعا فأجرى الله ذلك سنه.. (1)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) وقتی اسماعیل را در دوران شیرخوارگی در مکه گذارد وی تشنه شد. بین کوه صفا و مروه درختی بود، از این رو مادر اسماعیل بیرون آمد تا به کوه صفا رسید. کسی را در آنجا ندید و صدا زد: آیا در این وادی انیسی هست؟

کسی جوابش را نداد.

از آن جا گذشت تا به مروه رسید. در آنجا نیز احدی را مشاهده نکرد و صدا زد: آیا در این جا انیسی هست؟

هیچ جوابی نشنید.

پس به صفا برگشت و دوباره صدا زد و جوابی نیامد. سپس به مروه برگشت و این عمل هفت بار تکرار شد.....

پس حق تعالی آن را سنت قرار داد که حاجیها بین صفا و مروه هفت مرتبه سعی کنند.

در روایت دیگری معاویه بن عمار می گوید: حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

صار الشعی بین الصفا والمروه لأن ابراهیم (علیه السلام) عرض له ایلیس فأمره جبرئیل (علیه السلام) فشد علیه.

ص: 447

فهرج منه فجرت به السنه: یعنی بالهروله(1)

سعی بین صفا و مروه به خاطر این تشریح شد که ابلیس سر راه حضرت ابراهیم (علیه السلام) ظاهر شد. جبرئیل به حضرت فرمان داد بر او حمله کند.

ابراهیم (علیه السلام) چنین کرد؛ یعنی به صورت هروله و شتاب در عقب ابلیس دوید. ابلیس هم فرار کرد. از این رو هروله در بین این دو کوه سنت گردید.

حلبی می گوید: از حضرت امام صادق (علیه السلام) پرسیدم:

لم جعل السعی بین الصفا و المروه؟

قال: لأن الشيطان تراءى لإبراهيم (عليه السلام) في الوادي، فسعى و هو منازل الشيطان(2)

چرا سعی بین صفا و مروه تشریح شده است؟

حضرت فرمودند: زیرا شیطان در این وادی به نظر حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمد. ابراهیم سعی کرد و به دنبالش دوید و او را از خود دور نمود. جناب ابراهیم (علیه السلام) پیکار کننده با شیطان است.

معاویه بن عمار گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن رسول الله (صلى الله عليه وآله) أقام بالمدينة عشر سنين لم يحج، ثم أنزل الله عليه: (وأذن في الناس بالحج يأتوك رجالا وعلى كل ضامر يأتين من

ص: 448

1- همان.

2- همان.

فأمر المؤمنين أن يؤنوا بأعلى أصواتهم بأن رسول الله (صلى الله عليه وآله) يحج في عامه هذا.

فعلم به من حضر المدينة وأهل العوالي والأعراب واجتمعوا لحج رسول الله (صلى الله عليه وآله)، وإنما كانوا تابعين ينظرون ما يؤمرون ويتبعونه أو يصنع شيئاً فيصنعونه.

فخرج رسول الله (صلى الله عليه وآله) في أربع بقين من ذي القعدة، فلما انتهى إلى ذي الحليفة زالت الشمس، فاغتسل ثم خرج حتى أتى المسجد الذي عند الشجرة، فصلى فيه الظهر وعزم بالحج مفرداً، وخرج حتى انتهى إلى البيداء عند الميل الأول.

فصف له سماطان، فلبى بالحج مفردة وساق الهدى ستا وستين أو أربعة وستين حتى انتهى إلى مكة في سلخ أربع من ذي الحجة.

فطاف بالبيت سبعة أشواط. ثم صلى ركعتين خلف مقام إبراهيم (عليه السلام)، ثم عاد إلى الحجر فاستلمه وقد كان استلمه في أول طوافه.

ثم قال: (إن الصفا والمروه من شعائر الله)، فأبدأ بما بدأ الله تعالى به.

وإن المسلمين كانوا يظنون أن السعى بين الصفا والمروه شيء صنعته المشركون، فأنزل الله (عز وجل): (إن الصفا والمروه من شعائر الله فمن حج البيت أو اعتمر فلا جناح عليه أن يطوف بهما).

ثم أتى الطفا فصعد عليه واستقبل الركن اليماني ، فحمد الله وأثنى عليه ودعا مقدار ما يقرأ سورة البقره مترسلا، ثم انحدر إلى المروه فوقف عليها كما وقف على الصفا. ثم انحدر وعاد إلى الصفا فوقف عليها ثم انحدر إلى المروه حتى فرغ من سعيه.

فلما فرغ من سعيه وهو على المروه أقبل على الناس بوجهه ، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال:

إن هذا جبرئيل - وأوما بيده إلى خلفه - يأمرني أن أمر من لم يسق هديا أن يحل، ولو استقبلت من أمري ما استدبرت لصنعت مثل ما أمرتكم، ولكني سقت الهدى ولا ينبغي لسائق الهدى أن يحل حتى يبلغ الهدى محله. (1)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ده سال در مدینه ماند و نتوانست حج گزارد. آن گاه خداوند (عزوجل) این آیه را بر او نازل فرمود: « و مردمان را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سوار بر هر شتر لاغری از هر راه دوری به سوی تو بیایند » .

پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد تا نداکنندگان با صدای بلند ندا کنند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این سال عازم حج است.

مردم مدینه و روستاهای پیرامون آن و بادیه نشینان عرب همه از این ندا آگاه شدند و برای همراهی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مدینه گردهم آمدند، و همگی پیرو و منتظر فرمان بودند که آنچه آن حضرت

ص: 450

1- تفسیر نور الثقلین : ج 1 ص 122 حدیث 464، به نقل از الکافی .

انجام دهد آنها نیز انجام دهند.

چهار روز از ماه ذی قعدة مانده بود (یعنی روز بیست و ششم) که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از مدینه خارج شد. وقتی به منطقه ذی الحلیفه (1) رسید وقت ظهر بود. حضرتش غسل نمود و حرکت کرد تا آنکه به مسجد شجره رسید و نماز ظهر و عصر را به جای آورد و تصمیم گرفت که حج را به صورت مفرده بی آنکه عمره ای داشته باشد انجام دهد.

حضرتش حرکت کرد تا آن که به سرزمین بیداء رسید.

همراهان آن حضرت در دو طرف راه صف کشیدند تا ببینند آن حضرت چه می کند.

آن حضرت با صدای بلند تلبیه گفت و شصت و شش - یا شصت و چهار شتر با خود روان ساخته بود تا آنکه در آخرین ساعات روز چهارم ماه ذی حجه وارد شهر مکه شد.

آن گاه هفت دور کعبه را طواف کرد، سپس در پشت مقام ابراهیم (علیه السلام) دو رکعت نماز گزارد. سپس به جانب حجر الأسود بازگشت و به آن دست کشید با آن که در آغاز طواف نیز به آن دست کشیده بود.

آن گاه فرمود: «همانا صفا و مروه از نشانه های خداست». اینک من آغاز می کنم به آنچه خداوند به آن آغاز کرده است، یعنی کوه صفا. مسلمانان گمان می کردند که سعی میان صفا و مروه از اختراعات

ص: 451

1- ذی الحلیفه: مکانی است در دو فرسخی مدینه .

مشرکان است. از این رو خداوند (عزوجل) این آیه را نازل فرمود: « به راستی که صفا و مروه از نشانه های خداست. پس کسی که حج (تمتع) خانه کعبه یا عمره را انجام داد، گناهی بر او نیست که به آن دو طواف کند »

آنگاه حضرتش به طرف کوه صفا آمد و بر آن بالا رفت و رکسن یمانی را در پیش رو قرار داد و خدای را حمد و ثنا گفت، و به اندازه ای که سوره بقره را با تائی و آهسته می خواند، دعا کرد. سپس به سوی مروه سرازیر شد و بر آن ایستاد همچنان که بر صفا ایستاده بود، و آن گاه به صفا باز گشت و بر آن ایستاد و پس از آن به مروه بازگشت تا آنکه از سعی خود فارغ شد.

هنگامی که از سعی بین صفا و مروه فارغ شد، حضرتش بر مروه رو به مردم کرد و پس از حمد و ثنای الهی اشاره به پشت سر کرد و فرمود: این جبرئیل است که به من فرمان می دهد تا هر کس که با خود قربانی شتر، گاو یا گوسفند نرانده است من دستور دهم تا تقصیر کرده و از احرام خارج شود.

اگر من نیز قربانی نرانده بودم البته چنان می کردم که به شما فرمان میدهم، ولی من قربانی آورده ام و برای کسی که قربانی آورده است، شایسته نیست که از احرام خارج شود تا آن گاه که قربانی به جایگاه ذبح برسد.....

در حدیث دیگری عبد الله بن سنان می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ذكر رسول الله (صلى الله عليه وآله) الحج فكتب إلى من بلغه كتابه ممن دخل في الإسلام: أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) يريد الحج يؤذنه بذلك لبجج من أطاق الحج.

فأقبل الناس فلما نزل الشجره أمر الناس بئنف الإبط و حلق العانه والغسل والتجرد فى إزار و رداء أو إزار و عمامه يضعها على عاتقه من لم يكن له رداء و ذكر أنه حيث لبي، قال: « لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك)

وكان رسول الله (صلى الله عليه وآله) يكثر من ذى المعارج.

وكان يلبى كلما لقي راكبا أو علا أكمه أو هبط واديا ومن آخر الليل وفى أدبار الصلوات. فلما دخل مكة دخل من أعلاها من العقبة وخرج حين خرج من ذى طوى.

فلما انتهى إلى باب المسجد استقبل الكعبة - و ذكر ابن سنان أنه باب بنى شيبه - فحمد الله و أثنى عليه و صلى على أبيه إبراهيم، ثم أتى الحجر فاستلمه .

فلما طاف بالبيت صلى ركعتين خلف مقام إبراهيم (عليه السلام) و دخل زمزم فشرب منها ثم قال: « اللهم إني أسألك علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من كل داء و سقم »

فجعل يقول ذلك و هو مستقبل الكعبة، ثم قال لأصحابه: ليكن آخر عهدكم بالكعبة استلام الحجر.

فاستلمه، ثم خرج إلى الصفا، ثم قال: أبدأ بما بدأ الله به.

ثم صعد على الصفا فقام عليه مقدار ما يقرأ الإنسان سورة البقره (1)

عبد الله بن سنان می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام مراسم حج را یادآور شد، آن حضرت امر فرمود تا به تمام مسلمان ها نوشتند: همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خواهد مراسم حج را به جا آورد و به مردم اعلان می نماید که هر کس توانایی انجام حج را دارد در این مراسم شرکت کند.

مردم روی آوردند و به اتفاق حضرتش حرکت کردند. وقتی به مسجد شجره رسیدند، حضرتش به مردم دستور داد که موی زیر بغل خود را کنده و موی پشت زهار را بتراشند، غسل کنند و با یک النگ و ردایی، احرام ببندند و کسی که ردا ندارد النگ بسته و عمامه ای را مانند ردا بر دوش خود بیفکند. این برای کسی بود که ردایی نداشت.

امام (علیه السلام) فرمود: آن حضرت به هنگام تبلیه چنین می فرمود: «لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك»

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) عبارت «لبيك ذی المعارج» را بسیار تکرار می کرد. و هر زمان که با یک سواری ملاقات می کرد، یا در تته ای بالا می رفت، یا به درهای فرود می آمد، در پایان شب و در تعقیب نمازها

ص: 454

البیک می گفت.

هنگامی که حضرتش وارد مکه شد از بالای آن از راه عقبه وارد شد، و هنگام خروج از ذی طوی - که پایین مکه است به خارج شد. وقتی حضرتش کنار در مسجد الحرام رسید رو به کعبه کرد - ابن سنان گوید: آن در و ورودی بنی شیبیه بود. پس حمد و ثنای الهی به جای آورد و بر پدر خود ابراهیم (علیه السلام) درود فرستاد، سپس به نزد حجرالاسود آمد و دست بر آن سایید و پس از آنکه خانه کعبه را طواف نمود در پشت مقام ابراهیم (علیه السلام) دو رکعت نماز به جای آورد و وارد زمزم شد و از آن نوشید، سپس این دعا را خواند:

« خدایا! من از تو علمی که نفع رساننده باشد و روزی ای که فراخ باشد و شفای هر درد و بیماری را می خواهم »

آن حضرت در برابر کعبه همواره این دعا را مکرر می خواند. آن گاه به اصحاب خویش فرمود: باید آخرین دیدار شما از کعبه دست ساییدن بر حجر الاسود باشد.

سپس حضرتش بر آن دست سایید، آن گاه به سوی صفا روانه شد و فرمود: به آنچه خداوند آغاز فرموده است آغاز می کنم. (یعنی ابتدا از کوه صفا به سعی می پردازیم که در قرآن اول صفا آمده است.) آن گاه بر صفا بالا رفت و به مدت زمانی که انسان سوره بقره را می خواند، آن جا ایستاد...

در حدیث دیگری آمده: یکی از اصحاب ما می گوید:

ص: 455

سئل أبو عبد الله (عليه السلام) السعي بين الصفا والمروه فريضة أم سته؟

فقال: فريضة.

قلت: أوليس قال الله عز وجل: (فلا جناح عليه أن يطوف بهما)؟

قال: كان ذلك في عمره القضاء، إن رسول الله (صلى الله عليه وآله) شرط عليهم أن يرفعوا الأصنام من الصفا والمروه، فتشاغل رجل وترك السعي حتى انقضت الأيام وأعيدت الأصنام.

فجاءوا إليه فقالوا: يا رسول الله! إن فلانا لم يسع بين الصفا والمروه وقد أعيدت الأصنام.

فأنزل الله عز وجل: (فلا جناح عليه أن يطوف بهما) أي: وعليهما الأصنام. (1)

از امام صادق (عليه السلام) در مورد سعي بين صفا و مروه سؤال شد كه آيا واجب است و يا مستحب؟

فرمود: واجب است.

گفتم: مگر نه اين است كه خدای متعال فرمود: «بر او (حج و يا عمره گزار) گناهی نيست كه بين صفا و مروه سعي كند»؟

حضرت فرمود: اين حكم مربوط به عمره قضا بود. رسول خدا (صلى الله عليه وآله) با مشركان قریش شرط نمود كه بت ها را در زمان بجا آوردن عمره از صفا و مروه بردارند. مردی به كاری مشغول شد و نتوانست سعي را انجام دهد تا اين كه ايام مقرر گذشت و بت ها باز گردانده شدند.

ص: 456

1- همان: ج 1 حديث 471.

مردم خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: ای رسول خدا! به راستی که فلانی سعی بین صفا و مروه نکرده و بت ها برگردانیده شده اند. در این هنگام خدای عزوجل نازل فرمود: «بر او (حج و یا عمره گزار) گناهی نیست که بین صفا و مروه (با وجود بتها) سعی کند».

در حدیث دیگری حماد بن عثمان می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

كان على الصفا والمروه أصنام، فلما أن حج الناس لم يدروا كيف يصنعون.

فأنزل الله هذه الآية. فكان الناس يسعون والأصنام على حالها. فلما حج النبي رمى بها(1)

برکوه صفا و مروه بتهایی بود و مردم به هنگام انجام حج نمی دانستند چه کنند. در این هنگام این آیه نازل شد و مردم طبق آیه، در حالی که بت ها در آن جا بود، سعی را انجام می دادند. هنگامی که پیامبر پس از فتح حج انجام داد آن بت ها را به کناری انداخت.

نگاهی به اعمال حج و عمره

اینک جا دارد نگاهی گذرا به اعمال حج و عمره داشته باشیم.

صفا و مروه دو کوه در مکه هستند و سعی بین صفا و مروه یکی از اعمال حج و عمره است و آن هفت شوط است که از صفا شروع و به مروه ختم می شود، به این طریق که چهار مرتبه از صفا به طرف مروه و سه مرتبه از مروه به صفا

ص: 457

1- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 71.

می روند.

عمل سعی بین صفا و مروه بعد از طواف کعبه و نماز طواف است و در عمره باید در حال احرام سعی نمایند و پس از سعی، تقصیر کنند و از احرام خارج شوند.

و در حج باید در حالی که از احرام خارج می شوند سعی را انجام دهند. چون اعمال عمره پنج چیز است.

1. احرام،

2. طواف،

3. نماز طواف،

4. سعی بین صفا و مروه،

5. تقصیر.

بعد از تقصیر از احرام خارج می شوند.

اعمال حج عبارتند از :

1. احرام،

2. وقوف در عرفات،

3. وقوف در مشعر،

4. رمی جمره عقبی،

5. ذبح،

6. تقصیر یا حلق (کسانی که سال اول آنهاست حتما باید حلق کنند و کسانی که سال دوم یا بیشتر است، مخیر هستند که حلق کنند یا تقصیر نمایند).

ص: 458

پس از حلق یا تقصیر از احرام خارج می شوند و لباس احرام را بیرون می آورند و بقیه اعمال حج را بدون لباس احرام انجام می دهند که عبارتند از :

1. طواف حج،

2. نماز طواف

3. سعی بین صفا و مروه،

4. بیتوته دو شب یازدهم و دوازدهم در منی

5. رمی جمرات ثلاث،

6. طواف نساء،

7. نماز طواف نساء،

8. توقف در منی روز دوازدهم تا ظهر،

9. رمی جمرات ثلاث در روز سیزدهم،

و بعضی از مواردی که تفصیل آن در مناسک حج ذکر شده است.

حکمت سعی بین صفا و مروه

درباره راز و حکمت سعی بین صفا و مروه بعضی چنین گفته اند:

چون هاجر در طلب آب یا در طلب انیس که رفع وحشت از او شود، هفت مرتبه از این کوه به آن کوه رفت، این عمل تشریح گردید، چنان که هر دو مورد مستفاد از اخبار است.

ممکن است یکی از حکمت های آن اشاره به صحرای قیامت و سرگردانی و حیرانی مردم در طلب پناهگاه و راه نجاتی باشد که از این طرف به آن طرف

ص: 459

می روند و می دونند و نمی یابند.

اصل صفا به معنای سنگ نرم و سخت و مروه به معنای سنگ سپید درخشان، یا سنگ بسیار سخت است.

شعائر یعنی چه؟

(من شعائر الله)

به شعائر جمع «شعیره» به معنای علامت و نشانه است.

شعائر الله؛ یعنی چیزهایی که نشانه دین و ایمان به خداوند متعال است.

بنابراین هرچه نشانه و علامت دین و ایمان باشد جزو شعائر الهی است و از همین قبیل است مشعر الحرام، تمام مقامات حج، اماکن مشرفه و مجالس موعظه و بیان احکام و فضائل خاندان پیامبر و مساجد و اعیاد و سوگواری ها همه از شعائر دین هستند و تعظیم شعائر مذهبی نه تنها امری پسندیده، بلکه در بسیاری از موارد لازم و نشانه تقوا است، چنان چه خدای سبحان می فرماید:

(ومن يعظم شعائر الله فإنها من تقوى القلوب (1))

و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست .

حکم سعی بین صفا و مروه

(فمن حج البيت أو اعتمر)

کسی که حج خانه خدا کند، یا عمره انجام دهد؛ چه حج واجب باشد که به

ص: 460

استطاعت یا نذر یا نیابت و نظیر اینها واجب شده باشد، چه حج مستحب و چه عمره مفرده.

(فلا جناح علیه أن يطوف بهما)

واژه «جناح» به معنای گناه است و نفی جناح افاده تجویز و ترخیص می کند. تعبیر به این عبارت با این که سعی بین صفا و مروه لازم و واجب است برای دفع توهّم حذر است، چنان که در حدیثی که در «الکافی» از حضرت امام صادق (علیه السلام) نقل شده می فرماید:

وإن المسلمین كانوا یظنون أن السعی بین الصفا والمروه شیء صنعہ المشركون، فأنزل الله (إن الصفا والمروه من شعائر الله) الآية: (1)

در حدیث دیگری آمده:

مشرکان بتی را در صفا به نام «اساف» و بتی را در مروه به نام «نائله» نصب کرده بودند و در موقع سعی آنها را لمس می کردند و چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در عمره القضاء با مشرکان شرط کرد که در موقع سعی مسلمانان بت ها را بردارند. وقتی پیامبر و مسلمانان سعی نمودند آنها بت ها را برگرداندند و مردی از مسلمانان که هنوز سعی ننموده بود توهّم کرد که دیگر سعی لازم نیست. در این هنگام این آیه نازل شد.

نظیر این در مورد قصر است که می فرماید:

(وإذا ضربتم فی الأرض فلیس علیکم جناح أن تقصروا من الصلاة.. (2)

ص: 461

1- الکافی: ج 4 ص 245.

2- سوره نساء، آیه 101.

هنگامی که سفر می کنید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید ...

در این مورد هم مسلمانان توهم نمودند که در مسافرت و در مورد خوف لازم است نماز را تمام کنند، این آیه نازل شد و ترخیص قصر را بیان نمود با این که بنا بر مذهب شیعه لازم است انسان نماز را شکسته بخواند.

معنای طواف

طواف و تطوف به معنای دور چیزی گردیدن است، مانند طواف حول بیت و تعبیر از سعی بین صفا و مروه به تطوف به اعتبار این است که سعی کننده رفت و آمد می کند گویی دور می زند، ولی سعی اعم است از ذهاب و ایاب و ذهاب تنها و از این جهت تعبیر به طواف، احسن و افصح است.

تطوع یعنی چه؟

(ومن تطوع خیرا)

کلمه «تطوع» از «طوع» به معنای طاعت است و «تطوع خیر» به معنای عمل خوبی است که از روی طوع انجام شود. از این جهت گفته اند: تطوع در مورد عمل مندوب و مستحب استعمال می شود.

بنابراین، ظاهر این است که مراد از «تطوع خیر» سعی بین صفا و مروه‌های است که در ضمن اعمال حج و عمره مستحبی انجام می شود؛ زیرا حج و عمره مستحب هم بدون سعی، صحیح نیست.

البته مراد خصوص سعی بین صفا و مروه نیست، زیرا بر استحباب سعی بین صفا و مروه به تنهایی و مستقلا و بدون این که در ضمن اعمال حج و عمره باشد، دلیلی در اخبار و فتاوی علمای نداریم. هم چنین مراد از «تطوع خیر» بجا آوردن جمیع خیرات و طاعات نیست؛ زیرا با جمله‌های آیات؛ تناسبی ندارد.

ص: 462

چرا تعبیر به شاکر؟

(فإن الله شاکر علیم)

این فراز از آیه جواب جمله شرط است و تعبیر به شاکر از باب لطف و عنایت است، وگرنه کسی نعمتی به خدا نمی دهد و نفعی از اعمال کسی عائد خدا نمی شود که شکر و قدردانی آن را به جا آورد.

یعنی خداوند به اعمال بندگان جزای نیکو می دهد و عالم به افعال آنهاست و هیچ فعلی را بدون جزا نمی گذارد و هیچ عمل خیری در پیشگاه او از بین نمی رود.

آیه (159)

اشاره

إن الذین یکتُمون ما أنزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب أولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون (159)

کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایت و رهنمونی را که نازل کرده ایم، بعد از آنکه ما آنها را در کتاب برای مردم توضیح داده ایم، پنهان می کنند خدا آنها را لعنت میکند و لعنت کنندگان نیز آنها را لعنت می کنند.

تفسیر روایی آیه

تفسیر این آیه شریفه را با چند روایت پی می گیریم و آنگاه خلاصه ای از معنای آیه شریفه را بیان می کنیم.

ص: 463

حدیث نخست. در تفسیر العیاشی آمده است:

ابن ابی عمیر از یکی از راویان نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

(إن الذین یکتُمون ما أنزلنا من البینات و الهدی) فی علی (علیه السلام) (1)،

منظور از دلایل روشن و وسیله هدایت و رهنمونی که خداوند نازل کرده و منافقان آنها را کتمان می کنند و از تبیین آن جلوگیری می کنند، آیات و نشانه هایی است که درباره امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نازل شده است.

حدیث دوم. حمران می گوید:

امام باقر (علیه السلام) درباره این آیه کریمه فرمود:

یعنی بذلک نحن، واللّه المستعان (2)

مراد از دلایل روشن و وسیله های هدایت که خداوند نازل کرده و منافقان آنها را کتمان می کنند، ما هستیم.

در حدیث سوم آیه بر معنی دیگری تطبیق شده، چنان که آمده است:

عن بعض أصحابنا عن أبی عبدالله (علیه السلام) قال: قلت له: أخبرنی عن قول الله تعالی: «إن الذین یکتُمون ما أنزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الكتاب»

قال: نحن یعنی بها، واللّه المستعان إن الرجل منا إذا صارت إلیه لم

ص: 464

1- تفسیر نورالثقلین: ج 1 ص 125 حدیث 472.

2- همان: حدیث 474.

يكن له أو لم يسعه إلا أن يبين للناس من يكون بعده (1)

یکی از اصحاب ما می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: مرا از معنای این سخن خدا آگاه کنید.

فرمود: مقصود از این آیه ما امامان هستیم. هرگاه امامت به یکی از ما برسد، او وظیفه دارد که امام بعد از خود را به مردم معرفی کند و او را پوشیده ندارد.

در حدیث چهارم آمده:

عبدالله بن بکیر عن حدثه عن أبي عبدالله (عليه السلام) في قوله: (أولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون .)

قال: نحن هم وقد قالوا هوام الأرض (2)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: ما همان لعنت کنندگان هستیم که به پیروی خداوند، کسانی را که دلایل روشن و وسیله هدایت را کتمان می کنند، لعنت می کنیم. حدیث پنجم. طبرسی (رحمه الله) در کتاب «الاحتجاج» می نویسد:

امام حسن عسکری (علیه السلام) در حدیثی طولانی می فرماید:

قيل لأمير المؤمنين (عليه السلام): من خير خلق الله بعد أئمة الهدى ومصايح الدجى؟

قال: العلماء اذا صلحوا .

ص: 465

1- همان: حدیث 475.

2- همان: حدیث 477.

قيل: فمن شرار خلق الله بعد إبليس وفرعون و نمرود و بعد المتسمين بأسمائكم و المتلقين بألقابكم و الآخذين لأمكنتم و المتأمرين في ممالككم؟

قال: العلماء إذا فسدوا، هم المظهرون للأباطيل، الكاتمون للحقائق، وفيهم قال الله عز وجل: «أوليك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون» (إلا الذين تابوا) (1)

به امير مؤمنان علي (عليه السلام) گفتند: بهترين خلق خدا بعد از ائمه هدى و چراغ هاى هدايت، چه كسانى هستند؟

فرمود: علما هرگاه كه اهل صلاح و اصلاح باشند.

گفته شد: كيسه بدترين خلق خدا بعد از شيطان و فرعون و نمرود و بعد از كسانى كه القاب شما را بر خود بيستند (مثل لقب اميرالمؤمنين و خليفه الله و خليفه الرسول) و جاىگاه شما را غصب كردند و به زور به فرمانروايى پرداختند.

فرمود: بدترين خلق خدا بعد از آن هاى كه ذكر كرديد، علمائى فاسد بى تقوايى هستند كه باطلها را ترويج مى كنند و حقايق را مى پوشانند و خداى متعال درباره آنها فرموده است: « آنان را خدا و لعنت كنندگان لعنتشان مى كنند، مگر كسانى توبه كردند و اصلاح نمودند و حقايق را تبين و آشكار سازند».

حديث ششم. در «مجمع البيان» آمده كه پيامبر خدا (صلى الله عليه و آله) فرمود:

ص: 466

من سئل عن علم يعلمه فكتمه لجم يوم القيامة بلجام من نار؛ (1)

کسی که از چیزی که می داند سؤال شود، ولی در جواب، آن علم را کتمان کند و بگوید: نمی دانم، فردای قیامت لجامی از آتش به دهان او می زنند. حدیث هفتم. در تفسیر العیاشی آمده: زید شحام می گوید:

سئل أبو عبدالله (علیه السلام) عن عذاب القبر.

قال: إن أبا جعفر (علیه السلام) حدثنا أن رجلاً أتى سلمان الفارسی فقال: حدثنی.

فسکت عنه، ثم عاد فسکت.

فأدبر الرجل وهو يقول ويتلوا هذه الآية: (إن الذين يكتُمون ما أنزلنا بين البينات والهدى من بعد ما بيناه للناس في الكتاب).

فقال له: أقبل إنا لو وجدنا أميناً لحدثناه، ولكن أعد لمنكر و نكير إذا أتباك في القبر فسألاك عن رسول الله (صلى الله عليه وآله)، فإن شككت أو التويت ضرباك على رأسك بمطرقة معهما تصير منه رمادا.

فقلت: ثم مه؟

قال: تعود ثم تعذب.

قلت: وما منكر و نكير؟

قال: هما قعيدا القبر.

قلت: أملكان يعذبان الناس في قبورهم؟

ص: 467

1- همان: حدیث 480.

از امام صادق (علیه السلام) درباره عذاب قبر پرسیدند.

حضرت فرمود: امام باقر (علیه السلام) فرمودند: مردی نزد سلمان آمد و گفت:

حدیثی برای من بخوان.

سلمان ساکت شد و جوابی نداد.

دوباره تکرار کرد و گفت: حدیثی برای من بخوان.

باز سلمان ساکت شد و سخنی نگفت.

آن مرد برگشت در حالی که این آیه را تلاوت می کرد: «کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می کند و همه لعن کنندگان نیز، آنها را لعن می کنند».

سلمان به او گفت: برگرد. ما اگر فرد امینی را پیدا کنیم برای او حدیث می گوئیم. وقتی منکر و نکیر در قبر می آیند و از تو درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سؤال می کنند، جوابی آماده کن که اگر شک داشته باشی، یا از جواب امتناع کنی با گرز آهنین که در دست دارند چنان به سر تو می زنند که خاکستر شوی.

گفتم: بعد از آن چه میشود؟

سلمان فرمود: دوباره به صورت اول برمی گردی و آنها تو را عذاب می کنند.

ص: 468

گفتم: منکر و نکیر چه کسانی هستند؟

سلمان گفت: دو همنشین و مراقب در قبر.

گفتم: آیا دو فرشته مردم را در قبر عذاب می کنند؟

گفت: آری، عذاب می کنند.

اینک بعد از نقل احادیث هفت گانه دوباره تفسیر این آیه شریفه را با توضیحاتی لازم ادامه می دهیم.

کتمان چیست؟

کتمان به معنای اخفا و پنهان کردن چیزی است که حق و واقع باشد و نیز انکار و ترک اظهار آن چیز است.

کتمان در بعضی از موارد، واجب و در برخی مستحب است. کتمان سر دیگران که به اختلاف مواردش واجب یا مستحب می شود، نظیر کتمان سر برادران دینی و کتمان سزائمه اطهار (علیهم السلام) و موارد تقیه.

اخبار بسیاری هم در مدح کتمان آمده است.

اذاعه و فاش کردن سر که ضد کتمان است، عملی بسیار مذموم است و بسا موجب قتل نفس و فساد انگیزی بین مسلمانان و بسا موجب قتل امام (علیه السلام) هم می گردد.

کتمان در روایات

در «سفینه البحار» آمده که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

ص: 469

جمع خیر دنیا و الآخرة فی کتمان السر و مصادقه الأخیار و جمع الشر فی الاذاعه و مؤاخاه الأشرار(1)

خیر دنیا و آخرت در کتمان سر و دوستی صادقانه با نیکان، و شر دنیا و آخرت در فاش کردن رازها و برادری با بدان جمع شده است.

باز در حدیث دیگری در «سفینه البحار» آمده است:

عیسی بن ابی منصور می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

نفس المهموم لنا المعتم لظلمنا تسبیح، وهمه لأمرنا عباده، وکتمانہ لسرنا جهاد فی سبیل الله (2)

نفس کشیدن کسی که از ظلمی که به ما روا شده غمگین و مهموم است، تسبیح، و اندوه او بر امر ما عبادت و کتمان سما جهاد در راه خداست.

البته در بعضی از موارد، کتمان حرام و از گناهان کبیره به شمار می رود، بلکه موجب کفر و جاودانگی در عذاب می شود و آن کتمان علم است در جایی که اظهار آن واجب است و مورد تقیه نیز نیست.

در این مورد حدیثی از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل شده است. حضرت می فرماید: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کنند که فرمودند:

من سئل عن علم فکتمه حیث یجب إظهاره وتزول عنه التقیه جاء

ص: 470

1- سفینه البحار: ج 2 ص 469.

2- همان.

کسی که از او درباره چیزی پرسشی شود که جواب آن واجب باشد و مورد تقیه هم نباشد، ولی او کتمان کند و بیان نکند، فردای قیامت با دهانه و لجامی آتشین به محشر می آید.

منظور از بینات چیست؟

(ما أنزلنا من بینات و الهدی)

مراد از کلمه «بینات» در این آیه شریفه طبق احادیث گذشته، ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که در غدیر خم به زبان نورانی پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه و آله) بیان شد.

اما دشمنان دین و آن چهارده نفری که چهار مرتبه تصمیم گرفتند پیامبر را بکشند و نتوانستند، منکر این امر عظیم شدند و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را با بقیه معصومین (علیهم السلام) خانه نشین کردند و خط باطل را حاکم نمودند که هنوز ادامه دارد و تا ظهور حضرت بقیه الله الأعظم امام مهدی (علیه السلام) ادامه خواهد داشت و ان شاء الله آن حضرت بیایند و با دست نورانی خود همه این باطل ها را جمع کنند و اسلام حقیقی را در سراسر جهان حاکم کنند.

ص: 471

إلا الذين تابوا واصلحوا وبنوا فأولئک أتوب علیهم وأنا التواب الرحیم (160)

مگر کسانی که از این کار توبه کنند و خود را اصلاح نمایند و حقیقت را بیان نمایند، پس من توبه آنها را می پذیرم و من بسیار توبه پذیر و رحیم هستم.

پذیرش توبه کتمان کنندگان

این آیه شریفه مکمل آیه پیشین است که هشت روایت در تفسیر آن ذکر شد و روشن شد که مهم ترین مورد آن آیه، کتمان ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است و این کتمان کنندگان ولایت اهل بیت و کنار گذارندگان معصومین (علیهم السلام) مورد لعنت خدا هستند که خدا به صراحت آنها را لعنت می کند.

ولی اگر از آن راه کج و باطل و کتمان کردن، واقعا و از روی حقیقت دست بردارند و اقرار کنند که تا به حال راه ما باطل بوده و خود را اصلاح کنند و کسانی را که فریب داده و از راه اهل بیت (علیهم السلام) جدا کرده اند به ولایت اهل بیت برگردانند و بیان کنند و بگویند که راه غیر اهل بیت (علیهم السلام) باطل و اشتباه بوده، خداوند توبه آنها را قبول خواهد کرد.

البته تسامح و تساهل در تبیین معانی آیات شریفه اشتباه است و باید با صراحت طبق فرموده معصومین (علیهم السلام) مراد از آیات را بیان کرد و اقوال و گفته های مفسران مخالف اهل بیت (علیهم السلام) اعتباری ندارد. چون آنها به تمام معنای کلمه جاهل هستند و کلمات آنها در تفسیر آیات قرآن باطل است. فقط باید آیه ها را

معصومین (علیهم السلام) معنا کنند و هیچ فرد دیگری معنای واقعی آیات را نمی داند؛ بلکه از روی جهل سخن می گوید و بیان احتمالات نیز غلط است.

آیه (161)

إن الذين كفروا وماتوا وهم كفار أولئك عليهم لعنة الله والملائكة والناس أجمعين (161)

آیه (162)

اشاره

خالدین فیها لایخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون (162)

به راستی کسانی که کافر شدند و با حالت کفر مردند لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم بر آنها باد.

آنها در آتش جاودانه هستند و تخفیفی در عذاب آنها داده نمی شود و هیچ گونه نظر رحمتی به آنها نمی شود) و مهلتی به آنها داده نمیشود.

مستحقان سه لعنت بزرگ

این دو آیه مکمل آیه پیشین (آیه کتمان) است، یعنی آنهایی که آیات خدا را کتمان کردند و نگذاشتند مردم حقیقت اسلام و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را بفهمند و با کج اندیشی خود، نور خدایی را که در چهره رسول اکرم و چهارده معصوم (علیهم السلام) بود پوشاندند و با کفر به خدا و دستورات الهی از دنیا رفتند مستحق سه لعنت بزرگ هستند:

1. لعنت خدا؛

2. لعنت فرشتگان خدا؛

ص: 473

3. لعنت همه مردم از اول خلقت تا روز قیامت .

فیض کاشانی صاحب تفسیر «الصفی» با بیان زیبای خود می گوید:

(إن الذین کفروا): فی ردهم نبوه محمد (صلی الله علیه و آله) و ولایه علی (علیه السلام) .

مراد از «کافران» در این جا کسانی هستند که نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ولایت علی (علیه السلام) را انکار کردند. (1)

به عبارت دیگر، خدای سبحان اینها را کافر می داند.

صاحب تفسیر «جوامع الجامع» نیز در تفسیر این آیه می نویسد:

أی إن الذین ماتوا من هؤلاء الکاتمین ولم یتوبوا «اولئک علیهم لعنه الله» ذکر سبحانه لعنهم احياء ثم ذکر لعنتهم أمواتا؛ (2)

العن خداوند برکتمان کنندگان حقیقت در آیه 159 مربوط به دوران زندگی آنها و در این آیه مربوط به بعد از مرگ آنهاست.

این آیه شریفه به منزله استثنا از استثنا است؛ یعنی کسانی که توبه کردند و خود را اصلاح نمودند (ما أنزل الله) را بیان کردند از مورد لعن بیرون هستند به شرط این که در این عالم، توبه و جبران مافات کنند.

اما کسانی که پیش از مرگ به توبه موفق نشوند و با حال کفر از دنیا بروند مورد لعن خدا و فرشتگان و همه مردم خواهند بود، گرچه در هنگام مرگ یا بعد از مرگ یا در قیامت، پشیمان شوند که چنین پشیمانی ای برای آنها سودی نخواهد داشت و مسلما همه کافران و منافقان در روز قیامت نادم می شوند و این ندامت برای آنها سودی نخواهد داشت.

یکی از نام های قیامت «یوم الحسره» است، ولی توبه و ندامت و حسرت در

ص: 474

1- تفسیر الصفی : ج 1 ذیل آیه مذکور

2- تفسیر جوامع الجامع : ج 1 ص 93.

آن روز نتیجه ای نخواهد داشت.

این مطلب از آیات بسیاری در قرآن استفاده می شود، مثل آیه شریفه سوره نساء که می فرماید:

(ولیست التوبه الذین یعملون السيئات حتی إذا حضر أحدهم الموت قال إني تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار) (1)

و برای کسانی که کارهای بد انجام می دهند و آن گاه که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید: اکنون توبه کردم، توبه پذیرفته شده ای نیست و نه برای کسانی که در حال کفر می میرند.

در آیه شریفه سوره یونس درباره توبه فرعون می فرماید:

(الآن وقد عصیت قبل) (2)

الآن؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی، و از مفسدان بودی.

کلمه «اجمعین» تأکید برای کلمه «الناس» است و عموم مردم را شامل می شود. از این رو، این اشکال توهم می شود که عموم مردم، کفار را لعنت نمی کنند؛ زیرا بسیاری از مردم کافر هستند و کار خودشان را لعنت نمی کنند.

از این اشکال، سه پاسخ داده شده است گفت:

نخست آنکه مفاد این آیه با آیات پیشین متفاوت است؛ زیرا آیه قبل از لعن خدا و لعنت کنندگان خبر می دهد، ولی مفاد این آیه انشای لعن است؛ یعنی لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر اینان باد؛ خواه لعنت بکنند یا لعنت نکنند.

دوم آنکه لعن به معنای طرد و دوری از رحمت حق است و عمده آن در قیامت است، زیرا در دنیا رحمت رحمانی حق شامل حال کفار هم می شود. و

ص: 475

1- سوره نساء، آیه 18.

2- سوره یونس، آیه 91

فردای قیامت حتی خود کنار یکدیگر را لعن می کنند، چنانکه صریح آیه شریفه در سوره عنکبوت می فرماید:

(ویلعن بعضکم بعضا) (1)

آن گاه روز قیامت... و بعضی از شما کافران بعضی دیگر را لعنت می کنند.

سوم آنکه کفر به معنای ستر و پوشاندن حق است و این، خوی زشت و بدی است که عقلا آن را بد می دانند، مانند ظلم، بخل، کبر و سایر اخلاق رذیله. بنابراین، کفار هم کفر را مذموم می دانند و کافر را مذمت می کنند و اختلاف در مصداق کفر است. از این رو کافر هم کفار را لعنت می کند، اگرچه خود و هم کیشان خود را کافر نمی داند.

شاید مفاد حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده همین باشد که می فرماید:

إن اللعنه إذا خرجت من فی صاحبها ترددت بینهما فإن وجدت مساغا وإلا رجعت إلی صاحبها (2)

وقتی لعن از دهان گوینده در آمد، بین لعن کننده و لعن شونده مردد و در رفت و آمد است. پس اگر لعن شونده را مستحق و سزاوار لعن دید که به او می رسد و گرنه به سوی گوینده اش باز می گردد.

زیرا جای مناسب لعن، شخص کافر است و اگر صاحب لعن خودش کافر باشد لعن به خود او بر می گردد.

نکته ای که از این آیه استفاده می شود این است که قبولی توبه، وجوب عقلی ندارد، بلکه وجوب آن از باب وعده خداوند متعال است که تخلف آن محال

ص: 476

1- سوره عنکبوت، آیه 25

2- بحار الأنوار: ج 69 ص 208، الکافی: ج 2 ص 360 حدیث 7.

است و وعده خدا به قبل از مرگ مربوط است.

(خالدین فیها)

یعنی خلود در لعنت، یا خلود در جهنم که هر دو احتمال وجود دارد و بعید نیست که منظور هر دو مورد باشد.

(لا یخفف عنهم العذاب)

یعنی عذاب آنها تخفیف داده نمی شود، همان طور که در آیه ای از سوره نساء می فرماید:

(کلما نصحت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب (1))

هرگاه پوست بدنشان بریان گردد، پوست های دیگری به جای آن قرار می دهیم تا عذاب را بچشند.

(ولا هم ینظرون)

یعنی این ها مورد نظر رحمت الهی واقع نمی شوند، چنان که در سوره آل عمران می فرماید:

(أولیک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر إلیهم یوم القیامه (2))

آنان در آخرت بهره ای نخواهند داشت و در روز رستاخیز خدا با آنان سخن نمی گوید و به آنان نمینگرد.

ص: 477

1- سوره نساء، آیه 56.

2- سوره آل عمران، آیه 77.

آیه (163)

وإلهكم إله واحد لا إله إلا هو الرحمن الرحيم (163)

آیه (164)

اشاره

إن في خلق السماوات والأرض واختلاف الليل والنهار والفلک التي تجرى في البحر بما ينفع الناس وما أنزل الله من السماء من ماء فأحيا به الأرض بعد موتها وبث فيها من كل دابة وتصريف الرياح والسحاب المسخر بين السماء والأرض لآيات لقوم يعقلون (164)

معبود شما معبود یگانه ای است که معبودی جز او نیست و او دو رحمت بزرگ دارد: یکی رحمت رحمانیت که در دنیا است و دیگری رحمت رحیمیت که در جهان آخرت است.

به یقین در خلقت آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتیهایی که در دریا در حرکتند با آنچه به مردم سود می رساند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن، زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و هرگونه جنبنده ای را در آن گسترده و نیز در حرکت بادهای ابرهای مستر بین زمین و آسمان، در همه اینها آیات و نشانه های خداشناسی است برای کسانی که می اندیشند.

توحید و دلایل آن

در این آیات به ما قبل و ما بعد خودشان متصل هستند، مثل اتصال حسنه به سیئه که حسنه بعد از سیئه، آثار آن سینه را محو و نابود می کند. آیات پیشین درباره

ص: 478

کفار و منافقانی بود که در مقابل اهل بیت (علیهم السلام) قرار داشتند بود. این آیات درباره توحید و دلایل آن است.

شأن نزول

مفسر نامی شیخ طبرسی (رحمه الله) در تفسیر «جوامع الجامع» می نویسد:

در روایتی آمده که مشرکان در اطراف کعبه سیصد و شصت بت داشتند. وقتی این آیه شریفه را شنیدند به پیامبر گفتند: اگر راست می گویی که خدا یکی است آیه ای بیاور که صدق گفتار تو را با آن بشناسیم.

در این هنگام این آیه شریفه نازل شد. (1)

تفسیر روایی آیه

تفسیر این دو آیه شریفه را با چند حدیث از معصومین (علیهم السلام) آغاز می کنیم، آنگاه به تفسیر مفردات و عبارات خواهیم پرداخت.

شیخ صدوق (رحمه الله) حدیثی را از امیر مؤمنان (علیه السلام) من به این صورت نقل می کند:

إن أعرابيا قام يوم الجمل إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) فقال: يا أمير المؤمنين:

أقول: إن الله واحد؟

قال: فحمل الناس عليه وقالوا: يا أعرابي، أما ترى ما فيه أمير المؤمنين (عليه السلام) من تقسم القلب؟

فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): دعوه، فإن الذي يريده الأعرابي هو الذي

ص: 479

نریده من القوم.

ثم قال: يا أعرابي! إن القول في أن الله واحد على أربعة أقسام: فوجهان منها لا يجوزان على الله عزوجل ووجهان يثبتان فيه.

فأما اللذان لا يجوزان عليه فقول القائل: واحد، يقصد به باب الأعداد.

فهذا مما لا يجوز، لأن ما لا ثاني له لا يدخل في باب الأعداد. أما ترى أنه كفر من قال ثالث ثلاثة.

وقول القائل: هو واحد من الناس، يريد به النوع من الجنس. فهذا ما لا يجوز عليه لأنه تشبيه وجل ربنا عن ذلك و تعالی.

وأما الوجهان اللذان يثبتان فيه، فقول القائل: هو واحد ليس له في الأشياء شبه، كذلك ربنا.

وقول القائل: إنه احدى المعنى، یعنی به أنه لا يتقسم في وجود ولا عقل ولا وهم، كذلك ربنا عزوجل (1)

در این حدیث نورانی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به بیان چهار نوع وحدت پرداخته اند که دو نوع آن در مورد خداوند عالم ممنوع و دو نوع آن در مورد خدا را است.

آن دو نوع که در مورد خدا ممنوع است:

یکی وحدت عددی است که همان یک، اثنین دو، سه و... است که این وحدت درباره خدا ممنوع است و عوام هم می گویند: یکی بود و یکی نبود، غیر

و از خدا هیچ کس نبود.

ص: 480

1- التوحید، شیخ صدوق: ص 83.

دیگری وحدت نوعی است که واحد نوعی فردی از آن نوع است که با افراد دیگر نوع با هم مشترک هستند، مثل انسان که افراد آن با هم در انسانیت مشترک هستند و حیوان که افرادش با هم در حیوانیت مشترک هستند.

چون در این دو قسم، ترکیب وجود دارد و ترکیب با واجب الوجود بودن مغایرت دارد، در مورد خداوند، ممنوع است.

دو قسم دیگر وحدت در مورد خدا روا است:

یکی واحد به معنای بی همتا؛ یعنی کسی که شبیه، نظیر و عدیل ندارد.

اطلاق این معنا بر خداوند عالم رواست؛ چرا که او شبیه و نظیری ندارد.

معنای دیگر واحد که درباره خدا درست است این است که او احدی المعنی و بسیط است. یعنی او واحد بلا ترکیب و بسیط محض است و اجزائی ندارد و هیچ ترکیبی در او نبوده و نخواهد بود.

حدیث دیگری در تفسیر «نور الثقلین» از اصول الکافی چنین نقل شده است:

هشام بن حکم می گوید: امام ابو الحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) به من فرمود:

یا هشام! إن الله تبارک و تعالی اکمل للناس الحجج بالعقول ونصر النبیین بالبیان ودلهم علی ربوبیته بالأدله، فقال: «و إلهکم إله واحد لا إله إلا هو الرحمن الرحیم*» إن فی خلق السماوات والأرض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک التي تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما أنزل الله من السماء من ماء فأخیا به الأرض بعد موتها و بث فیها من کل دابه و تصریف الیریاح و السحاب المسخر بین السماء والأرض لآیات

ای هشام! خداوند تبارک و تعالی برای مردم حجت های خود را با عقل ها تکمیل کرد و پیامبران را با قدرت بیان یاری نمود و با ادله، آنها را به ربوبیت خود دلالت کرد و فرمود: «خدای شما خدای واحد و یگانه است که خدایی جز او نیست و او رحمان و رحیم است. به راستی در خلقت آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز و جریان کشتی ها در دریاها با آنچه به مردم سود می رساند و آبهایی که خدا از آسمان نازل کرده و با آن زمینها را بعد از آنکه خشک و مرده بودند زنده گردانده و جنبنده های گوناگون را در آن پراکنده کرده و بادهای وزنده و ابرهای مسخر بین زمین و آسمان در همه اینها آیات و نشانه ها و دلایلی است برای کسانی که می اندیشند.

در حدیث سوم از تفسیر نورالثقلین» آمده که امام صادق (علیه السلام) در سخنی طولانی فرمود:

ثم نظرت العين إلى العظيم من الآيات مثل السحاب المسخر بين السماء والأرض والجبال يتخلل الشجر فلا يحرك بينها شينا ولا يقصر منها قصنا ولا يتعلق منها شيء يتعرض الركبان فيحول بين بعضهم وبين بعض من ظلمته و كثافته و يحمل من ثقل الماء و كثرته ما لا يقود على صفته مع ما فيه من الصواعق الصادمة، والبروق اللامعه، والرعد و الثلج و البرد ما لا يبلغ الأوهام نعته ولا تهتدى

ص: 482

القلوب إليه، فخرج مستقلا في الهواء يجتمع بعد تفرقه ويتفجر بعد تمسكه؟...

إلى أن قال (عليه السلام) :

ولو أن ذلك السحاب والثقل من الماء هو الذي يرسل نفسه بعد احتمالها لما مضى به ألف فرسخ وأكثر وأقرب من ذلك وأبعد ليرسله قطره بعد قطره بلاهده ولا فساد ولا صار به إلى بلده وترك الأخرى(1)

آن گاه چشم، آیات عظیم الهی را نگاه می کند، مثل ابرهائی که بین زمین و آسمان مسخر است و بین کوهها و لابه لای درختان حرکت می کند و درخت ها را حرکت می دهد و چیزی از آن ابرها کم نمی شود و نه آنها به چیزی می چسبند، نه چیزی به آنها می چسبد و سواره ها از بین ابرها می روند و همدیگر را از زیادی و سیاهی ابرها نمی بینند و ابرها آبهای سنگین را حمل می کنند، ولی کسی آن آبها را مشاهده نمی کند مگر وقتی که بارش آن بارانها شروع شود و ذهن ها صاعقه را با رعد و برق و برف می بینند، اما نمی فهمند چگونه برف می شود؟ چگونه تگرگ می شود؟ چگونه این ابرها این همه تولید مختلف دارند؟ و چگونه این طور می شود و این ابرهای پراکنده چگونه به هم وصل می شوند؟ و این تولیدات از کجای آنها تولید می شود؟

ص: 483

1- همان: ج 1 ص 126 حدیث 482.

تا اینکه آن حضرت فرمود: و اگر این ابرها با این آبهای سنگین خودشان بودند که این آبها را پخش می کردند بعد از اینکه هزار فرسخ آمده اند و جایی آنها را پخش نکرده اند و جاهایی که آنها را پخش کرده اند، جاهای مخصوصی هست. پس معلوم می شود این کار، کار خود آنها نیست و دستور دهنده ای است که دستور ریزش باران را می دهد، نه خود ابرها.

در حدیث چهارم می خوانیم: امام رضا (علیه السلام) در سخنی طولانی می فرماید:

إني لما نظرت إلى جسدی فلم يمكنني فيه زياده ولا نقصان في العرض والطول ودفع المكاره عنه وجر المنفعة إليه علمت أن لهذا البنیان بانیا.

فأقررت به مع ما أرى من دوران الفلك بقدرته وإنشاء السحاب وتصريف الرياح ومجرى الشمس والقمر والنجوم وغير ذلك من الآيات العجيبات المتقنات علمت أن لهذا مقدر ومشتا (1)

من وقتی به بدن و جسد خود نگاه می کنم من نمی توانم آن را کوچک کنم یا آن را بزرگ تر از آنی که هست بکنم، یا طول و عرض آن را تغییر دهم، یا مکروهات و بدیها را از آن دفع کنم، یا منفعتی را به آن جلب نمایم، از این ناتوانی خودم در این امور دانستم که برای این بنیان، بانی هست که آن خداوند عالم است.

پس به او اقرار کردم، علاوه بر این، دوران فلک، انشعاب ابرها،

ص: 484

حرکت بادها، حرکت شمس و قمر و ستاره ها و غیر این ها را از آیات عجیب و متفن دانستم که همه اینها منشأ و مقدری دارد که آن خداوند عالم است و غیر از او کسی نیست.

حدیث پنجم در کتاب «التوحید» آمده: هشام می گوید:

فکان من سؤال الزندیق أن قال: فما الدلیل علیه؟

قال أبو عبد الله (عليه السلام): وجود الأفعال دلت على أن صانعه صنعها. ألا ترى أنك إذا نظرت إلى بناء مشيد مبني علمت أن له بانیا وإن كنت لم تر البانی ولم تشاهده: (1)

زندیقی پرسید: دلیل بر وجود خدا چیست؟

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: وجود کارهای انجام شده دلالت دارد که صانعی این صنعت ها را انجام داده است، مگر نمی بینی شما وقتی به یک ساختمان بزرگ ساخته شده نگاه میکنی یقین داری که این ساختمان را کسی ساخته و خود به خود نمی تواند ساخته شود با اینکه سازنده آن را ندیده ای.

چکیده احادیث و بیان توحید

خلاصه این پنج حدیث شریف بیان یکی بودن خدای سبحان است و این که یکی بودن او با یکی بودن اعداد و افراد فرق می کند. آنها دو و سه هم دارند، ولی خدا ندارد، آنها غیر مستقل هستند، ولی خدا مستقل است، آنها مثل و نظیر

ص: 485

1- همان: ج 1 ص 126 حدیث 484

دارند، ولی خدا مثل و نظیر ندارد.

و دیگر این که در همه جا و در همه چیز دلیل خداشناسی موجود است؛ در خلقت آسمان و زمین، در رفت و آمد شب و روز، در حرکت کشتی ها و دریاها، در باران هایی که نازل می شود، در زنده شدن زمین با این بارانها، در وزیدن بادهای، در حرکت ابرها که هر عاقلی خود می تواند از این ادله روشن و واضح خدا را بشناسد.

امام حسین (علیه السلام) می فرماید:

عمیت عین لا تراک علیها رقیبا؛ (1)

کور است چشمی که تو را مراقب خود نبیند.

یعنی با این ادله روشن توحید و خداشناسی هر که عقل دارد خدا را با چشم دل می بیند و به چیز دیگری برای اثبات توحید نیاز ندارد.

دانشمند گرامی آیت الله طیب اعلی الله مقامه الشریف در تفسیر «اطیب البیان» در ذیل آیه 164 سوره بقره در این باره می نویسد:

آیاتی را که خداوند در این آیه شریفه برای خداشناسی ذکر فرموده از باب نمونه است؛ نه این که آیات الهی به اینها منحصر باشد؛ زیرا آیات حق و آثار قدرت و حکمت او زیاد است و کسی نمی تواند همه آنها را جمع کند که:

وفی کل شیء له آیه

تدل علی أنه واحد (2)

از این رو امام المتقین و امام الموحدین علی بن ابی طالب (علیهما السلام) می فرمایند:

ص: 486

1- بحار الأنوار: ج 95 ص 226

2- تفسیر صافی: ج 4 ص 365.

ما رأيت شيئاً إلا ورأيت الله قبله وبعده ومعهُ (1)

چیزی را ندیدم مگر اینکه خدا را پیش از آن، بعد از آن و با آن دیدم.

تنها معرفت و رشد عقلی و فکری لازم است که انسان در هر چیزی آیات حق را مشاهده کند و وجود پروردگار و صفات او از علم، قدرت، حکمت، کبریایی و عظمت او را دریابد.

در این جا مطلب زیبایی را از تفسیر «صفوه التفاسیر» نقل می کنیم :

کلمه «ریاح» جمع «ریح» به معنای باد است، ولی در قرآن هر جا کلمه «ریح» آمده همراه قهر و عذاب است، مثل آیه ای که می فرماید:

(بریح صرصر) (2)

با تندبادهای طغیانگر.

ولی هر جا کلمه «ریاح» آمده همراه باران و لطف الهی است. از این رو در حدیث می خوانیم که هرگاه بادی می وزید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمودند:

اللهم اجعلها رياحه ولا تجعلها ريحا (3)

خداوندا! این باد را ریاح رحمت خود قرار بده، نه ریح عذاب.

ص: 487

1- اللمعه البيضاء: ص 169.

2- سوره الحاقه، آیه 6.

3- تفسیر نور: ج 1 ص 252 به نقل از تفسیر صفوه التفاسیر: ج 1 ص 113.

بعد از ذکر پنج روایت، به تفسیر واژگان این آیات می پردازیم.

سماوات» جمع «سما» است و مراد سماوات سبع است که در بسیاری از آیات تصریح شده است.

اصل کلمه «سما» به معنای علو و طرف بالا است. هم چنین به این فضای وسیعی اطلاق شده که کسی جز علام الغیوب انتهای آن را نمی داند و خالق متعال این فضای پهناور را هفت قسمت قرار داده و هر قسمتی را یک سما نامیده؛ به جهت خصوصیات و امتیازاتی که هر قسمتی دارا بوده و از حیث مخلوقات و اوضاع متفاوتی که دارد.

خدای متعال در آیه ای می فرماید:

(إنا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب) (1)

ما آسمان نزدیک (پایین) را با ستارگان آراستیم.

طبق این آیه تمام این منظومه های شمسی، ستارگان و کهکشان هایی که ممکن است به وسیله تلسکوپ ها و وسایل دیگر مشاهده شوند همه در آسمان اول هستند، چون خداوند متعال می فرماید: ما آسمان نزدیک تر را به ستارگان زینت داده ایم.

اما سایر قسمت ها و خصوصیات آنها تاکنون از دسترس علم بشر بیرون بوده، جز مقداری که از ناحیه وحی و اخبار معصومین (علیهم السلام) رسیده که درک حقیقت آنها نیز مقدور نبوده است، مانند بیت المعمور، سدره المنتهی، جته

ص: 488

المأوی، کرسی، عرش و نظیر اینها.

خدای سبحان در آیه شریفه ای می فرماید:

(وسع کرسیه السماوات والأرض) (1)

کرسی او آسمانها و زمین را در برگرفته است.

از ظاهر این آیه شریفه و بعضی اخبار استفاده می شود که کرسی بر آسمانها احاطه دارد.

هم چنین عرش اعظم بر کرسی و همه آسمانها محیط است. البته فضا همسر چند بسیار وسیع و پهناور است - به حدی که وسعت آن از حیطة علم بشری خارج است. ولی متناهی است، زیرا مخلوق است و مخلوق غیر متناهی معقول نیست.

کلمه «ارض» در قرآن کریم به صورت جمع و با تصریح به سبع نیامده، مگر در آیه شریفه سوره طلاق که می فرماید:

(الذی خلق سبع سماوات والأرض مثلهن) (2)

خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها را.

این آیه هم نسبت به «مماثلت» همانندی در عدد، صراحت ندارد و ممکن است مماثلت و همانندی در جهات دیگر باشد، زیرا در مماثلت و همانندی کمترین مشابهت، کفایت می کند؛ ولی در روایات و دعاها به «أرضین سبع»

ص: 489

1- سوره بقره، آیه 255.

2- سوره طلاق، آیه 12.

تصریح شده، مانند ذکر وارد شده در قنوت و نظیر آن.

ممکن است مراد از «أرضین سبع» این زمین و شش زمین دیگر باشد که در منظومه دیگری قرار دارد. والله العالم.

آمد و شد شب و روز

(واختلاف الليل والنهار)

مراد از «اختلاف» یا قرار دادن شب پس از روز و روز پس از شب است، یا مراد اختلاف آنهاست در طول و قصر به اختلاف فصول که در اثر قرب و بعد خورشید به سمت الرأس حاصل می شود.

حرکت کشتیها

(والفلك التي تجرى في البحر بما ينفع الناس)

به قرار دادن کشتی ها از آیات خداشناسی با این که به حسب ظاهر از مصنوعات دست بشری است، ممکن است به دو جهت باشد.

نخست این که مصنوعات بشری اگرچه به دست او ساخته شده و برای انتفاع از آن آماده می گردد، ولی اگر دقت شود به وسیله بشر، تنها تغییر شکل و ترکیب و تألیفی حاصل می شود، اما ایجاد مواد آن و قرار دادن خواص آن و اعطای فکر و قدرت بشر همه از قدرت کامله حق است که اگر یکی آنها نباشد بشر نمی تواند آن مصنوع را درست کند.

دوم این که مصنوعات بشری در عین اینکه فعل اوست، اما در تحت اراده حق

و مستند به پروردگار عالم است و بشر در انجام کاری در این عالم مانند دیگر اسباب و وسایطی است که خداوند عالم در نظام این جهان قرار داده که بقای ذات و فعل آنها به اراده حق تبارک و تعالی است و مسبب الاسباب و موجد و مؤثر حقیقی اوست و این کلام با فاعل مختار بودن بشر منافات ندارد.

منظور از «سما» چیست؟

(وما أنزل الله من السماء من ماء)

مراد از «سما» جهت بالا- است و باران به وسیله بخارهایی است که از دریا متصاعد می شود و در فضای بالا متراکم می گردد و به صورت ابر در می آید و به توسط باد در اطراف زمین منتشر می شود و در اثر اصطکاک با یکدیگر تولید رعد و برق می کند و بالاخره در اثر تنزل درجه حرارت تبدیل به آب می شود و به صورت باران، قطره قطره فرود می آید و یا منجمد می شود و به صورت برف و تگرگ نازل می شود و به واسطه باران گیاهان روئیده شده و جنبنده ها در زمین منتشر می شوند که در قرآن می فرماید:

(فأحيا به الأرض بعد موتها وفيها من كل دابة) (1)

و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده است.

آری همه اینها به اراده و مشیت پروردگار و قدرت و حکمت اوست.

ص: 491

(وتصرف الرياح)

تصرف همان حرکت بادها از سویی به سوی دیگر است و اصل پیدایش باد به واسطه این است که هوا در اثر حرارت منبسط شده و از وزن آن کم می گردد، و سردی رطوبت ذرات آن متراکم و سنگین می گردد، روی این اصل در دو نقطه مجاور اختلاف حاصل شده و هوای سنگین متوجه قسمت سبک شده و تولید باد می نماید.

برای بادها خواصی هست، مانند این که هوا را تلطیف می کند، میکروب ها را برطرف می سازد، ابرها را منتشر می نماید و در دریاها امواج تولید می کند.

بعضی از ابرها خاصیت تلقیح دارند و درختان را آبستن می کنند.

بعضی از ابرها عقیم بوده که غالباً در مورد عذاب نازل شده و خرابی ها و هلاکت های اقوام گذشته به واسطه آنها بوده است.

ابرهای تسخیر شده

(والسحاب المسخر بین السماء والأرض)

مراد از تسخیر ابرها در میان آسمان و زمین مقهور بودن آنها در حرکت و باریدن آنها به اراده و مشیت خدای متعال است.

نشانه های خداشناسی برای خردمندان

(ولآیات لقوم یعقلون)

ص: 492

این آیاتی که ذکر شد نشانه وجود، قدرت و حکمت پروردگار است برای کسانی که می اندیشند و عقل خود را به کار می اندازند.

سعدی می گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

در جای دیگری می گوید:

آفرینش همه تدبیر خداوند دل است

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند

نه همه مستمعی فهم کند این اسرار

عقل حیران شود از خوشه زرین عنب

فهم عاجز شود از حبه یاقوت انار

پاک و بی عیب خدایی که به تقدیر عزیز

ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار

ولی اگر کسی نیندیشد و هم چون ناشنویان و نابینایان از کنار آیات الهی بگذرد به حال او سودی نمی بخشد.

از این جمله استفاده می شود که منکر صانع یا عقل ندارد، یا عقل خود را به کار نمی اندازد و یا این که آن را لگدکوب امیال و شهوات نفسانی نموده است.

ص: 493

ومن الناس من يتخذ من دون الله أندادا يحبونهم كحب الله والذين آمنوا أشد حبا لله ولؤيري الذين ظلموا إذ يرون العذاب أن القوه لله جميعا وأن الله شديد العذاب (165)

بعضی از مردم کسانی هستند که امثال و اضدادی از غیر خدا اتحاد نموده و آنان را مانند دوست داشتن خدا دوست دارند و کسانی که ایمان آوردند دوستی آنان نسبت به خدا شدیدتر است و اگر کسانی را که ستم نمودند ببینی هنگامی که عذاب را می بینند این که همه قوت و توانایی از آن خداوند است و این که خدا سخت عذاب کننده است.

تفسیر روایی آیه

در تفسیر این آیه شریفه چند حدیث وارد شده که پیش از توضیح واژگان و عبارات آیه، روایات را می آوریم.

جابر می گوید:

سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن قول الله عزوجل: (ومن الناس من يتخذ من دون الله أندادا يحبونهم كحب الله).

قال: هم والله أولياء فلان و فلان اتخذوهم أئمه من دون الإمام الذي جعله الله للناس إماما.

وكذلك قال: (ولو يرى الذين ظلموا إذ يرون العذاب أن القوه لله جميعا و أن الله شديد العذاب * إذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا و

رأوا العذاب و تقطعت بهم الأسباب * وقال الذين اتبعوا لو أن لنا كرة فنتبرأ منهم كما تبراء منا كذلك يريهم الله أعمالهم حسرات عليهم
وما هم بخارجين من النار)

ثم قال أبو جعفر (عليه السلام): والله يا جابر! أئمة الظلمه وأشياعهم،(1)

جابر می گوید: از امام باقر (علیه السلام) درباره این آیه (ومن الناس من يتخذ من دون الله أندادا يحبونهم كحب الله) پرسیدم:

حضرت فرمودند: آنها والله دوستان عمر و ابابکر هستند که آنها را امام خود قرار داده اند بر غیر از آن ائمه ای که خدا آنها را برای مردم امام قرار داده و هم چنین خدا فرموده است: «اگر ظالمان می دیدند وقتی که عذاب بر آنها نازل می شود و این که همه قدرتها از آن خدا است و خدا شدید العقاب است. آن وقتی را که تابعین و متبوعین هر دو از یکدیگر با دیدن عذاب الهی براءت می جویند و با هیچ سببی نمی توانند آن عذاب را از خود دفع کنند».

تابعین ظالمان و منافقین می گویند: اگر ما به دنیا برمی گشتیم از کسانی که ما از آنها پیروی می کردیم براءت می جستیم؛ همان طوری که آنها در این جا از ما براءت جستند و همه اعمال زشت آنها که مردم را فریب داده بودند آن جا برایشان حسرت و پشیمانی می آورد، ولی این پشیمانی برای آنها فایده ندارد و از آتش غضب الهی نمی توانند خارج شوند».

ص: 495

1- تفسیر نورالثقلین: ج 1 ص 127 حدیث 486.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند ای جابر! منظور از اینها رؤسای ظالمان و تابعان آنها هستند.

حدیث دوم را با این سند نقل می کنیم

عن زراره و حمران و محمد بن مسلم عن أبي جعفر و أبي عبدالله (عليه السلام) في قوله: (ومن الناس من يتخذ من دون الله أندادا يحبونهم كحب الله و الذين آمنوا أشد حبا لله).

قال: هم آل محمد (صلى الله عليه و آله) (1)

زراره، حمران و محمد بن مسلم می گویند: امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) در باره این آیه فرمودند: آنها آل محمد (صلى الله عليه و آله) هستند.

در حدیث سوم منصور بن حازم می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم:

این آیه شریفه که «آنها نمی توانند از آتش بیرون آیند» درباره کیست؟

آن حضرت فرمودند:

أعداء على (عليه السلام) المخلدون في النار أبد الأبدین و دهر الداهرين (2)

آنها اعدا و دشمنان علی (علیه السلام) هستند که ابد الابدين و دهرالداهرين مخلد در آتش هستند.

حدیث چهارم را از «مجمع البيان» نقل می کنیم. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

هم أئمة الظلمه و أشیاعهم؛ (3)

ص: 496

1- همان: حدیث 487.

2- همان: حدیث 488.

3- مجمع البيان: ج 1 ص 462.

مراد از این آیه رؤسای ظالمان و تابعان آنها هستند.

در تفسیر این آیه روایتی را از «حق الیقین» علامه مجلسی اعلی الله مقامه الشریف بدین صورت می آوریم:

حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند:

برای اهل جهنم نقب ها در میان آتش زده می شود، پاهای ایشان را زنجیر و دست های آنها را در گردن غل و بر بدنهای پیراهن ها از مس گذاخته و جبهه ها از آتش پوشانیده و درهای جهنم بر روی آنها بسته و هرگز نسیمی بر آنها داخل نشود و غم از آنها برطرف نگردد و پیوسته عذابشان شدید و عقابشان تازه و جدید است، نه خانه خراب می شود و نه عمر به سر می آید.

آنان از مالک جهنم درخواست می کنند که از خدا بخواهد عمر آنان پایان یابد.

جواب گوید: شما همیشه این جا هستید. (1)

ص: 497

1- حق الیقین: ص 0804

إذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا ورأوا العذاب وتقطعت بهم الأسباب (166)

اشاره

وقال الذين اتبعوا أو أن لنا كره فتبرأ منهم كما تبرءوا منا كذلك يريهم الله أعمالهم حسرات عليهم وما هم بخارجين من النار (167)

وقتی که کسانی که پیروی شدند از کسانی که پیروی آنان را کردند و عذاب را مشاهده نمودند و همه اسباب از آنها بریده شد بیزاری می جویند.

کسانی که پیروی می کردند می گویند: ای کاش می شد که برای ما برگشتی بود تا از شما بیزاری جویم چنانچه شما از ما بیزاری جستید. این چنین خداوند کارهای آنان را که اسباب حسرت برایشان است به آنان ارائه می دهد و اینان از آتش بیرون نخواهند رفت.

تفسیر روایی آیه

این دو آیه شریفه به آیه پیشین مربوط و در پی همان آیه هستند. از این رو چهار حدیثی که پیش تر ذکر کردیم به این آیه نیز مربوط می شود.

افزون بر این، چهار حدیث دیگری نیز به آن چهار حدیث پیشین اضافه می شود که به طور کامل معنای این سه آیه روشن شود.

در حدیث یکم منصور ابن حازم می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: معنای این آیه (وما هم بخارجین من النار) چیست؟ و مراد از این آیه چه کسانی هستند؟

حضرت فرمودند:

أعداء على (عليه السلام) المخلدون في النار أبد الأبدین و دهر الداهرين؛

مراد دشمنان علی (علیه السلام) هستند که آنها در آتش برای همیشه تا عالم به پاست جاودانه هستند.

حدیث دوم را از کتاب شریف «الکافی» نقل می کنیم:

أحمد بن أبي عبدالله عن عثمان بن عيسى عن حدثه عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله عز وجل: (كذلك يريهم الله أعمالهم حسرات عليهم).

قال: هو الرجل يدع ماله لا ينفقه في طاعة الله بخلا، ثم يموت فيدعه لمن يعمل فيه بطاعة الله أو معصية الله.

فإن عمل به في طاعة الله رآه في ميزان أعمال غيره فرآه حسره وقد كان المال له وإن كان عمل به في معصية الله فواه بذلك المال حتى عمل به في معصية الله (1)

راوی می گوید: امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه شریفه (کذلک یریبهم الله أعمالهم حسرات علیهم) فرمودند:

این آیه شریفه درباره کسی است که مالش را از روی بخل در راه طاعت خدا صرف نمی کند و از دنیا می رود و این مال به دست دیگران می افتد، آن دیگری مال را یا در راه طاعت خدا مصرف می کند، یا در راه معصیت خدا: اگر در راه طاعت خدا مصرف کرد فردای قیامت در اعمال او ثبت شده و در میزان اعمال او می بیند و

ص: 499

حسرت می خورد که چرا من این مال را در راه خدا مصرف نکردم با اینکه این مال از من بود.

و اگر آن دیگری این مال را در راه معصیت خدا صرف کرده باز آن صاحب مال حسرت می خورد که من با مال خودم که باقی گذاردم او را در راه معصیت خدا تقویت کردم.

حدیث سوم را از «نهج البلاغه» نقل می کنیم :

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرمایند:

إن أعظم الحسرات يوم القيامة حسره رجل كسب مالا في غير طاعه الله فورثه رجلا فأنفقه في طاعه الله سبحانه فدخل به الجنة و دخل الأول به النار؛ (1)

به راستی بزرگ ترین حسرت فردای قیامت برای کسی است که مالی را از غیر راه خدا (یعنی حرام) به دست می آورد و آن مال به کسی ارث می رسد که او آن مال را در راه اطاعت خدا صرف می کند و به وسیله آن بهشت می رود و کسی که آن مال را اول پیدا کرده در آتش جهنم می رود.

حدیث چهارم را از تفسیر «مجمع البیان» درباره آیه چنین نقل می کنیم :

ما رواه أصحابنا عن أبي جعفر (عليه السلام) أنه قال:

هو الرجل يكتسب المال ولا يعمل فيه خيرا فيرثه من يعمل فيه عملا صالحا فيرى الأول ما كسبه حسره في ميزان غيره؛ (2)

ص: 500

1- تفسیر نورالثقلین: ج 1 ص 127 حدیث 490، نهج البلاغه: ج 4 ص 100.

2- همان: ج 1 ص 127 حدیث 491، مجمع البیان: ج 1 ص 465.

بعضی از اصحاب ما از ابی جعفر امام باقر (علیه السلام) نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند:

معنای آیه این است که مردی مالی را کسب می کند و با آن مال کار خیری نمی کند. پس آن مال به شخص دیگری ارث می رسد که او با آن مال عمل صالحی را انجام می دهد. شخص اول فردای قیامت ثواب آن کار خیر را که با مال او انجام شده در میزان عمل دیگران می بیند و حسرت می خورد که چرا من با این مال این کار خیر را نکردم و دیگران با پول من کار خیر کردند.

آیه (168)

يا أيها الناس كلوا مما في الأرض حلالا طيبا ولا تتبعوا خطوات الشيطان إنه لكم عدو مبين (168)

آیه (169)

اشاره

إنما يأمركم بالسوء والفحشاء أن تقولوا على الله ما لا تعلمون (169)

ای مردم، از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شما است. او شما را فقط به بدی و اعمال زشت امر می کند و نیز دستور می دهد که چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید.

شأن نزول

این دو آیه شریفه به یکدیگر مربوط هستند و شأن نزول آن را ابن عباس چنین بیان می کند:

ص: 501

أنها نزلت في ثقيف وخزاعه وبنی عامر بن صعصعه وبنی مدلج لما حرموا على أنفسهم من الحرث والأنعام والبحيره والصائبه والوصيله فنهاهم الله عن ذلك(1) چهار طایفه ثقیف، خزاعه، بنی عامر و بنی مدلج وقتی بعضی زراعتها و دامها و بحیره و سائبه و وصیله چیز را بر خود حرام کردند، این آیه شریفه در این باره نازه شد و آنها را از این کار نهی کرد.

تفسیر روایی آیه

بعد از بیان شأن نزول این آیه، چند حدیث از تفسیر العیاشی ذکر می کنیم که در تفسیر این دو آیه شریفه ذکر شده است.

حدیث یکم را با این سند نقل می کنیم:

عن العلاء بن رزین عن محمد بن مسلم عن أحدهما (عليهما السلام) أنه سئل عن إمرأه جعلت مالها هديا وكل مملوك لها حر إن كلمت اختها أبدا.

قال: تكلمها وليس هذا بشيء، إنما هذ وأشباهه من خطوات الشياطين (2)

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) در باره زنی سؤال شد که می گوید: اگر تا ابد با خواهرم سخن بگویم، همه مالم

ص: 502

1- مجمع البیان: ج 1 ص 465.

2- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 73 حدیث 146.

هدیه و همه بنده هایم آزاد باشند (یعنی آیا شرط او نافذ است و اموالش هدیه می باشد و بنده هایش آزاد می شوند اگر با خواهرش سخن گفت).

حضرت فرمودند: با خواهرش سخن بگویند و این سخنی که گفته شرط او هم اثری ندارد. این سخن او و نظایر آن مصداق گامهای شیاطین است که خداوند از پیروی آن نهی کرده است.

بنابر حدیث دوم محمد بن مسلم می گویند:

إن امرأه من آل مختار حلفت علی اختها أو ذات قرابه لها، قالت: أدنوی یا فلانه! فکلی معی.

فقلت: لا. فحلفت علیها بالمشی إلی بیت الله وعتق ما تملک إن لم تدنوی فتأکلی معی إن أظلم و إیاک سقف بیت أو أکلت معک علی خوان أبدا.

قال: فقلت الأخری مثل ذلک.

فحمل عمر بن حنظله إلی أبی جعفر (علیه السلام) مقاتلتهما.

فقال: أنا اقضی فی ذلک، قل لهما: فلتأکل و لیظلها و إیاها سقف بیت و لاتمشی و لا تعتق و لتتق الله ربهما، و لا تعود إلی ذلک، فإن هذا من خطوات الشیاطین (1)

زنی از خاندان مختار به خواهر یا یکی از بستگان خود گفت: بیا با من غذا بخور.

ص: 503

او گفت: نمی آیم.

گفت: اگر با من غذا نخوری قسم یاد می کنم که پیاده به خانه خدا بروم و همه بندگانم آزاد شوند و من با تو هرگز زیر سایه یک سقف نخواهم نشست و سر یک سفره هرگز با تو غذا نخواهم خورد.

آن خواهر دیگر هم همین حرفها را تکرار کرد.

عمر بن حنظله سخن این دو خواهر را خدمت امام باقر (علیه السلام) نقل کرد.

فرمودند: من بین این دو قضاوت می کنم. به آن دو نفر بگو: با هم غذا بخورید، هر دو زیر سایه یک سقف بنشینید، لازم نیست پیاده به بیت الله الحرام برود و بردگان خود را آزاد نکند و از خدا بترسند و دیگر از این سخنان نگویند که این سخنان، مصداق گامهای شیاطین است و نباید از گام های شیاطین پیروی کرد.

حدیث سوم. منصور بن حازم می گوید: امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

أما سمعت بطارق؟ إن طارقا كان نحاسا بالمدينة فأتى أبا جعفر (عليه السلام) فقال: يا أبا جعفر! إني هالك، إني حلفت بالطلاق و العتاق و النذور.

فقال له: يا طارق! هذا من خطوات الشيطان؛

آیا سخن طارق را شنیدی؟ طارقی که در مدینه مس فروش (یا سفیدگر) بود، او خدمت امام باقر (علیه السلام) آمد و گفت: یا ابا جعفر! من هلاک شدم با سه قسم: قسم به طلاق همسر، قسم به آزادی بندگان خودم و نذر کردم.

حضرت فرمودند: هر سه اینها از خطوات شیطان است به آنها اعتنا مکن.

در حدیث چهارم عبدالرحمان بن ابی عبدالله می گوید:

سألت أبا عبدالله (عليه السلام) عن رجل حلف أن ينحر ولده.

فقال: ذلك من خطوات الشيطان (1)

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: مردی سوگند یاد کرده که فرزند خود را مثل شتری که نحر می کنند، نحر کند.

حضرت فرمود: این از خطوات شیطان است.

در حدیث پنجم محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

لا تتبعوا خطوات الشيطان.

قال: كل يمين بغير الله من خطوات الشيطان؛ (2)

از خطوات شیطان پیروی نکنید.

آن گاه حضرتش فرمود: هر سوگندی که به غیر خدا باشد، از خطوات شیطان است.

در تفسیر روح البیان «آمده است:

شیطان در وسوسه خود مراحلی را طی می کند:

ابتدا به کفر دعوت می کند؛ اگر موفق نشد به بدعت؛ اگر موفق نشد به گناهان کبیره؛ اگر موفق نشد به گناهان صغیره؛ اگر موفق نشد به

کارهای مباح به جای عبادات، اگر باز هم موفق نشد به عباداتی دعوت می کند که پایین تر است تا شخص از مرحله بالاتر باز بماند. (3)

ص: 505

1- همان: حدیث 149.

2- همان: ص 74 حدیث 150.

3- ر.ک: تفسیر آلوسی: ج 8 ص 39 و ج 18 ص 124.

اکنون به تفسیر مفردات و عبارات این دو آیه شریفه می پردازیم.

عبارت «یا ایها الناس» خطاب به مردم است. چون پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) به همه مردم مبعوث شده است و همه محکوم به احکام او هستند.

فعل «کلوا» اگرچه فعل امر و ظاهر در وجوب است، ولی در این مقام مفادش فقط ترخیص است. چون در مقام توهّم حذر است و امر در چنین موردی مفید اباحه است.

حرف «من» در عبارت «مما فی الأرض» تبعیضی است؛ یعنی از بعضی چیزهایی که در زمین است بخورید، زیرا همه چیزهای زمین قابل خوردن نیست.

کلمه «حلا» حال است از «ماء» موصوله؛ یعنی در حالی که آنچه در زمین است، حلال است.

بین علما اختلاف شده که آیا اصل در اشیا اباحه است یا حذر؟

مقتضای اصل اولی اباحه است؛ مگر آنکه منعی از طرف شارع برسد.

یا این که بنابر این مقتضا اصل اولی حذر است مگر این که ترخیصی از شارع برسد.

این اختلاف چندان ثمره علمی ندارد، چون از آیات و روایات، مسلم و مبرهن شده که اصل ثانوی بر حلیت اشیا است تا منعی ثابت شود.

نظیر همین آیه، آیه شریفه سوره انعام است که می فرماید:

(قل لا أجد فی ما أوحی الی محرما علی طاعم یطعمه إلا أن یکون

بگو: در آنچه بر من وحی شده، هیچ غذای حرامی نمی یابم؛ مگر این که مردار باشد، یا خونی که بیرون ریخته .

کلمه «طیبه» حال بعد از حال است، به معنای گوارا و ملایم طبع انسان است که خداوند همه مأكولات از حبوبات، فواکه، حیوانات حلال گوشت، لبنیات و غیر این ها را پاکیزه و ملایم طبع آدمی قرار داده مگر این که عارضه ای هم چون بیماری و نظیر آن برای انسان عارض شود.

مقابل طیّب، خبیث است؛ یعنی چیز پلیدی که منافر طبع باشد و خبائث برای خوردن خلق نشده است، بلکه فواید دیگری در آنها لحاظ شده و از این جهت خوردن آنها حرام شده است، چنان چه در آیه دیگری می فرماید:

(ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث) (2)

پاکیزه ها را برای آنها حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند. البته برای «اکل؛ خوردن» اطلاق دیگری است که آن مطلق تصرف است،

چنان چه در آیه ای از سوره نساء می فرماید:

(لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجاره عن تراض منکم) (3)

اموال یکدیگر را به باطل در میان خود نخورید مگر اینکه تجارته با

ص: 507

1- سوره انعام، آیه 146.

2- سوره اعراف، آیه 156.

3- سوره نساء، آیه 33

رضایت شما انجام گیرد.

هم چنین برای طیب و خبیث اطلاقات دیگری وجود دارد؛ نظیر اطلاق بر مؤمن و کافر، عادل و فاسق، معصوم و غیر معصوم، خوش خلق و بد خلق، خوش بو و بدبو و نظیر اینها، مانند آیه شریفه سوره نور که می فرماید:

(الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات) (1)

زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک نیز به زنان ناپاک تعلق دارند؛ و زنان پاک از آن مردان پاک، و مردان پاک هستند.

منظور از خطوات شیطان چیست؟

کلمه «خطوات» جمع «خطوه» به معنای گام است؛ یعنی قدم در جای قدم شیطان نگذارید و دنبال او نروید و از او پیروی ننمایید.

مراد از خطوات شیطان، اموری است که مطابق هدف و مقصد شیطان و خلاف هدف الهی باشد و منظور از خطوات شیطان مورد نظر آیه این است که بعضی از انسانها حلال های خدا را بر خود حرام کنند، مانند ریاضت های باطلی که بعضی از صوفیها دارند. برای مثال مأكولات حیوانی را نمی خورند، یا آمیزش زنان را بر خود حرام می نمایند و یا رهبانیت اختیار می کنند و امثال اینها.

ص: 508

البته اخبار بسیاری در تفسیر خطوات به این معنا و مذمت آن وارد شده، چنان که پیش تر روایتی را نقل کردیم که حضرت امام باقر (علیه السلام) به شخصی به نام طارق که بر طلاق دادن و عتق و نذر قسم خورده بود فرمود:

یا طارق! هذا من خطوات الشيطان؛

ای طارق! اینها از خطوات شیطان هستند.

هم چنین در روایتی از امام صادق (علیه السلام) درباره کسی که قسم خورده بود عملی را که انجام دادنش بهتر است، ترک کند، فرمود:

هذا من خطوات الشيطان؛

این از خطوات شیطان است.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره عده ای از صحابه که به نحوی لذتاند دنیا را ترک نموده بودند فرمود:

ما بال أقوام من أصحابی لا یأکلون اللحم ولا یشمون الطیب ولا یأتون النساء؟! أما إنی آکل اللحم وأشم الطیب و آتی النساء، فمن رغب عن سنتی فلیس منی؛⁽¹⁾ چرا گروهی از اصحابم گوشت نمی خورند، عطر استشمام نمی کنند و با همسرانشان آمیزش ندارند؟! هان که من گوشت می خورم، عطر استشمام می کنم و با همسرانم ارتباط دارم. پس هر کس از سنت و روش من روی گرداند از من نیست.

هم چنین خوردن چیزهایی که حرام است و امروزه متداول شده از خطوات

ص: 509

شیطان است، بلکه مطلق معاصی و ارتکاب فحشا و منکرات و قبایح عقلی و عرفی همه از خطوات شیطان است، و نباید از آنها پیروی کرد، چنانکه خدای متعال می فرماید:

(إنما الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه) (1)

همانا شراب و قمار و بتها و ازلام (نوعی بخت آزمایی)، پلید و از عمل شیطان هستند. پس از آن ها اجتناب کنید.

عداوت شیطان با انسان

(إنه لکم عدو مبین)

عداوت و دشمنی شیطان با فرزندان آدم، آشکار و هویداست، چنان که قرآن کریم از او نقل می کند که قسم یاد کرده و گفته:

(فبعزتک لأغوینهم أجمعین * إلا عبادک منهم المخلصین) (2)

پس به عزت تو سوگند، به یقین همه آنها را گمراه خواهم کرد. مگر بندگان خالص تو، از میان آنها.

هم چنین شیطان در جای دیگری گفته:

(ثم لاتینهم من بین ایدیهم ومن خلفهم وعن ایمانهم وعن شمائلهم

ص: 510

1- سوره مائده، آیه 90

2- سوره ص، آیه 82 و 83

ولا تجد أكرهم شاكرين (1)

سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آنها به نزدشان می روم و بیشتر آنها را سپاس گزار نخواهی یافت.

خدای متعال درباره شیطان می فرماید:

(ولقد صدق عليهم إبليس ظنه فاتبعوه إلا فريقا من المؤمنين) (2)

و به یقین ابلیس گمان خود را درباره آنها محقق یافت. پس جز گروه اندکی از مؤمنان از او پیروی کردند.

آیه (169)

اشاره

إنما يأمركم بالسوء والفحشاء وأن تقولوا على الله ما لا تعلمون (169)

همانا شیطان شما را فقط به بدی و اعمال زشت امر می کند و نیز دستور می دهد که چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید.

منظور از امر شیطان چیست؟

امر شیطان، عبارت از وسوسه اوست، نه این که امر معمولی باشد که مافوق به مادون و مقام بالاتر به مقام پایین تر امر می کند.

ص: 511

1- سوره اعراف، آیه 16.

2- سوره سبأ، آیه 19.

این همان خطور در قلب است که منشأ اولیه فعل اختیاری است و از آن به خیال سوء تعبیر می شود، در مقابل الهام ملک و فرشته که آن هم خطور قلبی است و از آن به خیال خیر تعبیر می شود.

در تفسیر این آیه و بیان آن چند پرسش مطرح می شود

1. ارتباط شیطان با انسان و ورود او به قلب انسان به چه صورت است؟

2. چگونه ممکن است یک نفر با میلیونها افراد بشر که در اطراف عالمنند، در زمان واحد تماس بگیرد و هر یک از آنها را به گونه ای اغوا کند؟

3. آیا تسلط شیطان بر افراد انسان از جانب خدای حکیم، خلاف حکمت و عدل نیست؟

چگونگی ارتباط شیطان با انسان

اینک به پاسخ این پرسش ها در چند محور می پردازیم.

نخست آنکه. مراد از قلب، روح انسانی است، نه قلب صنوبری جسمانی. ارتباط شیطان و وسوسه او نسبت به انسان و هم چنین الهام فرشتگان، چون جنبه روحانی دارد با وسایل مادی و جسمانی نمی توان آنها را تشخیص داد؛ ولی آثار وسوسه و الهام در روح انسان نمایان می شود.

چون وسوسه شیطان و وساوس نفسانی انسان که منشأ آن قوه واهمه است، در طول یکدیگرند و در عرض و مقابل هم نیستند، بسا انسان همه را به خود مستند می داند و متوجه وسوسه شیطان نمی گردد، در حالی که او مراقب و مترصد انسان است و آدمی او را نمی بیند و متوجه او نیست، چنان که خدای

سبحان در قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّ يَرَاكُم هُوَ وَقَبِيلَهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ) (1)

شیطان و همکاران و قبیله اش شما را می بینند از آن جا که شما آنها را نمی بینید.

بنابراین، ارتباط دو چیز روحانی، مانع و محذوری ندارد.

دوم آنکه. شیطان دارای افراد و اعوان بسیاری است، چنان که در آیه شریفه می خوانیم:

(إِنَّ يَرَاكُم هُوَ وَقَبِيلَهُ) (2)

شیطان و همکاران و قبیله اش شما را می بیند.

و از آیات و اخبار بسیاری هم این مطلب استفاده می شود، بلکه طبق بعضی از آیات و اخبار افراد آنها از افراد انسان بیشتر است، چنان که در آیه شریفه سوره انعام می فرماید:

(يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدْ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ) (3)

از این آیه استفاده می شود که شمار شیاطین بسیار است، زیرا شیاطین از طایفه جن هستند.

امام صادق (علیه السلام) درباره صدقه می فرماید:

... فَإِنَّهَا تَفْكَ عَنْ لَحْيِ سَبْعِ مَائَةِ شَيْطَانٍ (4)

ص: 513

1- سوره اعراف، آیه 27.

2- همان.

3- سوره انعام، آیه 128.

4- الفروع من الکافی: ج 4 ص 4؟؟؟

...صدقه هفتصد شیطان را....

علاوه بر این که احاطه شیطان از قبیل احاطه ملک است و این گونه تراحمات در امور مادی و جسمانی مانند افراد بشر است.

سوم آنکه شیطان تسلطی بر افراد بشر به طوری که آنان را ملزم به اعمال زشت کند، ندارد؛ بلکه عمل او وسوسه و خطور در قلب است و به هیچ وجه سلب اختیار از انسان نمی شود. منتهای امر این است که نفوس شریه و دل‌های ناپاک به اختیار خود دنبال وسوسه او می روند، چنان که خود شیطان می گوید:

(وما کان لی علیکم من سلطان إلا أن دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلمونی ولوموا أنفسکم) (1)

مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز این که شما را فراخواندم و شما اجابت نمودید و دعوت مرا پذیرفتید. پس مرا سرزنش نکنید و خودتان را سرزنش کنید.

و وجود او در عالم کبیر مانند قوه واهمه در عالم صغیر (انسان) است، و همان فوایدی که بر وجود قوه واهمه در انسان مترتب است بر وجود شیطان در عالم نیز مترتب است.

منظور از سوء و فحشا چیست؟

(بالسوء والفحشاء)

کلمه «سوء» به معنای بدی و واژه «اسائه» به معنای بد کردن و کلمه «سیئه» به

ص: 514

1- سوره ابراهیم، آیه 27.

معنای عمل بد آمده است و بدی عمل از دو طریق به وجود می آید:

1. به واسطه قبح ذاتی عقلی، مانند ظلم و بسیاری از رذائل اخلاقی؛

2. به واسطه قبح شرعی، مانند نوع معاصی.

و بسا بدی عمل به واسطه زشتی آن در نظر عرف است که از این گونه اعمال به کارهای خلاف مروت تعبیر می کنند.

فحشا» عمل زشتی است که زشتی آن واضح و هویدا است و آن را خیلی زشت می دانند، مثل زنا که در عرف آن را بسیار زشت می دانند. از این جهت زنا کار را فاحشه می گویند و کسی که کلام زشت و رکبیک از او صادر می شود او را فحاش می گویند.

نسبت بین سوء و فحشا عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر فحشایی بد است؛ ولی هر بدی فحشا نیست و بعضی از اعمال بد، فحشا است.

افترا چیست؟

(وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ)

نسبت دادن چیزی به خدا که از طریق عقل و شرع ثابت نشده باشد، افترا و کذب بر خداوند متعال است. بدعت نیز - که به معنای زیاد کردن چیزی در دین

است که از دین نبوده - از این قبیل است.

حکم بدعت گذار

از نظر شرایع الهی، مبدع و بدعت گذار، کافر و مستوجب آتش است و آیات و اخبار فراوانی در مذمت و نکوهش و عقوبت اهل بدعت وارد شده است

ص: 515

چنان که در کتاب «الکافی» آمده که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

کل بدعه ضلاله وکل ضلاله فی النار؛⁽¹⁾

هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است.

در سوره یونس نیز می فرماید:

(قل آله أذن لم أم علی الله تقفرون * وما ظن الذين یفترون علی الله الکذب یوم القیامه)⁽²⁾

بگو: آیا خداوند به شما اجازه داده، یا بر خدا افترا و دروغ می بندید (و از پیش خود، حلال و حرام می کنید؟) آنها که بر خدا افترا می بندند، درباره مجازات روز رستاخیز، چه می اندیشند؟!

در این آیه از گفتار بدون علم به شدت نهی شده است.

در کتاب شریف «الکافی» «باب النهی عن القول بغير علم» آمده که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

أنهاک عن خصلتین فیهما هلاک الرجال: أنهاک أن تدین الله بالباطل وتفتی الناس بما لا تعلم⁽³⁾

تو را از دو خصلت هلاک کننده باز می دارم: اینکه خدا را با باطل دین داری کنی و آنچه را نمیدانی به مردم فتوا دهی .

و در «فرائد الأصول» در باب هفتم در ضمن حدیثی که قضات را تقسیم می کند و یکی از آنها را از اهل آتش می شمارد می فرماید:

ص: 516

1- الکافی: ج 1 ص 56 حدیث 12.

2- سوره یونس، آیه های 59 و 60

3- الکافی: ج 1 ص 42 حدیث 1.

رجل قضی بالحق وهو لا یعلم(1)

مردی که به حق داوری می کند؛

در حالی که نمی داند. بنابر این حتی مجرد عدم علم در قضاوت و لو مطابق با واقع باشد سبب دخول در آتش است و حتی اگر انسان روزه دار در روز به طور جزم چیزی را به خدا و رسول نسبت دهد و حال آن که نمی داند، کذب بر خدا و رسول و امام به شمار می آید و سبب بطلان روزه او می شود.

آیه (170)

اشاره

وإذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا أو لوكان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهدون (170)

وقتی به آنها گفته شود: از دستورات نازل شده از جانب خدا پیروی کنید، می گویند: ما از آنچه پدرانمان به آن عمل می کردند پیروی می کنیم. آیا هر چند پدران آنها چیزی نمی فهمیده و به راه هدایت نمی رفته اند، باز از آنها پیروی می کنند؟

شان نزول آیه

شان نزول این آیه را مفسر عالی قدر طبرسی (رحمه الله) در تفسیر «مجمع البیان» از ابن عباس چنین نقل می کند:

ص: 517

1- وسائل الشیعه: ج 27 ص 22.

دعا النبي (صلى الله عليه وآله) اليهود إلى الإسلام.

فقالوا: بل نتبع ما وجدنا عليه آباءنا فهم كانوا أعلم منا. فنزلت هذه الآية.

وفى روايه الضحاك عنه: إنها نزلت فى كفار قريش (1)

پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) یهود را به اسلام دعوت نمود.

آنها در پاسخ گفتند: از آنچه پدران ما بر آن بودند پیروی می کنیم؛

چون آنها از ما آگاه تر بودند.

در این هنگام این آیه نازل شد.

در روایت ضحاك آمده: این آیه درباره کفر ورزان قريش نازل شده است.

گوینده این سخن چه کسانی هستند؟

(وإذا قيل)

قائل این «قيل» پیامبران الهی و مؤمنان به آنها هستند که وظیفه مهم آنها، ارشاد و هدایت است. مرجع ضمیر «لهم» همه کفار و مشرکان هستند.

امر به تبعیت آنچه خدا نازل کرده با صیغه «اتبعوا» امر ارشادی است؛ یعنی به حکم عقل پیروی از دستورات الهی لازم است، مانند امر به اطاعت خدا و

رسولش که حکم عقل است، چنان که می فرماید:

(طیعوا الله وأطیعوا الرسول) (2)

از خدا و فرستاده اش، اطاعت کنید.

ص: 518

1- مجمع البيان: ج 1 ص 470، ذیل آیه مذکور

2- سوره آل عمران، آیه 32.

(ما أنزل الله)

کلمه «ما» معنای عموم دارد و شامل همه قرآن، و همه احکام و دستورات الهی از واجب و مستحب و معاملات و دیگر موارد می شود؛ بلکه شامل همه کتاب های آسمانی و دستورات الهی است، زیرا این، سخن همه پیامبران الهی و پاسخ همه منکران آنها بوده است.

تقلید از روی عصیت

(قالوا بل نتبع ما ألفينا عليه آباءنا)

این جواب کفار به پیامبران الهی است که آنها حاضر به پیروی از دستورات الهی نبودند.

کلمه «الفینا» به معنای «وجدنا» و «صادفنا» است؛ یعنی ما از طریقه ای که آبا و اجدادمان را بر آن یافتیم، پیروی می کنیم و توجهی به سخنان شما نداریم.

این همان تقلید از روی عصیت است که قرآن کریم به شدت آن را مذمت و تقبیح نموده است؛ زیرا مقام، مقامی است که عقل می تواند از روی برهان و دلیل حقیقت را دریابد؛ به ویژه بعد از آن که به بیان پیامبران و معجزات آنها آشکار و معلوم گردید که طریقه آبا و اجدادشان فاسد و باطل بوده است، که دیگر تقلید از آنها بی خردی است.

از این جهت دانشمندان اسلامی می گویند که در اصول اعتقادات، تقلید روا نیست؛ بلکه عقاید مذهبی را باید از راه دلیل و برهان پذیرفت.

اما در فروع دین چون تحقیق از روی دلیل برای همه افراد بشر میسر نیست به حکم عقل باید از اهل خبره (یعنی کسانی که هم خود را صرف استنباط احکام شرعی نموده و دارای روح پاک و فضیلت هستند) تقلید و پیروی نمود.

به سخن دیگر، باید از مجتهد مطلق عادل زنده اعلم با شرایطی که در کتاب های فقهی آمده، تقلید نمود.

(أولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا)

همزه برای استفهام تقریری و «واو» برای عطف و «لو» برای شرط است تقدیر آن این گونه می شود :

ایتبعون آباؤهم ولو کانوا لا یعقلون شیئا؟

آیا آنان از پدرانشان پیروی می کنند اگر چه آنان چیزی نمی فهمیده و به راه هدایت نمی رفته اند.

مراد از «لا یعقلون» این است که جاهل بودند، نه این که عقل نداشتند؛ چرا که متعلق جهل، معارف و احکام الهی است که پدران آنان از آن دور بودند.

کلمه «شیئا» نکره در سیاق نفی است و عموم را می رساند و از آن استفاده می شود که پدران آنها به کلی از شرایع الهی عاری بوده اند و حتی یهودیان از دستورات حضرت موسی (علیه السلام) و احکام تورات و مسیحیان از دستورات حضرت عیسی (علیه السلام) و احکام انجیل برکنار بودند و اعمال و وظایفی که بین آنها معمول بوده اختراعات و بدعتهایی بوده که مطابق هوی و میل خود جعل نموده بودند.

ص: 520

(ولا یهدون)

«اهداء» به معنای راه یافتن و هدایت پذیرفتن است؛ یعنی اگر پدران آنان در مقام استعلام برنیامده و راه را نیافته و هدایت هادیان را نپذیرفته باشند، باز دنبال آنان می روند.

از این جمله استفاده می شود که هدایت و هادیان الهی در هر عصر و زمانی بوده، ولی اکثر مردم از آنان اعراض می کرده و هدایت آنان را نمی پذیرفته اند، همان طور که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در (نهج البلاغه) می فرمایند:

اللهم بلی، لا تخلو الأرض من قائم لله بحجه، إما ظاهره مشهورا أو خائفا مغمورا (1)

بلی، زمین از حجت خدا، خالی نیست؛ حجتی که یا آشکار و شناخته شده است، یا پنهان.

بلکه بقای دنیا به واسطه بقای حجت الهی است که در روایتی امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

لو خلت الأرض طرفه عین من حجه لساخت بأهلها: (2)

اگر به اندازه چشم به هم زدنی، حجت روی زمین نباشد زمین اهلس را در خود فرو می برد.

ص: 521

1- نهج البلاغه: ج 4 ص 37، حکمت 147، تحف العقول، ص 170

2- بصائر الدرجات: ص 489 ح 8

ومثل الذین کفرواکم مثل الذی ینعق بما لا یسمع إلا دعاء ونداء صم بکم عمی فهم لا یعقلون (171)

و مثل کسانی که کفر ورزیدند مانند مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی چیزی نمی شنود، بانگ می زند. این کافران، کر، لال و کورند. از این رو، تعقل نمی کنند و چیزی نمیفهمند.

مثل کفورزان

دعا به معنای خواندن از نزدیک و ندا به معنای خواندن از راه دور آمده است.

« ینعق » صدایی که چوپان، چهارپایان را به آن برای راندن یا توقف صدا می زند. حیوان صدا را می شنود، ولی معنای آن را درک نمی کند و بسیار دیده می شود که چوپان ها با حیواناتی مانند گاو، گوسفند، اسب، استر و الاغ کلماتی می گویند مثل این که با آدم تکلم می کنند و آنها صدا را می شنوند، ولی معانی کلمات را درک نمی کنند.

خداوند متعال در این آیه شریفه کفار را به چهار پایانی مثل زده که سخن پیامبر را می شنوند و آیات قرآن را استماع می کنند، ولی توجهی به آن نداشته و ترتیب اثر نمی دهند، نه دعوت او را اجابت می کنند، نه از نصایح او پند می گیرند و نه از انذار او بیمی به خود راه می دهند؛ گویا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با چهارپایان تکلم می کنند.

اینان ابواب تعقل را به روی خود بسته اند، نه می شنوند، نه جواب می دهند و نه می بینند.

(صم بکم عمی فهم لا یعقلون)

ارزش چشم و گوش و زبان به آن است که مقدمه تعقل باشد وگرنه، حیوانات نیز چشم و گوش دارند. از این رو می فرماید: این ها از چشم، گوش و زبان خود استفاده نمی کنند و تعقل را کنار گذارده‌اند.

خداوند اهل تعقل و فهم را ستوده و کسانی را که تعقل نمی کنند مذمت و نکوهش کرده است چنان که هشام بن حکم گوید: موسی بن جعفر (علیه السلام) به من فرمود:

یا هشام! إن الله تبارک و تعالی بشر أهل العقل والفهم فی کتابه فقال:

(بشر عباد * الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه.. (1) ثم ذم الذین لا- یعقلون، فقال: «وإذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله...» (2) وقال: (مثل الذین کفروا) (3)

به راستی که خدای تبارک و تعالی در کتاب خود به اهل عقل و فهم مژده داد و فرمود: «مژده بده به بندگان من؛ همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند». و خداوند کسانی را که تعقل نمی کنند سرزنش کرد و فرمود: «و آن گاه که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده، پیروی کنید، می گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می کنیم. آیا هر چند پدران آنها

ص: 523

1- سوره زمر، آیه 20.

2- سوره بقره، آیه 171.

3- الکافی: ج 1 ص 13 حدیث 12.

چیزی نمی فهمیده و به راه درست نمی رفته اند، باز از آنها پیروی می کنند؟» و فرمود: «مثل کافران چون مثل کسی است که چهارپایی را که جز صدا و ندایی چیزی نمی شنود، بانگ می زند. این کافران، کر، لال و کورند. از این رو تعقل نمی کنند و چیزی نمی فهمند.»

پنج صفت زشت بی تفاوتان در برابر حق

کوتاه سخن اینکه افراد بی تفاوت در برابر حق، پنج صفت زشت دارند:

1. مثل حیوان هستند.

2. کورند.

3. کر و ناشنوا هستند.

4. لال و گنگ اند.

5. تعقل نمی کنند.

آیه (172)

اشاره

یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله إن کنتم إیاه تعبدون(172)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهای پاکیزه ای که به شما روزی کرده ایم بخورید و خدا را شکر گزاریید اگر تنها او را پرستید.

تفسیر آیه با حدیث قدسی

در تفسیر «الصفی» آمده: در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، می فرماید:

ص: 524

يقول الله تعالى: إني والجن والإنس في نبأ عظيم، أخلق و يعبد غيري وأرزق و يشكر غيري؛(1)

خدا می فرماید: من با جتیان و انسانها حکایتی عجیب دارم: من آنها را خلق می کنم و آنها غیر مرا عبادت می کنند، من به آنها رزق می دهم و آنها غیر مرا شکر می کنند.

خطاب به مؤمنان و عنایت الهی

(یا ایها الذین آمنوا)

انصراف خطاب از عموم مردم به خصوص مؤمنان از باب تطف و عنایت خاصه خدای تبارک و تعالی نسبت به آنهاست و اشعار به این دارد که مقصود اصلی و اولی از ایجاد طیبات و نعمت های الهی، برخورداری مؤمنان از آنهاست و بهره برداری کفار و معاندان ثانیه و بالعرض است، چنان که غرض از اصل خلقت بشر پیدایش مؤمنان از اولیا و پیروان واقعی آنها بوده که در این جهان و جهان دیگر به نعمت های الهی متنعم شوند. این موضوع مفاد بسیاری از دعاها و زیارت ها به خصوص زیارت جامعه است.

بهره برداری از پاکیا

(کلوا)

فعل امر «کلوا» در این جا ظاهر در ترخیص دارد و تعریض بر کسانی است که خود را از خوردن طیبات محروم می کنند و رهبانیت اختیار می نمایند. در حدیثی

ص: 525

1- تفسیر جوامع الجامع: ج 1 ص 97 ذیل آیه؛ تفسیر الصافی: ج 1 ص 212.

از معصوم آمده است که می فرماید:

إن الله يحب أن يؤخذ برخصه كما يحب أن يؤخذ بعزائمه (1)

به راستی خدا دوست دارد که به رخصتها و مباحهای او عمل شود، همان طور که دوست دارد به واجبات احکام او عمل شود.

در روایت دیگری حضرت امام هادی (علیه السلام) می فرماید: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن الله يغضب على من لا يقبل رخصه؛ (2)

به راستی خدا بر کسی که احکام مجاز و مباح او را نمی پذیرد، خشم می گیرد.

(من طيبات ما رزقناكم)

حرف «مین» تبعیضی است. این تعبیر برای این است که خوردن همه طیبات، بلکه رسیدن به همه آنها مقدور نیست؛ یعنی هر مقداری که مایل باشید و در دسترس شما گذارده شده، بهره ببرید.

تعبیر به «طیبات» در این جا برای تعریض و اشاره به نهی از خبائث نیست، زیرا مقام مناسبت ندارد، بلکه مقام، مقام امتنان و تفضل است که می فرماید: مأكولات شما را مطابق حکمت و مصلحت، طیب و پاکیزه قرار دادیم تا از آنها لذت ببرید و سازگار و مناسب طبع شما باشد و موجب شود که منعم خود را سپاسگزار باشید.

تعبیر به «رزقناکم» نیز برای اظهار تطف و ازدیاد شکر است، زیرا با این تعبیر

ص: 526

1- وسائل الشیعه: ج 1 ص 108.

2- بحار الأنوار: ج 50 ص 127 ضمن حدیث 4.

مخاطب بی درنگ متوجه منعم خود می شود، برخلاف «رزقتم» که این خصوصیات را ندارد. این جمله به منزله بیان علت برای جمله بعدی است که می فرماید: «واشکروا»

انواع شکر و سپاس گزاری

اشاره

(واشکروا الله)

شکر منعم به حکم عقل، لازم و واجب است. در آیه شریفه ای می خوانیم:

(لئن شکرتم لأزیدنکم) (1)

اگر شکر گزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود.

این آیه شکر را سبب زیاد شدن نعمت بیان می کند.

البته شکر نعمت های الهی اقسامی دارد که در این جا می آوریم.

1. شکر قلبی

شکر قلبی به این معناست که انسان قلب معتقد باشد که همه نعمت ها از جانب خداوند و مستند به اوست و به اسباب ظاهری از مال، جاه، علم، قدرت، مقام، منصب، ریاست، داد و ستد و سایر وسایل به دست نمی آید.

چنین شکرگزاری نباید مثل بیشتر مردم باشد که به زبان اظهار می کنند که همه نعمتها به حق مستند است؛ ولی در باطن، به این امور ظاهری مستند می دانند. آنها هنگام آزمایش الهی باطن خود را ظاهر می کنند و مثل قارون پاسخ

ص: 527

1- سوره ابراهیم، آیه 7.

می دهند. وقتی به قارون گفته شد:

(أحسن كما أحسن الله إليك)

همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن.

قارون پاسخ داد:

(إنما أوتيته على علم عندى) (1)

این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام.

2. شکر عملی

شکر عملی؛ یعنی انسان هر نعمتی را برای آن غرضی که خداوند متعال عنایت فرموده، مصرف کند.

3. شکر لسانی

شکر لسانی؛ یعنی انسان به زبان اظهار کند و ممنون خداوند و قدردان او باشد.

4. شکر جوارحی

شکر جوارحی؛ یعنی انسان خدا را عبادت و پرستش کند، نماز، روزه و سایر واجبات و مستحبات را به جای آورد، مخصوصاً سجده شکر کند که در بعضی از اخبار، فضیلت بسیاری برای سجده شکر ذکر شده و در پنج مورد مستحب

ص: 528

1- سوره قصص، آیه 77.

شمرده شده است.

1. به هنگام افاضه نعمت.

2. در مورد برطرف شدن بلا.

3. موقع تذکر نعمت های الهی .

4. وقت دفع بلیات سابقه.

5. به هنگام موفقیت به عبادت .

ترغیب به شکرگزاری

(إن كنتم إياه تعبدون)

معنای این قضیه شرطیه این نیست که اگر او را عبادت نمی کنید شکر او هم لازم نیست؛ بلکه این شرط از باب ترغیب و تحریص مؤمنان به شکرگزاری خداوند است؛ یعنی شما اگر به خدا و منعم حقیقی خودتان ایمان آورده اید و تنها او را پرستش می کنید لازمه این ایمان، این است که شکرگزار او باشید و از مثل شما انتظار نمی رود که کفران نعمت کنید.

اما کفار و مشرکان اگر شکرگزاری نمی کنند برای چند جهت است:

نخست آنکه به خدا ایمان نیاورده اند و او را منعم حقیقی نمی دانند.

دوم آنکه غیر خدا را مؤثر می دانند و پرستش می کنند.

سوم آنکه بر فرض شکرگزاری برای آنها فایده ای ندارد، زیرا لازمه قبول عبادت و شکر حق، ایمان به خدای سبحان است.

ص: 529

از این آیه شریفه چند پیام نورانی می توانیم استفاده کنیم:

نخست. خودسازی و زهد و تقوا با بهره گیری از طیبات، منافاتی ندارد.

دوم. در مکتب اسلام، مادیات می تواند مقدمه معنویات هم باشد اگر طبق دستورات خدا تحصیل شود.

سوم. اسلام در تغذیه به بهداشت توجه دارد.

چهارم. شکر نشانه خدا پرستی و توحید ناب است. اگر انسان رزق را نتیجه فکر اقتصادی، تلاش و مدیریت سرمایه و اعتبارات خود بداند و برای منعم اصلی که خداوند است سهمی قائل نباشد تا شکر او را به جای آورد او از مرحله انسانیت به دور است و همیشه در مشکلات غوطه ور خواهد بود.

پنجم. شکر، نمونه روشن عبادت است.

ششم. شکر خدا واجب است.

هفتم. خداپرست آنچه را خدا حلال شمرده از پیش خود حرام نمی کند.

إنما حرم عليكم الميتة و الدم و لحم الخنزير و ما أهل به لغير الله فمن اضطر غير باغ و لا عاد فلا إثم عليه إن الله غفور رحيم (173)

خداوند تنها مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را به هنگام ذبح و سربریدن، نام غیر خدا بر آن برده شده بر شما حرام کرده است. ولی کسی که برای حفظ جان خود به خوردن آنها مضطر و ناچار شود، در حالی که متجاوز و سرکش نباشد، گناهی بر او نیست. به راستی خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر روایی آیه

در تفسیر این آیه شریفه روایاتی از معصومین (علیهم السلام) نقل شده که در آغاز تفسیر این آیه آنها را ذکر می کنیم.

در کتاب «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)» در باب نامه ای که حضرت اما رضا (علیه السلام) در جواب سؤال های محمد بن سنان درباره فلسفه احکام، نوشته اند چنین آمده

است:

وحرمت الميتة لما فيها من فساد الأبدان والآفة. (1)

میتة و مردار به این جهت حرام شده، که بدنها را فاسد و تباه می کند و به آن آسیب و زیان می رساند.

دیگر اینکه خداوند عالم خواسته نام خودش را سبب حلال شدن و

ص: 531

جدا کننده بین حلال و حرام قرار دهد.

هم چنین خدای متعال خون را مثل میته حرام کرد؛ چون در خون ضررهایی وجود دارد.

1. بدن را فاسد می کند.

2. زردی می آورد.

3. دهان را بدبو و متعفن می کند.

4. انسان را بداخلاق می کند.

5. موجب قساوت قلب و کمی مهربانی و رأفت می گردد.

و گوشت خوک را حرام کرد؛ چون چیزهای پلید و ناپاک و کثافتها را می خورد.

هم چنین خداوند آنچه به هنگام سر بریدن نام غیر خدا بر آن برده شده، حرام کرده است؛ چون در بردن نام خداوند، اقرار به ربوبیت و توحید او نهفته و در بردن نام غیر خدا بر قربانی، شرک به خدا و تقرب به شیاطینی نهفته است. جهت دیگر اینکه خداوند خواسته بردن نامش بر قربانی، جدا کننده حلال خدا از حرام او باشد و بین حلال و حرام و بین آنچه سبب تقرب به خداوند است و آنچه سبب تقرب شیاطین است.

در حدیث دیگری راوی از امام باقر (علیه السلام) سؤال می کند: به چه علت خداوند و عزو جل خمر و میته و گوشت خوک را حرام کرده است؟

آن حضرت فرمودند:

ص: 532

إن الله تبارك وتعالى لم يحرم ذلک علی عباده..(1)

خداوند تبارک و تعالی حرام نکرده بر بندگان خود چیزی را و حلال نکرده بعض دیگر آنها را به جهت رغبتی که به آنها داشته یا تنفری که از بعض دیگر داشته، بلکه خداوند متعال خلق فرمود خلق را و میدانست چه چیز برای آنها نافع است و به مصلحت آنهاست پس آن چیز را بر آنها حلال و مباح کرد.

هم چنین چه چیزی به ضرر آنهاست پس آنها را از آن چیزها نهی کرد و بر آنها حرام دانست. آن گاه آن چیزهای حرام را برای شخص مضطر در وقت اضطرار به مقدار رفع اضطرار حلال کرد. از این رو امر کرد از آنها به قدر ضرورت نه بیشتر استفاده شود.

از مردار، کسی استفاده نمی کند مگر اینکه بدن او ضعیف می شود، قوت او کم می شود، نسل او قطع می شود و به مرگ ناگهانی دچار می شود.

خون، موجب زردی، چیزی شبیه جنون و قساوت قلب می شود و رأفت و رحمت انسان را کم می کند؛ به طوری که به خویشان خود هم محبت نمی کند و هیچ رفیقی نمی تواند از دست او ایمن باشد.

درباره خوک، خدای تعالی قومی را در صورت های مختلف مثل خوک، خرس و میمون مسخ کرد، آن گاه از خوردن گوشت آنها نهی کرد..

ص: 533

1- نور الثقلین: ج 1 ص 128 حدیث 497 به نقل از علل الشرائع: ج 2 ص 483 حدیث 1.

حدیث سوم را از کتاب «الخصال» نقل می کنیم. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

عشره أشياء من الميتة ذكیه: العظم والشعر والصفوف والریش والقرن والحافر والبیض والأنفخه واللبن والسن؛(1)

ده چیز از میت پاک است: استخوان، مو، پشم، پر، شاخ، سم، تخم، شیردان، شیر و دندان.

در حدیث چهارم آمده:

علی بن مغیره می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: قربانت گردم، آیا مردار نفعی دارد که بتوان از آن استفاده کرد؟

فرمود: نه.

گفتم: می گویند: روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) گوسفند مرده ای را دیدند و فرمودند: چرا صاحبان این گوسفند اگر از گوشت آن بهره نمی برند از پوست آن استفاده نمی کنند؟

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

تلک شاه کانت لسوده بنت زمعه زوجة النبی (صلی الله علیه و آله) وکانت شاه مهزوله لا ینتفع بلحمها فترکوها حتی ماتت.

فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): ما کان علی أهلها اذا لم ینتفعوا بلحمها أن ینتفعوا باهابها ای تزکی(2)

آن گوسفند مال سوده دختر زمعه همسر پیامبر بود و گوسفند بسیار

ص: 534

1- الخصال: ص 434 حدیث 19.

2- تفسیر نورالثقلین: ج 1 ص 129 حدیث 499

لاغر و استخوانی بود که نمیشد از گوشت آن استفاده کرد. از این رو آن را در کوچه رها کردند تا اینکه مرد. در این هنگام پیامبر فرمود: صاحبان این گوسفند اگر نمی توانند از گوشت آن بهره ببرند چرا آن را رها کردند که بمیرد؟ چرا آن را ذبح نکردند تا بتوانند از پوست آن بهره ببرند.

حدیث پنجم را با این سند نقل می کنیم

محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن حماد بن عیسی عن حریر عن محمد بن مسلم قال:

سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الرجل والمرأه يذهب بصره، فيأتيه الأطباء فيقولون: نداويك شهر أو أربعين ليلة مستلقيا كذلك تصلي.

فرخص في ذلك وقال: (فمن اضطر غير باغ ولا عاد فلا إثم عليه) (1)

محمد بن مسلم گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: مرد یا زنی که نابینا شده اند و اطبا می گویند: یک ماهه یا چهل روزه او را مداوا می کنیم به شرطی که به پشت بخوابد و زیاد حرکت نداشته باشد، آیا می تواند نماز را به پشت خوابیده بخواند؟

آن حضرت اجازه دادند و این آیه را دلیل جواز آن بیان فرمودند.

در حدیث ششم آمده:

عبدالعظیم حسنی می گوید: به امام جواد (علیه السلام) عرض کردم: معنای این آیه شریفه چیست؟ فرمود:

ص: 535

العادی: السارق. و الباغی الذی یبغی الصید بطره أو لهو لا لیعود به علی عیاله لیس لهما أن یأکلا المیتة إذا اضطرأ، هی حرام علیهما فی حال الاضطرار کما هی حرام فی حال الاختیار،⁽¹⁾

عادی؛ یعنی سارق و باغی کسی است که از روی لهو و لعب؛ نه برای تهیه غذا برای خانواده اش، صید کند. این دو حق ندارند به هنگام اضطرار از میتة بخورند، آن در حال اضطرار برای آنها حرام است؛ همان طور که در حال اختیار نیز حرام است.

در حدیث هفتم امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

من اضطر إلى المیتة والدم و لحم الخنزیر فلم یأکل شیئا من ذلك حتی یموت فهو کافر،⁽²⁾

کسی که به خوردن میتة، خون یا گوشت خوک مضطر شد و از آنها استفاده نکرد تا این که مرد، پس او کافر است.

در حدیث هشتم امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه فرمود:

الباغی الذی یخرج علی الإمام و العادی الذی یقطع الطریق لا یحل لهما المیتة؛⁽³⁾

باغی؛ یعنی کسی که بر امام خروج می کند و عادی یعنی راهزن که برای این دو گروه میتة حلال نیست.

ص: 536

1- همان: ج 1 ص 154 حدیث 501.

2- همان: ج 1 ص 155 حدیث 502.

3- همان: ج 1 ص 155 حدیث 503.

حدیث نهم را با این سند نقل می کنیم

الحسین بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشا عن حماد بن عثمان عن أبي عبدالله (عليه السلام) في قول الله عزوجل: (فمن اضطر غير باغ ولا عاد فلا إثم عليه)

قال: الباغى باغى الصيد و العادى السارق ليس لهما أن يأكلا- الميتة إذا اضطرأ إليها هي حرام عليهما ليس هي عليهما كما هي على المسلمين؛(1)

حماد بن عثمان می گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه شریفه پرسیدم. حضرت فرمود:

باغی کسی است که از روی تفریح، نه برای احتیاج و خانواده خود صید می کند.

عادى یعنی سارق که هر دو حق ندارند از میتة در حال اضطرار استفاده کنند، ولی برای بقیه مسلمانان در حال اضطرار مانعی ندارد.

حدیث دهم را از «من لا یحضره الفقیه» چنین نقل می کنیم:

محمد بن عمرو بن سعید در روایت مرفوعه ای می گوید: در زمان عمر زنی نزد او آمد و اعتراف به عمل منافی عفت کرد و گفت: بر من حد جاری کن.

عمر دستور داد او را سنگسار کنند. در آن مجلس امیر مؤمنان علی (علیه السلام) حضور داشت و فرمود: از او پرس چگونه این عمل انجام یافته است؟

از او پرسیدند، او گفت: من در بیابانی بودم، تشنگی بر من غلبه کرد، خیمه ای

ص: 537

1- همان: ج 1 ص 155 حدیث 504.

دیدم و به طرف آن رفتم. دیدم عرب بادیه نشینی در آن خیمه است از او آب تقاضا کردم، او مرا در ازای آب به عمل منافی عفت دعوت کرد. من از دست او فرار کردم. تشنگی بر من چیره شد به گونه ای که چشم هایم در گودی افتاد، زبانم از کار افتاد. در این حال به نزد او رفتم و به خواسته او تن دادم تا از تشنگی نجات یابم. علی (علیه السلام) فرمود:

هذه التي قال الله عزوجل: (فمن اضطر غير باغ ولا عاد) هذه غير باغيه ولا عاديه؛

این زن مصداق روشن این آیه است که می فرماید: «پس کسی که مضطر شود در حالی که متجاوز و سرکش نباشد گناهی بر او نیست».

او را رها کنید.

عمر او را رها کرد و گفت:

لولا علی لهلك عمر؛

اگر علی نبود عمر نابود میشد. [\(1\)](#)

حدیث یازدهم را از «تهذیب الاحکام» با این سند نقل می کنیم:

الحسين بن سعيد عن الحسن بن زرعه عن سماعة قال:

سألته عن الرجل يكون في عينه الماء إلى قوله: و ليس شيء مما حرم الله إلا قد أحله لمن اضطر إليه [\(2\)](#)

ص: 538

1- همان: ج 1 ص 130 حدیث 505.

2- همان: حدیث 506.

سماعه می گوید: از معصوم (علیه السلام) سؤال کردم: چشم مردی آب آورده تا این که فرمود: هیچ چیز از چیزهای حرام نیست مگر این که در وقت اضطرار حلال می شود.

حدیث دوازدهم را از «مجمع البیان» چنین نقل می کنیم: مفسر نامی شیخ طبرسی (رحمه الله) در تفسیر آیه می گوید:

فیه ثلاثه أقوال ... إلی قوله:

وثالثها غیر باغ علی إمام المسلمین ولا عاد بالمعصیه طریق المحققین و هو المروى عن أبی جعفر وأبی عبدالله (علیهما السلام) (1)

در این باره سه قول هست.

سومی این که بر امام باغی نباشد و نه تجاوز کننده به سبب معصیت از راه حق است، این قول سومی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت شده است.

چرا انحصار در محرمات؟

کلمه «إما» از ادات حصر است و دلالت دارد بر این که محرمات منحصر در این چهار چیز است: مردار، خون، گوشت خوک و حیوانی که برای بتها ذبح می کنند. از این رو اشکال شده که محرمات شرعی بسیارند و وجه انحصار به این چهار چیز چیست؟

بعضی گفته اند: مراد «محرم الأکل؛ خوردن حرام» از اشیاء است.

ص: 539

1- همان: ج 1 ص 155 حدیث 507، مجمع البیان: ج 1 ص 476

بعضی گفته اند: مراد «محرم الأكل؛ خوردن حرام» از حیوانات است.

ولی هیچ کدام از این دو وجه، صحیح نیست، چون که محرم الأكل از اشیاء بیش از این هاست و محرم الأكل از حیوانات نیز بیش از اینهاست.

بهترین وجه این است که انحصار در این آیه درباره طیبات مذکور در آیه قبل است و چون امور مذکوره در این آیه به نظر عموم مردم طیب و ملایم با طبع است، اگرچه به حسب واقع از خبائث هستند، از این رو می فرماید: خوردن همه طیبات قابل اکل و خوردن جایز است مگر این چهار چیز یاد شده.

شرایط تذکيه

میته مقابل مذکی است؛ یعنی هر حیوانی که بمیرد و شرایط تذکيه در آن نباشد؛ خواه به مردن طبیعی باشد یا غیر طبیعی.

شرایط تزکيه چند چیز است:

1. اسلام ذبح کننده.
2. به طرف قبله ذبح نمودن.
3. با آهن ذبح کردن.
4. چهار رگ را قطع نمودن.
5. بسم الله گفتن در حال ذبح.
6. نحر نمودن در شتر.

البته بعضی از علما، بلوغ ذبح کننده را نیز شرط کرده اند که تفصیل این شرایط در کتاب های فقهی بیان شده است.

در علم فقه بحثی ذکر شده که حیوانی که مشکوک باشد که میته است یا مذکی، محکوم به میته است؛ یعنی اصل عدم تذکیه است مگر این که اماره شرعی مانند ید مسلمان و بازار مسلمانان بر تذکیه داشته باشیم.

حکم خون

(والدم)

خوردن خون مطلقاً حرام است؛ خواه خون حرام گوشت باشد، یا حلال گوشت، صاحب نفس سائله (خون جهنده) باشد یا نباشد، ولی نجاست آن منوط به این است از صاحب نفس سائله باشد.

نجاست خونی که در ذبیحه و در تخم مرغ است و حرمت خوردنش محل خلاف است و حق، تفصیل است.

بلی خون پاک اگر مستهلک شود، خوردن آن مانعی ندارد.

حرمت گوشت خوک

(والحم الخنزیر)

ذکر کردن خوک در ضمن چیزهایی که خوردن آنها حرام است با این که حیوانات حرام گوشت بسیارند برای این است که نصاری و تابعان آنها گوشت خوک می خوردند و از آن لذت می بردند و گوشت آن را از گوشت همه حیوانات لذیذتر می دانستند.

ص: 541

اهلال یعنی چه؟

(وما اهل به لغیر الله)

اهلال به معنای بلند نمودن صوت است و اهللال محرم رفع صوت و بلند نمودن صدای او به تلبیه است و اهللال طفل، هنگام ولادت بلند کردن صدا به گریه است.

منظور در این جا نام غیر خدا را بردن بر حیوانی است که ذبح می کنند. نظیر این که به جای نام خدا، نام بت یا درخت یا غیر اینها که مورد پرستش مشرکان و بت پرستان است برده شود. هرگاه نام غیر خدا را هنگام ذبح ببرند. چنان چه رسم بت پرستان بوده به خوردن آن ذبیحه حرام و در حکم میت است.

اضطرار و شرایط آن

(فمن اضطر)

یعنی کسی که برای او در خوردن یکی از این موارد یاد شده اضطرار پیدا شود در صورتی که سرکش و تجاوزگر نباشد باکی بر او نیست.

اضطرار یکی از آن نه موردی است که در حدیث رفع به سند معتبر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. در آن حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

رفع عن أمتی تسعة أشياء: الخطاء والنسيان و ما أكرهوا عليه و ما لا يعلمون، و ما لا يطيقون، و ما اضطروا إليه، و الحسد، و الطيره، و التفكير في الوسوسة في الخلق ما لم ينطقوا بلسانه؛(1)

ص: 542

1- وسائل الشیعه: ج 15 ص 369 حدیث 1.

این حدیث از احادیث مشکله است، چون به یقین رفع این موضوعات بنفسه منظور نیست، چون وجود آنها در میان امت وجدانی و حسی است.

مراد از رفع یا دفع مؤاخذه است یا رفع آثار و آثار هم بعضی از آثار مناسب هر کدام و آن آثار هم باید آثاری باشد که رفع آن از امت بر آنها امتنان باشد و نفعی را متوجه آنان بکند؛ نه آثاری که خلاف امتنان باشد.

البته درباره این حدیث به صورت مفصل بحث شده که بایستی به علم اصول، بحث برائت مراجعه کرد.

منظور از باغی و عادی کیست؟

(غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه)

باغی به معنای سرکش و طغیان کننده در عمل زشت و معصیت و نافرمانی است.

عادی به معنای تعدی و تجاوز کننده از حدود الهی است که خداوند برای هر چیزی حدودی معین فرموده و نباید از آن تجاوز کرد.

کوتاه سخن این که آیه دلالت دارد بر این که خوردن میته، خون، گوشت خوک و ذبیحه ای که اسم بت ها بر آن برده شده از روی اضطرار به اندازه ضرورت جایز است در صورتی که خورنده باغی و عادی نباشد.

غفران از روی تفضل

(إن الله غفور رحیم)

همانا خداوند آمرزنده گناهان است. این غفران و آمرزش از روی تفضل و رحمت در دنیا و جهان آخرت خواهد بود.

ص: 543

آیه (174)

إن الذين يكتُمون ما أنزل الله من الكتاب ویشترون به ثمنا قليلا أولئك ما یكلون فی بطونهم إلا النار و لا یكلمهم الله یوم القیامه ولا یزکیهم ولهم عذاب أليم (174)

آیه (175)

أولئك الذین اشتروا الضلاله بالهدی والعذاب بالمغفره فما أصبرهم علی النار (175)

آیه (176)

اشاره

ذلک بأن الله نزل الكتاب بالحق و إن الذین اختلفوا فی الكتاب لفی شقاق بعید (176)

به یقین کسانی که آنچه خدا از کتاب نازل فرموده کتمان می کنند و آن را به بهای کم می فروشند، اینان جز آتش نمی خورند و به جز آتش در شکم های خود وارد نمی کنند و خداوند در روز قیامت با آنها تکلم نمی نماید و آنان را تزکیه نمی کند و برای آنها عذابی دردناک خواهد بود.

اینها کسانی هستند که گمراهی را به هدایت و عذاب را به آمرزش خریدند پس چه چیز اینها را بر آتش صبر داد.

این امور به واسطه این است که خداوند کتاب را به حق نازل فرموده و به یقین کسانی که درباره کتاب اختلاف نموده اند البته در جدایی و اختلاف عمیق هستند.

شأن نزول آیه

شأن نزول این سه آیه شریفه درباره یهود است؛ بلکه درباره عده خاصی از

آنهاست که علمای آنها هم چون کعب بن الأشرف، حی بن اخطب و کعب بن اسد هستند. این ها هدایا و پول های فراوانی را از مردم می گرفتند و امیدوار بودند که پیامبر خاتم هم از بنی اسرائیل باشد.

وقتی پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مبعوث شدند و از بنی اسرائیل نبودند آن علمای یهود خوف داشتند که دکان پول آنها تعطیل شود. از این رو امر پیامبر اسلام و بشارات تورات را درباره آن حضرت کتمان کردند. در این هنگام این سه آیه در مذمت و سرزنش آنها نازل شد.

البته با این که این سه آیه درباره علمای یهود نازل شده، ولی مورد، مخصص نیست و عمومیت دارد و شامل هر کسی می شود که احکام، اوامر، نواهی و مطالبی را که خداوند در کتاب های آسمانی بر پیامبران خود نازل فرموده، کتمان کند.

بنابراین، کسانی که فضایل اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، یعنی امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، فاطمه زهرا \div \div ، و دیگر ائمه طاهرین (علیهم السلام) را که در قرآن کریم تصریحا یا تلویحا بیان شده، کتمان کردند و آیات قرآن را به نحو غلط و باطل تأویل نمودند مشمول این آیه شریفه هستند که خدا می فرماید: اینان با این روش غلط شکم های خود را در دنیا و جهان آخرت از آتش پر کرده اند و حتما آنها در جهنم خواهند بود.

توضیح واژگان

(ما أنزل الله من الكتاب)

ص: 545

کلمه «ماء موصوله است و شامل جميع آنچه خداوند نازل فرموده، می شود.

حرف «من» بیانی است که «ما أنزل الله» را بیان می کند و الف و لام «الکتاب» جنس است و شامل همه کتب آسمانی می شود، نه این که الف و لام عهد و

مقصود خصوص تورات باشد.

آیا منظور بیع ظاهری است؟

(ویشترن به ثمنایا)

مراد بیع، ظاهری نیست که مثلاً کتاب خدا را در معرض بیع قرار داده و به بهای کم بفروشند، زیرا با کتمان مناسبت ندارد، بلکه مراد این است که برای منفعت های دنیوی حق را کتمان نموده و دین را به دنیا فروختند.

مقید نمودن ثمن به قلیل نه از این جهت است که اگر به ثمن کثیر فروخته بودند مورد نکوهش قرار نمی گرفتند؛ بلکه برای این معناست که دنیا هرچه کثیرهم باشد در مقابل بهشت آخرت و دین قلیل است.

حرام خواری همان آتش خواری است

(أولئك ما يأكلون في بطونهم إلا النار)

عبارت «أكله» و «وأكل في بطنه» یک معنا دارد، ولی استعمال «أكل في بطنه» ابلغ است.

ممکن است فعل مضارع «يأكلون» به معنای حال باشد؛ یعنی اینان در همان حال که مال حرام از رشوه و دین فروشی می خورند در حقیقت آتش می خورند

ص: 546

و شکم خود را از آتش پر می کنند. این آیه مانند آیه شریفه سوره نساء است که می فرماید:

(إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً إنما یأکلون فی بطونهم ناراً (1))

به راستی کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، (در واقع) تنها آتش می خورند.

احتمال هم می رود که مراد، جزای عمل آنها در جهان آخرت باشد؛ یعنی اینان به جزای خوردن این اموال حرام، در جهان آخرت آتش می خورند.

عدم تکلم خدا با آنان همان بی اعتنایی است

(ولا یکلمهم الله یوم القیامه)

تکلم نکردن خدا با آنها اشاره به بی اعتنایی به آنهاست و این که مورد قهر و غضب الهی هستند و خداوند هیچ گونه توجهی به آنها ندارد.

در قرآن کریم درباره مکالمات بین آنها و مالک دوزخ و فرشتگان عذاب، آیاتی آمده که به دو مورد اشاره می کنیم. طبق آیه ای فرشتگان در پاسخ آنها می گویند:

(إنکم ما کثون) (2)

شما در این جا ماندنی هستید.

ص: 547

1- سوره نساء، آیه 10.

2- سوره زخرف، آیه 77

در جای دیگر می فرماید:

(قال اخسوا فيهما ولا تكلمون) (1)

می گوید: دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگویید.

منظور از تزکیه چیست؟

(ولا یزکیهم)

تزکیه به معنای پاک کردن است و اگر تزکیه در دنیا باشد مراد عدم تزکیه آنان از عقاید باطل، اخلاق رذیله، صفات خبیثه و معاصی است. و اگر تزکیه در جهان آخرت باشد منظور این است که آنان مشمول رحمت، مغفرت و شفاعت نمی شوند.

آیا عذاب به این گروه اختصاص یافته؟

(ولهم عذاب أليم)

«لام» برای اختصاص است؛ یعنی عذاب دردناک خاص ایشان است.

بنابراین معنا، اشکالی پیش می آید که همه اهل عذاب، گرفتار عذاب دردناک هستند و وجهی برای اختصاص عذاب دردناک به اینها نیست.

در پاسخ می گوئیم: مفاد آیه بیانگر بهره و نصیب آنان در روز قیامت است که جز عذاب دردناک، بهره و نصیبی ندارند؛ نه این که عذاب دردناک به اینان اختصاص داشته باشد و برای غیر این ها نباشد و این معنا در زبان عرب متداول

ص: 548

1- سوره مؤمنون، آیه 108.

است چنان که در هنگام منع عایشه از دفن حضرت مجتبی (علیه السلام) در جوار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یکی از بنی هاشم به عایشه گفت:

لک التسع من الثمن؛

بهره تو یک نهم از یک هشتم است.

نه این که تنها تو این بهره را داری و دیگر همسران پیامبر ندارند.

خدای سبحان در قصه حضرت داوود (علیه السلام) و آن دو فرشته می فرماید:

(له تسع وتسعون نعجه ولی تغجه واحده) (1)

او نود و نه میش دارد و من یک میش دارم.

یعنی بهره او این مقدار و بهره من این مقدار است.

(اولئک) به «الذین یکتمون» در آیه قبل اشاره دارد.

خرید گمراهی به جای هدایت

(الذین اشتروا الضلالة بالهدی)

این فراز بیان چکیده عمل این هاست که همه اسباب هدایت که برای آنان جمع بود . نظیر درک زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، تشریف به حضور او، مشاهده معجزات، استماع آیات الهی، دیدن صفات و اخلاق و اعمال او و موافقت و مطابقت آنها با آنچه در کتاب های پیامبران پیشین دیده بودند و موارد دیگر به همه را رها نموده و خود را به ضلالت و گمراهی افکندند و برای ریاست چند روزه دنیا و حب مال و جاه دین خود را به دنیا فروختند.

ص: 549

البته معنای «اشتراء» در ذیل آیه 15 از همین سوره گذشت.

(والعذاب بالمغفرة)

یعنی این که اسباب مغفرت و آمرزش را که برای آنها آماده و در دسترس آنها بود ترک کردند و عذاب را به واسطه کفر و اعمال ناشایسته برای خود خریدند؛ چرا که اگر اینان ایمان می آوردند طبق حدیث نبوی «الإسلام يجب ما قبله»⁽¹⁾ گناهان آنان آمرزیده می شد و مشمول رحمت حق می گشتند، ولی نه تنها ایمان نیاوردند تا از گناهان گذشته نجات یابند؛ بلکه به واسطه عناد و دشمنی بار خود را سنگین تر و عذاب خود را بیشتر نمودند.

صبر بر آتش دوزخ!

(فما أصبرهم على النار)

در تفسیر این فراز از آیه در کتاب شریف «الکافی» چنین روایت شده: امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می فرماید:

ما أصبرهم على فعل ما يعملون أنه يصبرهم إلى النار؛⁽²⁾

چه صبری دارند بر کارهایی که انجام می دهند که آنها را به سوی آتش می کشاند.

در تفسیر «مجمع البیان» از علی بن ابراهیم قمی نقل شده که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ص: 550

1- مستدرک الوسائل: ج 7 ص 448 حدیث 2.

2- الکافی: ج 2 ص 268 حدیث 2.

ما أجرئهم على النار؛(1)

چه جرئتی بر آتش دارند.

در روایت دیگری حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ما أعملهم بأعمال أهل النار؛(2)

چه اعمالی نظیر اعمال اهل آتش دارند.

روشن است که مفاد همه این تفاسیر یکی است و آن، تعجب از این که چگونه اینان به خود جرأت می دهند و بر خود هموار می کنند که اعمالی را مرتکب شوند که قطعاً آنها را به آتش خواهد کشانید.

بنابراین کلمه «ما» در «ما أضرهم» تعجیبیه است، نه استفهامیه، چنان که از ابن عباس نقل شده و چون تعجب در حق خداوند روا نیست معنا این است که افعال اینان جای تعجب است، چنانچه این تعبیر در فارسی می شود و می گویند: کار فلانی جای تعجب است.

منظور از آتش، اسباب آتش است؛ یعنی معاصی که سبب دخول در آتش می شود.

منظور از کتاب چیست؟

(ذلك بأن الله نزل الكتاب بالحق)

این آیه بیان علت برای دو آیه قبل است، مثل این که سؤال می شود که چرا

ص: 551

1- مجمع البیان: ج 1 ص 479

2- همان.

اینان مورد این عقوبات واقع شدند و ضلالت و عذاب را بر هدایت و مغفرت برگزیدند.

ذلک» به مطالب مذکوره اشاره دارد.

به نظر می رسد منظور از کتاب، قرآن مجید است.

البته بعید نیست که مطلق کتاب های آسمانی منظور باشد، چنانکه «ما أنزل الله» در آیه قبل بر عموم حمل می شود.

یعنی چون خداوند متعال، قرآن کریم و کتاب های آسمانی را به حق و مطابق با واقع و فطرت بشری نازل فرموده که در پرتو احکام و دستورات نورانی آن، سعادت خود را تأمین کنند و به رحمت و مغفرت و آمرزش حق تعالی نائل شوند؛ اینان برخلاف هدف الهی، آنها را کتمان نمودند و راه ضلالت، شقاوت و عذاب را پیمودند. از این جهت خداوند متعال آنها را به عذاب های مختلف معذب می کند.

اختلاف در چه مسیری؟

(وإن الذين اختلفوا فی الكتاب)

اختلاف سیر در طرق متعدد است که یکی از طریقی برود و دیگری از طریق دیگر. استعمال اختلاف در مذاهب متعدد هم از باب تشبیه به طریق است، بلکه : در همه اموری که با یکدیگر تفاوت و افتراق داشته باشند مانند الوان، اشکال، و اخلاق، افعال و غیر آن استعمال می گردد و اختلاف در کتاب در صورتی که

مقصود از کتاب قرآن باشد، مراد نسبت های ناروایی است که به قرآن کریم

ص: 552

می دادند.

گاهی می گفتند: سحر است.

گاهی می گفتند: از دیگران تعلیم گرفته .

گاهی می گفتند: اقاویل و اساطیری است که به هم بافته است و غیر اینها.

شقاق یعنی چه؟

(لفی شقاق بعید)

کلمه «شقاق» به معنای اختلاف و جدایی و معادات است و از همین باب است که در قرآن کریم می فرماید:

(ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی) (1)

و کسی که بعد از آشکار شدن هدایت، با پیامبر مخالفت کند.

در آیه دیگری می فرماید:

(ذلک بأنهم شاقوا الله ورسوله) (2)

این به خاطر آن است که آنها با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیدند.

و در آیه دیگری می خوانیم:

(ویا قوم لا یجر منکم شقاقی ...) (3)

ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من سبب نشود .

ص: 553

1- سوره نساء، آیه 115.

2- سوره انفال، آیه 13.

3- سوره هود، آیه 91

اصل کلمه از «شق» به معنای شکاف گرفته شده است. از همین معناست آیه ای که می فرماید:

(إِذَا السَّمَاءُ انشقت) (1)

در آن هنگام که آسمان شکافته شود.

در آیه دیگری می فرماید:

(اقتربت الساعة وانشق القمر) (2)

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

این کلمه به معنای دشواری و صعوبت نیز آمده است. آن جا که می فرماید:

(وما أريد أن أشق عليك ، (3)

من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم.

در آیه دیگری می فرماید:

(لم تكونوا بالغية إلا بشق الأنفس) (4)

جز با مشقت زیاد به آن نمی رسیدید.

در آیه دیگری می خوانیم:

(بعدت عليهم الشقه) (5)

راه بر آنها دور و پر مشقت است.

ص: 554

1- سوره انشقاق، آیه 1.

2- سوره قمر، آیه 2.

3- سوره قصص، آیه 27.

4- سوره نحل، آیه 7.

5- سوره توبه، آیه 42

البته آیات دیگری نیز در این زمینه در قرآن کریم آمده است.

(بعید) یعنی چه؟

کلمه «بعید» به معنای دور است در مقابل قریب، «شقاق بعید»؛ یعنی دشمنی و جدایی و اختلافی که قابل ائتلاف و اقتراب و التیام نباشد. یعنی اینان به قدری خود را از حقایق کتاب دور انداخته اند و جدایی و فاصله گرفته اند که قرب به آن حقایق، بسیار مشکل و سخت شده است. چون کلمه بعید» صفت مشبهه است و بر دوام و ثبات دلالت دارد.

ص: 555

ملاحظات....

ص: 556

ملاحظات.....

ص: 557

ملاحظات.....

ص: 558

برخی آثار منتشر شده مؤسسه فرهنگی صاحب الامر (عج)

- 1- التشریف بالمنن (الملاحم و الفتن): سید ابن طاووس .
- 2- الهدایه فی الاصول: علامه آیه الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی / چهار جلد.
- 3- کشف الالتباس عن موجز ابی العباس: شیخ مفلح بن حسن صیمری / سه جلد
- 4- اجود التقریرات: علامه آیه الله العظمی سید ابوالقاسم خویی / چهار جلد. (چاپ دوم)
- 5- رساله فی العداله: آیه الله العظمی سید محمد شریف تقوی شیرازی .
- 6- شوق وصال: سلسله درس های اخلاق و معارف حضرت آیه الله آقای حاج شیخ حسن صافی اصفهانی / دو جلد. (چاپ سوم)
- 7- مجموعه نرم افزار فقه و اصول: یک دوره درس خارج اصول حضرت آیه الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی. (نوبت پنجم)
- 8- سعود الایام: منصور الجشی.
- 9- مناقب عرشیان: ترجمه کتاب مائه منقبه ابن شاذان «فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام». (چاپ پنجم)
- 10- مدارک العروه الوثقی: آیه الله سید محمد باقر خوانساری (دام ظلّه).
- 11- غدیر، امتداد توحید: ترجمه خطبه غدیر، گردآورنده مصطفی واسعی.
- 12- رساله استعاذه: تقریر درسهای فقیه ربانی آیه الله صافی اصفهانی .
- 13- غروب مهر: شمه ای از مصائب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام (چاپ دوم)
- 14- سی سال شمر: گزارش مصور معماری دو اثر ماندگار مدینه العلم قم و مدرسه علمیه مشهد
- 15- نقد فلسفه داروین: ترجمه آیه الله صافی اصفهانی و آیه الله مجدالدین نجفی
- 16 - تفسیر احسن الکلام: آیه الله محمد علی ابراهیمی / سه جلد

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

